

﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾

# تبیان

تحقیقی روان در مبانی صحیح برداشت از قرآن

در قالب ردّ جزوه اعتراضی «شیخ حسن میلانی» علیه «فقه گویای قرآنی»

تدوین:

« مرکز مطالعات فقه قرآنی »

پاییز ۱۳۹۳



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

«فرازی از زیارت آل یاسین»



# فهرست مطالب

۵	فهرست مطالب
۱۱	سر آغاز
۱۳	چرا این کتاب؟
۱۷	پیش مقدمه
۱۹	مقدمه: مبانی بحث
۱۹	نکته کلیدی اول: قرآن دارای دو بُعد رمزی و غیر رمزی است
۲۲	اگر این روایت نبود...
۲۳	چه کسانی، چه بخشی از قرآن را نمی‌فهمند؟
۲۵	نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم!
۲۷	روایت مخالف قرآن باید تکذیب شود
۳۱	پاسخ به یک اعتراض
۳۵	تفاوت امر به موضوع و بیان حکم
۳۸	ارزش معصومان <small>علیهم‌السلام</small> در اطاعت و بندگی خداست
۴۲	ورود به بحث
۴۲	معرفی جزوه اعتراضی
۴۳	تقطیع مخرب چیست؟
۴۵	نمونه‌ای از تقطیع در جزوه اعتراضی
۴۶	متن کامل بیانیه سال ۱۳۸۶ هجری شمسی
۵۴	پاسخ به مقدمه
۵۴	خطای منتقد در بای بسم الله
۵۴	برداشت غلط از روایت
۵۵	روایات شریف غدیر و ثقلین چه می‌گویند؟
۵۷	جایگاه قرآن نسبت به عترت <small>علیهم‌السلام</small>
۵۹	جایگاه عترت <small>علیهم‌السلام</small> نسبت به قرآن
۶۰	جمع بندی
۶۱	قرآن کتاب صامت است یا ناطق؟
۶۴	آیا رسول اکرم <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> صاحب و نویسنده قرآن است؟!

- رد فصل اول جزوه انتقادی ----- ۶۵
- رد صفحه ۷، شماره ۱: ----- ۶۵
- رد صفحه ۷، شماره ۲: ----- ۶۷
- و جوب تفسیر قرآن به قرآن ----- ۶۸
- رد صفحه ۸، شماره ۳: ----- ۶۹
- رد صفحه ۸، شماره ۴: ----- ۷۰
- سخن حق و اراده باطل ----- ۷۳
- شیعه شدن فقط با یک آیه از قرآن کریم ----- ۷۵
- اذیت نمودن رسول خدا ﷺ ----- ۷۶
- رد صفحه ۸، شماره ۵: ----- ۷۶
- قرآن دارای معارف و بطون بی‌نهایت است ----- ۷۷
- روش ورود به قرآن چیست؟ ----- ۷۸
- استفاده از یک لفظ در چند معنا، به طور همزمان ----- ۸۰
- دفاع از قرآن ----- ۸۱
- رد صفحه ۹، شماره ۶: شش روایت علیه قرآن؟! ----- ۸۴
- روایت اول: ----- ۸۵
- این روایت موافق ماست! ----- ۸۵
- تنها افراد دور از ایمان قرآن را نمی‌فهمند ----- ۸۶
- روایت دوم ضعیف و مرسله است ----- ۸۷
- روایت سوم درباره تأویل است و نه بُعد دلالتی قرآن ----- ۸۸
- روایت چهارم: ----- ۸۹
- ماجرای حکمیت بعد از جنگ صفین ----- ۹۱
- آیا دشمنان اهل بیت ﷺ پیرو قرآنند؟! ----- ۹۲
- آیا قرآن بر سر نیزه‌ها بود؟ ----- ۹۳
- روایت پنجم: ----- ۹۴
- دستور رسول اکرم ﷺ به تدبّر و فهم قرآن به همه مردم ----- ۹۵
- آیات قرآن علاوه بر ظاهر و عبارات روشن؛ دارای بطون ژرف و رموز بسیار است ----- ۹۶
- روایت ششم: ----- ۹۸
- جمع بندی ----- ۹۸
- قسمتی از روایات عرضه بر کتاب ----- ۹۹
- صدّیقه کبریٰ ﷺ و احتجاج به قرآن ----- ۱۰۲
- ادامه راه غاصبان فدک ----- ۱۰۳

- ۱۰۳----- مهجوریت قرآن تا کی؟-----
- ۱۰۴----- اتهام فقیه قرآنی رحمۃ چیست؟-----
- ۱۰۵----- رَدّ صفحه ۱۰، شماره ۱:-----
- ۱۰۵----- آیا قرآن قابل فهم نیست؟!-----
- ۱۰۶----- متشابهات قرآن-----
- ۱۰۸----- معنای دلالت و بُعد دلالتی قرآن-----
- ۱۰۸----- اختلاف مفسرین ربطی به قرآن ندارد-----
- ۱۱۰----- چه باید کرد؟-----
- ۱۱۱----- رَدّ صفحه ۱۰، شماره ۲:-----
- ۱۱۱----- رَدّ صفحه ۱۱:-----
- ۱۱۳----- قرآن کریم مانند خدای سبحان بی نیاز است-----
- ۱۱۴----- اهل بیت علیهم السلام به قرآن نیاز دارند و ما به هر دوی آنان محتاجیم-----
- ۱۱۷----- شادی خلیفه دوم از منتقد-----
- ۱۱۹----- رَدّ صفحه ۱۳:-----
- ۱۱۹----- رَدّ صفحه ۱۴:-----
- ۱۲۰----- قرآن برای هدایت کافی است-----
- ۱۲۲----- رَدّ صفحه ۱۵، شماره ۱:-----
- ۱۲۳----- قرآن منشأ اختلاف یا منشور وحدت اسلامی؟!-----
- ۱۲۳----- وحی منحصر در قرآن است و تمام علوم نیز در آن وجود دارد-----
- ۱۲۴----- آیا منتقد خلیفه ثانی را واقعاً راست کردار می داند؟!-----
- ۱۲۵----- رَدّ صفحه ۱۵، شماره ۲:-----
- ۱۲۶----- رَدّ صفحه ۱۵، شماره ۳:-----
- ۱۲۷----- آیا منتقد فصاحت و بلاغت قرآن را قبول می کند؟!-----
- ۱۲۷----- رَدّ صفحه ۱۶؛ شماره ۴:-----
- ۱۲۸----- رَدّ صفحه ۱۶، شماره ۵:-----
- ۱۲۹----- آیا عکّت اختلافات مسلمین روی آوردن به قرآن است یا مهجور کردن آن؟!-----
- ۱۳۰----- رَدّ صفحه ۱۶، شماره ۶:-----
- ۱۳۱----- فقط کتاب الله، دلیل است-----
- ۱۳۲----- علم اهل بیت علیهم السلام در قرآن-----
- ۱۳۵----- رَدّ صفحه ۱۷:-----
- ۱۳۶----- روش معصومانه در فهم دین-----
- ۱۳۹----- عصمت علمی آری یا نه؟-----

- قرآن کریم امر به عصمت فرموده است ----- ۱۴۱
- حبل الله اول قرآن است و بعد عترت علیهم السلام ----- ۱۴۱
- در عصر غیبت حبل الله تنها قرآن است ----- ۱۴۲
- غیر معصوم نمی‌تواند حبل الله و محور اعتصام باشد ----- ۱۴۲
- آیا شوری حرام است؟! ----- ۱۴۳
- ردّ صفحه ۱۸، ۱۹: ----- ۱۴۴
- دفاع از قرآن: قرآن نه ظنی است و نه مجمل ----- ۱۴۷
- ردّ صفحه ۲۰: منتقد مردود می‌شود ----- ۱۵۰
- اشکال معترض درباره معنای ربا ----- ۱۵۲
- ردّ ادامه جزوه اعتراضی ----- ۱۵۳**
- ردّ فصل دوم جزوه انتقادی ----- ۱۵۵**
- قرآن قابل فهم‌تر از روایت است چرا که فصیح‌تر و بلیغ‌تر می‌باشد ----- ۱۵۶
- ردّ صفحه ۲۳، ۲۴: ----- ۱۵۸
- مثالی برای تخصیص اصطلاحی ----- ۱۶۳
- مثالی برای تقیید اصطلاحی ----- ۱۶۵
- تخصیص حکم قرآن درباره موارد حلیت ازدواج ----- ۱۶۷
- تخصیص حکم قرآن درباره موارد زکات! ----- ۱۶۸
- تبیین روایات ظاهراً متعارض با قرآن ----- ۱۶۹
- بخشش حق فقرا به ثروتمندان!! ----- ۱۷۱
- در مبنای فقه سنتی هرگز خمس جای زکات را نمی‌گیرد ----- ۱۷۲
- وهن دین با بی‌توجهی به قرآن ----- ۱۷۳
- قرآن تبیین کننده روایات است ----- ۱۷۴
- قرآن مُلتحد و پناهگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را چه کسی می‌داند؟ ----- ۱۷۴
- یک بحث ادبی ----- ۱۷۵
- آیا منتقد بلاغت قرآن را مخدوش می‌داند؟! ----- ۱۷۶
- مفاهیم قرآنی در نزد منتقد «بدیهی البطلان» هستند! ----- ۱۷۷
- ردّ فصل سوم جزوه اعتراضی ----- ۱۷۹**
- «فقه گویای قرآنی» فقط مربوط به عصر غیبت نیست ----- ۱۷۹
- ردّ صفحه ۲۷: ----- ۱۸۰
- «خبر متواتر و واحد» یا «خبر قطعی و ظنی»؟ ----- ۱۸۰
- خبر متواتر اصطلاحی لزوماً قطعی نیست ----- ۱۸۱
- دفاع از قرآن و قرائت وحیانی آن ----- ۱۸۲
- خدای سبحان، قرآن خویش را حفظ نموده است ----- ۱۸۵



ردّ صفحه ۲۸: ----- ۱۸۸

ردّ صفحه ۲۹: ----- ۱۹۰

قرآن قابل فهم تر از روایات بوده و خودکفاست! ----- ۱۹۰

ردّ روایت با قرآن نه، اما ردّ روایات با مبانی اصولی غیر قرآنی آری!! ----- ۱۹۱

رد صفحه ۳۰: ----- ۱۹۲

حبل الله قرآن و در طول آن عترت علیهم السلام است نه روایات جعلی! ----- ۱۹۳

عصمت گرفتن با تمسک به حبل الله ممکن است و معنایش عصمت اصطلاحی نیست ----- ۱۹۳

درخواست رؤیت خدا و هلاکت ۷۰ نفر منتخبان بنی اسرائیل ----- ۱۹۶

ردّ صفحه ۳۱، ۳۲، ۳۳: ----- ۱۹۸

گوشه‌ای از زندگی‌نامه فقیه أعلم قرآنی ----- ۲۰۰

حاشیه‌های قرآن ----- ۲۰۳

آیا ما مفسر قرآنیم یا مستفسر از قرآن؟! ----- ۲۰۸

ردّ صفحه ۳۳ تا ۳۶: ----- ۲۱۰

ردّ صفحه ۳۷: ----- ۲۱۲

سعی در تحریف معنوی قرآن! ----- ۲۱۲

اعجاز قرآن آن است که هرگز در آن اختلافی نیست ----- ۲۱۳

قرآن مرجع حلّ اختلافات امتّ اسلام ----- ۲۱۴

مذاق صوفیه! ----- ۲۱۶

بررسی روایت شریف «جوهر عبودیت» ----- ۲۱۹

تارک واقعی عترت علیهم السلام کیست؟ ----- ۲۲۲

رد صفحه ۳۸ تا ۴۰: ----- ۲۲۴

### رد فصل چهارم جزوه اعتراضی ----- ۲۲۷

ردّ صفحه ۴۱: ----- ۲۲۷

ردّ صفحه ۴۲: ----- ۲۳۰

قرآن هم برای عترت علیهم السلام و هم برای مردم کفایتگر است ----- ۲۳۲

آیا ثقل اکبر در عصر غیبت از ثقل اصغر کفایتگری می‌کند؟ ----- ۲۳۳

پس آیا ما دیگر به معصوم نیاز نداریم؟! ----- ۲۳۵

حجت بالغه الهی ----- ۲۳۸

ردّ صفحه ۴۳، ۴۴: ----- ۲۴۰

عام، خاص، مطلق، مقید: ----- ۲۴۳

ردّ صفحه ۴۶: ----- ۲۴۹

ردّ صفحه ۴۷ تا ۵۰: ----- ۲۵۳

- ردّ فصل پنجم جزوه انتقادی ----- ۲۵۷
- ردّ صفحه ۵۱: ----- ۲۵۷
- جایگاه عقل و اجماع؟! ----- ۲۵۸
- ردّ صفحه ۵۲، ۵۳: ----- ۲۶۰
- خبر ظنی و خبر علمی، قرائن علمی ----- ۲۶۰
- انواع خبر در فقه گویای قرآنی ----- ۲۶۱
- برخی عمل به ظنّ را جایز می‌دانند ----- ۲۶۲
- خبر واحد چیست؟ ----- ۲۶۲
- چرایی صدور بیانیه سال ۸۶ توسط فقیه قرآنی [۱] ----- ۲۶۲
- ردّ صفحه ۵۴: ----- ۲۶۵
- حجم علم اصول؟! ----- ۲۷۰
- ردّ صفحه ۵۵، ۵۶: ----- ۲۷۲
- آیا فقه گویا در برابر نظرات بزرگانی مانند شیخ مفید است؟ ----- ۲۷۳
- فقیه قرآنی و مشورت ----- ۲۷۴
- آیا هر حرف جدیدی محکوم به بطلان است؟ ----- ۲۷۶
- ردّ فصل ششم جزوه انتقادی ----- ۲۷۹
- ردّ صفحه ۵۷، ۵۸: ----- ۲۷۹
- ردّ صفحه ۵۹، ۶۰: ----- ۲۸۱
- عاصم ----- ۲۸۷
- حفص ----- ۲۸۷
- ویژگی قرائت حفص از عاصم ----- ۲۸۷
- البیان چه می‌گوید: ----- ۲۹۲
- ختم ----- ۲۹۴
- پیوست‌ها ----- ۲۹۹
- مروری بر سیر زندگی فقیه قرآنی رحمته ----- ۳۰۰
- تصویر حکم آیت الله خوبی رحمته ----- ۳۰۴
- متن حکم آیت الله خوبی رحمته ----- ۳۰۵
- تصویر تقریظ علامه طباطبایی رحمته بر تفسیر شریف الفرقان ----- ۳۰۶
- متن تقریظ علامه طباطبایی رحمته بر تفسیر شریف الفرقان ----- ۳۰۷
- ابعاد علمی فقیه مصلح قرآنی ----- ۳۰۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سر آغاز

پیامبر اسلام ﷺ در روز ۱۸ ذی الحجه سال نهم هجرت در بیابانی بین مکه و مدینه در گرمای عربستان کاروانهای حاجیان را نگاه داشت و فرمود تا آنها که پیش رفته‌اند بازگردند و آنها که نیامده‌اند برسند... سخن مهمی داشت که باید به گوش همگان تا روز قیامت می‌رسید... ای مردم... هر آنکه من مولای اویم، پس این علی مولای اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من نازل شده است. هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گرانسنگ کوچک‌ترند و قرآن یادگار گرانسنگ بزرگ‌تر. هر يك از این دو از دیگر همراه خود خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. هان! بدانید که آنان امین خدا در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند. هشدار که من وظیفه خود را ادا کردم..!».

\*\*\*

روح ما پیوندی ناگسستنی با واقعه‌ای دارد که در اوایل بهار سال نهم هجری اتفاق افتاد. روزگاران سپری شده است. پیروان محمد ﷺ هر یک به راهی رفته‌اند اما هنوز پیامبرشان آنها را به راهی واحد می‌خواند چرا که وصیت کرد سخنان مرا سینه به سینه پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند...

---

۱- حدیث غدیر، «الاحتجاج»، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۷۵: «إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّي، وَمَوْلَاؤُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ. مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْبِئٍ عَنِ صَاحِبِهِ وَهُوَ أَفْقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضَ، هُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكْمَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ، أَلَا وَقَدْ آذَيْتُمْ..».

اما افسوس! عده‌ای علی علیه السلام و اولاد او را که میراث بزرگ او بودند رها نمودند... و عده‌ای کتاب خدا را که میراث بزرگتر او بود مهجور نمودند... و هر یک گروهی شدند و با هم به نزاع برخاستند و گاهی یکدیگر را تکفیر نمودند...

نتیجه آن شده که یازده قرن است با محرومیت مجازات می‌شوند چرا که شایستگی حفاظت از دو میراث گران‌بهای پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشتند و قرآن و عترت صلی الله علیه و آله در بینشان مظلوم و مهجورند.

قرآن و عترت صلی الله علیه و آله دو همراهی که هرگز از هم جدا نمی‌شوند. یعنی نمی‌توان یکی را داشت و دیگری را رها کرد. یعنی اگر یکی را داشته باشی حتماً به دیگری هم خواهی رسید. و تفاوت است میان این دو: کسی که یکی را رها کرده؛ و کسی که با داشتن یکی به دیگری می‌رسد.

کسی که یکی را رها کرده، در عمل کافر است به رهنمودهای همین که به او چنگ زده است. چرا که هر کدام از آن دو به دیگری رهنمون است.

اما کسی که با تمسک به یکی به دیگری می‌رسد تسلیم است. تسلیم هدایت‌های این به آن. چرا که هر کدام از آن دو به دیگری رهنمون است.

حال که امت اسلام یکی از آن دو را از دست داده است بایستی در دیگری چنگ زند و تسلیم او گردد تا به دیگری هدایت گردد و تا خدای سبحان ببیند که این امت مانند گذشته نیست و می‌خواهد راه سعادت را برگزیند و شایستگی حضور آن نهان از دیده‌ها را دارد...

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

# چرا این کتاب؟

بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.

مَدَّتْهَا بود که دنبال بهانه‌ای برای نوشتن چنین کتابی بودیم اما شرایط مهیا نمی‌شد تا آنکه آقای «شیخ حسن میلانی» جزوه‌ای در اعتراض به مبانی فقه قرآنی منتشر کرد.

در ابتدا وقتی متوجه نشر چنین جزوه‌ای شدیم، نه تنها ناراحت نبودیم، بلکه با خود گفتیم شاید از خلال بحثهای ایشان ما هم مطلب جدیدی یاد بگیریم و به علم ما افزوده شود. اینگونه بود که با اشتیاق اعتراضات ایشان را دنبال کردیم.

اما وقتی به طور کامل آن جزوه را مطالعه کردیم احساسمان کاملاً عوض شد. شاید خواننده بعد از خواندن این کتاب متوجه منظور ما بشود. برداشت ما این بود که جریانی قصد دارد یک اندیشه و مبنای صحیح را بدون انگیزه علمی و با روش غیر علمی مورد هجمه قرار دهد.

بعد از کمی بررسی متوجه شدیم که منتقد کلاً نظر مساعدی با «تفسیر قرآن با قرآن» نداشته و حتی در جایی علامه طباطبایی رحمته را که شناخته‌شده‌ترین چهره این اندیشه می‌باشند؛ کافر خطاب کرده است. همین لحن تند را نسبت به بسیاری از علمای دیگر هم دارد. وقتی موضوع با برخی اعضای «مرکز مطالعات فقه قرآنی» مطرح شد؛ نظرشان این بود که چنین جزوه‌ای ارزشی برای وقت گذاشتن ندارد چون نقد علمی در آن نبوده و به وضوح چیزی جز جدل و مغالطه نیست.

اما افسوس؛ به هر حال چنین جزوه‌ای می‌توانست خیلی مؤثر باشد. به خصوص آنکه این جزوه اعتراضی، در قالب تخریب چهره عالمی نگاشته شده است که پرچمدار «فقه قرآن محور» است و افرادی که آشنایی چندانی با مبانی فقه صحیح قرآنی ندارند؛ ممکن است با خواندن آن دید کاملاً منفی پیدا کرده و دیگر به سمت

مطالعه و تحقیق بیشتر نروند و به یک قضاوت اشتباه برسند، و چه بسا که خواست منتقد هم همین بوده باشد.

لذا نشر جزوه مذکور بهانه خوبی شد تا این کتاب در بیان مبانی اصیل و مهجوری که مورد امر اهل بیت (علیهم السلام) است و علامه طباطبایی (رحمته الله علیه) در شیوه تفسیر قرآن به قرآن آن را احیا نموده و آیت الله صادقی (رحمته الله علیه) با ارائه مبانی فقهی آن را ادامه داده و تکمیل کرده‌اند، به زبانی ساده نگاشته شود و خوانندگان از سطوح مختلف جامعه این امکان را بیابند که بدون هیاهو از مجرای مطمئن و قابل دستیابی، واقعیت را درباره «تفسیر قرآن به قرآن» و به خصوص «فقه گویای قرآنی» آنگونه که هست ببینند و در فضای سالمی قضاوت کنند. چرا که متأسفانه برخی جریان‌های فکری با جدیت بدنبال عقب نگاه داشتن جامعه مسلمین از معارف اصیل قرآن و عترت (علیهم السلام) هستند و از این کلام حق که: «**اهل بیت (علیهم السلام) قرآن را بهتر از دیگران می‌فهمند**»؛ اراده باطل کرده و به این نتیجه می‌رسند که: «**قرآن برای ما قابل فهم نیست**!» و این‌گونه درب فهم و علم قرآن را می‌بندند و تا آنجا پیش می‌روند که از روش‌های غیر اخلاقی نیز برای اهداف خود استفاده کرده و ظلم‌ها روا می‌دارند. البته این کتاب کامل نیست اما برای ورود به بحث و ملاحظه اجمالی مبانی می‌تواند مفید باشد به خصوص آنکه مطالب به شکل مناظره و پرسش و پاسخ مطرح گشته و سعی شده به تمامی شبهات احتمالی نیز پاسخ داده شود.

این کتاب برای افراد ذیل می‌تواند مفید باشد:

- **محققان:** آنهایی که قصد دارند نظری اجمالی بر چالش‌ها و نقاط مهم مبانی فقه گویای قرآنی داشته باشند و یا پاسخ شبهات منتقد را بدانند.
- **پیروان فقه قرآنی:** آنهایی که از انتشار چنان جزوهای ناراحت شده و منتظر این جوابیه بودند.
- **پیروان منتقد:** برای اینکه بیشتر با نحوه کار استاد خود آشنا شوند و بصیرت بیشتری بیابند.

- علاقمندان به مباحث قرآنی: تا مطالبی ناب و بکر قرآنی بیاموزند.
- سایرین: برای آنکه مطالبی از دین خود یاد بگیرند و عقایدشان را محکم کرده و به بینشی جامع نسبت به معارف اسلام و تشیع دست یابند و بتوانند از عقاید خود به خوبی و مستدل دفاع کنند.

﴿ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ  
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾

«مرکز مطالعات فقه قرآنی»

محرم الحرام ۱۴۳۶





## پیش مقدمه

عباراتی عبرت انگیز از مرحوم علامه طباطبایی<sup>۱</sup>:

... این حق‌کشی‌هایی که امت اسلام و یا حکومت اموی در باره علی<sup>علیه السلام</sup> نمودند کار را بدان جا کشانید که نه تنها تمامی احادیث آن جناب مورد اعراض واقع شد، بلکه بعضی‌ها حتی نهج البلاغه را نیز انکار کردند، که کلام آن جناب باشد، آری خطبه‌های برجسته و غرّای نهج البلاغه مورد سؤال و تردید قرار گرفت، ولی خطبه بتراء زیاد بن ابیه و اشعاری که یزید در باره شراب سروده جای هیچ اختلافی نبود و حتی دو نفر هم در باره آنها اختلاف نکردند.

اهل بیت پیغمبر هم چنان مظلوم و مقهور بودند، و احادیثشان متروک بود، تا آنکه امام باقر<sup>علیه السلام</sup> و امام صادق<sup>علیه السلام</sup> در يك برهه‌ای از زمان یعنی در دوره انتقال حکومت از بنی امیه به بنی العباس قیام نموده آنچه از احادیث پدران بزرگوارشان به دست فراموشی سپرده شده بود برای مردم بیان کردند و آنچه از معارف اسلام که مندرس گشته اثری از آن نمانده بود برای مردم بیان کردند. اما مع الاسف احادیثی که آن دو بزرگوار و سایر امامان از پدران خود نقل نموده در اختیار امت اسلام نهادند، نیز از دسیسه و دستبرد سالم نماند، همانطور که در کلمات رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> دست بردند، کلمات آن حضرات نیز مورد دستبرد قرار گرفت، به شهادت اینکه خود آن دو بزرگوار به این معنا تصریح نموده، چند نفر از وضّاعین و حدیث تراشان را برای مردم نام بردند، مانند «مغیره بن سعید»، «ابن ابی الخطاب» و ...

و بعضی دیگر از ائمه<sup>علیهم السلام</sup> بسیاری از روایاتی که از رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و از خود ایشان در دست و دهن‌ها افتاده بود انکار نموده و به شیعیان خود دستور فرمودند هر حدیثی که از ما برای شما نقل می‌شود بر قرآن عرضه کنید، آنچه موافق با قرآن است بگیرید، و

---

۱- ترجمه تفسیر شریف المیزان (۲۰جلدی)، ج ۵، ص ۴۴۸. عربی: المیزان ج ۵، ص ۲۷۶.

آنچه مخالف است رها کنید. اما مردم مگر افرادی انگشت شمار به این دستور عمل ننمودند... و حتی عامه شیعه در این امر آن چنان افراط کردند که جمعی قائل شدند به اینکه ظواهر قرآن حجت نیست، ولی کتابهایی دیگر از قبیل جامع الاخبار و... حجت است، و افراط را از این حد نیز گذرانده به جایی رساندند که گفتند: حدیث هر چند که مخالف صریح قرآن باشد می‌تواند قرآن را تفسیر کند، و این حرف نظیر و هم سنگ سخنی است که بیشتر اهل سنت گفته‌اند، و آن این است که حدیث اصلاً می‌تواند قرآن را نسخ کند، و به نظر می‌رسد قضاوتی که دانشمندان درباره رفتار امت اسلام کرده‌اند قضاوت درستی باشد، آنها گفته‌اند: «اهل سنت کتاب را گرفتند و عترت را رها کردند و سر انجام کارشان بدانجا کشیده شد که کتاب هم از دستشان رفت، و شیعه عترت را گرفته کتاب را رها کردند، و سر انجام کارشان بدینجا کشیده شد که عترت هم از دستشان رفت، پس می‌توان گفت که امت اسلام بر خلاف دستور صریح رسول خدا ﷺ که فرموده: «انی تارك فيكم الثقلين...»، هم قرآن را از دست دادند، و هم عترت را، هم کتاب را و هم سنت را».

این راهی که امت در مورد حدیث پیش گرفت یکی از عواملی است که در قطع رابطه علوم اسلامی یعنی علوم دینی و ادبی از قرآن کریم اثری به سزا داشت. با اینکه همه آن علوم به منزله شاخ و برگها و میوه‌های درخت طیبه قرآن و دین بود، درختی که اصلش ثابت و فرعش در آسمان است و به اذن پروردگارش میوه‌اش را در هر آنی می‌دهد، چون اگر درباره این علوم دقت به خرج دهی خواهی دید که طوری تنظیم شده که پیدا است گویی هیچ احتیاجی به قرآن ندارد، حتی ممکن است يك محصل همه آن علوم را فرا بگیرد متخصص در صرف و نحو بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول بشود، و همه این درسها را تا آخر بخواند و قهرمان این علوم نیز گردد، و حتی به پایه اجتهاد نیز برسد، ولی قرآن را آن طور که باید نتواند قرائت کند، و یا به عبارتی اصلاً دست به هیچ قرآنی نزده باشد، پس معلوم می‌شود از این دیدگاه هیچ رابطه‌ای میان آن علوم و میان قرآن نیست و در حقیقت مردم در باره قرآن به جز قرائت هیچ وظیفه‌ای ندارند، و العیاذ باللّٰه قرآن ارزشی جز خواندن و یا آویزان کردن به گردن نوزاد- تا از حوادث ناگوار محفوظ بماند- ندارد، پس شما خواننده عزیز اگر از این قسم مسلمانان هستی عبرت بگیر و در رفتار با قرآن تجدید نظر کن.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ  
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«به راه پروردگارت با حکمت و پند [های] نیکو فراخوان، و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله [و برخورد] کن، به راستی پروردگارت داناتر است به کسی که راهش را گم کرد و او به هدایت شدگان داناتر است» (نحل، ۱۲۵)

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ»

## مقدمه: مبانی بحث

### نکته کلیدی اول:

### قرآن دارای دو بُعد رمزی و غیر رمزی است

برای ورود به بحث، مقدمه بسیار مهمی را که کلید فهم مبانی فقه قرآنی است برای پژوهشگران عرضه می‌داریم. این مقدمه، ساده ولی حاوی نکاتی دقیق است. فرد محققى که مى‌خواهد به سرعت با مطالعه‌ای اندک به مغز مبانی «فقه گویای قرآنی»<sup>۱</sup> و روش استاد ما پی ببرد اگر به آن توجه نکند، دچار خطای در فهم شده و به تضاد گرفتار می‌شود.

---

۱- علامه صادقی تهرانی رحمته، فقه قرآن محوری را که اهل بیت علیهم السلام به ما تعلیم نموده‌اند «فقه گویا» نامگذاری کرده و این نامگذاری را از خطبه فدکیه حضرت زهرا سلام الله علیها اقتباس نموده‌اند که آن حضرت فرموده‌اند: «کتاب الله التَّاطِقُ». کتابی نیز با همین عنوان توسط ایشان نگارش یافته که مطالعه آن به محققان توصیه می‌شود. در مقابل «فقه پویا» که احکام الهی را متغیر می‌داند و «فقه سنتی» که با مقدمات متضاد و

در روایت شریفی؛ امام صادق علیه السلام درباره قرآن کریم فرموده‌اند: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَالْإِشَارَةِ، وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ: هَمَانَا كِتَابُ خَدَايْ عَزَّوَجَلَّ بِرِجْزٍ أَرْبَعَةٍ (استوار) می‌باشد. بر عبارت و اشاره و لطائف و حقائق. پس عبارت برای عوام است، و اشاره برای خواص (در فهم قرآن) و لطائف برای اولیاء و حقائق برای انبیاء (و اهل بیت نبوت علیهم السلام) که از تمام انبیاء قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله برترند) می‌باشد»<sup>۱</sup>.

این روایت پس از عرضه بر قرآن کریم، از روایات صحیح و از بهترین روایات در معرفی قرآن است. استاد ماحله رحمته الله علیه ذیل این روایت مطالب بسیاری را فرموده‌اند؛ از جمله: گرچه قرآن دارای بطون فراوان بوده اما عبارات قرآنی برای همگان و عوام مردم با دانستن لغت و ادب قرآن قابل فهم است؛ و این معنا مطابق است با آیه شریفه «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»<sup>۲</sup>. که کلمه «بیان» در آیه شریفه به معنای روشن و واضح می‌باشد و «هذا» که اشاره به نزدیک است مربوط به همین ظاهر و عبارات و بُعد دلالی قرآن بوده که واضح است و در اوج فصاحت و بلاغت در اختیار همگان است. پس «فالعبارة للعوام».

سپس ادامه روایت اینگونه است: «والإشارة للخواص» که مطابق است با آیه شریفه: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۳</sup> و آیه: «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup> در کنار آیه: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۵</sup>. یعنی انسان بر اساس میزان تعقل می‌تواند به مراحل بالاتر از درک ظاهر قرآن برسد به این معنا که هر چه عقل و

---

متناقض، احکام الهی به خصوص احکام قرآنی را مهجور نموده، این فقه احکام گویای قرآن و سنت را به عاشقان اسلام و قرآن و شریعت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ارائه می‌کند.

۱- کتاب شریف مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة. باب صدم، حقیقت بندگی. این روایت علاوه بر این کتاب در منابع فراوانی آمده است. ر.ک به بخش «ردّ صفحه ۳۷»، عنوان «مذاق صوفیه!».

۲- آل عمران، ۱۳۸: «این (قرآن) بیانی برای مردم است».

۳- بقره، ۲۴۲: «بدان گونه، خدا آیاتش را برایتان بیان می‌کند، شاید شما خردورزی کنید».

۴- یونس، ۱۰: «و خدا بر کسانی که خردورزی نمی‌کنند، پلیدی قرار می‌دهد».

۵- واقعه، ۷۹: «جز پاک‌شدگان بدان دست نیازند».

اندیشه پاکتر شود و بیشتر در قرآن بیندیشد به معانی بالاتری از اشارات ربانی می‌رسد. و با این انس و اندیشه در قرآن، از خواص در فهم قرآن می‌گردد. و آیات فراوانی که امر به تفکر و تدبر در قرآن می‌نماید بر همین وجه است.

و سپس در مرحله بعد آمده است: «وَاللّطَّائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ». فهم لطائف قرآنی مخصوص اولیاء است. اولیاء کسانی هستند که بعد از مرحله تعقل و پاکی اندیشه، قدم فراتر نهاده در این راه عامل شده‌اند. و این مطابق است با آیات شریفه «هُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup> و «وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»<sup>۲</sup>، که هرچه انسان باتقواتر باشد؛ قرآن هدایت و پند و اندرز و تذکر بیشتری را برای او در بر دارد.

این سه بُعد در بین غیر معصومان و معصومان علیهم‌السلام مشترک است گرچه یقیناً مصداق اکمل و اتمّ فهم عبارات و اشارات و لطائف قرآنی اهل بیت رسالت علیهم‌السلام هستند. در گام بعدی آمده است: «وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ». بُعد چهارم معانی قرآن مربوط به دلالات قرآن نیست بلکه مربوط به رموز قرآنی می‌باشد. این بُعد قرآن در انحصار انبیاء الهی و اهل بیت نبوت علیهم‌السلام است. و مقام اهل بیت علیهم‌السلام برتر از سایر انبیاء الهی از جمله حضرت عیسی و حضرت خضر علیهم‌السلام است که هم اکنون در قید حیات می‌باشند. و این معنا مطابق است با دلالت حروف مقطعه قرآنی بر وجود رموزی اضافه بر ظواهر آیات در قرآن، که معنای آن رموز از دسترس مردم خارج بوده و باید بوسیله اهل بیت رسالت علیهم‌السلام به آن‌ها دست یافت. در حقیقت این رموز قرآنی به حقایقی راهنمایی می‌کنند که در عبارات و اشارات و لطائف قرآنی رخ نمی‌نمایند و تنها معصومان محمدی علیهم‌السلام آن‌ها را می‌دانند. و روایاتش را ذکر خواهیم کرد که «علم ماکان و مایکون» در قرآن می‌باشد و همه در اختیار عترت علیهم‌السلام است. و خواهیم گفت

۱- آل عمران، ۱۳۸: «این (قرآن) بیانی است (وحیانی) برای مردمان و رهنمون و اندرزی است برای پرهیزگاران».

۲- حاقه، ۴۸: «و بی‌گمان (قرآن) یادواره‌ای برای پرهیزگاران است».

که اهل بیت (علیهم السلام) در سه بُعد عبارت، اشاره و لطائف قرآن در مقام غفلت زدایی و تذکر بوده و تنها در بُعد رموز قرآن در مقام بیان هستند.

### اگر این روایت نبود...

و اگر این روایت هم از معصومین محمدی (علیهم السلام) بدست ما نمی‌رسید باز هم ما می‌توانستیم همین معنا را از آیات و سایر روایات اهل بیت (علیهم السلام) دریافت کنیم. حداقل از آن چهار بخش قرآن (عبارات، اشارات، لطائف و حقائق)؛ سه بخش آن برای ما واضح بود:

**بخش اول:** بخشی که برای همگان قابل فهم است و همه مردم در طول تاریخ اسلام قرآن را می‌خوانده‌اند و می‌فهمیدند و کفار هم با شنیدن آن مسلمان می‌شده‌اند و گناهکاران با تأثیر یک آیه از آن توبه می‌نموده‌اند که این بخش همان عبارات قرآنی است.

**بخش دوم:** طبق دلالت حروف مقطعه و برخی آیات و روایات، معارفی در قرآن وجود دارد که از دسترس ما خارج می‌باشد از جمله تأویل آیات. و این بخش همان حقائق قرآنی است.

**بخش سوم:** مفاهیمی از قرآن که برای همگان قابل فهم هست اما به راحتی بدست نمی‌آید و نیاز به تفکر و تدبیر و مراتبی از ایمان و تقوا دارد. گاهی انسان با اینکه تفکر و تدبیر در آیات شریفه قرآن داشته است، اما در مطالعه احادیث و تفاسیر به مطالبی بر می‌خورد که از متن آیات قابل فهم بوده اما از ذهن ما دور مانده و دیگران آن را فهمیده‌اند و یا معصومان (علیهم السلام) آنها را برای ما متذکر شده‌اند. این بخش از معارف قرآنی همان اشارات و لطائف قرآنی می‌باشد.

و نیز روایات فراوانی که برای قرآن «ظاهر» و «باطن» می‌شمارند نیز مؤید این روایت شریف هستند مانند اولین روایتی که منتقد در فصل اول بخش «ردّ صفحه ۸، شماره ۵» ذکر کرده است. و اصولاً معنای «ظاهر» یعنی «روشن». اگر چیزی گنگ و

مبهم و غامض و پیچیده باشد که دیگر «ظاهر» نیست. لذا در آن روایات هم منظور از «ظاهر قرآن» در درجه اول همین عبارات قرآنی است و بَعْدِ بِالنِّسْبَةِ اشارات و لطائف. و منظور از «باطن قرآن» در درجه اول حقائق قرآنی است و بَعْدِ بِالنِّسْبَةِ اشارات و لطائف. چرا که اشارات و لطائف قرآنی برای اهلش «ظاهر» یعنی آشکار است، اما برای کسانی که به مرتبه لازم از فهم و تقوا نرسیده باشند «باطن» یعنی پوشیده است.

### چه کسانی، چه بخشی از قرآن را نمی فهمند؟

با این توضیح مشخص می شود که عبارات قرآن برای همه قابل فهم می باشد و آنچه از قرآن که برای اولیاء نیز قابل فهم نیست و در فهم آن نیاز به معصومان علیهم السلام می باشد مربوط به بطون قرآن و بَعْدِ رمزی آیات است. و این که گفته شود: «فهمیدن عبارات قرآنی متوقف بر بیان اهل بیت علیهم السلام است»؛ مغالطه ای بزرگ و دسیسه ای شیطانی از طرف دشمنان دین برای متروک و مهجور کردن قرآن و زیر سؤال بردن فصاحت و بلاغت آن و بدل کردن عزت قرآن<sup>۱</sup> به ذلت است که کتاب خدای تعالی حتی نمی تواند عبارات خود را درست و مفهوم بیان کند. (معاذ الله).

توضیح آنکه فصاحت به زبان ساده یعنی: «بیان منظور در بهترین و زیباترین و بی عیب ترین شکل ممکن» و بلاغت یعنی «بیان منظور با رساترین و قابل فهم ترین شکل ممکن». وقتی می گوئیم قرآن در فصاحت و بلاغت بی نظیر بوده و بلکه فصاحت و بلاغت قرآن اعجاز است، یعنی اولاً قرآن منظور خود را به زیباترین شکل بیان کرده که هیچ کس نمی تواند به آن زیبایی مطلبش را ارائه دهد و هیچ کژی و

۱- فصلت، ۴۱-۴۲: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ : «و به راستی آن کتابی است عزیز \* از پیش رویش باطل آن را نیاید و نه از پشتش؛ فرو فرستاده ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.»

ناراستی در آن نیست: «فَرَأْنَا عَرَبِيًّا عَيْرَ ذِي عَوْجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»<sup>۱</sup>. و ثانیاً هیچ کلامی مانند قرآن نمی‌تواند شیوا و رسا منظور خود را به مخاطب خود بفهماند. یعنی هیچ کلامی قابل فهم‌تر از قرآن نیست: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَيَلِدَ كَرُّ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۲</sup>.

البته همانطور که قبلاً نیز توضیح دادیم فصاحت و بلاغت منافاتی ندارد با اینکه کلام الهی دارای بطون و رموزی غیر از ظاهر شیوا و بلیغش باشد، زیرا قرآن کلام خداست و خدای تعالی «لَا يَشْغُلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ»<sup>۳</sup> است «یعنی هیچ شأنی (مانند عبارات) خدای تعالی را از شأن دیگر (مانند اشارات و لطائف و حقائق) باز نمی‌دارد» و یکی از وجوه اعجاز قرآن هم همین می‌باشد که قرآن علاوه بر عباراتش که در اوج فصاحت و بلاغت است دارای معانی بی‌پایان در اشارات و لطائف و حقائقش می‌باشد که نه تنها هیچ کدام از این مراتب و معانی با هم در تضاد نیستند بلکه در اوج هماهنگی و تکاملند. و این «مقام جمع الجمع ربّانی» است که در قرآن مجید تجلی یافته و فقیه قرآنی<sup>۴</sup> به طور مبسوط در آثار و دروسشان<sup>۴</sup> این نکته را بیان کرده‌اند. فصاحت و بلاغت قرآن به گونه‌ای است که در صدر اسلام کفار با شنیدن قرآن تحت تأثیر آن قرار گرفته و ایمان می‌آوردند. حال اگر آنها ظاهر و عبارات قرآنی را نمی‌فهمیدند به چه چیزی ایمان می‌آوردند؟! آیا ایمان آوردن آنها جاهلانه<sup>۵</sup> بوده

۱- زمر، ۲۸: «قرآنی روشن (بیان) را بی‌هیچ کژی (فرو فرستادیم) تا شاید آنان پروا کنند».

۲- ابراهیم، ۵۲: «این (قرآن) برای مردمان بلاغ و رسایی‌ای (وحیانی) است و تا بدان هشدار داده شوند و بدانند که خدا بی‌گمان معبودی یگانه است و تا اندیشمندان پندی بزرگ گیرند».

۳- نهج البلاغه؛ ص: ۲۱۲؛ (خطبه ۱۷۷)

۴- به عنوان نمونه: تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسات ۴ و ۲۱ در آدرس:

«<http://www.albalaq.com/publicfiles/bank/Tafsir-e-Mozuee/>».

۵- بر خلاف آیه ۱۳ سوره بقره: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ الشُّقَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الشُّقَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۶</sup>: «و هنگامی که به آنان گفته شود: «همان‌گونه که مردمان ایمان آوردند، (شما هم) ایمان بیاورید»، گویند: «آیا همان‌گونه که سبک مغزان ایمان آوردند (ما هم) ایمان بیاوریم؟» هان (که) آنان بی‌گمان همان سبک مغزاند، ولی نمی‌دانند».



است!! لذا باطل بودن این ادعا (مفهوم نبودن قرآن) آن قدر روشن است که باید برای توضیح واضحات از خوانندگان محترم عذرخواهی نمود.

امام باقر علیه السلام نیز دقیقاً همین مطلب را فرموده‌اند: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْكِتَابَ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ : کسی که گمان کرد قرآن مبهم است پس هلاک شده و [دیگران را نیز] هلاک کرده است»<sup>۱</sup>.

حال کسانی که در این عصر می‌گویند ما بعد دلالتی اولیه قرآن را - که همان عبارات قرآن است - نمی‌فهمیم؛ در واقع از کفار جاهلیت هم عقب‌تر هستند. به این آیات شریفه بنگرید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْتَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُونَ<sup>۲</sup>»، «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ<sup>۳</sup>»؛ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا<sup>۴</sup>».

## نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم!

نکته مهمی که موضوع قسمت‌های زیادی از جزوه انتقادی نیز هست و درباره آن مغالطه زیادی می‌شود این است: ما باور داریم که «اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام» برای ما از قرآن افضل هستند» اما آیا ما الآن در محضر اهل بیت علیهم السلام هستیم؟ آیا روایاتی که در کتب روایی ما نقل شده صد درصد به همین شکل و با همین معانی

۱- وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۹۲، ح ۳۹۶: «عن مُحَمَّد بن إِسْمَاعِيل عن أَبِي إِسْمَاعِيل السَّرَاج عن (خَيْثَمَةَ بن عبد الرَّحْمَنِ الجُعْفِيِّ عن أَبِي الوليد البحراني ثُمَّ الهجری) عن أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام».

۲- فصلت، ۵: «و گفتند: «دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن می‌خوانی (و می‌خواهی) سخت در پوشش‌هایی است، و در گوشه‌ایمان سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است؛ پس تو کار خود را انجام بده، ما (نیز) همواره (کار خود را) انجام دهنده‌ایم».

۳- بقره، ۸۸: «و گفتند: «دل‌های ما را پوششی (فراگرفته) است.» (چنان نیست بلکه آنان به خوبی می‌فهمند؛) بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس چه اندک ایمان می‌آورند».

۴- محمد، ۲۴: «آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟».

که ما می‌فهمیم از اهل بیت (علیهم‌السلام) است؟ یعنی آیا مثلاً می‌توانیم ادعا کنیم که هنگام خواندن احادیث کتب شریف «الکافی» یا «من لا یحضره الفقیه» یا «تهذیب الأحکام» یا «الاستبصار»<sup>۱</sup> و یا... خواندن ما دقیقاً مساوی با نشستن دو زانو در محضر اهل بیت (علیهم‌السلام) و شنیدن حدیث از زبان آن حضرات است؟! و یا اینکه باید گفت روایاتی که در دسترس ماست گرفتار تقیه، نقل به مضمون، نقل اشتباه، نقل ناقص، جعلیات، اسرائیلیات، عُمریات، امویات، عباسیات و... است؟ اگر همه این روایات قطعی الصدور و صحیح هستند پس علوم مفصل رجال و درایه و اصول برای چیست؟ آیا در اصول فقه رایج نمی‌گویند که احادیث اکثراً ظنی الصدورند؟

توضیح آنکه روایات در حالاتی آسیب پذیرفته‌اند از جمله:

۱. **تقیه:** حدیث از معصوم صادر شده است اما در شرایط تقیه و خوف صادر گشته و محتوای آن قابل استناد برای حکم شرعی نیست. یعنی امام (علیه‌السلام) در شرایط خطر بوده‌اند و مجبور شده‌اند برای حفظ جان خویش و یاران و... مطالبی را بگویند که نظر واقعی‌شان نبوده است.
۲. **نقل به مضمون:** حدیث از معصوم صادر شده است اما راوی برداشت خود را از بیان معصوم نقل کرده و عبارات معصوم دقیقاً مشخص نیست.
۳. **نقل اشتباه:** روایت از معصوم صادر شده است اما راوی مطلب را اشتباه نقل کرده است.
۴. **جعلیات:** هر روایتی که در واقع از معصوم صادر نشده و انواعی دارد:

---

۱- اینها اسامی معتبرترین کتب روایی ما یعنی «کتب اربعه شیعه» است که به ترتیب توسط عالمان بزرگ و محدثان کبیر مرحوم کلینی (م ۳۲۹ هـ.ق)، شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ.ق) و دو کتاب آخر از شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ.ق) رحمة الله علیهم اجمعین می‌باشد.

- اسرائیلیات: روایاتی که عده‌ای آنها را از منابع قوم یهود و نصاری وارد منابع دینی ما کرده‌اند بخصوص در قصص انبیاء و نسبت گناه و خطا و عیب و طعنه بر پیامبران الهی (علیهم السلام).
- عُمریات، ابوبکریات، عثمانیات و... : علاقمندان هر یک از این افراد برای پیشبرد کار خود روایاتی را در فضایل اینان ساخته‌اند.
- امویات، عباسیات و... : هر حکومتی برای گسترش نفوذ خود اقدام به جعل و نشر احادیثی در راستای سیاست‌های خود نموده است.

### روایت مخالف قرآن باید تکذیب شود

یکی از روات، روایتی را نزد امام رضا (علیه السلام) خواند و امام (علیه السلام) آن را تکذیب نمود. او از امام رضا (علیه السلام) پرسید آیا شما این روایت را تکذیب می‌کنید؟ آن حضرت فرمود: «هنگامی که روایت مخالف قرآن بود، تکذیبش کردم!».

حال به این روایت هشدار دهنده که نشان می‌دهد ممکن است حدیثی صحیح السند بوده اما کاملاً جعلی و کفرآمیز باشد دقت کنید:

نقل است که ابا محمد از اصحاب امام رضا (علیه السلام) روایات را بسیار ردّ می‌کرد. از او پرسیدند که چرا این همه روایت از اهل بیت (علیهم السلام) را رد می‌کنی؟ گفت هشام بن حکم برایم نقل کرد که امام صادق (علیه السلام) می‌گفت «نسبت به ما هیچ حدیثی را قبول نکنید مگر آنکه موافق کتاب خدا و سنت پیامبر باشد و یا آنکه برای آن شاهی از احادیث قطعی قبلی باشد. همانا مغیره بن سعید لعنه الله در کتابهای اصحاب پدرم دست برد و چیزهایی به آن اضافه کرد که پدرم نگفته بود. پس شما از خدا پروا کنید و بر ضدّ ما روایتی را که

۱- بحار الأنوار (۳۴۵/۱۰) قال ابوقرة حينما قرأ رواية فكذبها الامام ابوالحسن الرضا (علیه السلام): فتكذب بالرواية؟ فقال ابوالحسن (علیه السلام): اذا كانت الرواية مخالفة للقرآن كذبها».

مخالف قول پروردگار ما و سنت نبی ما ﷺ است قبول نکنید چون ما هنگامی که سخنی بگوییم می‌گوییم خدا چنین فرمود و پیامبر چنان گفت»<sup>۱</sup>.

و نیز یونس بن عبد الرحمن، از اصحاب اهل بیت علیهم السلام می‌گوید من به عراق نزد اصحاب امام صادق علیه السلام رفتم و از آنها حدیث شنیدم و کتابهای آنها را گرفتم. بعدها آن کتب را بر امام رضا علیه السلام عرضه کردم و آن حضرت احادیث زیادی از آن کتب را که از امام صادق علیه السلام نقل شده بود، منکر شدند و به من فرمودند: «قطعاً ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام دروغ بسته است. خدا ابوالخطاب و همچنین اصحاب ابوالخطاب را لعنت کند که این احادیث را تا به امروز در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام جعل کردند. پس از ما چیزی خلاف قرآن را قبول نکنید. که ما اگر سخنی بگوییم موافق قرآن و سنت پیامبر ﷺ خواهد بود. ما از خدا و از رسول نقل می‌کنیم و از دیگران چیزی نقل نمی‌کنیم که کلام ما متناقض باشد. قطعاً سخن آخرین ما مانند کلام اولین ماست و کلام اولین ما مصداقی است برای کلام آخرین ما. و هنگامی که کسی بر خلاف آن برای شما از ما چیزی نقل کرد پس آن را رد کنید و بگویید خودت می‌دانی و آنچه که می‌گویی. پس براستی همراه هر قولی از ما حقیقتی است و بر آن نوری می‌باشد؛ اما آنچه حقیقتی همراه آن نیست و نوری بر آن نیست؛ آن قول شیطان است»<sup>۲</sup>.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ح ۶۲- رجال الکشی: محمد بن قولویه، والحسین بن الحسن بن بندار معا، عن سعد، عن الیقطینی، عن یونس بن عبد الرحمن أن بعض أصحابنا سأله وأنا حاضر فقال له: یا أبا محمد ما أشدک فی الحدیث وأكثر إنکارک لما یرویه أصحابنا فما الذی یحملك علی رد الأحادیث؟ فقال: حدثنی هشام بن الحکم أنه سمع أبا عبد الله علیه السلام یقول: لا تقبلوا علینا حدیثاً إلا ما وافق القرآن والسنة أو تجدون معه شاهداً من أحادیثنا المتقدمة، فإن المغیره بن سعید لعنه الله دس فی کتب أصحاب أبی أحادیث لم یحدث بها أبی، فاتقوا الله ولا تقبلوا علینا ما خالف قول ربنا تعالی وسنة نبینا محمد ﷺ، فإننا إذا حدثنا قلنا: قال الله عز وجل، وقال رسول الله ﷺ.

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ح ۶۲- رجال الکشی: محمد بن قولویه، والحسین بن الحسن بن بندار معا، عن سعد، عن الیقطینی عن یونس بن عبد الرحمن: وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبی جعفر علیه السلام ووجدت أصحاب أبی عبد الله علیه السلام متوافرين، فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها بعد علی أبی الحسن الرضا علیه السلام فانکر منها أحادیث كثيرة أن یکون من أحادیث أبی عبد الله علیه السلام وقال لی: إن أبا الخطاب

هشام بن الحکم هم می گوید که امام صادق علیه السلام می فرمود: «مغیره بن سعید بر پدرم امام باقر علیه السلام دروغ می بست و کتابهای یاران آن حضرت را می گرفت. یاران او در بین یاران پدرم مخفی بودند و کتابها را می گرفتند و برای مغیره می آوردند پس او در آنها از کفر و زندقه وارد می کرد و آنها را به پدرم نسبت می داد سپس آن کتابها را به شاگردانش باز می گرداند و به آنها امر می کرد که آنها را در بین شیعه پخش کنند. پس هر چه در کتابهای اصحاب پدرم علیه السلام از غلو وجود داشته باشد؛ از مطالبی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنان وارد کرده است»<sup>۱</sup>.

تا اینجا معلوم شد که هرگز روایات مساوی با اهل بیت علیهم السلام نیستند. بنابراین در عصر غیبت و زمان عدم حضور امام معصوم، اگر هزار روایت متواتر و هزار اجماع و هزار عالم بزرگتر از شیخ انصاری رحمته الله و علامه مجلسی رحمته الله بیایند و بر خلاف یک کلمه از قرآن حرف بزنند و چیزی به معصوم علیه السلام نسبت دهند ما هرگز نباید آن سخن خلاف قرآن را که به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده بپذیریم. و از نظر ما این همان دستور اهل بیت علیهم السلام برای صیانت شیعیان از خدعه های امثال ابوالخطاب و مغیره بن سعید و سایرین است که هم حدیث و هم سند آن را جعل می کردند. و متأسفانه به وضوح می بینیم که احادیثی جعلی و خلاف قرآن موجود است که سند آن از نظر علم رجال کاملاً صحیح است چنانکه در روایات مذکور گذشت.

کذب علی ابی عبد الله علیه السلام، لعن الله ابا الخطاب، وکذلک أصحاب ابی الخطاب یدسون هذه الأحادیث إلی یومنا هذا فی کتب أصحاب ابی عبد الله علیه السلام، فلا تقبلوا علینا خلاف القرآن فإنا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن وموافقة السنة، إنا عن الله وعن رسوله نحدث، ولا نقول: قال فلان وفلان فیتناقض کلامنا، إن کلام آخرنا مثل کلام أولنا، وکلام أولنا مصداق لکلام آخرنا، وإذا أتاکم من یدتکم بخلاف ذلك فردوه علیه وقولوا: أنت أعلم و ما جئت به، فإن مع کل قول منا حقیقة وعلیه نور، فما حقیقة معه ولا نور علیه فذلک قول الشیطان».

۱- همان ح ۶۳- رجال الکشی: بهذا الإسناد عن یونس، عن هشام بن الحکم أنه سمع أبا عبد الله علیه السلام يقول: کان المغیره بن سعید یتعمد الکذب علی ابی علیه السلام و یأخذ کتب أصحابه، و کان أصحابه المستترون بأصحاب ابی یأخذون الکتب من أصحاب ابی فیدفونها إلی المغیره فکان یدس فیها الکفر والزندقه ویسندھا إلی ابی علیه السلام، ثم یدفعھا إلی أصحابه فیامرهم أن یشوها فی الشیعة، فکل ما کان فی کتب أصحاب ابی علیه السلام من الغلو فذاک مما دسه المغیره بن سعید فی کتبهم».

اما این اعتقاد هرگز بدان معنا نیست که اگر در حضور معصومان علیهم السلام بودیم و ایشان امری فرمودند؛ ما مثلاً بگوییم اجازه دهید بروم قرآن را بخوانم شاید این امر شما خلاف قرآن باشد! چرا که بر مبنای آیات قرآن و عصمت اهل بیت علیهم السلام، و حدیث **ثَقَلَيْنِ، يَقِينِ دَارِيْمِ عْتَرْتِ علیهم السلام كَوْكَبَتَيْنِ سَخْنِي بِرِ خِلَافِ قُرْآنِ نَمِي كُوْبِنْد.**

و اگر چه خود معصومین علیهم السلام به ما آموخته‌اند در یک **محفل علمی** هنگامی که از محضرشان سخنی را می‌شنویم، باز هم دلیل قرآنی آن را جویا شویم، اما اگر امری از ایشان صادر شود هرگز تعلق و چون و چرا جایز نیست. محلّ دلیل خواهی و چون و چرا با هدف کسب معرفت و علم در محفل علمی است نه در میدان عمل و در برابر امر آن بزرگواران. و علت تشویق و دستور اهل بیت علیهم السلام به پرسیدن دلائل قرآنی سخنانشان این است که ایشان علیهم السلام می‌خواستند با آموزش تفکر قرآنی به شاگردان و اصحابشان، در مواقعی که آنها امکان دسترسی به عترت علیهم السلام را ندارند، توانایی جداسازی حق و باطل و استدلال صحیح را داشته‌باشند و با تحریفات و دروغها گمراه نگردند.

چنانکه مثلاً هنگامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: یا امیرالمؤمنین ما وقتی نزد شما هستیم چیزهایی می‌شنویم که دین ما محکم می‌شود اما هرگاه از نزد شما خارج می‌شویم با مسائل مختلف و گیج کننده روبرو می‌شویم، چه کنیم؟ حضرت علیه السلام فرمود<sup>۱</sup> که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت ای

۱- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۴، ح ۲۵: «تفسیر العیاشی: عن یوسف بن عبد الرحمن رفعه إلى الحارث الأعور قال: دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقلت: يا أمير المؤمنين إنا إذا كنا عندك سمعنا الذي نسد به ديننا، وإذا خرجنا من عندك سمعنا أشياء مختلفة مغموسة، لا ندري ما هي؟ قال: أو قد فعلوها؟ قلت: نعم، قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: أتاني جبرئيل فقال: يا محمد سيكون في أمتك فتنة، قلت: فما المخرج منها؟ فقال كتاب الله فيه بيان ما قبلكم من خير و خير ما بعدكم، و حكم ما بينكم، و هو الفصل ليس بالهزل، من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله، و من التمس الهدى في غيره أضله الله، و هو حبل الله المتين، و هو الذكر الحكيم، و هو الصراط المستقيم، لا تزيفه الأهواء ولا تلبسه الألسنة، ولا يخلق عن الرد، ولا تنقض عجايبه، ولا يشيع منه العلماء هو الذي لم تكنه الجن إذ سمعه، أن قالوا: ﴿إنا سمعنا قرآناً عجياً يهدي إلى الرشاد﴾ من قال به صدق، و من عمل به أجر، و من اعتصم به هدى إلى صراط مستقيم، هو

محمد در امت تو فتنه‌ای خواهد بود. گفتم راه خروج از آن چیست؟ گفت «کتاب خدا... که هر کس هدایت را از غیر آن بخواهد خدا او را گمراه می‌کند. و آن حبل الله المتین است و یادواره‌ای پر حکمت است و آن است صراط مستقیم...». و یا آنکه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «هر چه برایتان گفتم دلیل قرآنی آن را از من سؤال کنید»<sup>۱</sup>.

## پاسخ به یک اعتراض

گرچه در این مقدمه قصد داریم فقط مبانی بحث را مطرح کنیم اما چون یکی از مهمترین اعتراضات منتقد به فقیه قرآنی علیه السلام راجع به مباحث فوق است لذا آن را در اینجا مطرح کرده و پاسخ می‌گوییم:

وی در صفحه ۱۳ جزوه خویش، نقل قولی از علامه صادقی علیه السلام آورده و در برابر آن گفته است: «شما مستقیماً در مقابل خود معصومان علیهم السلام نه فقط روایت از ایشان ایستاده‌اید... چطور شد که قرآن برای شما معصوم است اما امام صادق علیه السلام معصوم نیست؟! بلکه چطور شد که فهم و برداشت شما از قرآن که معصوم نیستید از فرمایش

الكتاب العزيز، الذی ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾. و این حدیث با اسناد مختلف در کتب مختلف با عباراتی مشابه وارد شده است مانند همان ح ۳۰: «عن الحسن بن علی رضی الله عنه قال قيل لرسول الله صلی الله علیه و آله إن أمتك سيفتن، فسل ما المخرج من ذلك؟ ...»

۱- در کتاب بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۲، ح ۱۲ - الإحتجاج : عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر علیه السلام: «إذا حدثتكم بشئ فسالوني من كتاب الله» و در کتاب کافی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۵- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن حماد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي الجارود قال: «قال أبو جعفر علیه السلام: إذا حدثتكم بشئ فسالوني من كتاب الله» و نیز در همان ص ۳۰۰، ح ۲- «إذا حدثتكم بشئ فسالوني عن كتاب الله».

دلیل این کار اهل بیت علیهم السلام آموزش روش عرضه بر کتاب است. چرا که حتی در زمان خود ایشان علیهم السلام هم جعلیات و نسبت‌های دروغ و کذب به حضراتشان وجود داشته است و همه شیعیان هم همیشه در محضر اهل بیت علیهم السلام نبوده‌اند. لذا اصحابی که در شهرها و دیار دیگری زندگی می‌کرده‌اند نسبت به اخباری که از امام عصرشان به دستشان می‌رسیده باید از این روش بهره می‌جستند تا از گمراهی و ضلالت ایمن و مصون باشند کما آنکه اصحاب خاص اهل بیت علیهم السلام دقیقاً همین کار را می‌کرده‌اند که مواردی را در متن ذکر کردیم. لذا محوریت قرآن و عرضه همه اقوال بر آن تنها راه صیانت کیان دین است.

حضورى خود امام معصوم بالاتر شد؟! شما نص بودن را بهتر مى فهمید یا امام معصوم؟!».

قبل از آوردن نقل قول مذکور، به عنوان مقدمه نکته‌ای را عرض می‌کنیم:

خوب دقت کنید، ما یک سؤال جدی از منتقد و همه داریم: اگر فردا کسی بیاید و ادعا کند که من امام عصر حجت بن الحسن العسکری علیه السلام هستم و تو باید از من اطاعت کنی، شما چگونه یقین حاصل می‌نمایید که او واقعاً امام معصوم است؟ آیا کشف و شهودی دارید یا روی پیشانی آن شخص نوشته من امام معصوم؟!.

استاد ما می‌فرمایند از نشانه‌های قطعی امام معصوم علیه السلام این است که هرگز کلمه‌ای خلاف قرآن نمی‌گوید. اگر هزار کرامت هم نشان دهد ولی خلاف قرآن سخنی بگوید فایده ندارد چون مرتاض‌ها هم بعضی از این کارها را انجام می‌دهند. کما آنکه در روایات درباره دجال چنین است که ظاهراً کارهایی شبیه معجزه انجام می‌دهد و مردم به دنبال او راه می‌افتند.

درست است که کسی نمی‌تواند به دروغ ادعای نبوت و وصایت کند و کرامت هم داشته باشد چون خدای سبحان عمل او را باطل می‌کند همانطور که شیاطین در خواب نمی‌توانند به شکل انبیاء و اوصیاء ظاهر شوند. اما اگر شیادی که سرتاپایش اعمالی بر خلاف قرآن دارد؛ کراماتی هم نشان دهد اینجا دیگر بر عهده خدا نیست که سحر او را باطل کند چون بطلان ادعایش در اعمال وی آشکار است.

مثلاً اگر کسی اعمال خارق العاده‌ای انجام دهد و ادعا کند امام زمان است، سپس بگوید نماز خواندن حرام یا زنا حلال است؛ آیا باز هم کسی ادعای امام زمان بودنش را می‌پذیرد؟! هرگز.

بنابراین فقیه قرآنی می‌فرمایند اگر چنین مدعی پیدا شد؛ باید قبل از درخواست معجزه و کرامت؛ اول از وی سؤالاتی پرسیم و با او مذاکراتی داشته باشیم **اگر خلاف نص قرآن چیزی گفت او را تکذیب می‌کنیم** و می‌گوییم تو مدعی دروغین هستی. مثال



دقیق و نابی که آیت الله صادقی رحمته زده‌اند و اساس مطلب را مطرح نموده‌اند و منتقد نیز در صفحه ۱۳ جزوه‌اش نقل قول کرده - بدون سانسور و تقطیع - چنین است:

« اگر ما آرائی برخلاف کلّ فقها داریم از لحاظ مخالفت آنها با قرآن است... البتّه ما آراء کلّ فقها را هم در دست نداریم... به هر حال اگر چیزی بر خلاف نصّ یا ظاهر مستقر قرآن باشد مردود است، ما می‌گوییم کلّ فقها معصوم نیستند. ولی قرآن معصوم است. تازه بالاتر، بر فرض محال اگر ما در زمان امام صادق علیه السلام بودیم و ما را راهنمایی می‌کردند به منزل ایشان و می‌گفتند ایشان امام صادق علیه السلام است (یعنی ما یقین نداریم که ایشان امام صادق علیه السلام هستند و برای اطمینان از امام بودنشان) از ایشان سؤال می‌کردیم که «وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (نور، ۳) یعنی چه؟ اگر می‌فرمود: «حَرَّمَ» یعنی مکروه و مرجوح است می‌گفتیم شما امام صادق نیستید. شما شخصی دیگر هستید برای اینکه امام معصوم علیه السلام برخلاف نصّ قرآن، رأی نمی‌دهد. بنابراین ما تخطئه عصمت نمی‌کنیم. بلکه تخطئه نسبت می‌کنیم. می‌گوییم این امام نیست. آنچه را که از رسول یا ائمه علیهم السلام نقل شده، ولو به طور متواتر، ولو با سند صحیح، اگر مخالف برداشت صحیح مستقیم از قرآن باشد، ردّ می‌کنیم. ما نمی‌گوییم - معاذالله - معصومان علیهم السلام اشتباه کردند، نخیر، از آنان، غلط نقل شده، چنانکه در روایات جعل زیاد است. تقیّه زیاد است. نقل به معنا زیاد است و تضادّ زیاد است. می‌گوییم این گونه روایات از معصوم جعل شده یا تقیّه است. قرآن که قابل جعل نیست، بلکه قرآن محور از برای تصدیق و تکذیب اقوال و روایات است...»<sup>۱</sup> «مصیبت اینجاست که وضع قرآن در مظلومیت به جایی رسیده تازه باید بگوییم قرآن را می‌شود فهمید! یعنی خدا بلد بوده حرف بزند!... «حرم ذلک علی المؤمنین» می‌گویند نه! نمی‌فهمیم! باید که امام صادق علیه السلام بیایند معنا کنند! این طور مظلوم و اینطور در زاویه قرار دادند قرآن را».

ما نمی‌دانیم چگونه ممکن است کسی به غیر این مطلب اعتقاد داشته باشد و خود را شیعه و مدافع اهل بیت علیهم‌السلام نیز بداند. همانطور که تا اینجای بحث عرض کردیم گفتن اینکه «فهم عبارات قرآن متوقف بر بیان معصوم است!» خطایی بزرگ و دسیسه‌ای شیطانی است که استاد ما به آن اشاره می‌کنند. مثلاً در مورد معنای آیه‌ای از قرآن که بیان می‌کند فلان چیز حرام است و همه هم این را می‌فهمند و اصطلاحاً نصّ است؛ آیا درست است که بگوییم: «خیر معلوم نیست منظور قرآن چیست؛ شاید منظور این باشد که واجب است! باید امام معصوم علیه‌السلام بیایند این آیه را برای ما معنا کنند!».

چگونه شیعه‌ای حاضر است زیر بار این حرف برود که اهل بیت علیهم‌السلام امکان دارد سخنی بر خلاف قرآن بگویند! اعتقاد به چنان مطلبی اگر از روی عناد هم نباشد یقیناً دوستی جاهلان‌های است که موجب آزار اهل بیت علیهم‌السلام است چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز همین مضمون را فرموده‌اند<sup>۱</sup>: «جاهل متنسک کمر مرا شکسته است».

اینکه ما برای احترام و ارادت به اهل بیت علیهم‌السلام بیاییم و بگوییم که شما آنقدر بزرگ هستید که هر وقت بخواهید مخالف قرآن هم سخن می‌گویید!! اگر گوینده بدانند و بفهمند، در واقع این سخن سبّ و ناسزا نسبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام است. چون آبرو و عزّت اهل بیت علیهم‌السلام و نشانه بندگی آنها در پیشگاه خدای سبحان، پیروی از قرآن و جدا نشدن از آن است. آیا مخالف قرآن سخن گفتن به معنای جدایی از قرآن نیست؟ مگر پیامبر در حدیث ثقلین نفرمود: «این دو (قرآن و عترت علیهم‌السلام) هرگز از هم جدا نمی‌گردند»؟ لذا این مطلب در نصوص دینی ما از بدیهیات می‌باشد و نیاز به توضیح ندارد. اگر خلاف قرآن سخن گفتن مصداق جدایی عترت علیهم‌السلام از قرآن نیست پس جدایی چیست؟!

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۲۵: «قسم ظهري عالم مهتك، و جاهل متنسك».

جالب آنکه منتقد بعد از نقل قول بالا، چون خودش هم می‌بیند حرف صحیح است و جای اشکال ندارد؛ عصبانی شده و می‌گوید: «چرا حالا که بطلان مذهبشان برملا شد حرفتان را برگردانند؟!»!

سؤال اول: بطلان مذهب ایشان چگونه برملا شد؟ آیا کسی سؤال جدیدی کرده که ایشان نتوانسته پاسخ دهد یا ایشان این حرف شما را خوانده و به بطلان سخن خویش پی برده! و ناچار به برگرداندن آن شده؟ البته که هیچ کدام. و این برگرداندن که منتقد از آن دم می‌زند هرگز وجود نداشته است.

### تفاوت امر به موضوع و بیان حکم

البته همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم؛ این نوع مثالی که در اینجا، شیعه مخلص اهل بیت علیهم‌السلام حضرت آیت الله صادقی رحمته‌الله، ذکر فرمودند درباره احکام است نه موضوعات. بدین معنا که بحث «عرضه بر کتاب» اصولاً هنگامی است که حکمی از احکام الهی بیان می‌گردد نه وقتی که امری از محضر مبارک معصوم صادر می‌شود. بنابراین محال است که امام معصوم در مقابل حکم صریح قرآن مثلاً به طور کلی بفرماید: «نوشیدن خمر حلال است!» چنین چیزی هرگز رخ نمی‌دهد و قائل چنین حکمی یقیناً معصوم نیست.

اما اگر از سوی معصوم علیهم‌السلام امری نسبت به موضوعی صادر گردد که ما گمان می‌کنیم خلاف قرآن است؛ هرگز نمی‌توانیم از امر ایشان علیهم‌السلام سرپیچی نماییم؛ چراکه در موضوعات احتمالاتی مطرح است، از جمله اینکه ممکن است اهمّ و مهمّی در میان بوده و ضرورت مهمتری در کار باشد مثلاً برای نجات جان مؤمنی لازم باشد چنان کاری انجام شود<sup>۱</sup> و از آنجا که یقین داریم معصومین علیهم‌السلام خلاف قرآن فعل و عملی ندارند و علم آنها از ما نسبت به موضوعات فراتر است لذا به حکم عقل،

۱- «إذا جاء الإحتمال بطل الاستدلال».

تشخیص خود در موضوعات را هرگز بر نظر ایشان ترجیح نمی‌دهیم از ایشان اطاعت محض داریم.

مثال واضح این مطلب ماجرای وضوی جناب **علی بن یقطين** «رضوان الله علیه»<sup>۱</sup> است: محمد بن فضل گفت: در بین اصحاب اختلاف بود که آیا مسح پاها از سر انگشتان است تا مچ پا، یا از مچ پا تا سر انگشتان است. علی بن یقطين نامه‌ای برای موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که اصحاب در مورد مسح پا اختلاف دارند خواهش می‌کنم نامه‌ای بخط خود در این مورد بنویسید تا به آن عمل کنیم. امام علیه السلام در جواب نوشت متوجه شدم که اصحاب درباره وضو اختلاف دارند، آنچه **به تو دستور می‌دهم** این است که: «سه مرتبه مضمضه کنی و سه مرتبه استنشاق **نمایی** و سه بار صورت را **بشوئی** و آب را به لای موهای ریش خود **برسانی** و تمام سرت را مسح **بکشی** همراه روی گوش‌ها و داخل دو گوش، و پاهایت را تا برآمدگی روی پا سه مرتبه **بشوئی**، **مبادا بر خلاف این عمل کنی**». وقتی نامه رسید، علی بن یقطين از مضمون آن تعجب کرد که بر خلاف تمام علمای شیعه است. با خود گفت: **امام من بهتر می‌داند**، من دستورش را اجرا می‌کنم. از آن پس، وضوی خود را به خاطر اطاعت امر امام علیه السلام بر خلاف رفتار تمام شیعیان انجام داد.

در همان ایام از علی بن یقطين پیش هارون الرشید بدگویی کردند که او شیعه بوده و مخالف توست. هارون به یکی از نزدیکان خود گفت: خیلی درباره علی بن یقطين حرف می‌زنند و او را متهم به تشیع می‌نمایند. گر چه من در کار او کوتاهی نمی‌بینم و بارها نیز امتحانش نموده‌ام اما چیزی که شاهد بر این اتهام باشد ندیده‌ام. مایلم طوری که خودش متوجه نشود یک آزمایش دیگر کنیم زیرا اگر متوجه شود، تقیه خواهد کرد. آن شخص گفت: شیعه‌ها با اهل سنت در وضو اختلاف دارند آنها سبک‌تر وضو می‌گیرند و پاها را نمی‌شویند. لذا بطوری که متوجه نشود به وسیله وضو او را آزمایش کن. گفت بسیار خوب این راه خوبی است. مدتی تصمیم خود را

۱- بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۸ به نقل از اعلام الوری و مناقب و ارشاد مفید، ص ۳۶۴.

به تأخیر انداخت تا یک روز به اندازه‌ای به او کار داد که تا وقت نماز مشغول بود. علی بن یقظین در یک اطاق مخصوص وضو می‌گرفت و نماز می‌خواند. موقع نماز که شد؛ هارون از پشت دیوار اطاق به طوری که علی بن یقظین متوجه نشود مراقب او بود، علی آب خواست؛ سه مرتبه مضمضه نمود و سه مرتبه استنشاق کرد و سه بار صورتش را شست و داخل موی صورت نیز آب رسانید دستش را تا آرنج سه مرتبه شست سر و دو گوش خود را مسح کرد و دو پای خود را شست هارون تمام کارهای او را زیر نظر داشت. همین که دید چنین وضو می‌گیرد نتوانست خود را نگهدارد. سر بلند نمود به طوری که علی بن یقظین او را نبیند صدا زد دروغ گفتند آنهایی که خیال می‌کردند تو شیعه هستی، بعد از این جریان مقام علی پیش هارون بالا گرفت. پس از این آزمایش ناگهان نامه‌ای از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برایش رسید: «ای علی بعد از این طوری وضو بگیر که خدا دستور داده: یک بار صورتت را از روی وجوب بشوی و یک مرتبه برای شادابی و دستت را از آرنج همین طور دو مرتبه بشوی جلوی سرت را مسح کن و روی دو پا را نیز با اضافه رطوبت وضوی دست مسح کن. آنچه بر تو بییم داشتیم از بین رفت. والسلام»<sup>۱</sup>.

۱- اختلفت الروایة بین أصحابنا فی مسح الرجلین فی الوضوء هو من الأصابع إلى الكعبین أم هو من الكعبین إلى الأصابع فكتب علی بن یقظین إلى أبي الحسن موسی علیه السلام إن أصحابنا قد اختلفوا فی مسح الرجلین فإن رأیت أن تكتب إلي یخطک ما یكون عملي علیه فعلت إن شاء الله فكتب إليه أبو الحسن علیه السلام: «فهمت ما ذكرت من الاختلاف فی الوضوء و الذي أمرک به فی ذلك أن تتمضمض ثلاثاً و تستنشق ثلاثاً و تغسل وجهک ثلاثاً و تخلل شعر لحييتک و تمسح رأسک کله و تمسح ظاهر أذنیک و باطنهما و تغسل رجلیک إلى الكعبین ثلاثاً و لا تخالف ذلك إلى غیره» فلما وصل الكتاب إلى علی بن یقظین تعجب بما رُسم فيه مما أجمع العصابة علی خلافه ثم قال مولاي أعلم بما قال و أنا ممثیل أمره و كان يعمل فی وضوئه علی هذا الحث و یخالف ما علیه جمیع الشیعة امتثالاً لأمر أبي الحسن علیه السلام. و سعی یعلی بن یقظین إلى الرشد و قيل إنه رافضی مخالفاً لک فقال الرشدی لبعض خاصته قد کثر عیني القول فی علی بن یقظین و القرف له یخلافنا و میلی إلى الرض و لست أرى فی خدمته لی تفصیراً و قد امتحنته مراراً فما ظهرت منه علی ما یعرف به و أحب أن أستبری أمره من حیث لا یسعر بذلک فیتحرر منی فقیل له إن الرافضة یا امیر المؤمنین تخالف الجماعة فی الوضوء فتحققه و لا ترى غسل الرجلین فامتحنه یا امیر المؤمنین من حیث لا یعلم بالوقوف علی وضوئه فقال أجل إن هذا الوجه ینظر به أمره ثم تركه مدةً و ناطه بشيء من الشغل فی الدار حتى دخل وقت الصلاة

## ارزش معصومان (علیهم السلام) در اطاعت و بندگی خداست

ما حداقل روزی ۹ بار می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی ارزش پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بنده بودن در برابر خدای سبحان است و بندگی مدال افتخار آن حضرت است. ما شیعیان در زیارت امین الله که: «در نهایت اعتبار است و در تمام کتب مزاریه و مصابیح نقل شده و علامه مجلسی (رحمته الله) فرموده: آن بهترین زیارات از جهت متن و سند است و شیعیان باید در جمیع روضات مقدسه بر این زیارت مواظبت نمایند»<sup>۱</sup> می‌خوانیم که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَعَمِلْتَ بِكِتَابِهِ وَأَتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى دَعَاكَ اللَّهُ إِلَى جَوَارِهِ»<sup>۲</sup> یعنی «گواهی می‌دهم که تو ای امام معصوم تا لحظه آخری که به جوار رحمت حضرت حق تعالی دعوت شدی در راه خدا آنگونه که شایسته بود جهاد کردی و به کتاب خدا عمل نمودی و از سنتهای رسولش (صلی الله علیه و آله) پیروی کردی». یعنی ما معصومین (علیهم السلام) را با این نسبت مدح می‌کنیم که عمل به کتاب خدا می‌نمودند. مگر خطاب به صاحب العصر والزمان (علیه السلام) در زیارت آل یاسین نمی‌گوییم که «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ؟» یعنی «سلام بر تو ای پیرو کتاب خدا».

حال چطور می‌توانیم بگوییم که مقام آن‌ها آنقدر بالاست که می‌توانند با قرآن یعنی کلام خدای سبحان مخالفت کنند! یقیناً اهل بیت (علیهم السلام) از چنین سخنی بیزارند. و همانطور که روایاتش گذشت، عترت (علیهم السلام) اکیداً ما را توصیه به تقوا نموده و از چنین

و كان عليُّ بنُ يقطينٍ يخلو في حُجْرَةٍ فِي الدَّارِ لِوُضُوئِهِ وَ صَلَاتِهِ فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَفَ الرَّشِيدُ مِنْ وِرَاءِ حَائِطِ الْحُجْرَةِ بِحَيْثُ يَرَى عَلِيَّ بْنَ يَقِطِينَ وَ لَا يَرَاهُ هُوَ فِدَعَا بِالْمَاءِ لِلْوُضُوءِ فَتَمَضَّمُ ثَلَاثًا وَ اسْتَنَشَقُ ثَلَاثًا وَ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَ خَلَّلَ شَعْرَ لِحْيَتِهِ وَ غَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثًا وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ أُذُنَيْهِ وَ غَسَلَ رِجْلَيْهِ وَ الرَّشِيدُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ وَ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِ بِحَيْثُ يَرَاهُ ثُمَّ نَادَاهُ كَذِبَ يَا عَلِيُّ بْنُ يَقِطِينَ مِنْ زَعْمِ أَنَّكَ مِنَ الرَّافِضَةِ وَ صَلَحْتَ حَالُهُ عِنْدَهُ وَ وَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابُ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) ابْتِدَاءً: «مِنَ الْآنَ يَا عَلِيُّ بْنُ يَقِطِينَ فَتَوَضَّعْ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ اغْسِلْ وَجْهَكَ مَرَّةً فَرِيضَةً وَ أُخْرَى إِسْبَاغًا وَ اغْسِلْ يَدَيْكَ مِنَ الْمِرْفَقَيْنِ كَذَلِكَ وَ امْسَحْ قَدَمَيْكَ رَأْسِكَ وَ ظَاهِرَ قَدَمَيْكَ بِفَضْلِ نَادَاةٍ وَ وُضُوئِكَ فَقَدْ زَالَ مَا كَانَ يُخَافُ عَلَيْكَ وَ السَّلَامُ».

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

۲- کامل زیارات، ص ۴۰.

قولی نهی فرموده‌اند. و اگر کسی به چنین مطلب خلافی اعتقاد داشته باشد یقیناً نزد معصومین علیهم‌السلام جزو غلات محسوب می‌گردد و اعتقاد او باطل است کما آنکه روایتش نیز ذکر شد.

مرحوم کلینی رحمته‌الله در کتاب شریف «الکافی» دو حدیث شریف از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که بسیار تکان دهنده است. آن حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: «به خدا قسم که از طرف خدا هیچ برائتی (از آتش) همراه ما نیست و هیچ قرابتی بین ما و خدا نیست و ما هیچ حجتی بر خدا نداریم و جز با اطاعت و بندگی به او نزدیک نمی‌گردیم! پس هر کس از شما مطیع خدا بود ولایت ما به او سود می‌رساند و هر که از شما نسبت به خدا نافرمان باشد ولایت ما برای او سودی ندارد وای بر شما فریب نخورید! وای بر شما فریب نخورید!»<sup>۱</sup>.

و نیز آن حضرت علیه‌السلام به جابر فرمودند: «ای جابر، آیا کسی که ادعای تشیع دارد همین که دوستی ما اهل بیت را داشته باشد کافی است؛ به خدا شیعہ ما نباشد جز کسی که از خدا بپرهیزد و او را فرمان برد. شیعه‌های ما شناخته نمی‌شوند جز به نشانه تواضع و خشوع و امانت‌داری و کثرت یاد خدا و روزه و نماز و نیکی کردن به پدر و مادر و واریسی حال همسایگان از درویشان و مستمندان و بدهکاران و یتیمان و راستگوئی و خواندن قرآن و نگه داشتن زبان از مردم جز به ذکر خیر، و آنها در هر چیز امین خاندان خودند. جابر گوید: من گفتم: یا ابن رسول الله، امروزه ما کسی را بدین سان نشناسیم. فرمود: ای جابر، مبدا روشهای مردم تو را به این عقیده کشند که برای مرد همین بس باشد که گوید: من علی را دوست دارم و پیرو اویم و سپس با این حال، عامل به آن نباشد. اگر گوید: من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دوست دارم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهتر از علی علیه‌السلام است و سپس پیروی از شیوه او نکند و به روش او کار نکند دوستی او برای وی سودی ندهد. از خدا پروا کنید و برای خدا

۱- الکافی (الإسلامية)، ج ۲، ص ۷۵، ۶: «والله ما معنا من الله براءة ولا بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا نتقرب إلى الله إلا بالطاعة فمن كان منكم مطيعاً لله تنفعه ولا يتنا ومن كان منكم عاصياً لله لم تنفعه ولا يتنا ويحكم لا تغتروا ويحكم لا تغتروا».

کار کنید، به راستی میان خدا و کسی خویشی نیست، دوست‌ترین بنده‌ها نزد خدای عزوجل و ارجمندترین‌شان نزد او با تقواترین و مطیع‌ترین آنها نسبت به اوست. ای جابر، واللّه به خدای تبارک و تعالی هیچ کسی نزدیک نمی‌شود جز به اطاعت. با ما برات آزادی از آتش نیست و احدی را بر خدا حجتی نیست، هر که مطیع خداست، دوست ماست و هر که نافرمان خداست دشمن ماست. و به ولایت ما جز با عمل و ورع نتوان رسید»<sup>۱</sup>.

۱- الکافی (الإسلامیة)، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَيْكَتَفِي مِنْ أَيْتَحَلَّ النَّسِيحُ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَ اللَّهُ مَا شَبِعْنَا إِلَّا مِنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ الْأَمَانَةِ وَ كَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ الصُّومِ وَ الصَّلَاةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدِينَ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الْيَتَامَى وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ كَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا يَهْدِيهِ الصَّمْفَةَ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبِي بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونَ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ - فَرَسُولُ اللَّهِ ص خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ع ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سَبِيلَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَكْرَهُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ مَا يَتَّقُوهُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ مَا تَنَالُ وَ لَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ».





### نکته مهم:

در ادامه هر جا که بگوییم قرآن قابل فهم است منظور بُعد دلالتی قرآن یعنی عبارات، اشارات و لطائف قرآن است و نه بطون و رموز قرآن که از دلالت آیات خارج بوده و در انحصار معصومان محمدی صلوات الله علیهم اجمعین می باشد

## ورود به بحث

پس از مقدمه‌ای که گذشت ردّ متن جزوه انتقادی معترض را با استعانت از حضرت اقدس الله سبحانه و تعالی و توسل به محضر صاحب العصر والزّمان، ولی امر مسلمین جهان، بقیّة الله الأعظم علیه السلام آغاز می‌نماییم.

### معرفی جزوه اعتراضی

عنوان جزوه اعتراضی آقای «شیخ حسن میلانی» چنین است: «نقدی بر اندیشه‌های دکتر محمد صادقی تهرانی». وی در این جزوه اعتراضاتی بر فقه مهجور اهل بیت علیهم السلام دارد که متأسفانه به شیوه‌ای غیر علمی و همراه مغالطه<sup>۱</sup> نوشته شده است و لازم بود پاسخ آن از منظر فقه گویای قرآنی مورد امر عترت علیهم السلام نگاشته شود.

---

۱- به هر استدلالی که غلط باشد مغالطه می‌گویند. در علم منطق سرفصلهایی است که در آن بررسی می‌شود افراد چگونه و به چه شکل‌هایی ممکن است مغالطه نمایند و چگونه باید به آنها پاسخ گفت. در منطق سال اوّل دروس حوزوی آمده است: «گاهی مغالط (مغالطه کننده) با اهداف نادرست، مانند ریا، برتری و تفوّق بر دیگران دست به مغالطه می‌زند. اساس شکل گرفتن چنین انگیزه‌ای این است که مغالط بخواهد قبل از آراسته شدن به حکمت و مقتضای عقل، خود را در جامه عالمان ظاهر کند. چنین افرادی چاره‌ای جز تمسک به انواع مغالطه ندارند. تنها راه مقبولیت کلام ایشان در میان ظاهرینان استفاده از مغالطه و شهرت دروغین به علم و فرزانیگی است» (منطق ۱، محمود منتظری مقدم، پائیز ۹۲، ص ۱۵۶).

او در این جزوه گاهی طرف مقابل را شیعه خوانده و گاه او را با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) همردیف می‌کند. گاهی اعتراض می‌کند که چرا او سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عترت (علیهم السلام) را کنار نهاده و گاه عصبانی است که چرا ایشان از سنت بهره می‌برد و از عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع نموده! و معتقدیم که او از مسیر انصاف خارج شده و از **مغالطه** برای خدشه وارد کردن بر طرف خود استفاده کرده است.

ما جزوه ایشان را با حسن ظن مطالعه نموده و سعی کردیم فرض کنیم ایشان از روی حسن نیت اعتراضاتش را نوشته است. اما متأسفانه روش او خلاف آن را حکایت می‌کرد که «**قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ**»<sup>۱</sup>.

این جوابیه إن شاء الله موجب رفع شبهات و آشکار شدن حقیقت و رضای حضرت حق سبحانه و تعالی و خشنودی رسول اکرم و اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین خواهد بود.

از آنجا که در این جزوه از شیوه تقطیع به کرات استفاده شده و در واقع مهمترین مطالب جزوه مذکور با همین تقطیع شکل گرفته، لازم است تقطیع را با ذکر مثالی توضیح دهیم.

### تقطیع مخرب چیست؟

تقطیع مخرب معنا آن است که بخشی از کلام به گونه‌ای بریده شود که اصل منظور گوینده مخدوش گردد. مثال معروف این است: خدای تعالی در قرآن فرموده: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ**» (نساء، ۴۳) یعنی «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به نماز نزدیک نشوید!» پس آیا ما نباید نماز بخوانیم؟! در حالی که ادامه آیه این است: «**وَأَنْتُمْ سُكَارَى**». اگر این قسمت در کنار بخش قبلی قرار گیرد معنای آن چنین می‌شود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید».

۱- آل عمران، ۱۱۸: «بی‌گمان دشمنی از لحن و سخنان آشکار است».

بنابراین مشخص است که اگر کلامی - حتی بالاترین کلام از نظر فصاحت و بلاغت یعنی قرآن کریم - اینگونه تقطیع شود؛ معنای کلام از بین رفته و شنونده به خطا می‌افتد. مردم هم نوعاً اهل تحقیق نیستند؛ و همین که بشنوند فلان جمله از فلان شخص صادر شده، قضاوت نهایی را انجام می‌دهند، لذا این عمل، آسان‌ترین روش برای تخریب شخصیت افراد - هر چند درستکار و درست‌کردار - می‌باشد و در واقع روشی برای «ترور شخصیت» بوده که بسی بدتر از ترور شخص است.

اینگونه تخریب‌ها زمانی کاربرد دارد که فرد توانایی این را نداشته باشد که با مطالب واقعی و حقیقی و با دلیل و استدلال به مطلوب خود برسد لذا برای دست یافتن به هدف خود مجبور می‌گردد از این عمل که در واقع نوعی دروغ‌گویی و تهمت و عملی دور از اخلاق است استفاده نماید.

و متأسفانه در جزوه انتقادی از این روش بسیار استفاده شده است. منتقد دقیقاً همان قسمت‌هایی از سخنان فقیه قرآنی را که جواب اعتراضات اوست؛ حذف می‌کند و باقی کلام را که مطلوب اوست نقل می‌کند. مثلاً همانطور که در این کتاب خواهیم دید؛ آنجا که آن علامه مجاهد رحمته از انحصار بُعد رمزی قرآن برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌گوید؛ منتقد آن را حذف می‌کند اما قسمت‌های دیگر کلام استاد، درباره فصاحت و بلاغت قرآن و نور، و هدایت، و برهان و روشن بودن عبارات قرآنی را ذکر کرده، و بعد اعتراض می‌کند که: «آیاتی که قرآن را نور، هدایت، و بیان برای مردم و... معرفی می‌کند معنایش این نیست که مردم بدون وساطت اهل بیت علیهم‌السلام بتوانند از همه مطالب قرآنی استفاده کنند؛ لذا در روایات آمده است که تبیان کل شیء بودن آن اختصاص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام دارد»<sup>۱</sup> و سخن خود فقیه أعلم قرآنی را به عنوان اعتراض بر سخن او به او تحویل می‌دهد! ما به فضل الهی در طول این نوشتار آنها را به طور کامل ذکر خواهیم کرد.

## نمونه‌ای از تقطیع در جزوه اعتراضی

یکی از مطالب مهمی که منتقد در جزوه خود به آن پرداخته است و البته به گونه‌ای وارونه آن را جلوه داده این است: وی در صفحه ۷۶ جزوه‌اش تیتیری دارد با عنوان: «اعتراف به اشتباهات در آخر عمر»! و بعد بخشی از بیانیه سال ۸۶ فقیه أعلم قرآنی؛ حضرت آیت الله العظمی صادقی تهرانی رحمته را نقل می‌نماید و سپس به نحوی سخن می‌گوید که گویی استاد ما در آخر عمر از سیره و روش عملی خود در چگونگی بدست آوردن احکام الهی از قرآن و روایات دست برداشته و توبه نموده است!

منتقد گفته است: «خوشبختانه در آخر عمر (سال ۱۳۸۶) دست رحمت الهی و اهل بیت علیهم السلام ایشان را دریافته، مطابق با اعلام «مرکز مطالعات فقه قرآنی» (چشمه تشنگان، فروردین ۱۳۹۲، ص ۷۸ - ۷۹) بیانیه داده و اعلام داشته‌اند که تمامی کتابها و نوشته‌های ایشان باید بر اساس نظرشان در بیانیه جدیدشان در مورد اطلاق، ضرورت، اجماع، شهرت و روایت به دلیل اهمیت زیاد آن ویرایش شود که این کار تا کنون در هیچ یک از آثار نشر شده ایشان انجام نشده است».

نکته اول این است که کتابچه «چشمه تشنگان» تألیف آیت الله صادقی تهرانی رحمته نیست و دو سال بعد از رحلت آن عالم یعنی در سال ۹۲ توسط «مرکز مطالعات فقه قرآنی» تدوین شده است! حال کجا فقیه قرآنی رحمته فرموده‌اند که باید کتابهایشان ویرایش شود؟!

ثانیاً عنوان منتقد که گفته است «اعتراف به اشتباهات»! کاملاً خلاف متن بیانیه مذکور است. منتقد قسمت اول بیانیه را حذف کرده است که استاد در آن توضیح می‌دهند به موجب این بیانیه برایشان تغییر نظری به وجود نیامده و فقط برای رفع شبهه آن را صادر کرده‌اند. ما قسمت حذف شده توسط منتقد را با خط کشی در زیر آن مشخص نموده‌ایم:

## متن کامل بیانیه سال ۱۳۸۶ هجری شمسی

علامه مجاهد، فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته در سال ۸۶ بیانیه‌ای صادر نموده‌اند که متن آن بدون سانسور اینچنین است:

### بسمه تعالی

### جوایبه صاحب تفسیر الفرقان،

در رفع شبهه از مباحث نظری پیرامون اجماع،

### شهرت و روایت

از آنجا که عده‌ای از پژوهشگران قرآنی، از متقدمین حاضر در مباحث قرآنی در نجف اشرف تا متأخرین حاضر در مباحث قرآنی در قم، اختصار گفتار اینجانب در برخی از مباحث نظری را سبب ایجاد شبهه تعارض بین ادلّه اصولی قرآنی دانسته و خواستار توضیحات بیشتری هستند؛ با اجابت دعوت این برادران عزیز، عرض می‌شود که:

اگرچه سخن مذکور صحیح است ولیکن حداقل برای شخص اینجانب در عمل، مسبب نقص فتاوا در ابواب مختلف فقهی نشده است. بنابراین به جهت رفع ابهام، صریحاً عرض می‌شود که: إطباق، ضرورت، اجماع، شهرت و هر روایتی که مخالف قرآن باشد مردود است.

اما اجماع، شهرت و هر روایتی که خلاف قرآن نباشد؛ در صورتی که معارضی نداشته و از طریق علمای امامیه، به ما رسیده باشد طبق آیه ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ مقبول است، زیرا

بسمه تعالی

جوایبه‌ی صاحب تفسیر الفرقان

در رفع شبهه از مباحث نظری پیرامون اجماع، شهرت و روایت از آنجا که عده‌ای از پژوهشگران قرآنی، از متقدمین حاضر در مباحث قرآنی در نجف اشرف تا متأخرین حاضر در مباحث قرآنی در قم، اختصار گفتار اینجانب در برخی از مباحث نظری را سبب ایجاد شبهه‌ی تعارض بین ادلّه‌ی اصولی قرآنی دانسته و خواستار توضیحات بیشتری هستند؛ با اجابت دعوت این برادران عزیز، عرض می‌شود که:

اگر چه سخن مذکور صحیح است ولیکن حداقل برای شخص اینجانب در عمل، مسبب نقص فتاوا در ابواب مختلف فقهی نشده است. بنابراین به جهت رفع ابهام، صریحاً عرض می‌شود که: إطباق، ضرورت، اجماع، شهرت و هر روایتی که مخالف قرآن باشد مردود است. لذا اجماع، شهرت و هر روایتی که خلاف قرآن نباشد؛ در صورتی که معارضی نداشته و از طریق علمای امامیه، به ما رسیده باشد طبق آیه ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ مقبول است زیرا اگر شارع مقدس با آن مخالف بود حتماً حکتی رسا بر ضد آن، برای مکلفان ارسال می‌داشت. و در تعارض دو روایت نیز مرجحات منقول در مقوله‌ی عمر بن حنظله مقبول است.

نکات فوق الذکر، نظر قطعی اینجانب دربارہ‌ی نحوہ‌ی بدست آوردن احکام الهی است.

والتسلام علی سیدالمرسلین  
قم - النشرفه: محمد صادقی تهرانی  
۱۳۸۷/۹/۱۳ هجری شمسی

اگر شارع مقدّس با آن مخالف بود؛ حتماً حجتی رسا بر ضدّ آن برای مکلفان ارسال می‌داشت. و در تعارض دو روایت نیز مرّجات منقول در مقبوله عمر بن حنظله مقبول است.

نکات فوق الذّکر، نظر قطعی اینجانب درباره‌ی نحوه‌ی بدست آوردن احکام الهی است.

والسلام علی عباد الله الصالحین

قم - المشرفه : محمد صادقی تهرانی

۲۳ / ۲ / ۱۳۸۶ هجری شمسی

همانطور که ملاحظه نمودید معترض حرف از اعتراف به اشتباه می‌زند در حالی که در بیانیه گفته شده هیچ تغییری در فتاوا ایجاد نگردیده است و مبنا نیز در عمل تغییری نکرده!

فقیه قرآنی رحمته فقط نکته‌ای را که در عمل انجام می‌داده ولی از جهت نظری اختصاراً در دروس و بحث‌ها به آن اشاره می‌کرده‌اند و همین مختصرگویی شبهه‌ای نظری ایجاد می‌کرده در این بیانیه تشریح و تاکید نموده‌اند تا اولاً افرادی که علاقه یا امکان بررسی دقیق و کامل آثار ایشان را ندارند؛ در درک این روش دچار خطا نشوند، و ثانیاً محققان زودتر به کنه مطلب پی ببرند.

و لذا ایشان رحمته قصد داشتند در چاپ‌های بعدی کتبشان در جاهایی که بحث‌های اصولی مطرح شده - و نه بحث‌های فقهی و غیر آن - این ادبیات به کار رفته در بیانیه، اعمال گردد تا راه کج فهمی بسته شود<sup>۱</sup>. و لازم به ذکر است که برای شاگردان آن مرحوم که بحث‌های ایشان را به طور کامل حضور داشته‌اند متن بیانیه روشن است اما از آنجا که استاد آن را همیشه به اختصار بیان می‌کرده‌اند کسانی که از خارج وارد مطلب می‌شوند ممکن است به سختی این نکته را دریابند لذا ایشان قصد داشتند که در چاپ‌های بعدی کتاب‌هایی که در آنها بحث‌های اصولی و مبنایی شده، ادبیات مطرح در بیانیه ذکر شود و راه سوء فهم بسته گردد. و اکنون

۱- توضیح کاملتر درباره روش فقهی علامه مجاهد و فقیه علم قرآنی؛ آیت الله صادقی تهرانی رحمته، در قسمت «ردّ صفحه ۵۲، ۵۳» به طور مبسوط آمده است. در اینجا تنها قصد داشتیم عدم امانت در نقل و مغالطه را نشان دهیم.

که این امر محقق نشده؛ این بیانیه در کنار آثار آن عالم بزرگوار برای پژوهشگران راهگشا خواهد بود.

بنابراین اگر کسی مغرض نباشد؛ با در نظر گرفتن محتوای بیانیه دیگر برایش شبهه‌ای ایجاد نمی‌شود و مطلب واضح خواهد بود. و هرگز اینگونه نیست که به قول معترض: «شایسته است که پیروان ایشان از نشر کتابها و نوشته‌های قبلی ایشان پرهیز کنند و آنچه نزد مردم است را نیز جمع‌آوری نمایند سپس بر اساس نظر و سفارش خود ایشان در بیانیه مطالب ایشان را ویرایش کنند. نیز سایر اهل ایمان و پیروان قرآن از پخش مطالب ایشان خودداری نموده بلکه کتابها و نرم افزارهای خریداری شده از ایشان را برگردانند که تحریف دین، و کوتاهی در بیان حکم خدا و قرآن عظیم، به شدت مورد عذاب الهی و آزار روح ایشان خواهد بود» !!

بلکه شایسته است پیروان راستین مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) همّت جدی در نشر آثار آن فقیه أعلم قرآنی (رحمه‌الله) نمایند تا به خواست خدا بهترین تبلیغ برای دین حنیف اسلام صورت پذیرد و با بهترین بیان «فقه گویای قرآنی» که روش مورد امر اهل بیت رسالت (علیهم‌السلام) است در اختیار همگان قرار گیرد و در نتیجه اجر عظیم و برکت آن به خود آنان و گذشتگان و ذرّیه آنها واصل شده و آن عالم ربّانی نیز علوّ درجات یابد. در تأیید مطلب فوق الذّکر و آنکه محتوای بیانیه برای کسانی که محقق باشند - و نه مانند منتقد - روشن است، و اشتباه و اعترافی در کار نیست؛ شاهد مثالی می‌آوریم: در حدود سال ۷۶ و تقریباً ۱۰ سال قبل از تاریخ این بیانیه، در جلسه ۴۶ از دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم، فقیه أعلم قرآنی آیت الله صادقی تهرانی (رحمه‌الله) تقریباً همان مطلب مذکور در بیانیه را تصریح فرموده‌اند:

«... بنابراین اگر در قرآن مطلبی بود؛ خلافت هزاران روایت هم قابل قبول نیست؛ چون ملتحّد منحصر است به قرآن. بنابراین متواتر و مستفیض و صحیح و موثق، اگر مخالف قرآن است قبول نیست و اگر موافق قرآن است قبول است. اگر نه مخالف و نه موافق است، اگر قطعی باشد و اختلافی نباشد؛ این مستفاد رسول گرامی از رموز قرآن



است. یا رموز صد درصد یا رموز چند درصد، بنابراین وقتی می‌گوییم سنت، منظور سنت قطعی است نه روایت.

روایت، چند قسم است؛ روایت واحد، مستفیض، متواتر. چه واحد، چه مستفیض، چه متواتر سه حال دارد: یا موافق قرآن است که قبول است، ولو این که روایتش ضعیف باشد. یا مخالف قرآن است که قبول نیست ولو متواتر باشد. اگر نه موافق است نه مخالف است؛ اگر چند روایت که مخالف ندارد، این چند روایت که اصلاً مخالفی در روایت ندارد و در قرآن نه مخالف و نه موافق است؛ این را ما قبول داریم. چرا؟ چون «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (انعام، ۱۴۹) اگر این روایات غلط بود؛ و بر مبنای وحیانیت قرآن نبود باید مخالفش بیاید، چون حجّت بالغه است. پس حجت بالغه بودن سنت، در زمینه‌ای است که مخالف قطعی نصّ قرآن یا مخالف قطعی ظاهر مستقر قرآن نباشد...<sup>۱</sup>

و مطالبی از این دست در درس و کتب ایشان موجود می‌باشد.<sup>۲</sup>

اکنون باید پرسید این اشتباه و اعتراف خیالی کجاست؟! در حالی که متن بیانیه مذکور درست خلاف این معناست و آن عالم ربّانی صراحتاً بیان داشته که نقصی در فتاوی‌ای ایشان ایجاد نشده است؛ آیا این عمل منتقد حاکی از عدم امانت و صداقت در نقل مطالب دیگران نیست؟

حال آنکه کتب فقهی آیت الله صادقی تهرانی رحمته از جمله «تبصرة الفقهاء» که مربوط به حدود بیست سال قبل می‌باشد، حاوی فتاوی‌ای زیادی مطابق با خبر واحد یا اجماعی است که صحیح بوده و در بیانیه مذکور شرائط آن ذکر گردیده است.<sup>۳</sup>

۱- جلسات درس تفسیر موضوعی قرآن کریم در پایگاه اینترنتی البلاغ موجود می‌باشد.

۲- برای اطلاع بیشتر، در پایگاه اینترنتی البلاغ «<http://www.albalaq.com>» و سایر آثار فقیه قرآنی موارد مشابهی در این باره موجود است.

۳- برای نمونه رک به مقاله «شرح باب ثانی از روش فقهی صاحب تبصرة الفقهاء»، حجة الإسلام محسن نورانی، «[http://albalaq.com/publicfiles/pdf/91-10-03 M \(Nourani\).pdf](http://albalaq.com/publicfiles/pdf/91-10-03 M (Nourani).pdf)».

منتقد بعد از آوردن بخش مورد نظرش از بیانیه گفته: «خوش بختانه آنچه ایشان آن را در این بیانیه تأیید کرده‌اند دقیقاً همان مذهب عموم علماء و فقهای شیعه است و سر مویی با آن تفاوت ندارد».

حال اگر این گفتار منتقد درباره بیان استاد که: «سر مویی با روش سایر فقها تفاوت ندارد» صادقانه باشد، بر اساس اعتراف خودش، روش استاد ما چه قبل و چه بعد از این بیانیه کاملاً صحیح می‌باشد.

گاهی مشاهده برخی رفتارهای غیر اخلاقی در جامعه ما که به اسم دین صورت می‌گیرد این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که ظاهراً عده‌ای یک تکلیف خیالی در ذهن خویش تصور نموده و اینگونه استدلال می‌کنند که «خوب چون فلانی خلاف بزرگان من سخن می‌گوید پس حتماً بر باطل است! چون بزرگان من خطا نمی‌کنند و من باید این خدمت را به اسلام بکنم که به هر قیمتی شده حتی با تهمت، آبروی او را ببرم!» و شاید به جای آنکه آیه شریفه ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup> را مستند کار خود قرار دهند، روایت عجیب «باهتوهم»<sup>۲</sup> را بکار گرفته‌اند و سعی می‌نمایند با هر تهمتی که

۱- ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾: «به راه پروردگارت با حکمت و پند[های] نیکو فراخوان، و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله [و برخورد] کن، به راستی پروردگارت داناتر است به کسی که راهش را گم کرد و او به هدایت شدگان داناتر است» (نحل، ۱۲۵).

۲- بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۰۲، إذا رأيت أهل الریب والبدع من بعدی فأظهِروا البراءة منهم وأكثرُوا من سبهم، والقول فيهم والوقعة، وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام، ويحذرهم الناس ولا يتعلموا من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة».

این روایت که با توجه به مضمونش در سایر روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام شبیه ندارد، بخشی از آن پس از عرضه بر قرآن و سنت قطعیه پیامبر صلی الله علیه و آله مردود است. و بسیاری از علمای سنتی نیز این حدیث را با مبانی خودشان به معنای دیگری حمل کرده‌اند. اما ظاهراً عده‌ای به خاطر ملکات شیطانی‌شان علاقه‌ای ناگسستنی به این روایت دارند. ترجمه این روایت چنین است: «هنگامی که اهل بدعت را دیدید براءت خود را از آنها آشکار کنید و بسیار به آنها ناسزا داده و سخنان بسیار و تهمت‌ها درباره آنها به زبان آورید و به آنها بهتان بزنید تا طمع فساد در دین را به خود راه ندهند و مردم از آنها دوری کنند و به مردم چیزی یاد ندهند و خدا به خاطر این کار برای شما حسنه می‌نویسد و درجه شما را در آخرت بالا می‌برد!!!»

شده یک شخص از جمله آیت الله صادقی تهرانی رحمته را از گردونه توجه مردم دور کنند.

و چگونه است که منتقد در یک جزوه ۸۰ صفحه‌ای بارها مجبور شده تلویحاً اعتراف کند که استاد ما به سنت تمسک می‌کنند؟ مثلاً در صفحه ۴۹ گفته است: «بارها عرض کردیم که هرگاه ایشان به روایت تمسک کرده‌اند از روی ناچاری یا غفلت یا اقرار به بطلان مبانی بوده است». سؤال: این چه غفلتی است که استاد ما رحمته دائماً در حیات ۷۰ ساله علمی - قرآنی خود به آن مبتلا بوده و شما هم مجبورید بارها به این غفلت دائمی اشاره کنید؟! برای اینکه حق جویان ابعاد این غفلت! را بهتر

درباره این روایت که وضعیت اخلاقی فجیعی در جامعه ایجاد کرده و بسیاری از دین‌گریزی‌های نسل‌های فعلی از تبعات اعمال قائلین این روایت است، مطالب زیادی نگاشته شده که علاقمندان می‌توانند با کاوشی مختصر مطالب فراوانی نسبت به آن بیابند و ما همین قدر اشاره می‌کنیم که تا قرن دوازده و سیزده، علمای شیعه در ذیل این حدیث بیان می‌کرده‌اند که نمی‌توان از دروغ و کذب برای رد بدعت استفاده کرد و باید سخنی که علیه بدعت گزاران گفته می‌شود حقیقت داشته باشد. به عنوان مثال شهید ثانی رحمته گفته‌اند: «صحیح مواجیهتم بما یکون نسبته الیهم حقا لا بالكذب» و صاحب جواهر رحمته نیز گفته‌اند: «نعم لیس کذلک ما لا یسوغ لقاؤه به من الرمی بما لایفعله» یعنی اینچنین نیست که بشود آنها را با آنچه که انجام نداده‌اند مورد تهمت قرار داد.

شهید مطهری رحمته در کتاب «سیری در سیره نبوی» در این باره دارند: «شیخ انصاری تصریح می‌کند که معنای اینکه اگر با اهل بدعت روبرو شدید «باهتوئم» یعنی با منطقی قوی با آنها روبرو شوید، مبهوتشان کنید آنچنانکه ابراهیم با جبار زمان خودش نمود مباحثه کرد و مبهوتش نمود: «فَبَيَّتَ الَّذِي كَفَرَ» (بقره، ۲۵۸). بر اهل بدعت با منطقی وارد بشوید تا مردم بفهمند اینها اهل بدعت هستند و دروغ می‌گویند. با آنها مباحثه کنید و محکومشان نمایید. عده‌ای آمده‌اند از این حدیث این طور استفاده کرده‌اند که اگر اهل بدعت را دیدید، دیگر دروغ گفتن جایز است؛ هر نسبتی می‌خواهید، به اینها بدهید، هر دروغی می‌خواهید ببندید؛ یعنی برای کوباندن اهل بدعت که یک هدف مقدس است، از این وسیله نامقدس یعنی دروغ بستن استفاده کنید، که این امر دایره‌اش وسیعتر هم می‌شود. آدمهای حسابی هرگز چنین حرفی را نمی‌زنند. آدمهای ناحسابی گاهی دنبال بهانه‌اند... کافی است یک بهانه پیدا کند برای هرزگی کردن و بدمستی. گفته‌اند: اجازه داده‌اند هر دروغی که دلمان بخواهد، برای اهل بدعت جعل کنیم. بعد با هر کسی که کینه شخصی پیدا می‌کند فوراً به او یک نسبتی می‌دهد، یک تهمتی می‌زند و بعد می‌گوید او اهل بدعت است. شروع می‌کند به جعل کردن، دروغ گفتن و تهمت زدن، چرا؟ می‌گوید به ما اجازه داده‌اند! آن وقت شما ببینید بر سر دین چه می‌آید؟! «مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۰۳».

[باتشکر از مقاله «تهمت در خدمت دیانت!» از حجّة الاسلام محمد محلاتی].

درک کنند مقایسه‌ای بین تفسیر الفرقان با سایر تفاسیر را از نظر تعداد روایات مورد استناد تنها در یک سوره (مائده) ذکر می‌نماییم:

نام تفسیر	تعداد حدیث از معصومان محمدی ﷺ	تعداد روایت اصحاب	کل
المیزان	۷۶	۵۰۰	۵۷۶
نمونه	۳۱	۳۹	۷۰
نور الثقلین	۸۹	۳۷۱	۴۶۰
برهان	۲۰	۴۹۲	۵۱۲
در المنثور	۱۴۹۰		۱۴۹۰
کشاف	۲۷		۲۷
فخر رازی	۳۴		۳۴
مجمع البیان	۲۲		۲۲
تبیان	۵۹	۳۸	۹۷
تفسیر الفرقان	۷۰۰	۷۵۰	۱۴۵۰

سایر تفاسیر

مقایسه ده تفسیر مشهور با تفسیر الفرقان در میزان استناد به روایات در تفسیر سوره مائده<sup>۱</sup>

طبق قول منتقد ظاهراً علامه صادقی تهرانی، در طول تألیف تفسیر گرانسنگ «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة» که بالغ بر ۳۰ جلد می‌باشد، کلاً در غفلت بوده و بیش از همه تفاسیر شیعه از سنت نبوی ﷺ و سیره ائمه معصومین ﷺ استفاده کرده‌اند! فقیه أعلم قرآنی در کلّ تفسیر الفرقان تقریباً به بیش از ۱۱ هزار روایت استناد نموده، که در بین کلّ تفاسیر شیعه و سنی و حتی در بین تفاسیر روایی هم کم نظیر است. خوشا بر این غفلت مدام در تمسک به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین!

و نیز خوب است که منتقد محترم بیشتر توضیح دهد که چرا استاد ما ناچار بوده در تفسیر خود بیش از همه تفاسیر شیعه به روایات اهل بیت ﷺ تمسک کند؟ و یا این چه اقرار می‌باشد که کسی ۱۱ هزار بار در کتاب خود بگوید مبانی من

۱- این تحقیق را جناب آقای مهدی صادقی اصفهانی؛ در همایش بیداری قرآنی ارائه نمودند.

باطل است!! پس آیا درست آن نیست که بگوییم: «آیت الله صادقی تهرانی رحمته اهتمام و توجه ویژه به مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته و با محوریت قرآن کریم و عرضه روایات بر آن بیش از سایر فقها پاسدار حریم عترت علیهم السلام بوده است و توصیه آن بزرگواران را جامه عمل پوشانده و جانب تقوا را رعایت نموده و قولی خلاف قرآن را به ائمه طاهرين علیهم السلام نسبت نداده است»؟

و نیز باید دید که معترض از چه چیزی این قدر عصبانی است؟ آن هم از کسی که توانسته در عصر غیبت کبری به نحو احسن، از قرآن و رسول اکرم و اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم أجمعین دفاع کند. کسی که تا به امروز مخالفان وی چاره‌ای نداشته‌اند جز آنکه یا تسلیم استدلال‌های قاطع باشند و یا اینکه با تخریب و تخطئه صدای حق وی را در گلو خفه کنند تا مجبور نباشند آبرویشان را در مخالفت با قرآن و اهل بیت علیهم السلام از دست داده و آنگاه شبانه روز از خود دفاع کنند و نتوانند به نتیجه‌ای دست یابند.

بنابراین شاید منتقد همان طور که در مقدمه جزوه‌اش نوشته که: «اکتفا به قرآن و کنار گذاشتن عترت علیهم السلام... سبب اختلاف و گمراهی و خونریزی بین مسلمانان است» صلاح کار خویش را در گمراه خواندن پیروان «فقه قرآن محور» در عصر غیبت، و زدن تهمت ترک عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند، تا شاید با این کار؛ زمینه برخورد‌های فیزیکی نیز فراهم شود!

احتمالاً تا اینجا بحث کلیت محتوای جزوه اعتراضی برای خوانندگان مشخص شده باشد اما برای روشن‌تر شدن موضوع، سعی می‌کنیم رؤوس مطالب آن را به تناسب پاسخ دهیم تا سیره از ناسره مشخص شده و از این پس با شانتاژها و سیاه‌نمایی‌ها، غبار تردید در دل مؤمنان راه نیابد، «ما شاء الله، لا قوة الا بالله».

## پاسخ به مقدمه

### خطای منتقد در بای بسم الله

معترض در مقدمه جزوه خود اینطور نوشته: «اسلام اصیل بر پایه دو رکن اساسی: ۱- قرآن صامت (لفظ مکتوب). بزرگتر و مهمتر از آن: ۲- قرآن ناطق (عترت علیه السلام) بنا شده است» و بعد ترجمه حدیثی را آورده است که آن حدیث شریف این است: «قال رسول الله ﷺ: إني تاركُ فيكمُ الثَّقَلَيْنِ: كتابَ اللهِ وعلیَّ بنَ أبی طالبٍ عليه السلام وَأَعْلَمُوا أَنَّ عَلِيًّا لَكُمْ أَفْضَلُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لِأَنَّهُ مُتْرَجِمٌ لَكُمْ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى»: «من در بین شما دو چیز گرانبها بجا می‌گذارم، کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام. بدانید که علی علیه السلام برای شما از کتاب خدا برتر است چرا که او مترجمی برای شما است از کتاب خدای تعالی» (مائه منقبة، ص ۱۶۱، المنقبة السادسة والثمانون).

### برداشت غلط از روایت

اما منتقد از این حدیث شریف، برداشتی ناصحیح کرده است؛ وی در اینجا دچار خرق اجماع و عقل و نقل شده و قرآن را از ثقل اکبر بودن ساقط نموده! و بعد هم در توجیه عمل خویش لفاظی نموده و گفته است: «قرآن گرچه از جهت اجتماع جمیع فرق اسلام بر قبول آن، ثقل اکبر است، اما از جهت هدایت‌گری و ناطقیت و بیان، عترت است که اکبر و اعظم از قرآن است!» و معلوم نیست چرا برای او سخت است حتی لفظاً هم قرآن را ثقل اکبر بداند بلکه می‌گوید: «قرآن از جهت اجتماع جمیع فرق اسلام بر قبول آن؛ ثقل اکبر است!!» و نمی‌گوید «قرآن بنابر احادیث متواتر ثقلین و غدیر که آبروی مذهب شیعه هستند؛ ثقل اکبر است».

ایشان با برداشتی سطحی از یک حدیث مبارک؛ بر خلاف کتاب الله و سنت مورد اتفاق تمام مسلمین نتیجه می‌گیرد که قرآن ثقل اکبر نیست! و بعد از آن

همان‌طور که گذشت «روایات» را مساوی با «عترت» گرفته و با این مغالطه خواننده را به خطا می‌اندازد. و از طرفی هم صفت «صامت» به معنای «ساکت و خاموش» را به طور مطلق به قرآن نسبت می‌دهد و به توصیف «ناطقیت و گویایی قرآن» در کلام صدیقه طاهره سلام الله علیها و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که ذکر خواهد شد؛ بی‌توجهی می‌کند!

ولی ما به لطف الهی در ادامه بحث، هم معنای حدیث شریفی که معترض بدان استناد کرده را تبیین خواهیم کرد و هم جایگاه اهل بیت (علیهم‌السلام) و نسبتشان با قرآن کریم را با استناد به روایات متواتر - و بدون تحمیل و تفسیر به رأی - برای محققین روشن خواهیم نمود البته بدون آنکه قرآن را به زیر بکشیم!

### روایات شریف غدیر و ثقلین چه می‌گویند؟

در ابتدا چند نقل از احادیث ثقلین و غدیر را که متواتر می‌باشد متذکر می‌شویم:

در مهمترین فراز حدیث شریف غدیر به نقل کتاب «الاحتجاج» از شیخ طبرسی رحمته، آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَخِي وَوَصِيِّي، وَمُؤَالَاتِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ. مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْبِئٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَمُؤَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، هُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكْمَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ، أَلَا وَقَدْ آدَيْتُ...»<sup>۱</sup> و مانند این روایت با همین عبارت در بسیاری کتب دیگر نقل است که جزء عقاید مسلم شیعه است مانند: «الوافی، فیض کاشانی رحمته،

۱- «الاحتجاج»، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۷۵، به نقل از امام باقر علیه السلام: «.. هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است. هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گرانسنگ کوچک‌ترند و قرآن یادگار گرانسنگ بزرگ‌تر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود خبر می‌دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند. هشدار که من وظیفه خود را ادا کردم..»

ج ۲، ص ۲۷۲ و «الخصال، شیخ صدوق رحمته، ص ۶۶» و «الیقین، سید بن طاووس رحمته، ص ۳۵۲» و «بحار الأنوار، علامه مجلسی رحمته، ج ۲۳، ص ۱۳۰، ح ۶۱ و ح ۱۹ و ح ۹۲ و نیز ج ۳۰، ص ۶۵ و ج ۳۶، ص ۳۲۹ و ج ۳۷، ص ۱۲۲، ح ۱۵ و ح ۲۲ و ح ۷۴، و ج ۷۴، ص ۲۷۵ و ج ۸۹، ص ۲۷، ح ۲۹» و بسیاری کتب دیگر که مجال ذکرش نیست و علامه امینی رحمته و دیگران لیست آن را ثبت و ضبط نموده‌اند. شاکین نسبت به جایگاه اعظم قرآن و مقام عظیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و نیز منتقد و محققان گرانقدر می‌توانند به منابع مذکور رجوع نمایند.

و اما حدیث شریف ثقلین در کتاب «الامالی، شیخ صدوق رحمته، ص ۲۵۵» با این عبارت آمده است: «إني تاركُ فيكم الثَّقَلَيْنِ، أَلَا إِنَّ أَحَدَهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَن يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» و در کتاب «الخلافة، شیخ طوسی رحمته، ج ۱، ص ۲۷»، با عبارت «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما»<sup>۱</sup> ذکر شده است و در «بحار الأنوار» به نقل از کتاب «إكمال الدين» با عبارت «وقد تركت فيكم الثَّقَلَيْنِ أَحَدَهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُمَا لَن يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» و در کتاب «الخصال، شیخ صدوق رحمته، ص ۶۵» با این عبارت: «إني تارك فيكم أمرين أحدهما أطول من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي، ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»<sup>۲</sup>.

حال بررسی را ادامه می‌دهیم؛ آیا طبق آن یک روایت، ثقل افضل، اهل بیت علیهم السلام هستند؟ یا طبق این روایات متواتر ثقل اکبر، اعظم، افضل و أطول، قرآن کریم (ریسمان کشیده شده الهی از آسمان به زمین) می‌باشد؟

۱- شبیه این حدیث در بحار الأنوار (۳۶۹/۱۰) ح ۱۸ و (۱۰۸/۲۳) ح ۱۱ و (۱۳۴/۲۳) ح ۷۲ و (۳۴۰/۲۹) ح ۷ نقل شده است.

۲- شبیه این حدیث در بحار الأنوار (۱۳۱/۲۳) ح ۶۴ نقل شده است.



## جایگاه قرآن نسبت به عترت (علیه السلام)

اگر کسی در عمل و نظر «پیرو» دیگری باشد در واقع «ماموم» است و آن «پیروی شده»، نیز «امام» است. و بایستی کسی که مورد پیروی قرار گرفته و امام واقع می‌شود؛ نسبت به دیگران «فضیلت» و «برتری» داشته باشد. بنابراین «تقدیم مفضول بر فاضل»<sup>۱</sup> خلاف عقل سلیم بوده و اصطلاحاً قُبْحِ عَقْلِي دارد. با همین استدلال، اطاعت کردن انسان از کسی که مرتبه او پایین‌تر از خودش می‌باشد و امام و ولی قرار دادن او برای خود؛ خلاف عقل است.

حال طبق آیات و روایات فراوانی از جمله آیات شریفه: ﴿إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْهِ﴾<sup>۲</sup> و نیز ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلَقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾<sup>۳</sup> پیامبر گرامی اسلام (علیه السلام) از وحی و قرآن پیروی می‌کنند و به آن تمسک می‌جویند. و به طریق اولی اهل بیت رسالت (علیهم السلام) هم اینگونه‌اند یعنی «تالی کتاب الله»<sup>۴</sup> هستند. لذا در واقع، قرآن امام اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد و آن بزرگواران (علیهم السلام) از وحی پیروی می‌کنند. آنان پیروان حقیقی و راستین کتاب پروردگارشان بوده و بندگی خود در پیشگاه خدای سبحان را با عمل کردن به

۱- از جمله مبانی کلامی که شیعه برای اثبات حقانیت امیرالمؤمنین در بدست گرفتن خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله) از آن بهره می‌برد؛ قاعده عقلی «لزوم تقدم فاضل بر مفضول» و «فبح تقدم مفضول بر فاضل» است. یعنی کسی که شایستگی و توانمندی و فضیلت بیشتری دارد بایستی نسبت به دیگران برتری داده شود و عقل سلیم این را زشت و ناپسند می‌داند که کسی که پایین‌تر است بر کسی که فوق اوست برتری داده شود. مثلاً هیچ انسان عاقلی با وجود یک پزشک یا مهندس داناتر و باتجربه‌تر به سراغ پزشک یا مهندسی کم‌سوادتر یا کم‌تجربه‌تر نمی‌رود.

۲- أحقاف، ۹ / یونس، ۱۵ / أنعام، ۵۰: «جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم».

۳- زخرف، ۴۳ - ۴۴: «پس به (وسیله‌ی) آنچه به سوی تو وحی شده است با کوشش، (خود و دیگران را از بی‌راهی‌ها به راه آور و) نگهدار، که تو قطعاً بر راهی راست استواری \* و به راستی این (قرآن) برای تو و برای قوم تو به‌درستی یادواره‌ی (بزرگ) است و در آینده‌ی دور (درباره آن) پرسیده خواهید شد».

۴- یعنی «پیرو کتاب خدا»، اشاره به فرازی از زیارت آل یاسین: «السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه». کلمه تالی، اسم فاعل از ریشه تلو به معنای دنبال کننده است.

فرامین الهی در قرآن، به نمایش می‌گذارند و اوامر و نواهی و حدود الهی را که در قرآن مذکور است؛ پاس می‌دارند و در این راه مانند سید الشهداء علیه السلام جانفشانی می‌نمایند. پس یقیناً چیزی که از آن پیروی می‌کنند و برای آن فدا می‌شوند از خود آنها برتر است. و مسلم است که فضیلت قرآن بر اهل بیت علیهم السلام از برتر بودن و جایگاه خدای سبحان نسبت به خلق نشأت می‌گیرد. چرا که قرآن کلام پروردگار است.

چرا اهل بیت علیهم السلام بسیار قرآن تلاوت می‌کردند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله شبها تا به صبح قرآن تلاوت می‌نمود. امام رضا علیه السلام هر سه روز ختم قرآن انجام می‌دادند! و می‌فرمودند: «اگر می‌خواستم زودتر هم می‌توانستم ولی به هیچ آیه‌ای نمی‌رسم مگر آنکه در آن تفکر می‌کنم»<sup>۱</sup>. یا اینکه آن حضرت به دعبل شاعر پیراهنی هدیه دادند که در آن هزار رکعت نماز خوانده و هزار بار ختم قرآن کرده بودند<sup>۲</sup>. حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام در عصر تاسوعا به برادرش عباس سلام الله علیه می‌فرماید که امشب را برای من مهلت بگیر چرا که «خدا می‌داند که براستی من نماز خواندن برای او و تلاوت کتابش و دعا کردن و استغفار را بسیار دوست می‌دارم»<sup>۳</sup>. این شعر معروف مرحوم علامه بحر العلوم خطاب به حضرت صاحب الامر علیه السلام هم تأیید همین مدعاست: «چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن \* به رُخْتِ نظاره کردن سخن خدا شنیدن» چرا که آن حضرت نیز بر تلاوت قرآن مداومت دارند:

«السَّلَامُ عَلَيكَ يَا تَالِيَ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرَجُمَانَهُ»<sup>۴</sup>.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۹۰، ح ۳، از کتاب أمالی شیخ صدوق، از کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام: ... کان کلامه کله و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن و کان یختمه فی کل ثلاث، و یقول: لو أردت أن أختمه فی أقرب من ثلاثة لختمت ولكنی ما مررت بأیة قط إلا فکرت فیها و فی ای شیء أنزلت، و فی ای وقت فلذلک صرت أختم فی کل ثلاثة آیام».

۲- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۳۸، ح ۷، از کتاب أمالی شیخ طوسی.

۳- الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱: «لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَعْفِزُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الإِسْتِغْفَارَ».

۴- فرازی از زیارت شریف آل یاسین: «سلام بر تو ای دنباله‌رو (و پیرو) کتاب خدا و مترجم (رموز و بطون فراوان) آن (برای مردم)».

علی اُمّی حال بر مبنای قرآن و سنت قطعیه، این اعتقاد که قرآن مجید، امام اهل بیت علیهم السلام است و اهل بیت علیهم السلام پیرو قرآنند برای اهل نظر مطلبی واضح و نزد ما بدیهی است.

### جایگاه عترت علیهم السلام نسبت به قرآن

اما جایگاه اهل بیت علیهم السلام چیست؟ گویا منتقد و همفکرانش بر این باورند که عترت علیهم السلام هیچ شأنی ندارند جز آنکه عبارات واضح قرآن را از گنگی بیرون بیاورند! و گمان می‌کنند اگر این شأن را از اهل بیت علیهم السلام بگیریم دیگر هیچ چیزی برای آنها باقی نمی‌ماند! اما ما و استادمان رحمه الله با دقت در کتاب و سنت؛ شأنی بسیار برتر و والاتر از این توهین، برای اهل بیت علیهم السلام قائلیم.

آن شأن عظیم که ما برای اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین می‌شناسیم آن است که خدای سبحان در کتاب خویش علاوه بر عبارات و دلالت‌های روشن و واضح که برای همگان با شرائطش قابل دستیابی است، رموز و بطونی قرار داده است که در انحصار معصومان محمّدی علیهم السلام است. اصول اکثر احکام و جزئیات برخی از آنها در قرآن موجود است. و آن مقداری از احکام که در عبارات و دلالات قرآنی نیست در بُعد رمزی قرآن موجود می‌باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله و به تبع آن حضرت، اهل بیت گرامیش علیهم السلام، در مقام بیان آن بُعد از قرآن هستند.

این بُعد از قرآن تنها شامل احکام نبوده بلکه شامل علم اول و آخر و خیر هر چیزی - به جز علمی که خاص ذات اقدس الهی است - می‌باشد.<sup>۱</sup> و شاهد بر این مدعا حروف مقطعه رمزی قرآن است که صراحتاً از این مطلب پرده برمی‌دارد که قرآن دارای بُعد رمزی نیز هست. و نیز آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۰﴾»: «این کتاب را به تدریج بر تو فرو فرستادیم در حالی که روشنگر است برای هر چیزی و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای اسلام آورندگان است»

۱- چند روایت با همین معنا در ادامه بحثها آمده است.

(نحل، ۸۹). پس تمامی علوم لازم برای بشر تا قیامت در قرآن هست و قرآن آن را برای پیامبر ﷺ بیان می‌کند. و آیات و روایات بسیار دیگری، بر این مطلب دلالت دارند که محققان می‌توانند به آنها رجوع نمایند. و همانطور که در فرازهایی از زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم آن حضرات خزانه داران علم الهی هستند<sup>۱</sup> و طبق آیات سوره فاطر (که به آن خواهیم پرداخت) آن بزرگواران ﷺ وارثان معصوم تمام علم قرآن می‌باشند.

### جمع بندی

با این توضیحات، حدیث صحیحی که منتقد در مقدمه جزوه‌اش ذکر نمود، معنا می‌شود. خصوصاً با لفظ دقیقی که رسول گرامی اسلام ﷺ استفاده کرده‌اند: «لَكُمْ أَفْضَلُ» یعنی برای شما افضل است و آن حضرت نفرموده: «أَنْ عَلِيًّا أَفْضَلُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ». یعنی ای کسانی که می‌خواهید سراغ قرآن بروید و به عنوان ثقل اکبر از آن بهره ببرید هیچ کدام از شما به اندازه علی ﷺ از بطون و رموز قرآن اطلاع ندارید لذا بیایید و از علی ﷺ قرآن را بیاموزید. شما خودتان هم می‌توانید در قرآن تفکر و تدبّر کنید - که باید هم این کار مهم را انجام دهید - تا به اشارات قرآن برسید، اما علی ﷺ همه را می‌داند، چقدر باید تقوا داشته باشید تا به مراحل بالای ایمان برسید و لطائف قرآن را درک کنید، علی ﷺ همه را به بهترین وجه درک می‌کند. رموز قرآن نیز که از دسترس شما خارج می‌باشد؛ همه در اختیار علی ﷺ هست. پس علی ﷺ برای شما از خود قرآن افضل است.

و این هرگز بدان معنا نیست که علی ﷺ از قرآن برتر است و یا اینکه قرآن قابل فهم نیست. بلکه قرآن مجید، امام امیرالمؤمنین ﷺ است و وسیله هدایت مردم و ریسمان الهی، و بیان، نور، هدی و فرقان می‌باشد.

بنابراین اسلام بر دو رکن رکن استوار است:

۱- «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ... وَخَزَانَ الْعِلْمِ...»

۱- ثقل اکبر: قرآن کریم

۲- ثقل اصغر: اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين

## قرآن کتاب صامت است یا ناطق؟

در یک روایت از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در جریان جنگ صفین و حکمیت نقل است که حضرت فرمود: «هذا كتاب الله الصامت، وأنا كتاب الله الناطق»<sup>۱</sup>. اما در بسیاری از روایات وارد شده که قرآن، ناطق است. مثلاً از امام رضا علیه السلام با سند صحیح در کتاب کافی<sup>۲</sup> و یا از حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها در خطبه فدکیه<sup>۳</sup>، قرآن با وصف ناطق آمده است: «کتاب الله الناطق». و از طرفی خود

---

۱- این روایت مرسله است و راوی آن مشخص نیست: وسائل الشیعة (اسلامی)، ج ۱۸، ص ۲۰، ح ۱۲- «وعن أمير المؤمنين علیه السلام قال...»: «این کتاب ساکت خداست و من کتاب ناطق خدا هستم».

۲- الکافی، الشیخ کلینی، ج ۵، ص ۳۷۳، ح ۷ - أحمد بن محمد، عن معاوية بن حکیم قال: خطب الرضا علیه السلام هذه الخطبة: الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه، وافتتح بالحمد كتابه، وجعل الحمد أول جزء محل نعمته، وآخر دعوى أهل جنته، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة أخلصها له، وأدخرها عنده، وصلى الله على محمد خاتم النبوة، وخير البرية وعلى آله آل الرحمة، وشجرة النعمة، ومعدن الرسالة، ومختلف الملائكة، والحمد لله الذي كان في علمه السابق وكتابه الناطق وبيانه الصادق، إن أحق الأسباب بالصلة والاثرة وأولى الأمور بالرغبة فيه سبب أو جب سببا وأمر أعقب غنى فقال عز وجل: ﴿وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا﴾ وقال: ﴿وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم إن يكونوا فقراء يغفهم الله من فضله والله واسع عليم﴾.

۳- الاحتجاج، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۱۳۳: «... ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت: أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه، وحمله دينه ووجهه، وأمناء الله على أنفسكم، وبلغائه إلى الأمم، زعيم حق له فيكم، وعهد قدمه إليكم، وبقية استخلفها عليكم: كتاب الله الناطق، والقرآن الصادق، والنور الساطع، والضيء اللامع، بينة بصائر، منكشفة سرائره، منجلية ظواهره، مغتبطة به أشباعه، قائدا إلى الرضوان أتباعه، مؤد إلى النجاة استماعه، به تنال حجج الله المنورة، وعزائمه المفسرة، ومحارمه المحذرة، وبيئاته الجالية، وبراهينه الكافية، وفضائله المندوبة، ورخصه الموهوبة، وشرائعه المكتوبة، فجعل الله الإيمان: تطهيرا لكم من الشرك، والصلاة: تنزيها لكم عن الكبر و...»

امیرالمؤمنین علیه السلام صفت صامت را در کنار ناطق آورده که: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ»<sup>۱</sup> و اخباری معتبر و صحیح دیگری نیز قرآن را ناطق دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

حال نتیجه چیست؟ تکلیف آن یک روایت ضعیف السند در برابر این احادیث صحیح چه می‌شود؟

از آنجا که در روش فقه قرآنی تنها سند ملاک سنجش روایات نیست، این یک روایت رد نمی‌شود. زیرا همانطور که قبلاً تبیین شد قرآن دارای ابعاد مختلف از جمله عبارات و اشارات و لطائف و حقایق است. قرآن در هر بُعدی برای اهل آن ناطق است. قرآن برای همگان در بُعد عبارات (البته با شرائطش) ناطق است، بُعد اشارات برای خواص در فهمش، ناطق است. سپس برای اولیای الهی در بُعد

۱- نهج البلاغه، محمد عبده، خطبه ۱۸۳: «قرآن امر کننده نهی کننده و ساکت گوینده است.»

۲- مانند: خطبه امیر المؤمنین علی علیه السلام به نقل از کتاب شریف الکافی (ط. الإسلامية)، ج، ص ۵۸، ح ۲۱- علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عثمان عن سليم بن قيس الهلالي قال: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَحَمَدَ اللَّهُ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ إِيْتَابُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْأَمَلِ... فَنَحْنُ وَ اللَّهُ عَنَى بِذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَّا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ فَلِلَّهِ تَعَالَى ﴿قَلْبَهُ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْبِتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾ فَبِنَا خَاصَّةً ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ ﴿إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَ غَنَى أَعْنَانَا اللَّهُ بِهِ وَ وَصَى بِهِ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله وَ أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمَنَا مِنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ فَكَدَّبُوا اللَّهَ وَ كَدَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقِ بِحَقِّنَا وَ مَنْعُونَا فَرَضاً فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا مَا لَقِيَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّ مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِينَا بَعْدَ نَبِيِّنَا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمْنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

و نیز مانند خطبه امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون به نقل از کتاب آمالی شیخ صدوق، ص ۵۲۲: «المجلس التاسع و السبعون، يوم الجمعة سلخ جمادى الآخرة من سنة ثمان و ستين و ثلاثمائة، ۱- حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمته الله قال حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور رضوان الله عليه قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن الزيات بن الصلت قال: حضر الرضا علیه السلام مجلس المأمون بمرور و قد اجتمع في مجلسه جماعة من علماء أهل العراق و خراسان فقال المأمون أخبروني عن معنى هذه الآية ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ فقالت العلماء أراد الله عز و جل بذلك الأمة كلها فقال المأمون ما تقول يا أبا الحسن فقال الرضا علیه السلام لا أقول كما قالوا... ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُصْمَتَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى﴾ فَهَذَا تَأْكِيدٌ مُؤَكَّدٌ وَ أَثَرٌ قَائِمٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ الَّذِي ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾...»

لطائفش ناطق است. در نهایت قرآن ناطقیت مطلق را در همه ابعاد برای معصومان محمدی (علیه السلام) دارد. بنابراین در اینجا باید گفته شود که ناطق و صامت بودن نسبی است یعنی به عنوان مثال قرآن در بُعد لطائف برای عوام صامت است، یا در بُعد حقایق حتی برای اولیای الهی غیر از اهل بیت (علیهم السلام) صامت است. اما در هر بُعدی برای اهل آن ناطق است.

از طرفی هم قرآن به خودی خود، در بُعد دلالی، ناطق می‌باشد و مرادات حضرت حق سبحانه و تعالی را به بهترین شکل بیان می‌کند اما برای چه کسی؟ برای کسی که قرآن را تلاوت کند و بعد تفکر و تدبّر نماید. اما معصوم (علیه السلام)، برای افراد حاضر نزد خویش؛ متناسب با شرایط مکان و زمان؛ مسائل مورد نیاز آنان را از بُعد دلالی قرآن تذکر داده و از بُعد رمزی قرآن بیان می‌کنند. لذا برای ما امام حاضر (علیه السلام) نسبت به قرآن مکتوب، ناطق است.

بنابراین گفتن عبارت «قرآن صامت است» به قصد این معنا که «قرآن قابل فهم نیست»، خلاف قرآن و خلاف قول معصومین (علیهم السلام) و کلام صدّیقه طاهره (علیها السلام)، و نیز خلاف عقل و عقاید شیعه مکتب امام صادق (علیه السلام) بوده و از مغالطات شیطانی می‌باشد و به نظر ما استعمار و دشمنان اسلام و غفلت مسلمین در گسترش این رأی باطل نقش داشته‌اند و در واقع این بزرگترین تفسیر به رأیی است که می‌تواند بر علیه دین در تمام اصول و فروع صورت بگیرد حال آنکه از سوی اهل بیت (علیهم السلام) نهی و نفی شده است و با مفاهیم آیات و روایات بخصوص احادیث ثقلین و غدیر منافات دارد که: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْكِتَابَ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ : کسی که گمان کرد قرآن مبهم است پس هلاک شده و [دیگران را نیز] هلاک کرده است»<sup>۱</sup>.

پس: «قرآن دارای درجات و مراتبی است که در هر مرتبه و درجه برای اهل آن روشن و گویا و ناطق است و بُعد دلالی قرآن برای همه افراد با شرائطش قابل دستیابی است؛ و نیز هرگز در علم قرآن بی نیاز از عترت (علیهم السلام) نیستیم چرا که بُعد حقایق و رموز قرآنی در

۱- وسائل الشیعة ج ۲۷، ص ۱۹۲، ح ۳۹؛ از امام باقر (علیه السلام).

انحصار ایشان است؛ و تنها برای فهم عبارات و دلالات قرآن، که واضح‌ترین و روشن‌ترین عبارات و دلالت عالم است نیاز به واسطه نمی‌باشد».

## آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صاحب و نویسنده قرآن است؟!

منتقد در عبارتی عجیب در صفحه اول مقدمه‌اش به جای خدای سبحان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را «صاحب قرآن» دانسته و گفته است: «صاحب قرآن فرمودند: من در بین شما دو چیز گرانبها بجا می‌گذارم...». امروزه در ادبیات فارسی کلمه «صاحب» فقط به معنای مالک به کار می‌رود و خصوصاً درباره کتابها وقتی مثلاً گفته شود «صاحب الغدير» یا «صاحب الفرقان»، فقط یک منظور برای آن وجود دارد که همان نویسنده کتاب مذکور است. و اگر کسی ادعا کند که من معنای این کلمه را در زبان عربی به معنای «همراه و مصاحب» در نظر داشته‌ام این مغالطه است زیرا هیچ کس در زبان فارسی این معنا را از عبارت مذکور دریافت نکرده و تنها معنای غلط در ذهن‌ها متبادر می‌گردد.

بنابراین وی با این سخن، با افکار اشخاصی مانند دکتر سروش که کلام الله مجید را - معاذ الله - «کلام محمد» نامیده‌اند؛ هم‌صدایی کرده و عملاً اساس وحی و رسالت خاتم را انکار نموده‌است. عجیب آنکه هر یک با عقیده‌ای منحرف اما متضاد - او با انگیزه تقابل با جریان سنتی تفکر اسلامی و این از روی غلو در دفاع از مقام عصمت - یک مسیر را پیموده‌اند و همراه و مصاحب هم گشته‌اند «وَسَاءَ قَرِينًا»<sup>۱</sup>. و اما امیدواریم این غلط از سوی معترض، عمدی نبوده باشد. لذا بایستی ایشان نسبت به این عبارت خود توضیح دهند.

۱- نساء، ۳۸: ﴿وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾ : «و هر کس شیطان همدش باشد، چه بد



# رد فصل اول جزوه انتقادی

عنوان انتخابی معترض برای فصل اول مغالطاتش (صفحه ۷ تا ۲۰) این است: «هیچ کس در فهم قرآن، حتی به بیان پیامبر هم نیاز ندارد!»

## ردّ صفحه ۷، شماره ۱:

در مقابل این سخن فقیه قرآنی رحمته: «همانگونه که خدای سبحان در ذات و افعال و صفات نیازمند به دیگران نیست، قرآنش هم که آخرین و کاملترین کتاب وحی است نیازمند به هیچ کس در تبیین نیست. قرآن خودش، مبین خود است»، منتقد می گوید: «کافی بودن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر این نمی شود که برای همگان چنین باشد زیرا فهم ما با ایشان مساوی نیست».

همانطور که عرض کردیم معترض از روش تقطیع استفاده نموده است. استاد بزرگوار ما، فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته در اینجا بحث کفایت قرآن در فهم عبارات و دلالات قرآن را مطرح فرموده اند، و این جملات مربوط به بُعد دلالی قرآن است نه بُعد رمزی آن. یعنی برای فهم عبارات قرآن، نیازی به غیر قرآن نداریم و سخن کامل استاد ما در مجله بینات شماره ۳۲، در رابطه با نقل فوق الذکر چنین است: «اصولاً برای حوزه و دانشگاه و غیر این ها از کل مکلفان، باید ما یک سلب و ایجاب انجام دهیم: «لا اله الا الله». «لا اله الا الله» مقدم است بر «الا الله»، ابتداءً همه الوهیت ها را انکار کنید بعد به الله برسید. راه گسترش معارف قرآنی، اول سلب است. سلب ظنی الدلالة بودن، سلب تحریف شدن، سلب کافی نبودن قرآن، سلب چیزهایی که متأسفانه علمای مسلمان گفته اند و لکن کفار، حتی ملحدان و مشرکان و اهل کتاب هم نگفته اند. من در

---

۱- پایگاه اینترنتی البلاغ: مجله قرآنی بینات، گفتگو با آیت الله صادقی تهرانی رحمته، بخش سوم: «چگونگی خلافت آدم»، هر چهار بخش این مصاحبه در این آدرس موجود است: <http://www.albalaq.com/post/139.htm>.

مطالب اهل کتاب و مشرکان زیاد غور کرده‌ام. ظنّی الدلالة بودن قرآن و تحریف قرآن را هیچ کدام نگفته‌اند؛ و نیز سلب خیالات، افکار، اقوال، روایات متضاد و متناقض؛ همان طور که در عبودیت، محور الله است و بقیه معبود نیستند. همین طور است محور و محک بودن قول الله. قرآن را آن گونه که خدا خواسته است، فهمیدن و معتقد شدن و عمل کردن؛ بدون تحمیل اقوالی، روایتی، لغتی و... همان گونه که خدای سبحان در ذات و افعال و صفات نیازمند به دیگران نیست، قرآنش هم که آخرین و کامل ترین کتاب وحی است نیازمند به هیچ کس در تبیین نیست. قرآن خودش، مبین خود است. کما این که آیات زیادی در تأیید این مطلب داریم، مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾<sup>۱</sup> حوزه‌ها، دانشگاه‌ها و... باید اول از این لعنت‌ها بیرون بیایند. چون همه‌اش کتمان است. مخصوصاً حوزه‌ها که کتمان می‌کنند یقینی بودن دلالت قرآن را، بین بودن، برهان بودن، نور بودن، حجت بودن، بالغ بودن و... این مرحله اول است. و در ادامه این گفتگو در نشریه بینات، شماره ۳۳، استاد فرموده‌اند: «... و در این مرحله حقایق، تالی تلو مقام رسالت عظمی، ائمه‌ی طاهرین هستند. بنابراین رسول الله ﷺ در اصل و معصومان سیزده‌گانه در فرع، به تأویلات حقایق قرآن آگاهی دارند. و چنانچه گفتیم حقایق اصلاً مربوط به لفظ نیست. آنچه مربوط به لفظ است در بُعد اول، عبارت است و در بُعد دوم، اشاره است. که معنای عبارت، لفظ است برای اشاره، و معنای اشاره هم لفظ است برای لطائف. ولی در مرحله حقایق مثلاً فرض کنید که ﴿الر﴾ یعنی چه؟ آیا این عبارت دارد؟ نخیر، اشاره دارد؟ نخیر. لطیفه دارد؟ نخیر؛ دلالت دارد؟ نخیر. اصلاً دالّ نیست بلکه فقط رمزی است. مربوط به مقام نُبُوّت و مقام عصمت که این رمزها را کلاً می‌دانند و اگر ندانند چرا خدا در قرآن آورده است؟ پس نتیجه می‌گیریم که آوردن حروف مقطعه در قرآن دلیل بر این

۱- بقره، ۱۵۹: «بی‌گمان کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم - بعد از آنکه آنها را برای مردم در کتاب [قرآن] روشن و واضح ساختیم - پنهان می‌دارند، خدا ایشان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان (نیز) لعنتشان می‌کند».

است که کسی حقایق آن‌ها را می‌داند و چون این رمز وحیانی است فقط معصوم علیه السلام احاطه علمی به آن دارد<sup>۱</sup>.

بنابراین طبق نظر فقیه قرآنی رحمته، در فهمیدن عبارات و دلالات قرآنی نیاز به غیر قرآن نیست. در غیر این صورت: اولاً بر فصاحت و بلاغت قرآن خدشه وارد می‌شود. ثانیاً امر معصومین علیهم السلام مبنی بر عرضه روایات بر قرآن مهمل و دور باطل خواهد شد چرا که در آن صورت برای فهمیدن قرآن نیاز به روایت است و برای تشخیص صحت و سقم روایت نیاز به قرآن خواهیم داشت. حال آنکه اصل مسلم و بدیهی در مبنای فقه قرآنی که معصومین محمدی علیهم السلام به ما تعلیم داده‌اند، این است که آیات قرآن قابل فهم و فصیح و بلیغ‌اند. و توضیح کامل در مقدمه این نوشتار در قسمت «چه کسانی، چه بخشی از قرآن را نمی‌فهمند؟» ذکر شد.

## ردّ صفحه ۷، شماره ۲:

معترض در برابر این سخن علامه صادقی رحمته که «همه شیوه‌های تفسیر نادرستند جز شیوه تفسیر قرآن با قرآن و این همان شیوه تفسیر پیامبر و امامان علیهم السلام است. بر مفسران لازم است، این روش تفسیری را از معلّمان معصوم یاد بگیرند و در تفسیر آیات به کار ببرند»<sup>۲</sup> می‌گوید: «دلیل ایشان مثل این است که کسی بگوید پیامبر، علم را مستقیماً از جبرئیل می‌گرفته است پس دیگران هم باید این روش را فرا گرفته، مستقیماً از فرشته وحی بگیرند نه از پیامبر و امامان علیهم السلام!».

اولاً اگر از معصومان علیهم السلام امری مبنی بر لزوم یادگیری از حضرت جبرئیل «سلام الله علیه» وجود داشت ما نسبت به آن اقدام می‌کردیم همانطور که نسبت به امر آن

۱- گفتگوی ارزشمند نشریه بینات با آیت الله صادقی تهرانی رحمته در چهار شماره (۳۰ تا ۳۳) به چاپ رسیده و در این آدرس موجود است: <http://www.albalaq.com/post/139.htm>.

۲- مجله قرآنی بینات، گفتگو با آیت الله صادقی تهرانی رحمته، بخش نخست: «قرآن تنها معیار در تفسیر».

بزرگواران علیهم السلام در «عرضه روایات بر قرآن» اهتمام داریم. آیا اهل بیت علیهم السلام ما را به چیزی که مخصوص خودشان است امر کرده‌اند؟!

## وجوب تفسیر قرآن به قرآن

در ثانی، منتقد باید پاسخ دهد که اگر ما نباید قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و فقط باید قرآن را با روایات بفهمیم؛ پس چگونه امر معصومین علیهم السلام در مورد عرض روایات بر کتاب را انجام دهیم؟! مگر این روایات در حد تواتر نیست؟ آیا برای عرض بر کتاب بایستی روایت را تنها بر یک آیه از قرآن عرضه کنیم یا بر فهم کلی که از همه آیات حاصل می‌گردد؟ و آیا فهم کلی که از کنار هم قرار دادن همه آیات بدست می‌آید به معنای تفسیر قرآن به قرآن نیست؟!

ثالثاً اگر این روش مخصوص و منحصر به معصومین علیهم السلام است، پس چرا آن را ابراز کرده و با ارائه سیره خود، آن را به ما تعلیم نموده‌اند؟ و چرا فقط نتیجه این روش را بیان نکردند؟ آیا قول، تقریر و عمل معصومین علیهم السلام برای ما حجت نیست؟ پس همان‌طور که روایات آن در مقدمه، در قسمت «نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم» ذکر شد، اهل بیت علیهم السلام به ما امر فرموده‌اند که در حضور آن بزرگواران با سؤال از جایگاه قرآنی سخنانشان، تفسیر قرآن به قرآن و روش عرضه بر کتاب را از ایشان بیاموزیم تا در غیبت ایشان روایات منتسب به ساحت آنان را بر قرآن عرضه داریم و هرگز سخنی خلاف قرآن را به ایشان نسبت نداده و گمراه نگردیم.

و رابعاً منتقد باید معنای آیه شریفه «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران، ۱۳۸) را توضیح

دهد.

## ردّ صفحه ۸، شماره ۳:

منتقد در جواب این کلام از فقیه قرآنی که «قرآن راه فهمش نیز بسیار راهوار و روشن می‌باشد»؛ می‌گوید: «اگر قرآن تنها دلیل، و فهم آن برای همگان روشن بود پس چرا پیامبر ﷺ در حدیث مورد اتفاق بین دوستان و دشمنان اهل بیت، تمسک به عترت ﷺ را در کنار قرآن واجب فرموده، و قرآن را به تنهایی برای هدایت کافی ندانسته است؟ آیا معتقدید که این کاری لغو و بیهوده است؟».

اولاً: معترض مغالطه نموده است. کجای سخن استاد به این معناست که به اهل بیت ﷺ تمسک نشود؟ آیا محور بودن و محک بودن قرآن به معنای کنار گذاشتن اهل بیت ﷺ است؟! آیا اگر قرآن را محور قرار بدهیم تا آنکه سخن معصوم را از جعلیات، اسرائیلیات، امویات، عباسیات و... تمییز دهیم، عترت ﷺ را کنار گذاشته‌ایم؟ یا آنکه در این صورت بهترین پیروان اهل بیت ﷺ هستیم و اجازه نداده‌ایم کسی تهمتی را به ساحت قدس آنان نسبت دهد؟! فتأمل! ۲

ثانیاً: بر مبنای اعتراضات منتقد، اگر در روش فقه قرآنی، محوریت قرآن و عرضه احادیث بر کتاب الله، کنار گذاشتن حدیث ثقلین به حساب آید، بنابر همین استدلال محور قرار دادن روایات و عرضه قرآن بر روایات هم، به طریق اولی، کنار گذاشتن حدیث ثقلین خواهد بود! «فَأَيُّ الْقَرِيفَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup>؟ لذا طبق حدیث ثقلین هر حکمی که برای قرآن اثبات شود برای عترت هم ثابت خواهد بود با این تفاوت که قرآن ثقل اکبر است.

اگر قرآن قابل فهم نیست پس به طریق اولی سخن معصومان هم قابل فهم نخواهد بود. اگر قرآن ظنی است به طریق اولی سخن معصومان هم ظنی خواهد

۱- کتاب «فقه گویا»، صفحه ۲۳.

۲- یعنی فکر و تأمل کن، در اصطلاح طلبگی یعنی «روی این مطلبی که گفته شد با دقت فکر کن و بفهم که چه چیزی بیان شد».

۳- انعام، ۸۱: «اگر می‌دانید بگویند که کدام یک از این دو گروه به ایمنی [از عذاب الهی] سزاوارترند؟».

بود. اگر قرآن برای هدایت کافی نیست پس عترت علیهم السلام هم کافی نخواهند بود. در صورتی که همه این گزاره‌ها غلط است. هر کدام از قرآن یا عترت علیهم السلام برای هدایت کافی هستند به این صورت که قرآن به عترت و عترت علیهم السلام به قرآن هدایت می‌کند. و در نهایت کسی که از قرآن آغاز نموده لاجرم به عترت علیهم السلام می‌رسد و کسی که از عترت علیهم السلام آغاز کرده حتماً به قرآن راه می‌یابد.

لذا منتقد که مکتب «خودکفایی از قرآن» را مطرح می‌کند باید بداند که این اعتقاد خلاف آیات قرآن و احادیث متواتر ثقلین و غدیر است. بلکه مکتب صحیح در غیبت معصوم طبق امر عترت علیهم السلام تنها یک چیز است:

«تمسک به قرآن کریم همراه با

تمسک به روایات معصومان علیهم السلام پس از عرضه بر قرآن»

## ردّ صفحه ۸، شماره ۴:

معارض می‌گوید: «شیوه فوق، منحصر به ایشان نبوده بلکه قبل از ایشان پیروان مکتب خلفا و دشمنان شیعه چون ابن تیمیه‌ها و ابن کثیرها و... در ادامه روش اسلاف و گذشتگان خویش نظریه‌ای ارائه دادند که: بهترین راه تفسیر این است که تنها با آیات قرآن به تفسیر آن پرداخته شود. و قبل از همه خلیفه دوم هم که خود ایشان او را بدعتگزار می‌دانند قرآن را برای استناد کافی دانسته و گفته بود: *حسبنا کتاب الله!*<sup>۱</sup> و این اعظم مصائب اسلام است. این نظریه به نظریه «استقلال قرآن» معروف شد. متأسفانه

۱- جمله «حسبنا کتاب الله» به معنای «کتاب خدا برای ما کافی است»، جمله‌ای است که عمر آن را گفته. ابن عباس می‌گوید: «هنگامی که رسول خدا در حال احتضار بود و در خانه حضرت مردانی از جمله عمر بن خطاب بود؛ رسول خدا گفت بیایید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: چیزی برایش نیاورید که او قطعاً هذیان می‌گوید؛ و قرآن نزد شما هست؛ کتاب خدا برای ما کافی است» (أمالی شیخ مفید، ص ۳۶، ح ۳). و مشخص است که هدف عمر از گفتن این جمله چه بوده است. اما این حرف او کارکرد دیگری نیز داشته و باعث گشته که در طول تاریخ هرگاه کسی به قرآن رجوع کند - هر چند با روش صحیح - باز از سوی برخی شیعیان کوتاه فکر و متعصب با تهمت عمری بودن مواجه شود! این هم از نتایج کار عمر است. ﴿أَلَا لعنةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (هود، ۱۸).

گروهی که کاملاً در عقاید با آنها مخالف بودند بدون توجه به اغراض فاسد و اهداف باطل آنها این نظریه را پسندیدند و غافل از مبانی مکتب و مذهب خویش آن را ترویج نمودند»!!

اولاً: در جواب می‌گوییم: آری مصیبت عظیم اسلام و مسلمانان آن است که عده‌ای به بهانه قرآن، اهل بیت رسالت (علیهم‌السلام) را کنار گذاشته‌اند. اما مصیبت عظمی این است: عده‌ای که قرار است پیرو اهل بیت رسول (علیهم‌السلام) و زینت و یار آنان باشند، به بهانه پیروی از آنان، قرآن را کنار گذاشته و باعث عیب و طعنه بر اهل بیت (علیهم‌السلام) شده‌اند.<sup>۱</sup>

مگر نه این است که اهل بیت رسالت (علیهم‌السلام) همیشه بیشترین آسیب را از یاران کم‌معرفت و خطاکار خویش دیده‌اند؟! آیا اگر بی‌تفاوتی اهل مدینه نبود درب خانه وحی به آتش کشیده می‌شد؟ آیا اگر نافرمانی کوفیان نمی‌بود مکر معاویه کارساز بود؟ آیا اگر بی‌وفایی کوفیان نبود سبط اکبر (علیه‌السلام) تنهاترین سردار می‌شد و سید الشهداء (علیه‌السلام) سردار بی‌سر می‌گشت؟! و فکر می‌کنید از شدت صحت عمل شیعیان است که ۱۱ قرن عزیز زهرآلود غریب و بی‌یاور است؟! نکنند انتظار داریم که یاران حضرت در بین اهل سنت ظهور کنند یا در میان یهود و نصاری متولد گردند! پس بدانید که مصیبت عظمای اسلام خبائث دشمنان نیست بلکه بی‌معرفتی آنانی است که باید انصار اهل بیت (علیهم‌السلام) باشند! فتأمل.

ثانیاً: روش تفسیر قرآن به قرآن، روش اهل بیت (علیهم‌السلام) و میراث عترت طاهریں (علیهم‌السلام) است و نه ابن تیمیه‌ها و ابن کثیرها و... برای تفهّم بیشتر خوب است کسانی که جهل به مطلب دارند؛ ابتداءً به خطبه فدکیه صدیقه طاهره (علیها‌السلام) رجوع کنند و بعد از آن اگر سخنی دارند بگویند.

۱- اشاره به حدیث مشهور: «معاشر الشَّعْبَةِ کونوا لَنَا رَئِباً وَ لَا تَکونوا عَلَینَا سَبِئاً»: ای شیعیان زینتی به نفع ما باشید و زشتی و عیبی به ضرر ما نباشید! (أمالی صدوق، مجلس ۶۲، ص ۴۰۰).

ثالثاً: یکی از آثار و کتب امثال ابن تیمیه و ابن کثیر را معرفی کنید که مانند آیت الله صادقی رحمته گفته باشند: «... حقایق مربوط به معصومان محمدی علیهم السلام می باشد. فقط معصومان محمدی علیهم السلام حقایق را که فقط مربوط به لفظ نیست؛ دریافت می کنند. آنچه مربوط به دلالات است؛ مربوط به کلّ مکلفان است با درجاتشان. حداقل آن معنای تحت الفظی ظاهری، بیش ترش از برای متخصصان است که اشارات و لطائف است، و بیش ترش، قدم فراتر، مرحله ی چهارم حقایق است، مطالبی که برمبنای الفاظ قرآنی نیست، مثلاً از حروف مقطعه استفاده می شود ﴿المر﴾، اینها الفاضی نیستند که از نظر لغت، بر معانی و حیانی دالّ باشند؛ بلکه کلیدهای گنجینه های مخفی و رمزی و سرّی قرآن است که از برای بالاترین اهل سرّ است که محمد و محمدیین «صلوات الله علیهم اجمعین» هستند»<sup>۱</sup>.

و خوب است منتقد یک نمونه بیاورد که آنها روایات منتسب به اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به کتاب خدا عرضه کرده باشند و بعد پذیرفته و به آن ملتزم شوند و در مقابل همه ایستاده و گفته باشند این حکم خداست و از ملامت هیچ ملامتگری در بیان حکم خدا ترسی به خود راه نداده باشند. در این صورت ما هم بیشتر به شباهت روش استاد اعلم و اتقای خویش با آنان پی ببریم!!

رابعاً: حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «تُنَالُ بِهِ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ: به وسیله قرآن می توان به تمام حجت های نورانی خدا رسید»<sup>۲</sup>. پس قرآن خود معرّف تمام حجت های نورانی خدای تعالی هست. که معصومین علیهم السلام هم از برترین حجت های نورانی خدا و معرفی شده از طرف قرآن هستند. پس قرآن و «حجت های نورانی معرفی شده توسط قرآن» برای مردم کافی است.

۱- جلسه اول تفسیر موضوعی قرآن کریم: «<http://albalaq.com/publicfiles/bank/Tafsir-e-Mozuee>».

۲- خطبه فدکیه.



## سخن حق و اراده باطل

خامساً: جمله «حسبنا کتاب الله» کلمه حقی است که از آن اراده باطل می شود.<sup>۱</sup> حق بودنش به خاطر مطابقت با این آیه کریمه است: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup>. اما آیا در منطق شما وقتی که خوارج آیه شریفه «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»<sup>۳</sup> را علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار بستند این آیه از قرآن خارج شد و خدا هم از خوارج به حساب آمد؟! آیا دیگر هیچ شیعه علی (علیه السلام) و پیرو قرآنی، نباید به معنا و مفهوم این آیه رجوع کند و از علم و نور آن بهره مند شود چون عده‌ای آن را زمانی نابجا به کار گرفتند؟! آیا اگر کسی با شعار عدالت آمد و مردم را فریفت و بزرگترین ظلمها را روا داشت ما باید از آن پس عدالت را رها کنیم و بگوییم چون فلان ظالم با این شعار ظلم کرد پس عدالت چیز بدی است؟! اینها گوشه‌ای از نتایج فاسد چنین مغالطه‌هایی است.

۱- این عبارت را اولین بار حضرت علی (علیه السلام) در مقابل خوارج نهروان بکار بردند. در خطبه ۴۰ نهج البلاغه آمده است: «لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنْ هُوَ لَا يُقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ. وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَ يُجْمَعُ بِهِ الْقِيَاءُ، وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ، وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) زمانی که شنید خوارج نهروان می گویند: لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، فرمود: «کلمه حقی است که به آن باطلی اراده شده. آری حکمی نیست مگر برای خدا، ولی اینان می گویند: زمامداری (اداره جامعه) مخصوص خداست. در حالی که برای مردم حاکمی لازم است نیکوکار یا بدکار، که مؤمن در عرصه حکومت او به راه حقیقت ادامه دهد، و کافر بهره مند از زندگی گردد، و خدا هم روزگار مؤمن و کافر را در آن حکومت به سر آورد، و نیز به وسیله آن حاکم اموال عمومی (فیء) جمع گردد، و به توسط او جنگ با دشمن سامان گیرد و راهها به سبب او امن گردد، و در امارت وی حق ناتوان از قوی گرفته شود، تا مؤمن نیکوکار راحت شود، و مردم از شر بدکار در امان گردند».

۲- عنکبوت، ۵۱: «أَيَا وَ اِيشَانِ رَا كَافِي نَبُوْدَ كِهَ مَا كِتَابَ (قُرْآن) رَا بَهْرَاسْتِي بَر تُو فَرُو فَرَسْتَادِيم حَالِ اَنَكِهَ بَر اَنَانِ خَوَانْدَه مِي شُوْد؟ بَهْدَرَسْتِي كِهَ دَر اَن بَرایِ مَرْدَمَانِي كِهَ اِيْمَانِ مِي اَوْرِنْد، قَطْعاً رَحْمَتِ وَ يَادَوَارِه‌ایِ اسْت».

۳- انعام، ۵۷ / یوسف، ۴۰ / یوسف، ۶۷: «فرمان جز برای خدا نیست».

مگر آیه تطهیر<sup>۱</sup> در قرآن وجود ندارد؟ آیا آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۳</sup> و آیات ﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۴</sup> \* ثَمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾<sup>۵</sup> و بسیاری دیگر از آیات ولایت در قرآن نیست؟! آیا واقعاً معترض اعتقاد دارد که هرگز نمی‌توان از قرآن به اهل بیت (علیهم‌السلام) رسید؟! در این صورت ما از ایشان دعوت می‌کنیم تا یک بار قرآن را حتی به طور سطحی مطالعه کنند و اگر برایشان مشکل است یکی از ترجمه‌های موجود را نگاهی کنند و اگر طالب تحقیق بیشتری بودند به آثار علامه صادقی تهرانی (رحمه‌الله) از جمله تفسیر گرانسنگ الفرقان مراجعه فرمایند تا ذیل آیات فوق الذکر و بسیاری آیات دیگر ملاحظه کنند که قرآن به بهترین شکل ما را به اهل بیت (علیهم‌السلام) و جایگاه و مقام آنها هدایت می‌کند.

- ۱- احزاب، ۳۳: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾: «خدا فقط می‌خواهد هرگونه آلودگی را از شما خاندان (معصوم رسالت) بزداید و شما را به گونه‌ای ویژه پاکیزه گرداند». این دو خطاب در انحصار معصومان چهارده‌گانه محمدی (علیهم‌السلام) است، که بر مبنای «إنما» که زدودن هرگونه ناپاکی و افزودن همه‌گونه پاکی را مطلقاً در حد امکان منحصر به این بزرگواران دانسته، و هرگز احدی از مسلمانان این عصمت والا - و حتی مادون آن را - در غیر این چهارده نفر نمی‌داند، و برحسب حدود هزار حدیث از شیعه و سنی این انحصار مسلم است. و جمع میان این طهارت برای اهل بیت رسالت (علیهم‌السلام)، و طهارت ظاهری بیت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جمعی بس زیبا و لطیف است» (ترجمان وحی).
- ۲- مائده، ۵۵: «ولّیّ شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آوردند؛ (همان) کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».
- ۳- نساء، ۵۹: «هان ای کسانی‌که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را - که از خودتان می‌باشند - (نیز) اطاعت کنید».
- ۴- فاطر، ۳۱-۳۲: «و آنچه از کتاب [قرآن] به سوی تو وحی کردیم، (هم) او تمام حق است حال آنکه تصدیق‌کننده است آنچه را در برابر اوست. همواره خدا نسبت به بندگانش بس آگاهی بسیار بیناست \* سپس (این) کتاب را به (آن) کسان از بندگان خود که (آنان را) برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانرو و برخی از آنان (هم) در تمامی کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامند. و این همان فضیلت بزرگ است».

و اگر هم منتقد اذعان دارد که از قرآن به خوبی می‌توان به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین رسید؛ پس باید گفت که با این توضیح «حسبنا کتاب الله»<sup>۱</sup> کلام صحیحی است، و خدای سبحان هم فرموده: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾. آیا خدای سبحان هم - معاذ الله - با نزول این آیه، عُمری شده است؟!

### شیعه شدن فقط با یک آیه از قرآن کریم

سألساً: فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته الله در طی حیات طیبه خویش عده فراوانی را به مذهب حق تشیع راهنمایی کرده‌اند از جمله یکصد خانوار سنی در دوره هجرتشان به مکه و عده‌ای از مسیحیان در لبنان و تهران و همین اواخر هم تعدادی از محققین اهل سنت ترکیه به دست مبارک ایشان شیعه شدند. نکته آنکه در اغلب این موارد؛ ایشان تنها با استناد به دو آیه ۳۱ و ۳۲ سوره فاطر به این توفیق دست یافته‌اند و ولایت و عصمت عترت علیهم السلام را ثابت نموده‌اند. که جهت تفصیل و درک چگونگی استدلال به این دو آیه شریفه می‌توانید به تفسیر الفرقان مراجعه نمایید.<sup>۲</sup>

۱- توضیح آن که این جمله هرگز شعار فقیه قرآنی و پیروان او نبوده بلکه هرگاه فقیه قرآنی درباره محوریت کتاب خدا در تمام علوم و معارف سخن می‌گفت؛ عده‌ای کج فهم تهمت عمری بودن و «حسبنا کتاب الله» می‌بودن و کنار گذاشتن عترت را می‌زدند (والبته هنوز هم چنین است). لذا آن مرد بزرگوار مجبور بود که در سخنانش جواب این تهمت را بدهد و توضیح دهد که ای آقایان مگر عمر به این حرف خود عمل کرد؟ این حرف مطابق آیه قرآن است. حال دلیل نمی‌شود که هر که به قرآن رجوع کند عمری باشد!! ایشان می‌پرسید: عمر هم در اذان «لا اله الا الله» می‌گفت؛ آیا ما به خاطر دشمنی با او باید «لا اله الا الله» را ترک کنیم؟! لذا اینگونه نبود که ایشان شعار حسبنا کتاب الله بدهد! بلکه ذکر این جمله در سخنان ایشان جنبه دفاعی داشته است.

۲- برای مطالعه خلاصه و برداشتی از تفسیر الفرقان به زبان فارسی، پیرامون آیات مذکور، می‌توانید کتابچه «قرآن، منشور وحدت اسلامی» حاوی «اثبات وجود وارثان معصوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با یک آیه از قرآن مبین» قابل تهیه در پایگاه اینترنتی البلاغ در آدرس: <http://www.albalaq.com/post/7.htm> را ملاحظه کنید و یا کتابچه «چشمه تشنگان» از همان منبع با عنوان: «دانلود کتابچه سیری در فتاوی آیت الله صادقی تهرانی رحمته الله» را ببینید.

## اذیت نمودن رسول خدا ﷺ

سابعاً: ظاهراً عده‌ای از روی غفلت و بدون توجه به اغراض فاسد و اهداف باطل کسانی که قرآن را مهجور کرده‌اند، از مبانی مکتب حق تشیع و مذهب جعفری فاصله گرفته و شعار تعطیلی قرآن را ترویج نموده‌اند و نظریه ظنی الدلالة بودن قرآن را پسندیده‌اند، که به موجب آیات شریفه ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۱</sup> و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۲</sup> اسباب شکایت و آزار رسول الله ﷺ را فراهم نموده و در نتیجه مورد لعنت خدا در دنیا و آخرت قرار گرفته‌اند. پس منتقد باید دقت نماید که مبدا در زمره اینان قرار گرفته باشد. و بایستی در پیشگاه خدا و رسول ﷺ برائت خود را از چنین گروهی اعلام نماید.

## ردّ صفحه ۸، شماره ۵:

در برابر این سخن استاد که «ما جدید می فهمیم، در حالی که قدیمی است، یعنی چهارده قرن پیش خدا این طور فرموده است. منتها ما روی قصور یا تقصیر جور دیگری فهمیدیم... من همیشه مطالب جدید داشتیم، به این معنا که حتی در ترجمه و تفسیر فارسی هم مطالب جدیدی وجود دارد»، معترض می گوید: «اگر فهم قرآن اینقدر همگانی است، پس چگونه می‌توان ادعا کرد که چهارده قرن هیچکس نفهمید تا اینکه فهم جدید شما ظهور کرد؟».

اولاً: این منتقد است که می‌گوید ۱۴ قرن است کسی قرآن را نفهمیده!

۱- فرقان، ۳۰: «و پیامبر (در صحنه قیامت) می‌گوید: «پروردگرم! قوم من بی‌گمان این قرآن را بس دور و مهجور گرفتند».

۲- احزاب، ۵۷: «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی اهانت‌بار آماده ساخته است».

ثانیاً: ۱۱ قرن و شش سال است که از شروع غیبت کبری می‌گذرد و در طول این مدت تفسیر قرآن به قرآن - به جز اندکی - در جو عمومی حوزه‌های مسلمین مهجور بوده است. و بسیاری از علما معترفند که به قرآن مراجعه‌ای علمی نداشته‌اند.

### قرآن دارای معارف و بطون بی‌نهایت است

سوم: قرآن روزنامه نیست که احتیاج به تفکر نداشته باشد بلکه قرآن کتاب فکر و اندیشه است. حتی اگر در خواندن ساده‌ترین کتابها تأمل نشود، پس از مطالعه دقیق، نکاتی جدید از آن فهمیده می‌شود. لذا اگر قرآن برای منتقد مطلب جدیدی ندارد معلوم است که ایشان تدبیری در قرآن ندارد. قرآن کتابی است که هر قدر هم تمام مسلمین در آن تعمق و تأمل داشته باشند باز هم نکات و گنجینه‌ها و بدایع آن تمامی نخواهد داشت. اگر شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستید در این سخن امیر بیان دقت کنید که «وَأَنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ»<sup>۱</sup>.

بنابراین از جمله فوق الذکر که استاد ما فرموده‌اند معلوم می‌شود ایشان در این جا هم پیرو امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بوده و کسانی که اینگونه فهم‌های جدید<sup>۲</sup> از قرآن ندارند، عملاً از آن رادمرد الهی در پیروی از عترت علیهم السلام عقب‌تر هستند. مگر آنکه بر خلاف سخن معصومان علیهم السلام بگویید: «نخیر! معارف قرآن تمام شدنی است!»

۱- خطبه ۱۸، نهج البلاغه: «قرآن ظاهرش زیبا، و باطنش عمیق و ناپیداست، شگفتی‌هایش تمام شدنی نیست، و غرائبش پایانی ندارد، و تاریکیها جز با قرآن زوده نگرند».

۲- برداشت نکات جدید از قرآن به معنای بطلان و سقوط مطالب سابق نیست که هرگز در قرآن چنین چیزی وجود ندارد. یعنی مراتب فهم آیات قرآن در مسیر تکامل هستند و نه در تضاد. اینگونه نیست که با تفکر زیاد و صحیح در آیات قرآن کریم به نتیجه‌ای در تضاد با مفاهیم قبلی - که به شکل صحیح از آیات دریافته‌ایم - برسیم؛ بلکه قرآن به سبب «مقام جمع التجمع ربّانی» که در آن متجلی است در عین داشتن بطون و معارف بی‌انتهای، در هیچ مرحله‌ای از فهم آن، و در بین فهم مراحل مختلف آن، هرگز تضاد و تناقضی راه ندارد و این از اعجاز قرآن کریم است. برای تفصیل بیشتر به آثار علامه صادقی تهرانی رحمته الله علیه مراجعه شود.

چهارم: چیزی که قرآن را کتاب جاویدان کرده همین است که در اثر تفکر و تدبّر در عبارات قرآنی و کنار هم قرار دادن آیات و الفاظ آن با روش صحیح، بدون پیش فرض‌های باطل یا غیر مطلق، می‌توان به بسیاری از اشارات و لطائف قرآنی دست یافت. و این بحر عظیمی است که هرگز پایان ندارد و هرچه مسلمین دست به دست هم دهند و در قرآن دقت کنند باز هم می‌توانند نکات جدید و تازه از آن بدست آورند و اصولاً اعجاز قرآن هم همین است. ولی این سخن هرگز به این معنا نیست که عبارات قرآنی نامفهوم است! و این «روشنگر و واضح بودن قرآن»<sup>۱</sup> هم، به معنای نبودن بطن و عمق در عبارات قرآنی نیست! و این نکته روشنی است که منتقد مغالطه نموده و مشخص نیست چرا آن را مطرح کرده است. بهتر است ایشان در این باره مطالعه‌ای انجام داده و روایات مربوط به قرآن را نگاهی بیندازند و نیز به دروس تفسیر موضوعی فقیه أعلم قرآنی رحمته رجوع کنند تا مطلب برایشان روشن گردد. برای نمونه منتقد را ارجاع می‌دهیم به «شرح مفصل خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه در عظمت قرآن»<sup>۲</sup>. و در اینجا لازم است این موضوع اختصاراً توضیح داده شود:

### روش ورود به قرآن چیست؟

روش فقیه قرآنی، در ورود به قرآن این است که پس از نفی «پیش فرض‌های باطل و غیر مطلق» به سراغ قرآن برویم.<sup>۳</sup> ابتدا به لغت قرآن نظر کنیم. و برای فهم آن از ابتدا تا انتهای پژوهش بایستی خود قرآن را محور قرار دهیم و معنایی را از خارج قرآن بر ادبیات و لغت قرآن تحمیل نکنیم. کما اینکه اصولیون «اطّراد»<sup>۴</sup> را

۱- شعرا، ۱۹۵، و نحل، ۱۰۳: «عربی مبین».

۲- درس تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه ۵۲، فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته، قابل دسترسی در آدرس: «<http://www.albalaq.com/publicfiles/bank/Tafsir-e-Mozuee/>».

۳- برای توضیح کاملتر درباره انواع پیش‌فرض‌ها رجوع کنید به سایت البلاغ، درس تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه یازدهم.

۴- یعنی شیوع. اصطلاحاً یعنی معنای یک کلمه را با توجه به کاربردی که در زبان دارد و نحوه استعمال آن در جایگاه‌های مختلف بدست بیاوریم.

یکی از راه‌های فهم معنای لغت می‌دانند، ما باید همین اطراد را در خود قرآن بررسی کرده و آن را محور در فهم لغت قرآنی قرار دهیم. و اگر شیوع معنایی خاص برای لغتی در خارج از قرآن، معارض با معنای قرآنی بود آن معنای شایع بیرونی را نفی کنیم، مانند کلمه کراهت که شیوع آن، خارج از قرآن به معنای مرجوحیت است. اما درون قرآن به معنای حرمت شدید است.

مثال دیگر این آیه شریفه است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُكْمَهُ وَبِالرَّسُولِ وَ...»<sup>۱</sup>. تدبّر می‌کنیم و می‌خواهیم ببینیم که «غنمتم» به چه معناست. بعضی می‌گویند این فعل در معنای «غنیمت جنگی گرفتن» است و در نتیجه خمس فقط شامل غنایم جنگی می‌شود! اما ما در قرآن تحقیق می‌کنیم و می‌رسیم به آیه «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»<sup>۲</sup> می‌گوییم اگر غنیمت فقط به معنای غنیمت جنگی است آیا خدا هم جنگ کرده که نزد او غنیمت‌های جنگی زیادی باشد! پس این معنا را بر قرآن تحمیل نمی‌کنیم.

در گام بعدی؛ پس از فهم لغات آیه، در چینش و ترکیب خود آیه دقت می‌کنیم. مثلاً از نظر فعل و فاعل و مفعول و مبتدا و خبر و حال و... فکر می‌کنیم و عبارت آیه را می‌فهمیم. در مرحله بعد، آیات قبل و بعد را نظر می‌کنیم. و در نهایت کل آیات مرتبط با آن و سایر آیات قرآن را در نظر می‌گیریم تا با تدبّر، معنای کاملی بدست آید. این راه راهواری است که گمراهی در آن راه ندارد و با عصمتی که خود قرآن دارد ما را به معنای صحیح راهنمایی می‌کند. این همان روش معصومانه‌ای است که علامه مجاهد؛ آیت الله صادقی تهرانی رحمته الله آن را محور کار خویش قرار داده‌اند. و توجه دارید که در اینجا روش، معصوم است و نه ما! ما ممکن است در به کار گیری این روش خطا کنیم که با تدبّر بیشتر و مشورت این خطاها به صفر هم

۱- انفال، ۴۱: «و بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و... است.»

۲- نساء، ۹۴: «پس غنیمت‌های فراوان نزد خداست.»

می‌تواند برسد. اما اگر روش را به درستی به کار گیریم نتیجه درست خواهد بود و به خطا نخواهیم رفت.

البته نکاتی در این مسیر وجود دارد. گاهی آیه‌ای پس از طی این مراحل چند معنا پیدا می‌کند. حال اینجا چه باید کرد؟ جواب می‌دهیم که مگر قرآن دارای فصاحت و بلاغت نیست؟ مگر خدای سبحان به زبان عربی مسلط نبوده و یا بر فهماندن منظور خود توانایی نداشته؟! آری، خدای متعال هم مسلط بوده و هم توانا؛ و قرآن نه تنها فصیح و بلیغ می‌باشد؛ بلکه افصح و ابلغ کلام است. لذا در کلمه‌ای مانند «عین» که در لغت عربی، هم به معنای «چشمه» و هم به معنای «چشم» می‌باشد؛ اگر فرد بلیغ بخواهد این کلمه را در کلام خود استفاده کند باید قرینه‌ای بیاورد تا معلوم شود منظور او کدام یک از این دو معناست. مانند ﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾ (غاشیه، ۱۲) و ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ...﴾ (مائده، ۴۵)، که در آیه اول به قرینه جاری بودن معلوم می‌شود که منظور چشمه می‌باشد و در دومی از آنجا که موضوع قصاص مطرح است و خدای تعالی می‌فرماید جان در برابر جان، چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و... مشخص می‌گردد که منظور چشم سر است. که اصطلاحاً به آن قرینه معینه گفته می‌شود.

### استفاده از یک لفظ در چند معنا، به طور همزمان

لذا اگر گوینده، این قرینه را در کلام خود نداشته باشد یا بلیغ نیست یا اگر بلیغ است پس هر دو معنا را با هم در نظر داشته که در قرآن چنین امری فراوان است. اگر آیه‌ای چندین معنا هم داشته باشد و ما نتوانیم قرینه‌ای بر نفی آن معانی بدست آوریم باید بدانیم که حتماً همه آن معانی، مراد خدای سبحان بوده است.

به عنوان نمونه استاد ما در ذیل آیه شریفه ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ (بقره، ۴۹) می‌فرمایند کلمه «یستحیون» از دو ریشه «حیات» و «حیاء» گرفته می‌شود و هر ریشه آن نیز دو معنای متضاد دارد که در قرآن با در نظر گرفتن صدر و ذیل



آیات معنایش بدست می‌آید. «یستحیون» از ریشه «حیات» به دو معنای زنده نگهداشتن، و گرفتن حیات (کشتن) می‌باشد. و نیز از ریشه «حیاء» بوده و به دو معنای «طلب حیاء» (با حیایی)<sup>۱</sup> و «سلب حیاء» است.

بنابراین «یستحیون نساءکم» اولاً با توجه به قرینه «یذبحون أبناءکم» که کشتار فرزندان بنی اسرائیل بوده و در ثانی با قرینه افساد فرعونیان که از نگهداری زنان سوء استفاده می‌کردند؛ یک معنا از حیات و یک معنا از حیاء را با هم در بردارد. بدین معنا که: زنانتان را زنده نگه می‌داشتند و از آنان سلب حیاء می‌کردند<sup>۲</sup> بنابراین در اینجا از چهار معنای محتمل دو معنا با قرینه حذف گشت و دو معنا برای آن باقی ماند که هر دو صحیح و مراد آیه شریفه هستند.

## دفاع از قرآن

تا اینجا کلیت روش فهم قرآن معلوم شد. حال در این مرحله، اگر کسی در مواجهه با عبارات قرآنی بگوید قرآن قابل فهم نیست؛ آیا این توهین به قرآن نمی‌باشد؟ که گفته شود مثلاً معنای لغت و فعل و فاعل و مبتدا و خبر قرآن را باید معصوم بگوید! و امصیبتا از چنین ذهنیتی که قرآن بلیغ و بلکه ابلغ کلام‌ها، نتواند معنای خود را به ما برساند؛ تا مثلاً برای آنکه بفهمیم آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء، ۵۹) به چه معناست، دست روی دست بگذاریم و درب فهم را ببندیم و بگوییم تا امام معصوم این آیه را معنا نکند ما هرگز نمی‌فهمیم که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطاب جمله و «اطیعوا» فعل امر صیغه جمع مخاطب است و «الله» مفعول به آن است و «اطیعوا» دوم هم عطف بر «اطیعوا» اول

۱- مانند آیه شریفه ۲۵ سوره قصص که همین واژه، تنها به معنای حیا کردن و شرم داشتن می‌باشد: ﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ﴾: «پس یکی از آن دو دختر (شعیب علیه السلام) - حال آنکه با آزر مگام بر می‌داشت - نزد وی (موسی علیه السلام) آمد». و نیز آیه شریفه ۵۳ سوره احزاب نیز تنها در همین معنا به کار رفته است: ﴿وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾: «و خدا از (بیان) حق شرم نمی‌دارد».

۲- پایگاه اینترنتی البلاغ «پاسخ به نقد ترجمان قرآن».

است و «الرسول» مفعولاً به آن است و «اولی الامر» هم عطف بر «الرسول» است و «منکم» هم متعلق به عموم محذوف و در نقش حال برای «اولی الامر» می باشد. یعنی متعلق به مضاف است که «اولی» باشد. پس معنای صحیح: «فرمانداری از [جنس] خود شما» می باشد، چنان که در رسول ﷺ نیز همین طور است که «رسولاً من انفسهم» (آل عمران، ۱۶۴) و «رسولاً منهم» (جمعه، ۲).

در نتیجه معنای صریح آیه این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید؛ خدا را اطاعت کنید و رسول و اولیای امر را [هم] که از خودتانند اطاعت کنید».

آیا نمی فهمیم که خدای سبحان برای خود یک «اطیعوا»، و برای پیامبر ﷺ و اولی الامر هم مشترکاً یک «اطیعوا» ذکر نموده است؟ آیا نمی فهمیم که دلیل جدا کردن «اطیعوا» اول از دوم به دلیل نوعی تفاوت در درجه آن است و گر نه تکراری زائد می بود؟ یعنی اهمیت و کیفیت اطاعت از خدای سبحان بایستی در عبد شدیدتر و مقدم و افضل از اطاعت از رسول ﷺ و اولی الامر باشد. و آیا اینکه «اطیعوا» سومی برای اولی الامر در آیه مبارکه نیامده نشان دهنده این نیست که اطاعت از اینان همدریف اطاعت از رسول ﷺ دانسته شده است؟ و گرنه اینجا نیز مانند «الرسول»، با یک «اطیعوا» از ماقبل خود جدا می شد. و چرا آیه شریفه نفرمود که «اطیعوا محمداً» بلکه فرمود «اطیعوا الرسول»؟ آیا مشخص نمی شود که دلیل اطاعت از پیامبر این است که او رسولی از جانب خداست و از خود چیزی نمی گوید و از این رو اطاعت از او همان اطاعت از خدا حساب می شود؟ و اصطلاحاً اطاعت از رسول در عرض اطاعت از خدا نیست بلکه در طول اطاعت از خداست؟ حالا که دلیل اطاعت از شخص پیامبر ﷺ آن است که سخنش مطابق خواست خداست؛ آیا امکان دارد اولی الامر مورد نظر این آیه خلاف خواست خدای سبحان قول یا فعلی داشته باشند و با این حال اطاعت از آنها در عرض اطاعت از رسول قرار گیرد؟ و نتیجه آن باشد که احکام الهی از دو منبع مختلف و احیاناً دارای تضاد صادر گردد؟! آیا این آیه با چنان معنایی در تضاد با آیات دیگر قرار نمی گیرد؟

آیا در آیه شریفه این سؤال پیش نمی‌آید که چرا خدای سبحان «کُم» را به صورت مضاف الیه نیاورد و نفرمود «اولی امرکم» بلکه «مِنکُم» را به صورت حال ذکر کرد و فرمود «اولی الامر مِنکُم»؟ و آیا نمی‌فهمیم که در حالت اول هر کسی می‌توانست ولیّ باشد چه مؤمن و چه غیر مؤمن و صرف «تحقق ولایت و حکومت» کفایت می‌کرد؟ یعنی اگر حتی یک کافر بر مسلمین تفوّق پیدا کند و حاکم شود باز مصداق آن می‌بود؛ اما در این حالت ایمان موضوعیت پیدا کرده‌است و دیگر چنان فردی اطاعتش واجب نیست چرا که شرط «مِنکُم» درباره‌اش محقق نیست. و مگر این اولی الامر وصفش این نیست که متعلق به جمع مؤمنان است، زیرا «کُم» به قرینه خطاب آیه، اهل ایمان هستند و «مِن» در «مِنکُم» جنسیه است؟ پس آیا یک منافق که در قرآن بدتر از کافر است می‌تواند مصداق «اولی الامر منکم» باشد؟!!

آیا نمی‌توانیم این استدلال را ادامه داده و بگوییم این «اولی الامر» که معلوم شد از مؤمنین واقعی هستند و نه منافقین؛ و اطاعتشان هم‌ردیف اطاعت رسول است حتماً ویژگی و برجستگی خاصی نسبت به سایر مؤمنان دارند و اگر نه خدای سبحان برای آنها هم «اطیعوا» جداگانه ذکر می‌فرمود؟ آیا کسی که فهم و عقل خویش را در قرآن به کار اندازد و تفکّر و تدبّر نماید هرگز قبول می‌کند که این اولیای امر که اطاعتشان هم‌ردیف رسول ﷺ است لازم نباشد که انسان‌های عادل و عالم به دین و قرآن باشند؟! آیا هر فاجر بدکاری که زمام امور را بدست گیرد؛ مصداق آیه شده و اطاعتش هم‌ردیف اطاعت رسول اکرم ﷺ واجب می‌گردد؟! آیا کسی که علم به قرآن و احکام الهی ندارد هم‌ردیف رسول اطاعتش واجب می‌گردد؟!!

پاسخ یک انسان عاقل و غیر مغرض به این سؤالات واضح است و کسی هم که نخواهد هدایت را بر گمراهی ترجیح دهد هزار معجزه خیره‌کننده و هزار ناقه صالح هم او را کفایت نمی‌کند. لذا این آیه، محوری می‌شود برای اهل خرد تا هر کسی را به عنوان اولی الامر نپذیرند و دنبال اشخاص ویژه‌ای برای آن بگردند. پس پیرو قرآن دیگر فریب این و آن را نمی‌خورد و کسی را که اولاً علم به قرآن ندارد و ثانیاً با

حیله و ظلم و ستم، یا آتش زدن درب خانه زهرا (علیها السلام) زمام حکومت را بدست گرفته، ولی خود قرار نمی‌دهد.

حال آیا اگر امام معصوم (علیه السلام) در اینجا چیزی نگوید یا سخن او بدست ما نرسد ما نباید بفهمیم که معنای این آیه شریفه چیست و خدای سبحان برای بندگانش چه پیامی فرستاده است؟! آیا واقعاً منتقد می‌داند که نتیجه این حرف چیست؟ و به چه عقیده‌ای اعتراض می‌کند؟! امیدواریم علت اعتراض ایشان تنها عدم درک صحیح منظور فقیه قرآنی در محوریت قرآن بوده باشد و بعد از این؛ با مطالعه بیشتر، از این سخنان دست برمی‌دارند. ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

## ردّ صفحه ۹، شماره ۶: شش روایت علیه قرآن!؟

منتقد گفته است: «خود قرآن و معصومین (علیهم السلام) به شدت نهی کرده‌اند که کسی فهم خود را با فهم پیامبر و امامان (علیهم السلام) مساوی بشمارد و در فهم قرآن خود را از بیان ایشان مستغنی داند». بطلان چنین تهمتی از سوی منتقد را قبلاً مشخص نمودیم و پاسخ به آن را به مباحث سابق ارجاع می‌دهیم. اما وی در ادامه شش روایت آورده است که ما ابتدا آنها را ذکر می‌کنیم و سپس بررسی کرده تا ببینیم واقعاً منتقد چه هدفی را دنبال می‌کند و منظورش از جملاتی مانند جمله فوق چه بوده و چه استدلالی برای گفته‌هایش دارد:

۱- یونس، ۲۵: «و خدا به سرای سلامت [و بهشت] می‌خواند و کسی را که [خودش و خدا] می‌خواهد به راه راست هدایت می‌کند».

## روایت اول:

روایت اول از کتاب شریف شلیم بن قیس است: «هر آیه‌ای از قرآن ظاهری دارد و باطنی، هیچ حرفی از آن نیست مگر آن که تأویلی دارد که جز خدا و راسخون در دانش که ما اهل بیت هستیم کسی آن را نمی‌داند....».

این حدیث شریف قرآن را به سه قسمت تقسیم نموده است. ملاحظه بفرماید: «هر آیه‌ای از قرآن ظاهری دارد [ظاهر یعنی آشکار و لذا همگان می‌توانند آن را بفهمند] و باطنی [که همه به آن پی نمی‌برند و خواص در فهم قرآن و اولیاء با درجانشان آن را درک می‌نمایند] هیچ حرفی از آن نیست [چه حروف مقطعه و چه غیر آن] مگر آن که تأویلی دارد [یعنی رمز است] که جز خدا و راسخون در دانش که ما اهل بیت هستیم کسی آن را نمی‌داند....».

## این روایت موافق ماست!

همانطور که ملاحظه کردید این حدیث دقیقاً بیانگر مبانی ما و مؤید و هماهنگ با همان روایت شریفی است که در مقدمه ذکر کردیم. در حالی که منتقد آن روایت را مطابق مذاق صوفیه دانسته است! حال چه شده که خودش از روایاتی که مطابق مذاق صوفیه است علیه ما استفاده می‌کند؛ الله أعلم.

در آن روایت شریف چنین آمده بود: قرآن بر چهار رکن استوار است عبارات و اشارات و لطائف و حقائق. که عباراتش برای عوام و همگان قابل فهم است و اشارات برای خواص در فهم قرآن و لطائف برای اولیاء الهی و حقائق که همان بعد رمزی است در انحصار معصومان علیهم‌السلام می‌باشد. که در مقدمه در بخش «نکته کلیدی اول: قرآن دارای دو بعد رمزی و غیر رمزی است» به طور مفصل توضیح داده شد.

۱- منتقد در صفحه ۳۷ جزوه اعتراضی خود روایت مذکور را مطابق مذاق صوفیه و تنها دستاویز فقیه قرآنی معرفی نموده است! که در بخش «ردّ صفحه ۳۷» به پاسخ آن پرداخته‌ایم.

جالب این که در ابتدای همین روایت به قاطعیت دلالت و برهان قرآن تصریح شده که معترض مایل نبوده آن را ذکر کند ولی ما متن کامل روایت مربوطه را بدون تقطیع! می‌آوریم: «ای معاویه؛ به راستی که قرآن حق و نور و هدایت و رحمت و شفاء برای مؤمنان می‌باشد و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان کوری (و رهگم‌کردگی) است. ای معاویه؛ براستی که الله جلّ جلاله هیچ صنفی از اهل ضلالت و هیچ یک از کسانی که مردم را به سوی آتش دعوت می‌کنند؛ رها نکرده مگر آنکه آنها را ردّ نموده و در قرآن علیه آنها احتجاج کرده و از تبعیت از آنها نهی فرموده و درباره آنها قرآنی قاطع و گویا علیه‌شان نازل کرده و آنکس که باید آنها را بداند به خوبی می‌داند و کسانی که از آن آگاهی ندارند، بی‌خبرند. و من به درستی از رسول خدا شنیدم که می‌گفت هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی دارد و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه تأویلی دارد و تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند. (ای معاویه) راسخون در علم ما آل محمد هستیم»<sup>۱</sup>.

### تنها افراد دور از ایمان قرآن را نمی‌فهمند

همان طور که در این روایت شریف ملاحظه شد قرآن برای اهل ایمان حق و نور و هدایت و رحمت و شفاء است و تنها کسانی که از ایمان دورند قرآن را غیر قابل فهم می‌شمارند!! و این مربوط به بُعد دلالتی قرآن است و در بُعد رمزی هم، کسی جز خدا و معصومان (علیهم‌السلام) به آن علم ندارد.

و متن این سخنان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از اصول اعتقادات ما و استاد ما بوده و هست. و اگر کسی احساس می‌کند آیات قاطع و ناطق قرآن برای ایشان مفهوم

۱- کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۰۶: «یا معاویه: إن القرآن حق ونور وهدى ورحمة وشفاء للمؤمنين ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُمْ عَلَيْهُمْ عَمَى﴾. یا معاویه، إن الله جلّ جلاله لم يدع صنفاً من أصناف الضلالة والدعاة إلى النار إلا وقد ردّ عليهم واحتجّ عليهم في القرآن ونهى فيه عن اتباعهم، وأنزل فيهم قرآناً قاطعاً ناطقاً عليهم قد علمه من علمه وجهله من جهله. وإنی سمعت من رسول الله ﷺ يقول: ليس من القرآن آية إلا ولها ظهر وبطن وما منه حرف إلا وإن له تأويل ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، الراسخون نحن آل محمد».

نیست باید طبق این سخن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در ایمان خود نظری کند و مراقب حال خود باشد که در زمره اهل ضلالت نباشد.

## روایت دوم ضعیف و مرسله است

روایت دومی که منتقد آورده هم مرسله بوده و هم متن روایت محلّ اشکال است<sup>۱</sup> و ایشان می‌خواهد با برداشتی که از این روایت دارد؛ آن را به صورت قرآن و سایر روایات متواتر و قطعی از جمله روایات غدیر و ثقلین و خطبه فدکیه بزند و این‌گونه خود را شیعه و استاد ما را غیر آن معرفی کند!! عجا از این وارونگی.

این روایت در مقابل روایات متواتری قرار دارد که خلاف مطلوب منتقد را تصریح می‌کنند آن هم با سند صحیح و نه مرسله. گرچه این روایت و امثال آن را استاد ما تا آنجا که امکان توجیه داشت ردّ نمی‌کردند بلکه پس از عرضه بر کتاب الله تا حدّ ممکن حمل بر صحت می‌نمودند.

۱- بحار الأنوار ج ۸۹، ص ۱۰۰، وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملی، ج ۲۷، ص ۱۹۰: ح ۳۸- أحمد بن محمد بن خالد البرقی فی (المحاسن) عن الحسن بن علی بن فضال، عن ثعلبة بن میمون، عن حدثه، عن المعلى ابن خنيس قال: قال أبو عبد الله عليه السلام فی رسالة: فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه على غير ما ذهب إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم، وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله إنه ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحيير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه وصراطه، وأن يعبدوه، وينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: ﴿ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم﴾ فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبدا، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاية الأمر، لأنهم لا يجدون من يأترون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتمدی بهم، فافهم ذلك إن شاء الله وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فان الناس غير مشتركين في علمه، كاشترأكم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله.»

این روایت با آنکه سند ضعیفی دارد می‌تواند پس از عرضه بر کتاب و سنت قطعیه باز هم قسمت اعظم آن مقبول واقع شود. چرا که از متن آن برمی‌آید که این حدیث نیز درباره بطون و تأویلات قرآنی است و نه فهم عبارات و دلالات قاطع و گویای قرآن که افصح و ابلغ کلام‌هاست و هیچ کلامی به روشنی و قاطعیت برهان قرآنی نیست.

و اگر منتقد بگوید: «خیر این روایت درباره عبارات و دلالات قرآنی است و قرآن قابل فهم نیست!» آنگاه می‌گوییم پس باید سخن منتقد و چنین روایتی را با هم به دیوار کوبید.

## روایت سوم درباره تأویل است و نه بُعد دلالی قرآن

روایت سوم<sup>۱</sup> را هم منتقد به صورت ناقص ذکر کرده است. این حدیث شریف مشخصاً درباره بطون، تأویلات و رموز قرآن می‌باشد و از محلّ بحث خارج است. ما نیز به روشنی اعتقاد داریم که علم گذشته و آینده در قرآن و در بُعد رمزی آن موجود بوده و همه علم اهل بیت (علیهم‌السلام) هم از قرآن است. و بی‌تردید این روایت صحیح است و نه تنها نمی‌توان آنرا علیه فقه قرآنی استفاده کرد بلکه حدیث مذکور در تأیید این عقیده استوار است که تأویل قرآن از آن معصومان (علیهم‌السلام) می‌باشد و در قرآن کریم بطون و رموزی است که از دسترس خلائق به جز عترت (علیهم‌السلام) خارج است. متن حدیث برای استناد کامل در پاورقی ذکر گردید.

۱- کافی، جلد ۱، ص ۶۱، ح ۷ «... ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق لكم، أخبركم عنه، إن فيه علم ما مضى، وعلم ما يأتي إلى يوم القيامة، وحكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه تختلفون، فلو سألتهموني عنه لعلمتكم»: «این قرآن است، آن را به سخن درآورید، ولی هرگز برای شما سخن نمی‌گوید، اما من از آن به شما خبر می‌دهم: به درستی که در آن علم گذشته و علم آنچه که تا روز قیامت می‌آید، وجود دارد و حکم آنچه که بین شماست در آن است و بیان چیزی است که در آن اختلاف کرده‌اید. پس اگر از من درباره آن بپرسید برای شما می‌گویم.»



## روایت چهارم:

روایت چهارم<sup>۱</sup> درباره بحث ناطق و صامت بودن قرآن است که پاسخ آن با عنوان «قرآن کتاب صامت است یا ناطق؟» در مقدمه گذشت؛ و معلوم شد که احادیثی محکم تر از این روایت با مضمون کاملاً عکس این روایت که قرآن را ناطق می‌شمارند وجود دارد و نیز بحث «امام حاضر» و «قرآن مکتوب» نیز در آنجا تبیین گردید.

علاوه بر آن، منتقد در ترجمه روایت نیز بی‌انصافی نموده و آن را آنگونه که خود می‌خواسته ترجمه کرده است: «این کتاب ساکت است و من بیانگر آن هستم و غرض از عبارات آن را بیان می‌کنم. پس شما تمسک به کتاب ناطق نموده و از حکم کردن به کتاب صامت، پرهیز کنید، چون قرآن زبان گویایی جز من ندارد.» در حالی که ترجمه صحیح این است: «این کتاب ساکت خداست و من تعبیر کننده از آن هستم.

۱- عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الأبرار، ابن البطریق، ص ۳۲۸، ح ۵۵۰... فذلک انه لما کان صبیحة لیلة الهریر جاء أصحاب معاویة بخمس مائة مصحف علی خمس مائة رمح وقالوا: یا أهل العراق، حاکمونا إلی کتاب الله تعالی فإن کان فیہ ما یوجب قتلنا والا فاترکونا، فقال أمير المؤمنین علیه السلام لأصحابه: ألیس الله سبحانه وتعالی یقول فی کتابه: ﴿فقاتلوا أئمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتھون﴾ فهؤلاء بغاة علی الامام وقاتل البغاة علی الامام واجب، فلم یرجعوا إلی ما أمرهم، وکان من أمرهم انهم قالوا له: تحکم وتکتب بینک وبینهم مقاضاة ویكون الحکم فی ذلک "أبا موسی الأشعری" فقال لهم: لا احکم أحدا ابدا فلما أبوا علیه، قال: فإذا کان لا بد من الحکم، فیکون الحکم ولدی "الحسن" ولم یقبلوا قال: فیکون الحکم ابن عمی: عبد الله بن عباس فلم یقبلوا، فحیث لم یقبلوا، ترکهم إلی رأیهم فی الحکم... وما کان السبب فی التحکیم الا عامة أصحاب أمير المؤمنین لان الأشعث بن قیس لما شاهد ما فعله أهل الشام من حيلة عمرو بن العاص قال لأمیر المؤمنین علیه السلام: ان لم تحکم قتلناک بهذه السیوف التي قتلنا بها عثمان فقال حینئذ: لا رأی لمن لا یتطاع، وقال لأصحابه: هذه کلمة حق یراد بها باطل، وهذا کتاب الله الصامت وانا المعبر عنه، فخذوا بکتاب الله الناطق وذروا الحکم بکتاب الله الصامت إذ لا معبر عنه غیری، فلما لم یرجع أصحابه إلی رأیه علی ما تقدم ذکره قال لهم: اجعلوا التحکیم علی کتاب الله تعالی وسنة رسول الله صلی الله علیه و آله فإذا زال الحکم عنها کان المحکم معذورا مع اضطراره إلی التحکیم، فلما حکم أبو موسی رأی فی حکمه خلع أمير المؤمنین علیه السلام، وأی کتاب أو سنة تحکم بخلع أمير المؤمنین علیه السلام؟ فلما رأی أصحاب أمير المؤمنین عدول أبي موسی الأشعری عن الکتاب والسنة رجعوا علی أنفسهم باللوم...».

پس کتاب گویای خدا را بگیرید و حکم کردن به کتاب ساکتِ خدا را واگذارید چرا که جز من از آن تعبیر کننده‌ای نیست».

همانطور که مشخص است ایشان نخواستند کلمه «مُعَبَّر» را درست ترجمه کند. چرا که پاسخ وی در ترجمه صحیح همین کلمه است. کلمه «مُعَبَّر» با کلمه «عبارت» و کلمه «عبور» هم‌خانواده هستند. پس از رجوع به کتب لغت<sup>۱</sup> می‌یابیم که ریشه این کلمات که «عَبَّر» باشد به معنای گذر کردن است و «عبور» مصدر آن است که این معنا در زبان فارسی هم به درستی فهمیده می‌شود.

«عبارت» نیز به «الفاظ» یا «کلامی» گفته می‌شود که ما را به معنای خود عبور دهد. بنابراین الفاظ یا کلامی که چیزی از آن فهمیده نشود «عبارات» نخواهد بود. لذا «عبارت» یعنی «کلامی که ما را از الفاظ خود به معانی خویش انتقال بدهد» یا به زبان ساده‌تر «کلام قابل فهم».

«مُعَبَّر» هم در باب «تفعیل» در اینجا با معنای تعدیه آمده است یعنی «عبور دهنده». اگر چیزی قابل فهم نباشد و کسی آن را برای ما روشن کند؛ به چنین فردی «مُعَبَّر» می‌گویند، همان‌طور که درباره «تعبیر رؤیا» استعمال می‌شود. اگر کسی

۱- تاج اللغة و صحاح العربیة: و عَبَّرْتُ النهر و غیره أَعْبَرُهُ عَبْرًا، عن یعقوب، و عَبُورًا. و عَبَّرْتُ الرُّوْیَا أَعْبَرُهَا عَبْرًا: فَسَّرْتُهَا. قال الله تعالى: إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ، و عَبَّرْتُ الرُّوْیَا تَعْبِيرًا: فَسَّرْتُهَا. و اللسان يُعَبِّرُ عَمَّا فِي الضمیر.

القاموس المحیط: عَبَّرَ الرُّوْیَا عَبْرًا و عَبْرًا - و عَبَّرَهَا: فَسَّرَهَا، و أَخْبَرَ بِأَخْرٍ مَا يَتَوَلَّى إِلَيْهِ أَمْرُهَا - و عَبَّرَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ: أَعْرَبَ، و عَبَّرَ عَنْهُ غَيْرُهُ فَأَعْرَبَ عَنْهُ، و الاسم: العَبْرَةُ و العبارة - و عَبَّرَ الوَادِي، و يَفْتَحُ: شَاطِئُهُ، و نَاجِيَتُهُ - و عَبَّرَهُ عَبْرًا و عَبُورًا: قَطَعَهُ مِنْ عِبْرِهِ إِلَى عِبْرِهِ.

لسان العرب: و عَبَّرَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ: أَعْرَبَ و بَيَّن. و عَبَّرَ عَنْهُ غَيْرُهُ: عَيَّى فَأَعْرَبَ عَنْهُ، و الاسم: العِبْرَةُ. و العبارة و العبارة. و عَبَّرَ عَنْ فُلَانٍ: تَكَلَّمَ عَنْهُ؛ و اللسان يُعَبِّرُ عَمَّا فِي الضمیر.

مجمع البحرين: و عَبَّرْتُ عَنْ فُلَانٍ: إِذَا تَكَلَّمْتُ عَنْهُ. و اللسان يُعَبِّرُ عَمَّا فِي الضمیر.  
معجم مقاییب اللغة: عبر: العين و الباء و الراء أصلٌ صحیح واحدٌ يدلُّ على النفوذ و المضی فی الشیء. یقال: عَبَّرْتُ النَّهْرَ عَبُورًا. و عبر النهر: شَطَّه.

مفردات الفاظ القرآن: و التَّعْبِيرُ: مختصٌّ بِتَعْبِيرِ الرُّوْیَا، و هو العَايِرُ مِنْ ظَاهِرِهَا إِلَى بَاطِنِهَا، نحو: إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ [یوسف / ۴۳]، و هو أَحْصَى مِنَ التَّأْوِيلِ، فَإِنَّ التَّأْوِيلَ یقالُ فیهِ و فی غیره.

خواب‌هایی که معنای آن را نمی‌دانیم برایمان روشن کند و ما را از «صورت خواب» به «معنای خواب» عبور دهد؛ «معبّر» نامیده می‌شود.

بنابراین در این کلام امیرالمؤمنین هرگز جمله «و من تعبیر کننده از آن هستم» با ترجمه منتقد که گفته است: «و غرض از عبارات آن را بیان می‌کنم» سازگاری ندارد بلکه سخن منتقد دارای تناقض درونی است. اگر قرآن دارای عبارت باشد چون عبارت «ما یعبر» است پس لفظ صرف نیست و معنای الفاظ است و هرگز معنا ندارد که این عبارات قابل فهم نباشد و گرنه دیگر به آن عبارت نمی‌گویند. بنابراین همانگونه که تا کنون بارها توضیح داده‌ایم این سخنان از اهل بیت علیهم‌السلام ناظر به حقائق و تأویل و بطون قرآن می‌باشد. عبارت نیاز به معبر ندارد بلکه چیزی که پوشیده و نامفهوم باشد نیاز به معبر دارد.

و از طرفی اگر معنای کلام آن حضرت آن باشد که «جز من هیچ کس عبارات قرآن را نمی‌داند» این کلام دروغ است چرا که همه عرب و همه کسانی که قرآن را به زبانهای دیگر ترجمه می‌کنند اول عبارات را می‌فهمند بعد ترجمه می‌کنند. پس منتقد با چنان عقیده‌ای ناچار باید بپذیرد که - معاذ الله - سخن دروغ از معصوم صادر شده است! فتأمل.

نتیجه آنکه برای رموز و حقائق قرآنی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عترت آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ معبری وجود ندارد و این کلام کاملاً صحیح و منطبق بر عقیده راسخ ما و فقیه مصلح قرآنی رحمته‌الله است.

### ماجرای حکمیت بعد از جنگ صفین

نکته جالب اینکه در صدر روایت فوق الذکر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آیه‌ای از قرآن استدلال نموده‌اند و وقتی با عدم پذیرش مردم نسبت به آن استدلال قاطع قرآنی مواجه می‌شوند، بیان می‌دارند که علم قرآن نزد من است و من قرآن ناطقم و شما مرا رها می‌کنید و به دنبال حکمیت و حکم دیگران می‌روید تا علیه من حکم کنند؟!

و بعد از آنکه مردم به سخن حضرت توجه نکردند حضرت فرمودند حکمیت را بر مبنای قرآن و سنت پیامبر ﷺ قرار دهید! : «إِجْعَلُوا التَّحْكِيمَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» که به این سخن امیرالمؤمنین عیسی بن علی هم کسی اعتنا نکرد و نمی‌کند. حال آنکه اگر کتاب خدای تعالی قابل فهم نبود امر حضرتش عیسی بن علی نیز مهمل و بی‌معنا می‌بود! فتأمل.

لذا این ماجرا هم چیزی بر خلاف اعتقادات محکم و استوار فقیه قرآنی ندارد. وقتی مردم در پی جهالت و هوای نفس باشند معجزه‌های ظاهری مانند ناقه صالح عیسی بن علی و عصای موسی عیسی بن علی نیز کارساز نیست تا چه رسد به دلالت‌های قرآن و بیانات امیرالمؤمنین علی عیسی بن علی که تنها برای اهل اندیشه و نفس‌های سلیم راهگشاست: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

### آیا دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیرو قرآنند؟!

اگر مردم آن زمان تسلیم آیات قرآن یا عترت علیهم السلام بودند هرگز قضیه حکمیت اتفاق نمی‌افتاد. گویا منتقد با مغالطات پی در پی بر این باور است که قضیه تأسف‌بار حکمیت در اثر پیروی از قرآن کریم به وجود آمده! و اگر کسی خالصانه و بدون پیش‌فرض پیرو قرآن باشد به دشمنی با امیرالمؤمنین عیسی بن علی برخاسته است!!

ما از چنین اعتقادی براءت جسته و اعلام می‌داریم: بر مبنای احادیث متواتر ثقلین که آبروی شیعه است؛ هر کس در مقابل قرآن و دلالت‌های قاطع آن سر تسلیم فرود آورد **لاجرم** به حصین و ولایت امیرالمؤمنین عیسی بن علی وارد می‌گردد؛ کما آنکه اگر کسی در برابر ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم باشد به دریای علم و

۱- یونس، ۱۰۰: «و هیچ کس را چنان نبوده است که جز به اذن خدا ایمان بیاورد. و خدا بر (سر و سامان) کسانی که خردورزی نمی‌کنند، پلیدی قرار می‌دهد». این آیه کریمه به روشنی مشخص می‌کند که ایمان و شریعت خاتم بر مبنای تعقل و اندیشه است و کسانی که از عقل سلیم و اندیشه بی‌شائبه از هواهای نفسانی محروم باشند با پلیدی‌های گوناگون همنشین و همراه خواهند بود و نمی‌توانند بهره‌ای از ایمان داشته باشند.

معارف قرآن راه می‌یابد. زیرا که این دو هرگز افتراقی ندارند و نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبق آیه ۳۲ سوره فاطر وارث کتاب الله هستند<sup>۱</sup> و در حدیث شریف نبوی، علی علیه السلام باب مدینه العلم نبوی صلی الله علیه و آله است و نبی اکرم نیز در بلندای مقام «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۲</sup> ایستاده‌اند. و نیز بر این باوریم: کسانی که از قرآن به اهل بیت علیهم السلام نرسیده‌اند؛ قطعاً دروغ می‌گویند و دلالات قرآن را زیر پا گذاشته‌اند، و کسانی هم که مدعی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و راهی به قرآن پیدا نکرده‌اند دروغگویی بیش نیستند مگر آنکه خدای رحمان آنان را به راه راست هدایت نماید. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ.*

### آیا قرآن بر سر نیزه‌ها بود؟

قرآن دارای جسم و روحی می‌باشد که این دو با یکدیگر رابطه‌ای تنگاتنگ دارند جسم قرآن همان نوشته‌ها و اصوات است، که توسط حواس ظاهری درک می‌شود و روح قرآن همان عبارات و اشارات و لطائف و حقائقش می‌باشد که با قوای باطنی انسان من جمله عقل و قلب و... قابل درک هستند.

انسان باید هم به روح قرآن احترام بگذارد و هم به جسم آن؛ و نباید بی‌وضو به آیات مبارکش دست بزند. ولکن وقتی امر دایر مدار بین حفظ جسم قرآن و روح آن شد روح کلام الله مقدم است بر جسمش. چرا که نوشته‌ها و اصوات مقدمه‌ای برای

۱- فاطر، ۳۱-۳۲: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ \* ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِي اللَّهَ بِذِكْرِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»: «و آنچه از کتاب [قرآن] به سوی تو وحی کردیم، (هم) او تمام حق است حال آنکه تصدیق‌کننده است آنچه را در برابر اوست. براستی خدا نسبت به بندگانش بسی آگاه بسیار بیناست \* سپس (آن) کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو (عادل) و برخی از آنان (نیز) در همه خوبی‌ها به اذن خدا (از همگان) پیشگامند. و این همان برتری بزرگ است.»

۲- نجم، ۴-۳: «و از سر هوای (نفس، یا هوای عقل یا هوای مشورت) هرگز سخنی نمی‌گوید \* گفتارش (و کردار و رفتار) بجز وحی‌ای که (به او) وحی می‌شود نیست.»

رسیدن به معانی و دستورات خدای تعالی می‌باشد. آنچه در صفین گذشت این بود که با جسم قرآن روح آن (یعنی اوامر و نواهی و معانی قرآن) ذبح شد. همانطور که روایتش به طور کامل ذکر گشت؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه قرآن استدلال نمودند و لکن خوارج بدون هیچ پاسخ و حجتی از قرآن، مقابل دستور حتمی کتاب الله، مبنی بر «جنگ با ائمه کفر»<sup>۱</sup> ایستادند. بنابراین چیزی که در صفین توسط دشمنان بر سر نیزه‌ها شد جسم قرآن بود نه روح آن.

و از جمله آسیب‌هایی که برخی محبین اهل بیت علیهم السلام از جریان صفین دیدند؛ این بود که گمان کردند: «بایستی برای جلوگیری از تکرار چنان واقعه‌ای، از این پس قرآن را وا نهاد که مبدا ما نیز روزی به خاطر قرآن، مانند خوارج در مقابل امام معصوم قرار بگیریم!» در حالی که رها کردن قرآن کاری باطل است و تنها راه هدایت و نجات طبق حدیث ثقلین تمسک همزمان به قرآن و عترت علیهم السلام و معرفت صحیح نسبت به جایگاه اهل بیت علیهم السلام و قرآن است تا کسی نتواند رهن عقل و دین ما باشد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

## روایت پنجم:

حدیث پنجم نیز مانند احادیث قبل است و محتوای مورد نظر منتقد، پیرامون بُعد دلالتی قرآن نیست خصوصاً آنکه وی کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم تقطیع کرده و فقط بخشی از آن را آورده که می‌توانسته منظور خود را بر آن تحمیل کند. عبارت کامل رسول الله صلی الله علیه و آله این است: «معاشر الناس تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا إلى محكماته ولا تتبعوا متشابهه، فوالله لن یبین لكم زواجره ولا یوضح لكم تفسیره إلا الذی أنا آخذ بیده ومصعده إلىّ - وشائل بعضه - ومعلمکم إن من کنت مولاه فهذا علی مولاه، وهو

۱- توبه، ۱۲: ﴿وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنَا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ يُتَّقُونَ ﴾ : «و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان‌شان شکستند و در دینتان طعنه زدند، (شما هم) با پیشوایان کفر بجنگید - ایشان بی‌گمان پایبند (به هیچ سوگندی) نیستند - شاید (از پیمان‌شکنی و یا کفرشان) باز ایستند».

علی بن ابی طالب علیه السلام آخی و وصی، وموالاته من الله عز وجل أنزلها علیّ» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۵).

## دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تدبّر و فهم قرآن به همه مردم

در ابتدای حدیث آمده است که «ای مردم، در قرآن تدبّر کنید و آیات آن را بفهمید». حال اگر طبق برداشتی که منتقد دارد قرآن قابل فهم نیست پس این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مهمل خواهد بود!! بنابراین راهی نمی ماند جز همانکه ما به نقل از قرآن و اهل بیت علیهم السلام گفتیم: قرآن دارای ظاهر و باطن است و غیر از بُعد دالّ و قاطع و گویا؛ دارای دریایی از علوم بی پایان می باشد که در بطون و بُعد رمزی قرآن نهفته است، و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ادامه می فرماید که «به خدا سوگند هرگز کسی جز این کسی که بازوهای او را گرفته ام (امیرالمؤمنین علی علیه السلام) برای شما تمام دستورات<sup>۱</sup> قرآن را بیان نمی کند و تفسیر کامل<sup>۲</sup> آن را برای شما روشن نمی سازد» چرا که تمام علم پیامبر صلی الله علیه و آله و تمام علوم در قرآن و از قرآن است. و با این عبارت، رسول الله صلی الله علیه و آله بیان می کنند که علم کامل قرآن در اختیار علی علیه السلام هم می باشد مگر آن که منتقد بگوید سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در مورد ظواهر قرآن است و بطون قرآن را امیرالمؤمنین علیه السلام نمی داند!!

۱- زواج جمع مضاف می باشد که اصطلاحاً دلالت بر عمومیت و استغراق می کند و مراد از آن تمام نواهی قرآن است که شامل نواهی رمزی آن نیز می شود و دانستن تمام آنها منحصر به معصومین علیهم السلام است.

۲- اینجا نیز دو نکته موجود است. اول آنکه تفسیر به معنای کشف القناع یعنی: پرده برداشتن از چیزی مخفی و پوشیده است. اما ظواهر قرآن پوشیده نیست بلکه رموز و تأویلات قرآن پوشیده است لذا در این حدیث «تفسیره» مربوط به بطون قرآن است.

ثانیاً اینجا هم چون قرآن فقط دارای یک تفسیر نیست بلکه هر آیه ای تفسیری دارد بلکه هر کلمه و هر حرفی از قرآن تفسیری دارد کما آنکه در احادیث علوی علیهم السلام ذکرش گذشت؛ و پیامبر صیغه جمع به کار نبردند بلکه به صیغه مفرد فرمودند «تفسیره» لذا معلوم می شود منظور، تفسیر قرآن به طور کامل است و آلا این بخش حدیث، جعل خواهد بود چرا که غیر از علی مرتضی علیه السلام، افرادی مانند ابن عباس هم بخشی از تفسیر قرآن را از محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته بودند و برای مردم تدریس می کردند. اما علم آنها کجا و علم امیرالمؤمنین علیه السلام کجا.

پس ملاحظه شد که رسول خدا ﷺ نمی‌فرمایند: عبارات قاطع و گویای قرآنی را کسی جز علی علیه السلام نمی‌تواند معنا کند!! چرا که بطلان این برداشت واضح و آشکار است و نتیجه آن نسبت دروغ به رسول الله ﷺ خواهد بود که فرمود: «ای مردم، در قرآن تدبّر کنید و آیات آن را بفهمید». آیا اگر امام معصوم علیه السلام معنای آیات قرآن را برای ما نگویند ما نمی‌توانیم بفهمیم که به عنوان مثال «الحمد لله رب العالمین» یعنی «تمام ستایش‌ها مخصوص خدا پروردگار جهانیان است»؟ آیا اگر امام معصوم علیه السلام نگویند؛ ما نمی‌فهمیم که «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» یعنی «(خدای سبحان) نزایید و زاده نشد»؟ آیا معترض به پیامد این رأی باطل اندیشیده است؟!

لذا مبانی ما با این روایت نیز تضادی ندارد خصوصاً با دستور پیامبر در صدر عبارتشان به تفکر و تدبّر و فهمیدن قرآن که «تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَأَفْهَمُوا آيَاتَهُ». و ما نیز با امثال امر مبارکشان ابتدا در آیات قرآن تدبّر نموده و آنها را می‌فهمیم بر خلاف کسانی که نمی‌خواهند از قرآن چیزی بدانند.

## آیات قرآن علاوه بر ظاهر و عبارات روشن؛ دارای بطون ژرف و

### رموز بسیار است

و ما شکی نداریم که آیات قرآنی علاوه بر ظاهر روشن و واضحشان که روشن‌ترین کلام‌ها و گویاترین عبارات عالم امکان است؛ دارای بطون و معانی است؛ که تنها نزد اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. اما ظاهر کلام منتقد چیزی غیر از این معناست؛ بلکه ظاهراً ایشان قائل است به اینکه ما کلاً قرآن را نمی‌فهمیم! آیا ایشان هنگام شنیدن آیه‌ای از قرآن صرفاً به آوایی نامفهوم گوش می‌دهد و هیچ معنایی در ذهنش متبادر نمی‌گردد؟! آیا اگر احیاناً معنایی از آیات در ذهن ایشان بیاید، سریعاً استغفار می‌کند تا مبادا گمراه و دشمن اهل بیت علیهم السلام به حساب آمده و با ابن تیمیه‌ها و ابن کثیرها و خلیفه دوم محشور شود؟! آیا تفکر و تدبّر در قرآن و فهمیدن معنای



آیات در اعتقاد ایشان گناهی نابخشودنی است؟! اگر چنین نیست پس چگونه به روایت فوق الذکر اینگونه استدلال نموده است؟

و اگر منتقد و امثال ایشان بگویند خیر برخی آیات قرآن روشن و واضح است اما بعضی هم قابل فهم نیست این سخن هم مردود است و شامل همه ادله‌ای می‌گردد که تا کنون آورده‌ایم. اگر کسی بگوید حتی یک آیه در قرآن نامفهوم است اما نگوید که آن یک آیه کدام است در واقع روشن بودن کل قرآن را زیر سؤال برده است. و اگر منتقد هنوز بر سر عقیده خویش است به جای این همه مغالطه؛ یک آیه از قرآن کریم که ایشان قدرت فهمش را ندارد بیاورد تا همه بفهمند که منظور ایشان چیست و اینگونه خود و دیگران را به هلاکت نیندازد و برای آخرت خود وزر و وبال درست نکند که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «کسی که گمان کرد قرآن مبهم است پس هلاک شده و [دیگران را نیز] هلاک کرده است»<sup>۱</sup>.

سخن ما درباره بُعد دلالتی قرآن است. یعنی منتقد باید آیه‌ای از قرآن بیابد که آن آیه شریفه به چیزی دلالت کند اما ما نتوانیم آن را بفهمیم. نه آنکه منتقد مثلاً این آیه شریفه را بیاورد که «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»<sup>۲</sup> بعد بگوید «اگر راست می‌گویید آن رؤیای پیغمبر چه بود و شجره ملعونه در قرآن چیست؟!»، در حالی که این معنا از تأویلات و رموز قرآن است و نه دلالت آن. مگر این آیه شریفه به چستی آن رؤیا دلالت دارد و ما نمی‌فهمیم؟! حال آنکه دلالت آیه فقط به وجود آن رؤیا است.

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳۶۰: «عنه عن مُحَمَّد بن إِسْمَاعِيل بن بَزِيع عن أَبِي إِسْمَاعِيل السَّرَّاج عن خُثَيْمَةَ بن عبد الرَّحْمَنِ الجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَيْبِدٍ البَحْرَانِيُّ المَرَاءِي الهَجْرِي قال: جاء رَجُلٌ إلى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ... فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ».

۲- اسراء، ۶۰: «وَأَنْ رُؤْيَايِي رَأَى كَمَا بَدَأْتُ رَأَى» (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را، جز آزمایشی آتشین برای مردمان قرار ندادیم».

این آیه دلالت قاطع و گویا دارد بر اینکه پیامبر اکرم ﷺ رؤیایی دیده است که تعبیر آن از آزمایش و فتنه‌ای در امتش حکایت دارد. اما هرگز به اینکه آن رؤیا چه بوده دلالت نکرده است تا ما بگوییم این دلالت نامفهوم یا ظنی است! فتأمل.

لذا این آیه در عین روشن و واضح بودنش و اینکه پیامش را به کمال می‌رساند و دلالت قطعی بر مراد خود دارد؛ حاوی رموزی نیز هست که جز در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ نیست. و یا اگر مثلاً منتقد بگوید درختی که حضرت آدم و حوا از آن خوردند چه بوده؟ و امثال این سؤالات که خارج از دلالت آیات است. لذا منتقد باید از مغالطه دست برداشته و صراحتاً عقاید خود را بیان کند و خودش را پشت روایات اهل بیت رسالت ﷺ مخفی نکند.

همان‌طور که تاکنون گفته‌ایم بسیاری از مطالب هست که در بُعد دلالتی قرآن نبوده و مربوط به رموز و بطون و تأویلات آیات است و سخن ما این است که وجود این بطون و رموز هرگز به معنای این نیست که دلالات آیات کریمه قرآن قابل فهم نیست! حال منتقد باید بگوید که حرف او چیست؟!

## روایت ششم:

حدیث ششم نیز همان روایتی است که منتقد در مقدمه مغالطانش ذکر کرد و ما هم در بخش «پاسخ به مقدمه منتقد» با عنوان «خطای منتقد در بای بسم الله» پاسخی جامع به وی دادیم.

## جمع بندی

این هم شش روایتی که معترض تلاش کرده با ذکر آنها قرآن را به زمین بکوبد! حال بر فرض اینکه سند همه روایات مورد اشاره صحیح باشد و در ثانی با فرض محال آنکه معنای مورد ادعای او درباره این روایات درست بوده و جای حمل بر

معنای دیگری نداشته باشند؛ در این صورت باز هم این روایات در مقابل سه دسته از روایات متواتر معصومین علیهم السلام تاب مقاومت ندارد:

**دسته اول** روایات متواتر عرض بر کتاب است که معترض می‌تواند به اصول کافی و وسائل الشیعه در باب مربوطه رجوع کند و نمونه‌هایی از آن نیز پیش از این ارائه شد.

**دسته دوم** روایات فراوان استدلال به قرآن از طرف معصومین علیهم السلام مثل خطبه فدکیه و... که استاد ما در تفسیر الفرقان به آنها اشاره کرده‌اند و مواردی را هم مثال زدیم.

**دسته سوم** روایات متعدد توصیف قرآن از زبان عترت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد مانند خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه و... که نمونه‌هایی ذکر شد.

### قسمتی از روایات عرضه بر کتاب

در اینجا بخشی از روایات عرض بر کتاب را ذکر می‌کنیم تا روشن شود چه کسانی شیعه اهل بیت علیهم السلام هستند، و روشی که اهل بیت صلوات الله علیهم به ما توصیه اکید نموده‌اند از آن پیروی کنیم چیست. و با توجه به روایات ذیل یقیناً کسانی که غیر راه عرض بر کتاب را طی کنند، و قرآن را محور فهم خود قرار ندهند بی‌تردید دچار گمراهی خواهند بود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگامی که سخنی از من به شما رسید بر کتاب خدا عرضه کنید پس آنچه که با کتاب خدا موافقت داشت قبول کنید و آنچه را که با آن مخالفت کرد به سینه دیوار بکوبید»<sup>۱</sup>، «هر حدیثی از جانب من به شما رسید پس بر کتاب خدا عرضه

۱- التفسیر الصافی، للفیض الکاشانی، ج ۱، ص ۳۶: وقال النبی صلی الله علیه و آله: إذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فما وافق کتاب الله فاقبلوه وما خالفه فاضربوا به عرض الحائط». و مثله فی الکافی ج ۵، الشیخ کلینی، ص ۱۶۹: عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: ما اتاکم عننا فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوا به وما خالفه فاطرحوه».

کنید. آنچه که موافق کتاب خدا بود از من است و آنچه که مخالف کتاب خدا بود از من نیست»<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «چه با سعادت است کسی که در زمان غیبت قائم ما به امر ما تمسک کند، پس در این صورت هرگز قلبش بعد از هدایت گمراه نمی‌شود»<sup>۲</sup>. و چنانکه مشاهده می‌شود یکی از اوامر اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین، همین عرض بر کتاب است:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «برای هر حقی حقیقتی است، و برای هر کار نیکو نوری است، پس آنچه را که موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه که مخالف کتاب خداست رها کنید»<sup>۳</sup>.

به این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام دقت کنید: «هر روایتی به تو رسید چه از فرد نیکی باشد و چه از انسانی فاجر، اگر موافق قرآن بود آن را قبول کن و هر روایتی به تو

۱- الايضاح، الفضل بن شاذان الأزدي، ص ۱۷۹: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ما أتاكم عني من حديث فاعرضوه على كتاب الله فما وافق كتاب الله فهو عني وما خالف كتاب الله فليس عني».

ومثله وفي العتب الجميل على أهل الجرح والتعديل، السيد محمد بن عقيل، ص ۱۲۶، عن ابن عباس عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «إنكم ستختلفون من بعدى فما جاءكم عني فاعرضوه على كتاب الله فما وافقه فعني وما خالفه فليس عني». ومثله في وسائل الشيعة (آل البيت)، الحر العاملي، ج ۲۷، ص ۱۱۱، ح ۱۵، وعن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير عن هشام بن الحكم وغيره... عن أبي عبد الله علیه السلام قال: خطب النبي صلی الله علیه و آله بمنى فقال: أيها الناس! ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته، وما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله».

۲- في بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ح ۶- قال الامام الصادق علیه السلام: «طوبى لمن تمسك بأمرنا في غيبة قائمنا فلم يزع قلبه بعد الهداية...».

۳- الكافي، ج ۱، ص ۶۹: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن على كل حق حقيقة، وعلى كل صواب نورا، فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه».

رسید چه از فرد نیکی باشد و چه از انسانی فاجر، اگر مخالف قرآن بود آن را قبول نکن»<sup>۱</sup>. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرموده‌اند: «به زودی روایانی از جانب من حدیث نقل می‌کنند، پس آن احادیث را بر قرآن عرضه کنید و اگر موافق قرآن بود بپذیرید وگرنه آن را رها کنید»<sup>۲</sup>. و نیز در حدیث شریف دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «هر چیزی از دین به قرآن و سنت پیامبر بازمی‌گردد (و غیر قرآن و سنت پیامبر چیزی در دین نیست) و هر حدیثی که خلاف قرآن باشد پس آن فریبی بیش نیست»<sup>۳</sup>.

و نیز این حدیث شریف از امام ابی الحسن الرضا علیه السلام است که از آن حضرت سؤال شد: درباره قرآن چه می‌گویید؟ حضرت فرمودند: «کلام خداست، از آن تجاوز نکنید و هدایت را جز در آن نجوید که گمراه می‌شوید»<sup>۴</sup> و احادیثی دیگر با همین مضمون از اهل بیت علیهم السلام رسیده است<sup>۵</sup>.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۴، ح ۵۰- قال الامام أبو عبد الله علیه السلام: يا محمد - بن مسلم - ما جاءك في رواية من برّ او فاجر يوافق القرآن فخذ به وما جاءك في رواية من برّ او فاجر يخالف القرآن فلا تأخذ به».

۲- مسند الإمام علی علیه السلام، السيد حسن القبانجی، ج ۱، ص ۸۴، عن علی علیه السلام: ستكون عنی رواة یروون الحدیث، فأعرضوه علی القرآن فإن وافق القرآن فخذوه وإلا فدعوه».

۳- و فی بحار الأنوار، ص ۲۴۲، ح ۳۷- قال الامام أبو عبدالله علیه السلام: كلّ شیء مردود الی کتاب الله والسنة وكلّ حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف».

۴- کتاب توحید شیخ صدوق، ص ۲۲۳، ح ۲- ..عن الريان بن الصلت، قال: قلت للرضا علیه السلام: ما تقول فی القرآن؟ فقال: کلام الله لا تتجاوزوه، ولا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا».

۵- به عنوان نمونه: در کتاب مناقب الإمام امیر المؤمنین علیه السلام ج ۲، ص ۳۰: «عن علی علیه السلام قال: دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله ذات لیلۃ فقال: یا علی إنها ستكون من بعدی فتن. فقلت: ما المخرج منها یا رسول الله؟ فقال: کتاب الله فیہ نیا ما قبلکم وخبر ما یرد بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل وحبل الله المتین العظیم وهو الذکر الحکیم من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره أضله الله هو الذی لم ینته الجن إذ سمعوه حتی قالوا: ﴿سمعنا قرآنا عجبا﴾ من قال به صدق ومن حکم به عدل ومن عمل به أجر» و مانند همین روایت در بحار الأنوار ج ۸۹، ص ۲۴، ح ۲۵، با این عبارت «ومن التمس الهدی فی غیره أضله الله». و نیز همانجا ح ۳۰ با این عبارت «من ابتغی العلم فی غیره أضله الله» و در ح ۳۴ با این عبارت «ومن طلب الهدی فی غیره أضله الله» و بسیاری روایات دیگر.

بنابراین عرضه احادیث بر قرآن کریم جزئی از سنت قطعیه است و کسانی که از این سنت به هر بهانه‌ای رویگردان باشند، از کسانی هستند که خود را بر خدا و رسول مقدّم داشته و به اصطلاح مسلمان‌تر از پیامبر ﷺ و شیعه‌تر از علی ﷺ شده‌اند؛ که: «المتقدّم لهم مارق»<sup>۱</sup>، و ﴿يا أيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله إن الله سميع عليم﴾<sup>۲</sup>.

شیخ طوسی رحمته می‌گویند: «از معصومین علیهم‌السلام روایاتی وارد شده که هیچ اختلافی در آنها نیست: هرگاه از ما حدیثی برای شما آمد بر کتاب خدا عرضه کنید پس اگر با کتاب خدا موافق بود آن را بپذیرید و اگر مخالف آن بود آن را رد کنید یا به سینه دیوار بکوبید»<sup>۳</sup>.

و یکی از روات، روایتی را نزد امام رضا علیه‌السلام می‌خواند که آن حضرت آن را تکذیب نمودند. وی پرسید آیا این روایت را تکذیب می‌کنید؟ حضرت فرمود: «وقتی روایت مخالف قرآن بود آن را تکذیب کردم»<sup>۴</sup>.

## صدیقه کبری علیها‌السلام و احتجاج به قرآن

و این فاطمه زهرا علیها‌السلام است که به کتاب خدا استدلال می‌کند در حالی که حق او غصب شده. وقتی عمر می‌گوید ای دختر پیامبر بینه تو بر مدّعايت چیست؟ آن

۱. بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۹: «... روایت باسنادی إلى جدی أبي جعفر الطوسی رضی الله عنه قال روی عن جعفر بن محمد علیه‌السلام أنه قال: كان علي بن الحسين علیه‌السلام إذا زالت الشمس صلى ثم دعا ثم صلى على النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقال: اللهم صل على محمد شجرة النبوة، وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة، ومعدن العلم، وأهل بيت الوحي، اللهم صل على محمد وآل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويفرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق...».

۲. حجرات، ۲: «هان ای کسانی که ایمان آوردید! در برابر خدا و پیامبر، (خود یا دیگران را) پیش نیندازید و خدا را پروا بدارید. همانا خدا بس شنوای بسیار داناست.».

۳. عدة الأصول الشيخ الطوسی، ج ۲، ص ۱۳۸: قد ورد عنهم علیهم‌السلام ما لا خلاف فيه من قولهم: «إذا جائكم عنا حديث فاعرضوه على كتاب الله فان وافق كتاب الله فخذوه وان خالفه فردوه او فاضربوا به عرض الحائط.».

۴. بحار الأنوار (۳۴۵/۱۰) قال ابوقرة حينما قرأ رواية فكذبها الامام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام: فتكذب بالرواية؟ فقال ابوالحسن علیه‌السلام: إذا كانت الرواية مخالفة للقرآن كذبتها.».

حضرت می‌فرماید: «دلیل من از کتاب خداست». و با خطبه‌ای که در حضور مهاجرین و انصار می‌خواند این روش استدلال را به ما می‌آموزد. و هنگامی که ابوبکر و عمر دلالت‌های قاطع قرآنی را از روی هوای نفس خویش رد می‌کنند؛ آن حضرت فریاد برمی‌آورد که: «هیئات. شما در چه حالید؟ و به کجا می‌روید؟ در حالی که کتاب خدا پیش روی شماست و امور آن پیدا، و احکام آن درخشان، و نشانه‌هایش روشن، و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است. ولی آن را پشت سر انداختید. آیا از قرآن روی می‌گردانید؟ یا بغیر قرآن حکم می‌کنید؟» (این تبدیل حکم قرآن به حکم هوای نفس) برای ظالمان بد بدلی است، ﴿و هر که جز تسلیم (در برابر خدا) دین و طاعتی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیان‌کاران است﴾...!.

### ادامه راه غاصبان فدک

و این شکایت حضرت زهرای مرضیه علیها السلام همچنان در طول تاریخ ادامه دارد و هم اکنون نیز کسانی که حکم به قرآن را باطل می‌دانند و قرآن را قابل فهم نمی‌شمارند؛ در کنار غاصبان خلافت در مقابل حضرت زهرای مرضیه علیها السلام قرار دارند که با اعمال و افکارشان قرآن را مهجور کرده‌اند و به راحتی به خود اجازه می‌دهند هر که را که به قرآن استدلال می‌کند، تخطئه کنند و با هر ابزاری از بهتان و مغالطه برای دشمنی با او بکوشند.

### مهجوریت قرآن تا کی؟

ما یقین داریم که پیشگویی دقیق امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در عصر غیبت به وقوع پیوسته است و تا ظهور منجی آخرین، این حال و روز ادامه دارد که «...»

۱- خطبه فدکیه، بحارالانوار ج ۲۹، ص ۲۲۵، به نقل از کتاب احتجاج طبرسی: «... فیهیات منکم! و کیف بکم؟! و اونی تؤفکون؟ و کتاب الله بین أظهرکم، أموره ظاهرة، و أحكامه زاهرة، و أعلامه باهرة، و زواجره لائحة، و أوامره واضحة، قد خلفتموه وراء ظهورکم، أرغبة عنه تریدون؟ أم بغیره تحکمون؟! ﴿بئس للظالمین بدلا﴾ (کهف، ۵۰)، ﴿ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین﴾ (آل عمران، ۸۵)...».

بی تردید به زودی پس از من زمانی بر شما می‌آید که هیچ چیز مخفی‌تر از حق و هیچ چیز ظاهراً از باطل نخواهد بود... هیچ کالایی بی‌رونق‌تر از قرآن نباشد؛ هنگامی که آن را آن‌گونه که حق آن است بخوانند؛ و هیچ کالایی پررونق‌تر از قرآن نیست؛ هنگامی که معانی آن را از جای خود تحریف کنند... عالمان دین معانی آیات قرآن را به‌دور می‌افکنند، و حفظانش معنا و عمل به آن را به فراموشی می‌سپارند و مردم نیز از قرآن چیزی جز خطّش نمی‌شناسند... پس قرآن و اهل قرآن در آن زمان، رانده‌شدگان حذف‌شده از جامعه، اما همراهانی همگام با هم در یک راه هستند. ولی هیچ پناه‌دهنده‌ای، آن دورا پناه نمی‌دهد»<sup>۱</sup>.

### اتهام فقیه قرآنی رحمته چیست؟

این همه تهمت و ناسزا به این مرجع بزرگ و عالم ربّانی برای همین یک جمله می‌باشد که گفت:

#### « قرآن برای تمام علوم و معارف اسلامی محور و محک است »

و این خواسته اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از پیروان و شیعیانشان است تا آنها دچار گمراهی و دسیسه‌های دشمنان و منافقان و جاعلان نشوند. و این مذهب

۱- خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه، الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۸۷: «إنه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فی ذلک الزمان شیء أخفی من الحق ولا أظهر من الباطل ولا أكثر من الکذب علی الله تعالی ورسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و لیس عند أهل ذلک الزمان سلعة أبور من الکتاب إذا تلی حق تلاوته ولا سلعة أنفق بیعا ولا أغلی ثمنا من الکتاب إذا حرف عن مواضعه و لیس فی العباد ولا فی البلاد شیء هو أنکر من المعروف ولا أعرّف من المنکر و لیس فیها فاحشة أنکر ولا عقوبة أنکی من الهدی عند الضلال فی ذلک الزمان فقد نبذ الکتاب حملته، و تناساه حفظته حتی تمالت بهم الأهواء و توارثوا ذلک من الآباء و عملوا بتحریف الکتاب کذبا و تکذیبا فباعوه بالبخس و کانوا فیه من الزاهدین، فالکتاب و أهل الکتاب فی ذلک الزمان طریدان متفیان و صاحبان مصطحبان فی طریق واحد لا یأویهما مؤو، فحبذا ذانک الصحابان و اها لهما ولما یعملان له، فالکتاب و أهل الکتاب فی ذلک الزمان فی الناس و لیسوا فیهم و معهم و لیسوا معهم و ذلک لان الضلالة لا توافق الهدی و ان اجتماعا، و قد اجتمع القوم علی الفرقة و افترقوا عن الجماعة، قد لوأ أمرهم و أمر دینهم من یعمل فیهم بالمکر و المنکر و الرشا و القتل کأنهم أئمة الکتاب و لیس الکتاب إمامهم، لم ینق عندهم من الحق إلا اسمه و لم یعرفوا من الکتاب إلا خطه و زیره ...»



حق ماست که در این دنیا و سرای آخرت در برابر جاهلان و معاندان برای دفاع از آن محاجه خواهیم کرد و زبان ما همان زبان اهل بیت (علیهم السلام) در دفاع از حقشان خواهد بود. ما برآنیم که نه قدمی از ایشان جلوتر رفته و نه قدمی عقب‌تر نهیم و برخلاف هواهای نفسانی، آنگونه که آن‌ها از ما خواسته‌اند؛ شیعه باشیم، و نه آن‌گونه که خود می‌خواهیم.

## ردّ صفحه ۱۰، شماره ۱:

منتقد به این سخن فقیه قرآنی که «روشهای تفسیری، از دو حالت بیرون نیستند؛ یا تفسیر قرآن با قرآن هستند و یا تفسیر قرآن با رأی»<sup>۱</sup> اعتراض کرده و گفته «خیر، بلکه روش سوم و صحیح این است که امت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فهم قرآن مساوی نیستند لذا در مطالب متشابه و غامض و مشکل و مبهم و اختلافی قرآن که در موارد بسیار بین خود این مدعیان هم اختلاف وجود دارد باید برای تفسیر قرآن به پیامبر و معصومان (علیهم السلام) رجوع شود نه به امثال خلیفه دوم که خود را مستغنی از تفسیر پیامبر و معصومان (علیهم السلام) می‌دانند».

پاسخ این مغالطه در قسمت «چه کسانی چه بخشی از قرآن را نمی‌فهمند؟» در مقدمه داده شد.

## آیا قرآن قابل فهم نیست؟!:

بر پاسخ مذکور این مطلب را اضافه می‌کنیم که آری امت با عترت (علیهم السلام) در فهم قرآن مساوی نیستند چرا که اولاً بعد رمزی قرآن در انحصار معصومان (علیهم السلام) است و ثانیاً بر بعد غیر رمزی و دلالتی قرآن هم بهتر از دیگران احاطه دارند. اما هدف معترض از این سخن چیست؟ اگر مراد این است که فهم دلالات قاطع و گویای

۱- این جمله به نقل از آقای محمد رضا امین است که در مقاله «اصول و مبانی تفسیر الفرقان» در مجله پژوهشهای قرآنی به چاپ رسیده و متن آن در پایگاه اینترنتی البلاغ موجود می‌باشد: <http://www.albalaq.com/post/104.htm> .

قرآنی متوقف بر بیان معصوم است! که ما بنا بر آیات و احادیث فراوان و امر مؤکد معصومان علیهم السلام مبنی بر عرضه روایات بر قرآن، چنین سخنی را - همان طور که از اول کتاب تا به اینجا توضیح داده‌ایم - هرگز قبول نمی‌کنیم و این حرف را توهین به ساحت قدس قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌دانیم. لذا جریان فکری مذکور، از این کلام حق که: «**اهل بیت علیهم السلام قرآن را بهتر از دیگران می‌فهمند**»؛ اراده باطل کرده و به این نتیجه می‌رسد که: «**قرآن برای ما قابل فهم نیست!**» و این گونه در ب فهم و علم را می‌بندد تا به اهدافشان دست یابند. اما به فضل الهی باب هدایت برای پویندگان راه حقیقت باز است.

## مشابهات قرآن

ثانیاً منتقد گفته: «در مطالب متشابه و غامض و مشکل و مبهم و اختلافی قرآن...!» آری در قرآن برخی از آیات کریمه متشابه هستند همانطور که روایات نیز محکم و متشابه دارد. و فقیه قرآنی نیز طبق نص قرآن این را قبول داشته و نسبت به آن توضیح کافی داده‌اند. خلاصه مباحث ایشان چنین است که: «**آیات متشابه با رجوع به آیات محکم، محکم می‌شود و آیه متشابهی در قرآن باقی نمی‌ماند.** و آیات متشابه برای کسانی که نمی‌فهمند متشابه است اما برای کسانی که آن‌ها را به محکمت ارجاع دهند آن آیات هم از محکمت خواهد شد»<sup>۱</sup>. کما آنکه حضرت ثامن الحجج علیه السلام فرموده‌اند: «هر که متشابه قرآن را به محکم آن بازگرداند به سوی راه مستقیم هدایت شده است. سپس فرمودند: به درستی که در اخبار ما هم متشابهاتی است مانند مشابهات قرآن و محکمتی است مانند محکمت قرآن پس مشابهات آن را به محکمت آن بازگردانید و از مشابهات

۱- برای تحقیق بیشتر رجوع شود به دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم، توسط فقیه مصلح قرآنی آیت الله صادقی تهرانی جلسات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ در پایگاه اینترنتی البلاغ به آدرس:

آن بدون محکמתش پیروی نکنید که گمراه می‌شوید»<sup>۱</sup>. بنابراین قضیه محکم و متشابه در حدیث هم وجود دارد و اینگونه نیست که فقط قرآن دارای متشابهات باشد بلکه روایات نیز به طریق اولی اینگونه‌اند. لذا راه رفع تشابه قرآن، کنار گذاشتن آن نیست بلکه همانطور که امام رضا علیه السلام فرمودند بایستی متشابهات چه از قرآن و چه از روایات؛ به محکمت ارجاع داده شود.

اما حرفهای منتقد حاکی از آن است که وی به شدت قرآن را دارای مطالب گنگ و مبهم و باعث اختلاف می‌داند!! آری؛ کسانی که چنین باوری داشته باشند بهتر از آنچه تا کنون مشاهده کرده‌ایم سخن نخواهند گفت! آیا اگر قرآن در بیان مطالبش مبهم و غامض و دارای اختلاف باشد دیگر چه محکی وجود خواهد داشت تا اختلافات را در عصر غیبت رفع کند؟ در مثل گفته‌اند: «هرچه بگنجد نمکش می‌زند وای به روزی که بگنجد نمک!» قرآن که طبق حکم عقل و نقل و فرمان معصومین علیهم السلام باید محک و محور تمام عقاید و اعمال ما باشد اگر خودش دارای اختلاف باشد تکلیف مکلفان چه می‌شود؟

اگر گاهی به تکرار مکررات می‌پردازیم به این جهت است که تکرار برخی مطالب ضروری است تا مبدا افرادی که آگاهی کمتری نسبت به بحث دارند؛ دچار اشتباه شوند.

ما می‌گوییم قرآن در بُعد دلالی خود گویا و واضح است و به بیان احدی برای روشن شدن نیاز ندارد بلکه سخن دیگران را روشن می‌کند و با عرضه اقوال و عقاید و نظرات بر قرآن صحت و سقم آنها معلوم می‌شود.

۱- عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۳۹، حدیثنا ابی رضی الله عنه قال: حدیثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن ابي حيون مولى الرضا علیه السلام قال: من رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكِمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكِمِهَا وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكِمِهَا فَتَضَلُّوا».

## معنای دلالت و بُعد دلالتی قرآن

اما احتمالاً مشکل عده‌ای این است که نمی‌دانند دلالت به چه معناست! ما قبول داریم بسیاری مطالب هست که ظواهر قرآن بر آن دلالت نمی‌کند مثل مصادیق برخی از آیات که از جمله در همین مصادیق است که بعضی اشخاص اختلاف می‌کنند. در چنین جایی که موضوع اختلاف از دایره دلالت آیات قرآن خارج است، این اختلافات ربطی به قرآن ندارد.

و گاهی هم علت اختلاف آن است که روش افراد در تمسک به آیه همراه با تحمیل و تفسیر به رأی است. مانند همان مثال که یک آیه از قرآن کریم در جایی چند معنای همزمان و صحیح دارد ولی عده‌ای می‌آیند و اختلاف می‌کنند که کدام معنا درست و کدام غلط است! خوب این اختلاف هم از خودشان است نه از قرآن. چنانکه در قسمت «رَدِّ صَفْحَةِ ۸، شماره ۵» آیه شریفه: ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ﴾ (بقره، ۴۹) را مثال زدیم و استاد ما چنین مواردی را در «تفسیر الفرقان» و «تفسیر البلاغ» متذکر شده‌اند از جمله ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره، ۲۲۸) و نیز آیه ۲۳ سوره بقره و آیاتی دیگر که محققان می‌توانند به کتب مذکور رجوع نمایند.

## اختلاف مفسرین ربطی به قرآن ندارد

و برای نمونه؛ مفسرین در آیه: ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup> اختلاف کرده‌اند که این درخت که حضرت آدم و حوا از نزدیک شدن به آن نهی شده بودند چه بود؟ عده‌ای می‌گویند گندم بوده، برخی می‌گویند سیب بوده، عده‌ای دیگر می‌گویند یک درخت بهشتی بوده که انواع میوه‌ها را داشته، و خلاصه این اختلاف در تفاسیر هست. اما نکته اینجاست که: این اختلافات ربطی به دلالت قرآن

۱- بقره، ۳۵ و اعراف، ۱۹: «و گفتیم: «ای آدم! تو و همسرت در (این) باغ، آرام و قرارگیر، و از هر کجای آن هر چه (خوردنی) خواهید پاکیزه و فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود».

ندارد؛ چون این آیه بر ماهیت درخت دلالت ندارد تا بگوییم دلالت آن ظنی یا نامفهوم است. فتأمل!

خدای سبحان در قرآن نگفته است که این درخت چه بوده، چون یا مهم نبوده یا مصلحت نبوده است. قرآن کتاب داستان نیست و جزئیات بسیاری از قصص را ذکر نکرده لذا مطالب حشو و زائد را تعریف نمی‌کند مگر جایی که حکمتی در آن بوده یا برای مردم نکته و تذکری در بر داشته باشد. مثلاً نمی‌فرماید: «صبح حضرت آدم از خواب بیدار شد سپس در حالی که با همسرش در باغ قدم می‌زد و گفتگو می‌کرد ناگهان...» و مطالبی از این دست در قرآن نیست.

حال آن درخت چه بوده؛ در اینجا خدای سبحان بیان نکرده است. و ما همه قبول داریم کسی جز عترت علیهم‌السلام حقیقت این درخت و مانند آن در قرآن را نمی‌داند. اما نه به خاطر این که مطالب قرآن مبهم و غامض است؛ بلکه چون این مطلب در دایره دلالت قرآن نبوده و از رموز آن می‌باشد.

مغالطه بسیار زشتی که برخی مرتکب می‌گردند این است که این «اختلافات» را به معنای «نامفهوم بودن قرآن» جا می‌زنند و مردم را از فهم و تدبیر در قرآن بازمی‌دارند و دانسته یا ندانسته با شیطان و دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام هم‌نوا می‌شوند، چون خوب می‌دانند اگر قرآن در بین مسلمین محور و محک قرار گیرد باطل رخت برمی‌بندد. بنابراین از هیچ تلاشی در مبارزه با فهم قرآن، فروگذار نمی‌کنند و مع الأسف این وضعیت تا ظهور مولایمان ولی امر مسلمین جهان حضرت بقیة الأعظم علیه‌السلام ادامه خواهد داشت.<sup>۱</sup>

۱- چنانکه سخن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این باره در چند صفحه قبل ذیل عنوان «ردّ صفحه ۹، شماره ۱»

ذکر گردید.

## چه باید کرد؟

با این وصف و با توجه به موقعیت موجود؛ نمی‌توان منتظر اصلاح جامعه و حوزه‌ها و دیگران بود؛ و باید برای رهایی از فتنه‌های آخر الزمان به قرآن پناه برد و اجازه نداد امثال این افراد، ما را از راه حق بازدارند که این کلام نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشدار می‌دهد: «... هر گاه فتنه‌ها چون قطعات شب تاریک، شما را فراگرفت؛ پس بر شما باد تمسک به قرآن، زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعت او مورد قبول و راهنمایی راستین است. هر که قرآن را جلو خویش قرار دهد (به دستوراتش عمل کند) قرآن او را به بهشت رهبری می‌کند و هر که قرآن را پشت سر قرار دهد (با آن مخالفت کند) قرآن او را بطرف دوزخ می‌راند. قرآن راهنمایی است که به بهترین طریق راهنمایی می‌کند و کتابی است که حق و باطل را از یکدیگر جدا، و حقایق را هویدا، و مقصود از هر چیزی را آشکارا می‌سازد و کلام حقی است که باطل در آن راه ندارد، برای قرآن ظاهری و باطنی است. ظاهر قرآن حکم، و باطن آن دانش است، ظاهر قرآن نیکو منظر و شگفت آور، و باطن آن عمیق، آسمان قرآن را ستارگانی است و بر بالای آن ستارگان ستارگان دیگر؛ عجائب قرآن احصاء نمی‌شود و غرائب آن (چیزهای کمیاب و نادر آن) کهنه نمی‌گردد، در قرآن چراغهای هدایت و مناره‌های حکمت و دلیلهای معرفت و خدانشناسی است...»<sup>۱</sup>.



۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۵۹۸ ح ۲۶- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن ابي عبد الله عن ابيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أبها الناس إنكم في دار هدنة وأنتم على ظهر سفر والسير بكم سريع وقد رأيتم الليل والنهار والشمس والقمر يبليان كل جديد ويقربان كل بعيد ويأتیان بكل موعود فأعدوا للجهاز لبعد المجاز قال: فقام المقداد بن الأسود فقال: يا رسول الله وما دار الهدنة؟ قال: دار بلاغ و انقطاع فإذا التبتت عليكم الفتن كتقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع وماحل مصدق ومن جعله أمامه قاده إلى الجنة ومن جعله خلفه ساقه إلى النار وهو الدليل يدل على خير سبيل وهو كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل وهو الفصل ليس بالهزل وله ظهر وبطن فظاهرة حكم وباطنه علم، ظاهره أنيق وباطنه عميق، له نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبیه فیهِ مصابیح الهدی ومنار الحکمة ودلیل علی المعرفة لمن عرف الصفة فليجل جال بصره وليبلغ الصفة نظره، ينح من عطف ويتخلص من نشب فإن التفكير حياة قلب البصير، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور، فعليكم بحسن التخلص وقلة التربص».

و پاسخ به عبارت آخر و نابجای معترض را که گفته است: «باید برای تفسیر قرآن به پیامبر و معصومان علیهم السلام رجوع شود نه به امثال خلیفه دوم که خود را مستغنی از تفسیر پیامبر و معصومان علیهم السلام می‌دانند» به سرای آخرت موکول می‌کنیم.

عده‌ای در صدر اسلام برای کنار زدن عترت علیهم السلام قرآن را بهانه قرار دادند و به آن هم عمل نکردند که اگر به دستورات قرآن عمل می‌کردند هدایت شده و به دامن عترت علیهم السلام بازمی‌گشتند. پس از آن، عده‌ای نیز در عمل، قرآن را کنار گذاشته و عترت علیهم السلام را بهانه قرار داده‌اند در صورتی که اگر واقعاً از عترت علیهم السلام پیروی می‌کردند هدایت شده و به قرآن راه می‌یافتند.

لذا ما بر این باوریم همان‌طور که حدیث شریف ثقلین بیان می‌کند؛ هرکس قرآن یا عترت علیهم السلام را کنار بگذارد خلاف قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت رسالت علیهم السلام رفتار کرده است؛ و ادعای او نیز در پیروی از قرآن یا عترت کذب است. و هرگز قبول نمی‌کنیم که «قرآن» و «قابل فهم دانستن آن» و «حجت قرار دادن کتاب هدایت» موجب گمراهی و دوری از اهل بیت علیهم السلام باشد؛ بلکه خود معصومان علیهم السلام عکس آن را بیان کرده‌اند، و به تبعیت از آن حضرات، استاد ما که از شیعیان و پیروان راستین ایشان می‌باشد؛ در تفسیر شریف «الفرقان»؛ ذیل آیات فراوانی که مربوط به عترت علیهم السلام است؛ به بهترین شکل، چگونگی هدایت قرآن برای مردم، در شناخت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام را به نمایش گذاشته‌اند.

## ردّ صفحه ۱۰، شماره ۲:

تکرار گذشته است که مفصلاً درباره آن بحث شد.

## ردّ صفحه ۱۱:

در این قسمت معترض بخشی از متن کتابچه «چشمه تشنگان» را آورده که تدوین «مرکز مطالعات فقه قرآنی» در سال ۹۲ بوده و توسط پایگاه اینترنتی البلاغ

منتشر گردیده و الفاظ آن از فقیه قرآنی رحمته نیست؛ اما از آنجا که متن مذکور بر اساس مبانی نظری آن علامه مجاهد تنظیم گشته؛ پاسخ آن را نیز می‌دهیم تا روشن شود که دستان منتقد از دلیل خالی است. متن مذکور این است: «**محوریت قرآن در شناخت دین** به معنای حسنا کتاب الله عُمَری نیست . . . . زیرا ما از عمر و طرفدارانش می‌پرسیم آیا حقیقتاً کتاب خدا را کافی می‌دانید یا فقط عمر لفظاً چیزی بر زبان رانده؟ اگر بگویند آن سخن از روی حقیقت است می‌گوییم پس چرا عمر به این آیه که می‌فرماید: «**ما ينطق عن الهوى**»: «پیامبر صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید» اعتنا نکرد، و وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید به امر پیامبر صلی الله علیه و آله که مبتنی بر وحی الهی بوده است اعتنا نکرد؟ پس «حسنا کتاب الله» عُمَری دروغ است».

اول آنکه: **آن نقطه چین** که در سطر اول عبارت فوق حذف شده چه بوده است؟ اگر به متن اصلی رجوع شود آشکار می‌گردد که به جای نقطه چینی که وی گذاشته است؛ این جمله کوتاه بوده است: «بلکه به معنای اجرای اوامر اهل البیت علیهم السلام در عرضه کردن حدیث بر قرآن است تا صحت و سقم آن معلوم شود». و این تقطیع نشان می‌دهد که ظاهراً ایشان نسبت به این امر مؤکد اهل بیت علیهم السلام که به صورت متواتر به دست ما رسیده است بی‌اعتنایی می‌کند. تسلیم بودن در برابر عترت علیهم السلام اولین و مهمترین نشانه برای شیعیان عترت است. آیا این تقطیع نشان‌دهنده نوعی فریبکاری و سعی در وارونه جلوه‌دادن حقایق نیست؟! آیا با این عمل صداقت و امانت منتقد مخدوش نمی‌گردد؟

ثانیاً: همین که منتقد «**محوریت قرآن در شناخت دین**» را که در متن مذکور از آن دفاع شده، قبول ندارد؛ بطلان مذهبش - همان طور که از ابتدای این کتاب نیز تبیین نموده‌ایم - آشکار می‌گردد. خصوصاً آنکه جواب وی نیز غیر منطقی است: «**البتة عمر در جواب شما خواهد گفت: آیا حقیقتاً کتاب خدا را کافی می‌دانید یا فقط لفظاً چیزی بر زبان رانده‌اید؟ اگر بگویید آن سخن از روی حقیقت است می‌گوییم پس چرا به**



این آیه که می‌فرماید: *ما ينطق عن الهوى: پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید* اعتنا ننموده، و به حدیث متواتر ثقلین اعتنا نکرده، و قرآن را مستقل از عترت (علیه السلام) دانسته‌اید؟!».

## قرآن کریم مانند خدای سبحان بی‌نیاز است

استدلال سست معترض در اینجا هم هویداست. **اولاً** وی معنای «استقلال» را نمی‌داند. استقلال در مقابل وابستگی و نیازمندی است. وجودی که مستقل نیست یعنی به دیگران وابسته است و به آنها نیاز دارد. اما حدیث شریف ثقلین از جدا نشدن صحبت می‌کند نه استقلال نداشتن! و می‌گوید «لن یفترقا» یعنی هرگز از هم جدا نمی‌شوند. اگر کسی بگوید: خالق و مخلوق از هم جدا نیستند آیا به معنای نیاز طرفینی و عدم استقلال خدای سبحان می‌باشد؟ پیوند و جدا نبودن گاه به علت نیاز دو طرفه است و گاه به علت نیاز یک طرف و فیض طرف دیگر. در نزد ما بر مبنای آیات و روایات فراوان، کاملاً بدیهی است که قرآن در وجودش مستقل می‌باشد و ریسمان الهی کشیده شده از آسمان به زمین است. همان طور که خدا به کسی نیازمند نمی‌باشد کلام و کتاب خدا هم عزیز است و به کسی نیاز ندارد: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾<sup>۱</sup>.

آیا این درست است که ما بگوییم خدای سبحان به خلق کردن نیاز دارد؟! یا بگوییم خدای سبحان به مخلوقات نیاز دارد تا رزاق باشد؟! این یک مغالطه است؛ فیض رسانی از روی صفت نیاز نیست بلکه از روی صفات جود، عطا، بخشش، کرامت، قدرت و رحمت است.

حکایت قرآن با دیگران حتی رسول الله ﷺ اینچنین است. قرآن علم و نور است. همه محتاج این علم و این نور و راهها و ابزارهای رسیدن به این نور هستند. وقتی

۱- فصلت، ۴۱: «و به راستی آن کتابی عزیز است» یعنی: شکست ناپذیر است.

شخص رسول اکرم ﷺ در امر رسالتشان محتاج و نیازمند قرآن هستند، تکلیف دیگران مشخص می‌شود. اگر همه مردم عالم نسبت به قرآن کافر شوند و خلاف نصوص و ظواهر مستقر آن عمل کنند ذره‌ای بر دامن کبریایی آن ننشینند گردی. خدای سبحان در قرآن کریم خطاب به شخص رسول الله ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا﴾ (اسراء، ۸۶) : «و قطعاً اگر بخواهیم، همانا آنچه را به سوی تو وحی کردیم؛ می‌بریم، آنگاه برای (حفظ) آن، در برابر ما برای خودت مدافع و کارسازی نمی‌یابی». بنابراین اگر کل قرآن از دسترس رسول ﷺ و همه بشر هم خارج شود عیب و نقصی بر قرآن نیست. و به بیان آیه شریفه حتی اگر پیامبر اکرم ﷺ نیز از علم قرآن محروم گردد نقصی بر قرآن وارد نمی‌گردد.

### اهل بیت (علیهم‌السلام) به قرآن نیاز دارند و ما به هر دوی آنان محتاجیم

و این که علم کامل قرآن در اختیار همگان نیست؛ به معنای نیاز قرآن به آن عده‌ای که علمش را دارند (یعنی عترت (علیهم‌السلام)) نبوده؛ بلکه صرفاً به معنای نیاز سایرین به ایشان (علیهم‌السلام) برای فهم بطون و رموز قرآن می‌باشد.

و قطعاً اهل بیت (علیهم‌السلام) به قرآن نیاز دارند زیرا همانگونه که قبلاً نیز عنوان کردیم؛ ایشان (علیهم‌السلام) از قرآن پیروی می‌کنند و در واقع قرآن امام آنان است و ده‌ها نص و آیه شریفه در قرآن بر این مطلب دلالت مستقیم دارند از جمله ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾<sup>۱</sup> و نیز آیات کریمه ۲۰۳ سوره أعراف، ۱۵ و نیز ۱۰۹ سوره یونس، ۲ سوره أحزاب، ۹ سوره

۱- انعام، ۵۰: بگو: «به شما نمی‌گویم همه گنجینه‌های خدا نزد من است و تمام غیب را هم نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. من جز آنچه را که به سویم وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

أحْقَافٍ وَ آيَاتِي مَانِدٌ ﴿وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰبُ وَلَا الْاِيْمَانُ وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوْرًا يَهْدِيْ بِهٖ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ اِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلَى صِرٰطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱﴾.

و این مطلب روشن است که وقتی قرآن کلام خدای سبحان است؛ عبد نسبت به آن تنها یک حالت دارد و آن اطاعت و پیروی محض، بدون چون و چراست. و کدام عبد از محمد بن عبدالله ﷺ عبودیت بیشتری نسبت به معبود یکتا دارد؟! و یقیناً وقتی پیامبر اکرم ﷺ در امر رسالتشان محتاج به قرآن بوده‌اند و از آن پیروی و اطاعت می‌کرده‌اند؛ به طریق اولی عترت پیامبر ﷺ نیز در امر ولایتشان به قرآن نیاز دارند و مطیع آن هستند. و مداومت و جدیت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ در تلاوت شبانه روزی قرآن هم از این روست.

و البته معلوم است؛ همانطور که گفتیم «عدم نیاز کلام پروردگار به مخلوقاتش» مطلبی جدا از «نیاز ما به هر دوی قرآن و عترت ﷺ برای هدایت» است. زیرا قرآن امر به اطاعت از عترت ﷺ کرده، پس ما برای اینکه «پیرو حقیقی قرآن» باشیم «نیاز داریم از عترت ﷺ پیروی کنیم» و از آنجا که علم کامل قرآن در انحصار ایشان ﷺ است لذا برای بهره‌مندی از علوم رمزی قرآن؛ هر مکلفی محتاج عترت ﷺ است.

و خلاصه بحث این است: اولاً قرآن کلام خدای سبحان است که در وجود خویش به کسی نیازمند نیست. ثانیاً از آنجا که قرآن افصح و ابلغ کلامهاست و بیان و بلاغ و نور و هدی و فرقان می‌باشد لذا در بیان عبارات و دلالاتش ممکن نیست که به غیر خود نیاز داشته باشد. ثالثاً قرآن غیر از بُعد دلالی دارای بُعدی رمزی است که علم آن در انحصار اهل بیت رسالت ﷺ می‌باشد و همگان برای دریافت این بُعد از کلام الهی محتاج و نیازمند اهل بیت نبوت ﷺ هستند.

\*\*\*

۱- شوری، ۵۲: «و اینگونه از امر خودمان به سوی تو روحی (روح افزا) وحی کردیم. تو نمی‌دانسته‌ای نه (این) کتاب [قرآن] و نه (این) ایمان چیست؟ ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم با آن راه می‌نماییم. و به‌راستی تو همواره به سوی راهی راست هدایت می‌کنی.»

بنابراین معترض می‌خواست از حدیث ثقلین **ثقلین** احتیاج قرآن به اهل بیت **علیهم السلام** را اثبات کند ولی نتوانست؛ چون فرق است میان «لَنْ يَمْتَرِقَا» در حدیث ثقلین و «لَنْ يَسْتَقِلَّا» که مطلوب وی بود.

**و ثانیاً:** آیا «محور قرار دادن قرآن در تمام علوم و افکار دینی در عصر غیبت» برابر است با «کنار گذاشتن عترت **علیهم السلام**» یا به قول معترض: «مستقل دانستن قرآن از عترت؟! مسلماً خیر؛ بنابراین اگر معترض محوریت قرآن را در عرضه احادیث بر آن نپذیرد معنایش این است که عترت **علیهم السلام** را - معاذ الله - متهم به خیانت در حفظ دین می‌داند چون به زعم وی ظاهراً آنان مردم را مکلف به امری نموده‌اند که نتیجه‌اش کنار گذاشتن خودشان است! که هرگز چنین نیست.

او در ادامه حرفش می‌گوید: «اگر بگویید ما فقط روایات مخالف قرآن را قبول نمی‌کنیم! عَصْر می‌گوید: خوب من هم به همین دلیل حرف پیغمبر را قبول نکردم!». اینجا هم همان مغالطه تساوی «روایت» با «امام حاضر» تکرار شده که در مقدمه در بخش «نکته کلیدی: ما در عصر غیبت هستیم!» به تفصیل پاسخ آن بیان شد. و در ضمن همانطور که در بخش «تفاوت امر به موضوع و امر به حکم» ذکر شد اینجا هم منتقد مغالطه نموده است. اگر وی اصرار دارد که باید در حضور رسول الله **صلی الله علیه و آله** سخنان آن حضرت را به قرآن عرضه کند؛ ما از این عمل وی برائت می‌جوییم چرا که این اندیشه، صد در صد مخالف نصوص قرآنی و مبانی «فقه قرآنی» است.

و منتقد در ادامه گفته: «چرا که به نظر من و شما قرآن خودش می‌گوید برای هدایت کافی است و نیازی به بیان پیغمبر نیست، اما پیغمبر بر خلاف قرآن گفت من خودم باید چیزی بنویسم که شما هدایت شوید!! لذا حسبنای من با حسبنای شما یکی است نه دو تا!!!». خطاها و تناقضات این عبارت نیز آشکار است: اولاً آیاتی از قرآن دلالت دارند بر این که در قرآن بُعد رمزی است که ما به آن دسترسی نداریم ولی پیامبر و عترت طاهرینش **علیهم السلام** بر آن آگاهند و آنان این بُعد از قرآن را که شامل بطون قرآن، تأویلات و مصادیق آیات و غیره است، بیان می‌کنند.

ثانیاً بر مبنای: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup> پیامبر گرامی ﷺ در آخرین لحظات عمر شریفش وظیفه داشته موضوعی را که امت در آن اختلاف دارند، برای مردم تبیین نماید. لذا ممانعت از این کار مخالفت صریح با قرآن بوده است.

ثالثاً منتقد که به راحتی خود را جای عمر می‌گذارد و مثل او حرف می‌زند؛ باید بگوید: کدام آیه فرموده که پیامبر اکرم ﷺ حق راهنمایی و هدایت مردم را ندارد؟! رابعاً بر فرض محال که چنین آیه‌ای در قرآن باشد؛ معترض باید بگوید اگر چنین است؛ پس چرا وی بر خلاف قرآن رفتار کرده و حاضر است از پیامبر و اهل بیت ﷺ کلامی جز قرآن را نیز قبول کند؟!

همانطور که قبلاً معلوم شد؛ ظاهراً وی بر این باور است که: «قرآن در صف مقابل عترت ﷺ قرار داشته و لذا بایستی برای تمسک به عترت ﷺ، قرآن را زیر پا گذاشت و محال است کسی با تمسک به قرآن هدایت شود!!»

### شادی خلیفه دوم از منتقد

لذا ما به منتقد می‌گوییم حرف شما که «قرآن به کار نمی‌آید و قابل فهم نیست» در امتداد و نتیجه سخن عمر است که گفت «حسبنا کتاب الله» و یقیناً او خوشحال می‌شود که ببیند با این تیر تزویر، دو نشان زده: هم عترت را در بین اهل سنت زمین زده، و هم قرآن را در بین شیعیان! و لذا موفق شده اثر حدیث ثقلین را باطل کند و عترت ﷺ را از قرآن در امت اسلام جدا نماید، در حالی که پیامبر خدا ﷺ فرمود هر دوی اینها با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی‌شوند!

۱- نحل، ۶۴: «و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برایشان تبیین نمایی (توضیح دهی). حال آنکه برای مردمی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی (جاودانه) است.»

پس عمر با این اذیت خود نسبت به رسول الله ﷺ و قرآن و عترت، و نیز با اهانتی که به پیامبر ﷺ نمود و مانع از آوردن قلم و دوات شد تا آن حضرت حدیث ثقلین را برای امتش یادآوری نماید؛ و نیز چون موجب ناراحتی عمیق و خشم رسول خدا ﷺ گشت؛ مصداق بارز این آیات شریفه از قرآن شد که: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۲</sup> و البته پیروان او در عمل و نظر هم همراه او هستند.

منتقد در ادامه می‌گوید: «اگر بگویید که ما در برخی موارد مانند تعداد رکعات نماز بر خلاف مبنای خود، به حدیث پیامبر ﷺ رجوع کرده‌ایم، پس با تو فرق داریم! عمر می‌گوید: بله من هم هر جا که گیر کرده‌ام، از مذهب خودم دست برداشته، و به علی بن ابی طالب مراجعه کرده، و بلکه بارها گفته‌ام "لولا علی لهلك عمراً"».

این عبارات نشان می‌دهد که نویسنده آن، در خیال‌پردازی ماهر است و اگر در رشته داستان‌سرایی وارد می‌شد شاید افسانه نویس موفق‌تری می‌گشت. او آرزو دارد که استاد ما، جایی از روش خود دست برداشته باشد، اما آن مرد الهی، ثابت قدم تا آخرین لحظه عمر خویش حقانیت فقه قرآنی را - که اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما آموخته و امر فرموده‌اند - فریاد زد. ایشان با صدای رسا گفت که من هر سخن، روایت و عقیده‌ای را بر قرآن عرضه می‌کنم و آنچه مخالف قرآن باشد به سینه دیوار می‌کوبم و آنچه موافق آن باشد می‌پذیرم و آنچه را که نه موافق و نه مخالف قرآن باشد، با شرائطش قبول می‌نمایم و از ملامت هیچ ملامت‌گری هم بیمی ندارم و با این روش معصومانه؛ اجماعات و شهرت‌های خلاف قرآن را نمی‌پذیرم و تنها از خدای خود بیم دارم که چیزی خلاف قول او را به اهل بیت نبوت (علیهم‌السلام) نسبت دهم.

۱- توبه، ۶۱: «و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، برایشان عذابی است پر درد».

۲- احزاب، ۵۷: «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خوارکننده آماده ساخته است».

حال معترض بگوید کدام فتوای مرجع قرآنی ما بر خلاف مبنای خویش است؟! در کجای آثارش این روش عرضه بر قرآن را کنار نهاده و مجبور شده‌اند کار دیگری انجام دهند؟! ایشان در تفسیر الفرقان همانطور که اشاره کردیم بیش از ۱۱ هزار روایت را ذکر کرده و بر قرآن کریم عرضه نموده‌است. شما از این ۱۱ هزار روایت یکی را بیاورید که بر خلاف روش فوق ردّ یا قبول شده باشد<sup>۱</sup>.

### ردّ صفحه ۱۳:

این مطلب در بخش «نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم!» به طور کامل ذکر و پاسخ داده شد.

### ردّ صفحه ۱۴:

معترض در جواب جمله استاد ما که «عَمَر یک موقعی یک حرفی زد... حرف خوب بود، نظر بد بود، هدف بد بود، حرف خوب بود گفت: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»<sup>۲</sup> پاسخ داده است که «بلکه کلام او غلط و بالاترین مصیبت اسلام است نه تنها نیت او». توضیح کافی در جواب پاسخ منتقد بارها ذکر گردید. ارجاع به سخن حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) در خطبه فدکیه که قرآن به سایر حجج الهی هدایت می‌کند در بخش «ردّ صفحه ۱، شماره ۴».

۱- مسلماً این جمله به معنای عصمت صاحب تفسیر الفرقان نیست بلکه سخن درباره روش است. طبیعتاً ممکن است ایشان در بکارگیری این روش در جایی خطا کرده باشند، که این خطا در تمام علما و مراجع بوده و اجتناب ناپذیر می‌باشد. مدعا این است که ایشان در هیچ جایی از روش خویش عدول نکرده، اگر چه گاهی برخی از فتاوی خویش را تغییر می‌داد و می‌فرمود با تفکر و تدبّر بیشتر در قرآن و سنت فهمیدیم که مطلب صحیح این است و این هیچ عیب نیست بلکه نشان دهنده حیات علمی و تقوای او می‌باشد....

۲- وبگاه انقلاب قرآنی: «اصول قرآنی و رد اصول فقهی مرسوم حوزوی جلسه اول - قسمت ۱»:

بعد در جواب استاد ما که «چیزی که خود، بیان و هدایت است و مرجع و تکیه‌گاه غیر خود به شمار می‌آید، پیش از این که روشن‌گر غیر باشد، باید خود مبین و روشن‌گر خود باشد. (پایگاه فرقان)»<sup>۱</sup> گفته است: «بله بدون شک آیات قرآن نور و هدایت و روشن است، ولی روشنترین آیات قرآن، همان آیاتی است که دلالت می‌کند قرآن به تنهایی کافی نیست همان طور که خودتان در ردّ عمر گفتید: چرا عمر به این آیه که می‌فرماید ما نینطق عن الهوی: پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید اعتنا نکرد؟».

### قرآن برای هدایت کافی است

در اینجا می‌پرسیم: کدام آیات می‌فرماید قرآن کافی نیست؟! بر عکس؛ قرآن خود را کافی دانسته: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup> اما کفایت‌گری قرآن به چه معناست؟ قرآن کتاب هدایت می‌باشد و کافی بودنش حداقل در بعد هدایت‌گری است: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۳</sup> قرآن مردم را از بسیاری هست و نیست‌ها مطلع نموده مثلاً فرموده آسمان‌ها هفتگانه‌اند و زمین نیز مانند آسمان هفت مثل دارد<sup>۴</sup> و مراحل خلقت زمین چیست و... و به باید و نبایدهای بسیاری مانند چگونگی روزه و احکامی از نماز راهنمایی می‌نماید. و یکی از فرامینی هم که در قرآن تأکید گردیده اطاعت از رسول ﷺ است. و اطاعت از اولی الامر ﷺ نیز به گونه‌ای مطلق در کنار اطاعت از رسول ﷺ آمده است.

از این رو هر چه را بشر برای هدایت نیاز داشته، از جمله عترت ﷺ، قرآن به آن راهنمایی نموده است. و این عین سخن حضرت زهراى مرضیه ﷺ در خطبه فدکیه

۱- به نقل از مقاله «اصول و مبانی تفسیر الفرقان» از آقای محمد رضا امین.

۲- عنکبوت، ۵۱: «آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را (که) بر آنان خوانده می‌شود به‌راستی ما بر تو فرو فرستادیم؟ به‌راستی که در آن برای قومی که ایمان می‌آورند، قطعاً رحمت و یادواره‌ای است.»

۳- اسراء، ۹۰: «به‌راستی این قرآن به هر آن چه (از راه‌ها) استوارتر، محکم‌تر و ارزشمندتر است هدایت

می‌کند.»

۴- ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَمَٰوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ...﴾ (طلاق، ۱۲).



است: «تُنَالُ بِهِ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ»: «به وسیله قرآن می توان به همه حجت‌های نورانی خدا رسید».

در ادامه که منتقد گفته است: «و البته "حسبنا کتاب الله" بزرگترین مصیبت اسلام است. بدون شک اگر در اسلام، هر کسی به قرآن اکتفا نکرده، و تنها فهم خود را درست، و فهم دیگران را نادرست نمی دانست، و همه برای فهم درست آن، به قرآن ناطق و معصومان علیهم السلام مراجعه می کردند هیچ اختلافی باقی نمی ماند»؛ ما عرض می کنیم: اگر امت اسلام به درستی به قرآن تمسک می نمودند این مصیبت بر اسلام وارد نمی آمد و این عدم تمسک امت به قرآن به دلیل نامفهومی و گنگی و غامض بودن قرآن نبود بلکه به دلیل پیروی از هواهای نفسانی بود. همانطور که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه شششقیه<sup>۱</sup> بیان کرده اند. لذا آن‌ها به تبع تمسک نکردن به قرآن که دلیل اول و اصلی اسلام است، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم قبول نکردند. و هرچه حضرت زهرا سلام الله علیها برای آن‌ها دلیل و حجت از قرآن آورد قبول نکردند. اگر ایشان واقعاً متمسک به قرآن بودند چرا در مقابل استدلالات حضرت زهرا علیها السلام به قرآن، هیچ حجتی بر توجیه کار خودشان از کتاب خدا نیاورده و فقط چند روایت جعلی ساختند و با آن عترت علیهم السلام را مظلومانه طرد کردند؟!

دیگر آنکه، اکنون محل بحث ما با شما در این نیست که کدام برداشت از قرآن درست و کدام نادرست است. بلکه سخن اینجاست که آیا باید به قرآن رجوع نموده و آن را محور قرار داد و بدون تحمیل و بدون پیش فرض‌های باطل و غیر مطلق، به قرآن تمسک کرد؟ یا باید روایات را محور قرار داد و قرآن را به روایات عرضه نمود و آنچه از قرآن موافق روایات بوده پذیرفت و آنچه مخالف است تأویل نمود ولو صد درصد مخالف نص و ظاهر مستقر آن باشد؟!

۱- خطبه سوم نهج البلاغه، که امام علی علیه السلام از اعمال خلفای جور ثلاث، مردم و برخی دیگر گله می کنند.

اما اگر کسی کمی در تاریخ فقه غور کند به وضوح می‌بیند آن علمایی که با روش مورد نظر شما سراغ دین رفتند طی این همه سال نتوانسته‌اند اختلافات بین خود را برطرف نمایند<sup>۱</sup>. پس سخن شما از اساس با واقع، اختلاف دارد.

و می‌بینیم که منتقد تا اینجای بحث به وضوح فرق میان «روایت» و «امام حاضر» را نمی‌داند یا نمی‌خواهد بداند. اگر ما حق نداریم که خودمان عبارات قرآنی را بفهمیم پس چرا امام صادق علیه السلام درباره آیه وضو به زراره رضی الله عنه می‌گوید «لمکان الباء» که معنای محاوره‌ای کلام رئیس مذهب ما این است که ای زراره چرا دقت نمی‌کنی و به باء در «برئوسکم» توجه نداری؟!

## ردّ صفحه ۱۵، شماره ۱:

منتقد در پاسخ این جمله فقیه قرآنی که «اگر ما از روز اول طبق توصیه قرآن فقط به وحی اعتصام می‌کردیم این قدر اختلاف بروز نمی‌کرد»<sup>۲</sup> گفته است: «همانطور که گفتید قرآن توصیه می‌کند که "ما باید به وحی مراجعه کنیم"، نه قرآن، زیرا وحی در قرآن خلاصه نمی‌شود. و تمامی عقلای اسلام به پیروی از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند که بزرگترین سبب اختلاف و خونریزی در اسلام، همین نسبت ناروا به قرآن و تز غلط "حسبنا کتاب الله" است».

۱- البته عده محدودی از علمای امروز با تمسک به اجماع و شهرت در مقابل آیات و روایات صحیحیه ایستاده‌اند و برای رفع اختلافات به جای تمسک به قرآن، امر به مخالفت نکردن با اجماع و شهرت می‌کنند! و این خود نشان از ضعف روش مورد نظر منتقد برای رفع اختلافات دارد که می‌خواهند به زور تهمت و افترا به سایرین و تحمیل روش خود وحدت نظر ایجاد کنند! این عده برای این که در توجّه خلاق باقی بمانند بعضاً در درس خارج خود به نتیجه‌ای فقهی می‌رسند ولی آن را در رساله عملیه خویش مرقوم نمی‌نمایند! آیا این روش، مورد رضای معصومان محمدی صلوات الله علیهم اجمعین است؟! جالب آن است که ایشان به بهانه تقوا این عمل را مرتکب می‌گردند! آیا اینکه مجتهد و مرجعی به فتوایی برسد و آن را برای مردم بازگو نکند چون خلاف اجماع و شهرت است این تقواست یا بی‌تقوایی؟! و اطرافیان ایشان هم با افتخار می‌گویند: بله؛ آقا نظرشان غیر این بوده اما از مراتب تقوا و تواضع ایشان است که بر خلاف مشهور فتوا نداده است!

۲- مقاله «علم اصول در ترازوی نقد».

## قرآن منشأ اختلاف یا منشور وحدت اسلامی؟!

گویا معترض واقعاً بر این باور است که محور و محک قرار دادن قرآن، موجب اختلاف و خونریزی و ترک اهل بیت (علیهم السلام) است. اولاً ما از این عقیده برائت می‌جوئیم و قرآن را تنها منشور وحدت مسلمین می‌دانیم و به قطع بر آنیم که اگر همه مسلمین قرآن را یگانه محور افکار و عقاید و اعمال خویش قرار دهند اختلاف از بین رفته و همه امت اسلام زیر پرچم قرآن به دامن اهل بیت (علیهم السلام) باز خواهند گشت کما آنکه توضیح دادیم آیات قرآن به وجود معصومانی پس از پیامبر دلالت دارد. و استاد ما تنها با همین آیات الهی جمع کثیری را به مذهب حق تشیع وارد نموده‌اند.<sup>۱</sup>

## وحی منحصر در قرآن است و تمام علوم نیز در آن وجود دارد

ثانیاً آیات و روایاتی از جمله آیه ۲۷ سوره کهف دلالت می‌کند که هرچه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی می‌شود وحی قرآنی است. حال یا این وحی مربوط به ظاهر آیات است که ما می‌فهمیم و یا وحی مربوط به رموز و بطون قرآن است که فقط خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را درک می‌کنند: «وَآتَلُّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» «و آنچه را که از کتاب پروردگارت به سویت وحی شده است (برایشان) بخوان و پیروی کن. کلمات آن را هیچ تبدیل‌کننده‌ای نیست. جز آن [قرآن] هرگز پایگاه و پناهگاهی (و حیانی) نمی‌یابی».

و فرضاً که معترض بتواند از زیر دلالت این آیه شانه خالی کند، در این صورت با این آیه شریفه چه می‌کند؟: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً

۱- رجوع شود به جزوه «قرآن، منشور وحدت اسلامی» حاوی «اثبات وجود وارثان معصوم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تنها با یک آیه از قرآن مبین» قابل تهیه در پایگاه اینترنتی البلاغ در آدرس:

<http://www.albalaq.com/post/7.htm> و یا کتابچه «چشمه تشنگان» از همان منبع با عنوان:

«دانلود کتابچه سیری در فتاوی‌ای آیت الله صادقی تهرانی (رحمه الله)».

۲- چنانکه در بخش «ردّ صفحه ۲۴» جواب اعتراض ایشان به این آیه شریفه آمده است.

وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾: «این کتاب را به تدریج بر تو فرو فرستادیم در حالی که روشنگر است برای هر چیزی و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای اسلام آورندگان است» (النحل، ۸۹). و «کلّ شیء» در این آیه تصریح دارد که علم همه چیز که شامل علم اولین و آخرین هم هست در قرآن موجود می‌باشد. همان‌طور که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز عین این مطلب را بیان کرده‌اند.<sup>۱</sup> بنابراین چیزی وجود ندارد که در قرآن نباشد بخصوص اگر مطلبی در دایره احکام و آداب و شریعت خاتم باشد؛ که در این صورت به طریق اولی حتماً در قرآن هست. بنابراین طبق این آیه و سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، با وجود اینکه تمام علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام در قرآن موجود است؛ اگر فرض کنیم وحی غیر قرآنی هم بر پیامبر می‌شده، آیا آن وحی‌ها حشو و زائد بوده‌اند؟! خیر. پس یقیناً آن وحی‌ها هرچه باشند به قرآن مربوطند. در غیر این صورت «کلّ شیء» در این آیه بی‌معنا خواهد بود.

لذا نمی‌توان پذیرفت وحی غیر قرآنی بر پیامبر نازل شده باشد. منتها همان‌طور که گفتیم گاهی وحی مربوط به عبارات و الفاظ قرآن است و گاه وحی مربوط به رموز و بطون آن می‌باشد که هر دو وحی قرآنی محسوب می‌گردد. و اینکه فقیه قرآنی مکرراً می‌فرماید «سنت مستفاد از قرآن است» از همین جهت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این وحی‌های بطون قرآن را در قالب سنت برای ما بیان می‌کنند.

## آیا منتقد خلیفه ثانی را واقعاً راست کردار می‌داند؟!

ما اکیداً به منتقد توصیه می‌کنیم که دست از دفاع از عمر بردارد. ایشان طوری صحبت می‌کند که گویا عمر به شعارش مبنی بر «حسبنا کتاب الله» صادقانه وفادار

۱- کافی، جلد ۱، ص ۶۱، ح ۷ «... ذلك القرآن... إن فيه علم ما مضى، و علم ما يأتي إلى يوم القيامة، و حكم ما بينكم و بیان ما أصبحتم فيه تختلفون، فلو سألتمونی عنه لعلمتکم»: «این قرآن است... به درستی که در آن علم گذشته و علم آنچه که تا روز قیامت می‌آید، وجود دارد و حکم آنچه که بین شماست در آن است و بیان چیزی است که در آن اختلاف کرده‌اید. پس اگر از من درباره آن پرسید برای شما می‌گویم» و نیز روایات زیادی هست که با شاهد گرفتن آیه شریفه مذکور، منبع علم معصومین علیهم السلام را قرآن دانسته است که به اقتضای به برخی اشاره خواهد شد.

بوده و همه جنایت‌های وی نتیجه مستقیم عمل به این جمله است! شما که وکیل او هستید بگوید کدام آیه از قرآن دستور داده که درب خانه فاطمه زهرا (ع) را آتش بزنند! یا فدک را از آن حضرت بگیرند؟! مگر او نگفت «حسبنا کتاب الله» پس چرا استدلال صدیقه طاهره (ع) به قرآن را قبول نکرد و یک روایت جعلی ساخت که پیامبر گفته است: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم»؟! یعنی شما بر این باورید که در آن محکمه حق با عمر بوده است؟! در صورتی که با مبنای ما آن روایت پس از عرض بر کتاب تکلیفش معلوم می‌شود و استدلال حضرت صدیقه کبری (ع) به قرآن، قاطع و فصل الخطاب خواهد بود. منتقد لحظه‌ای به عاقبت حرفهای خویش بیانید و ببیند که به چه راهی می‌رود؛ «فأین تذهبون»؟!<sup>۱</sup>

## ردّ صفحه ۱۵، شماره ۲:

منتقد گفته است: «بنابر اقرار خودتان در موارد متعدد که خواهد آمد، وقتی که ما به قرآن مراجعه کردیم، خود قرآن ما را به عترت (ع) و بیان پیامبر (ع) ارجاع می‌دهد». بله قرآن بوسیله همین عبارات گویای خود ما را به عترت (ع) هدایت می‌کند. اما این سخن هرگز به این معنا نیست که قرآن قابل فهم نبوده و فهم عبارات فصیح و بلیغ قرآنی که «بیان للناس» است، متوقف بر بیان معصومین (ع) باشد. و ما همین لزوم رجوع به پیامبر (ع) و اهل بیت (ع) را نیز از عبارات واضح و گویا و دلالات قاطع قرآنی

۱- نکته ظریفی اینجاست که این آیه شریفه تنها در یک جای قرآن، آن هم در دفاع از قرآن آمده است. بنابرین با دوری از قرآن به کجا می‌توان راه یافت؟ و با انکار قرآن به کدام هدایت می‌توان دست یافت؟ در سوره مبارکه تکویر که نیمی از آن در دفاع از قرآن و رسول الله (ع) است، خدای سبحان از آیه شریفه ۱۵ تا آخر سوره اینگونه فرموده است: «... \* فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ \* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ \* وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ \* وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ \* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ \* مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ \* وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ \* وَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ \* وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ \* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ \* فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ \* لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ \* وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

**فهمیده‌ایم.** حال عقیده ما نسبت به عترت پیامبر «صلوات الله علیهم أجمعین» محکم‌تر است یا شما؟

### ردّ صفحه ۱۵، شماره ۳:

معارض گفته است: «کاملاً درست است که آیات قرآن نور و هدایت و روشنی است اما به شرط اینکه به آیات وجوب رجوع به پیامبر ﷺ هم کافر نشویم و آیاتی را هم که علم کامل قرآن را مختص به پیامبر و معصومین ﷺ می‌داند، و فهم صحیح قرآن را مشروط به مراجعه به پیامبر و امامان ﷺ می‌شمارد کنار نگذاریم و با خود قرآن، قرآن را نکوبیم».

اینجا از مواردی است که در ابتدای کتاب هم اشاره کردیم که منتقد با تقطیع کلام ایجاد شبهه می‌کند سپس سخن خود علامه صادقی تهرانی رحمته را به خود ایشان به عنوان اعتراض تحویل می‌دهد. آیا سخنان فراوان فقیه قرآنی که در جای جای کلام مبارکشان بعد حقائق قرآنی را در انحصار معصومان محمدی رحمته می‌دانند در منطق شما مساوی با «کافر شدن به قرآن و کنار گذاشتن آیات رجوع به پیامبر است»؟!

البته تردیدی نیست که: قرآن نور و هدایت و روشنی می‌باشد و آیاتی از آن وجوب رجوع به پیامبر و عترت رحمته را متذکر گشته و آیاتی هم علم کامل قرآن را به اهل بیت رسالت رحمته اختصاص داده است. ولی باید کمی تأمل کرد که آیا کسی که به امر واجب قرآن، به پیامبر رحمته رجوع کرده، سپس امر واجب آن حضرت، مبنی بر عرضه روایات بر قرآن را پذیرفته، و صادقانه به آن عمل کرده؛ به کفر نزدیکتر است، یا کسی که حتی از قبول لفظی این امر واجب - در روایات متواتر و غیر قابل انکار - کراهت دارد؟

## آیا منتقد فصاحت و بلاغت قرآن را قبول می کند؟!

اما کجای قرآن اشاره شده که فهم صحیح قرآن که منتقد در جمله فوق گفته - و منظور عبارات قرآن است - مشروط به مراجعه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟! بر عکس؛ قرآن با بیان و دلالت‌های روشن سخن دیگران را روشن می‌کند. نور کلام اهل بیت علیهم السلام از نور قرآن است. و فصاحت و بلاغت ایشان در سایه فصاحت و بلاغت قرآن قرار دارد. اگر منتقد حتی یک آیه به این معنا که «فهم صحیح عبارات قرآن متوقف بر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله است» ذکر کند، ما تابع ایشان خواهیم شد.

منتقد باید تکلیف خود را با فصاحت و بلاغت قرآن مشخص نماید. آیا ایشان در واقع قبول دارد که فصاحت و بلاغت قرآن، اعجاز و فوق کلام بشری بوده و حتی کلام رسول الله صلی الله علیه و آله - که فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین خلائق هستند - در رتبه‌ای بعد از کلام الله المجید قرار دارد؟

## ردّ صفحه ۱۶؛ شماره ۴:

منتقد گفته است: «مگر قرآن در مسأله امامت و رهبری که اساس اسلام است آیه روشن نداشت که پیامبر رحمت، قرآن به تنهایی را کافی ندانست و هدایت مردم را تنها منوط به نوشته خود دانست؟!».

مشکل اینجاست؛ کسانی که هوای نفس بر آن‌ها غالب شود دیگر حجت و برهان و آیه و نشانه‌های الهی برایشان سودی ندارد. و گرنه آیا نوشته حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ماجرای غدیر بالاتر بود که در حضور بیش از صد هزار نفر، ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام را ابلاغ نمودند و آیات مربوطه را هم برای اامت تلاوت کردند. و به قول شما تواتر آن از تواتر قرآن بیشتر و بالاتر است!! اما عهدشکنان بر طبل تجاهل کوفتند و گمراهی را در پیش گرفتند.

و کراراً تذکر می‌دهیم که در قرآن بر خلاف عقیده منتقد؛ آیات روشنی در اثبات وجود وارثان معصوم برای قرآن کریم وجود دارد که بیان کردیم، و منتقد به هر

دلیلی حاضر به پذیرش آن نیست، چون اگر وی قبول کند که قرآن ما را به اهل بیت (علیهم السلام) هدایت می‌کند؛ کلّ هیاهویی که به راه انداخته توسط خودش زیر سؤال خواهد رفت؛ لذا مانند هم مسلکانش از اهل سنت که گوششان را برای شنیدن حق بسته‌اند؛ نمی‌خواهد بپذیرد که از قرآن هم می‌توان به اهل بیت (علیهم السلام) رسید!

## ردّ صفحه ۱۶، شماره ۵:

منتقد می‌گوید: «قرآن تبیان کل شیء است ولی ما قاصر از استفاده از آن هستیم، و بهترین دلیل برای این مطلب این است که بزرگان علما و دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند همه مجهولات خود را با آن بر طرف سازند، و شما خودتان هم در طول زمان، فتاوا و نظراتتان تغییر کرده است».

اولاً قرار نیست همه مجهولات بوسیله ظواهر قرآن برای ما حل شود؛ زیرا این «تبیاناً لکل شیء» که قرآن درباره خودش فرموده دو بُعد دارد. بُعد اول برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که اعمّ از بُعد رمزی و بُعد دلالی قرآن می‌باشد. و بُعد ثانی برای ماست که همه چیز درباره هدایت انسان در بُعد دلالی قرآن موجود است - از جمله وجوب رجوع به اهل بیت رسالت (علیهم السلام) - کما آنکه در «ردّ صفحه ۱۵، شماره ۱» توضیح آن گذشت.

بنابراین در عصر غیبت که ما از بُعد رمزی قرآن تنها به روایات موجود از اهل بیت رسالت (علیهم السلام) - که مخلوط با جعلیات و ظتیات و ... است - دسترسی داریم؛ باید همه آنها را به بُعد دلالی قرآن عرضه کنیم تا سره از ناسره معلوم گردد. بنابراین

---

۱- این جمله ما پیش داوری نیست، شاید خواننده بگوید منتقد که هنوز متن شما را نخوانده است؛ شاید قبول کند. عرض می‌کنیم آن روزی که ایشان با اطرافی‌هایش برای برهم زدن همایش دوم «بیداری قرآنی» آمدند، بسیاری از مطالب برای ایشان روشن شد و اگر قرار بر پذیرش بود حداقل بخش‌هایی از جزوه انتقادی خود را اصلاح می‌نمود. اما ایشان چندی بعد از آن ماجرا آن جزوه را که در آنجا بین شرکت کنندگان پخش نموده بود، در سایت خود با افتخار قرار داد!! و تماس‌ها و بحث‌های منطقی و عقلانی با ایشان کاملاً بی‌ثمر بود و تا لحظه نگارش این رده هنوز آن مطلب در سایتشان موجود است. و امیدواریم ایشان در آینده با تأمل و دقت بیشتر پذیرای مطلب حق باشند.



«کلّ شیء» برای ما به معنای همه چیز از جمله رموز و تأویل قرآن نیست؛ اما به این معنا هست که قرآن برای ما در هر چیزی محور و محک و فرقان است.

## آیا علت اختلافات مسلمین روی آوردن به قرآن است یا مهجور کردن آن؟!

ثانیاً شکی نیست که همه مسلمین نسبت به قرآن قاصر و بلکه مقصر هستند و نسبت به آن کوتاهی نموده‌اند و شاهد آن هم همین اختلافی است که در طول تاریخ بین علمای اسلام و حتی بین علمای درون مذهب وجود دارد و ندای رسای استاد ما به پیروی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خاطر همین مطلب، بلند است.<sup>۱</sup> علمای ما برخلاف همه موازین با هم اختلاف می‌کنند و خود را در این اختلاف مأجور هم می‌دانند. نه تنها به دنبال وحدت نیستند بلکه آن را غیر ممکن می‌شمارند

۱- همانطور که در خطبه ۱۸ نهج البلاغه ذکر شده است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی مشاهده می‌کنند دو قاضی حکمی متفاوت می‌دهند و بعد کسی که به عنوان سرپرست آن دو بوده است حکم هر دو را صحیح می‌شمارد خشمگین می‌گردند و آن‌ها را توبیخ می‌کنند که «خدای آن‌ها یکی است، کتاب آن‌ها یکی است، پیامبرشان هم یکی است. آیا خدای تعالی آنان را به اختلاف دستور داده و آنان اطاعتش کرده‌اند؟! یا آنان را از اختلاف نهی فرموده و آنان از نهی او سرپیچی نموده‌اند؟ یا خدای سبحان دینی ناقص نازل نموده و از آنان برای کامل نمودنش یاری خواسته؟! یا این فتوا دهندگان شریک خداوند که هر چه بخواهند بگویند و بر خداست که رضایت دهد؟! یا اینکه خدای سبحان دین کاملی فرستاده ولی رسولش - که درود خدا بر او و آتش باد - در تبلیغ آن کوتاهی کرده؟! در صورتی که خدای سبحان می‌فرماید: «در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» و می‌فرماید «بیان هر چیزی در آن است». و تذکر داده که بعضی قرآن گواه بعضی دیگر است، و اختلافی در آن نیست، و فرموده: «اگر این کتاب از سوی غیر خدا نازل شده بود در آن اختلاف فراوان می‌یافتند». همانا قرآن ظاهرش زیبا، و باطنش عمیق و ناپیداست، شگفتی‌هایش تمام شدنی نیست، و غرائبش پایانی ندارد، و تاریکیها جز با قرآن زوده نگردد.

«اللَّهُمَّ وَاحِدٌ، وَ نَبِيَّهُمْ وَاحِدٌ، وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ. أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْاِخْتِلَافِ فَطَاعُوهُ؟ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا اسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَيَّ إِتْمَامِهِ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَفَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ أَدَائِهِ؟ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ قَالَ: «فِيهِ نَبِيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصْدَقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا» وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنْبِيٌّ، وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَقْنَى عَجَائِبُهُ، وَ لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتِ إِلَّا بِهِ».

و سیره آنان نیز این را نشان می‌دهد. در حالی که با روش ارائه شده توسط استاد ماجله اگر هزاران فقیه قرآنی با هم گفتگو کنند به نتیجه واحد خواهند رسید یا آنکه خواهند توانست یکدیگر را قانع کنند و بایستی شورای فقهای قرآنی تشکیل گردد تا در تمام شئون مربوطه فقهی و غیره مشورت کنند و رساله واحدی با عنوان «توضیح المسائل شورای فقهای اسلام» ارائه نموده و مکلفان را سردرگم ننمایند. چیزی که متأسفانه الآن بسیاری از فقهای ما به آن رضایت نمی‌دهند!

فریاد آن مرد الهی همیشه بلند بود و می‌فرمود کاری نکنید که در صحنه قیامت مورد شکایت رسول رحمة للعالمین قرار گیرید که «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان، ۳۰).

## ردّ صفحه ۱۶، شماره ۶:

منتقد می‌گوید: «آیاتی که قرآن را نور، هدایت، و بیان برای مردم و... معرفی می‌کند معنایش این نیست که مردم بدون وساطت اهل بیت علیهم‌السلام بتوانند از همه مطالب قرآنی استفاده کنند؛ لذا در روایات آمده است که تبیان کل شیء بودن آن اختصاص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام دارد».

امیدواریم منتقد تا اینجای بحث متوجه اشکال کارشان بشوند. استاد ما می‌گوید بعد رمزی قرآن در اختصاص معصومان محمدی علیهم‌السلام می‌باشد و آنها در مقام بیان آن هستند. اما بعد دلالتی قرآن محتاج به اهل بیت علیهم‌السلام نبوده و ایشان تنها در مقام تذکر آن برای امت هستند. لذا نیاز امت به عترت علیهم‌السلام به معنای وساطت آنان علیهم‌السلام در بیان «بعد دلالتی قرآن» نیست و ظاهراً عده‌ای متوجه این مغالطه نیستند.

و این مطلب که تبیان کل شیء اختصاص به پیامبر و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين دارد در درجه اول از خود آیه مربوطه<sup>۱</sup> فهمیده می شود. اما منتقد از این بحث می خواهد نتیجه بگیرد که «دلالتها و عبارات قرآنی بدون بیان معصوم قابل فهم نمی باشد!» که این حرف کاملاً مردود است.

### فقط کتاب الله، دلیل است

منتقد در ادامه در مقابل کلام فقیه قرآنی که: «بر حسب نصوص، فقط کتاب الله، دلیل است؛ هم مشرّع و هم دلیل شرعی است»<sup>۲</sup> گفته است: «کدام نص برای انحصار غیر از "حسبنا کتاب الله؟" آن هم در مقابل نص پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین و انا مدینه العلم و علی بابها و...؟! لطفا یکی را بیاورید! اگر دلیل منحصر قرآن است پس چرا مجبور می شوید بارها اسم سنت قطعی را در کنار آن بیاورید؟!».

باز هم مغالطه! همانطور که تاکنون بیان شد محوریت قرآن منافاتی با حدیث ثقلین و غدیر و غیره ندارد. پیامبر ﷺ به علوم قرآنی که شامل علم اولین و آخرین می باشد دسترسی دارد و بعد از ایشان هم آن علوم نزد اهل بیت رسالت ﷺ است و لذا بر خلاف آنچه منتقد گفته نه تنها آن کلام با حدیث شریف «أنا مدینه العلم و علی بابها» هیچ منافاتی ندارد بلکه تأیید و دلیلی بر این حدیث می باشد: چرا که وقتی علم اول و آخر در قرآن باشد<sup>۳</sup> و طبق قرآن، و آیات ۳۱ و ۳۲ سوره فاطر، قرآن دارای وارثان معصومی است که علمش نزد آنهاست، علمی که وزیر حضرت سلیمان ﷺ با دانستن یک کلمه از آن گوی سبقت را از بزرگان جن ربود، معلوم می شود که دایره علمی که پیامبر شهر آن و علی درب آن است چیست. بهتر است

۱- نحل، ۸۹: ﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ : «این کتاب را به تدریج بر تو فرو فرستادیم در حالی که روشنگر است برای هر چیزی و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای اسلام آورندگان است».

۲- علم اصول در ترازوی نقد.

۳- طبق آیه شریفه نحل ۸۹ که توضیح آن در «ردّ صفحه ۱۵، شماره ۱» آمد و پیش از این نیز حدیث امیرالمؤمنین ﷺ را که در تأیید این معناست ذکر کردیم.

منتقد مطالعه‌ای در تفسیر الفرقان داشته باشد تا کمی بیشتر نسبت به جایگاه و مقام والای اهل بیت عصمت و طهارت، خاصه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام معرفت پیدا نماید.

شما این همه دیده‌اید که استاد ما همیشه در کنار کتاب از لفظ سنت قطعیه استفاده می‌کند اما نفهمیده‌اید برای چه؟! چون نخواستید بفهمید! ایشان بارها فرموده‌اند که «سنت مستفاد از قرآن است». یعنی سنت قطعیه همان بُعد رمزی قرآن می‌باشد. پس ما که می‌خواهیم از قرآن استفاده کنیم به سنت قطعیه محتاجیم چون تنها بهره ما از بُعد رمزی قرآن همین سنت است.

برای روشن تر شدن موضوع توضیحاتی به شرح ذیل لازم است:

### علم اهل بیت علیهم السلام در قرآن

هنگامی که حضرت سلیمان علیه السلام به سران کشورش فرمود: چه کسی از شما می‌تواند تخت ملکه سبا را پیش از ورود آنها نزد من بیاورد؟ بزرگی از جتیان گفت: من قبل از آنکه از جای خود برخیزی آن را برای تو حاضر می‌کنم و در انجام این کار بسیار توانا و امین هستم. در قرآن این ماجرا نقل شده و در ادامه آن در آیه ۴۰ سوره نمل می‌خوانیم: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ یعنی «کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه پلک بزنی برایت می‌آورم». عبارت قرآنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» است یعنی کسی که علمی از کتاب داشت، یعنی جزئی از علم کتاب. و او با آن علم جزئی باذن الله تعالی این چنین قدرتی یافته بود.

اما آیه آخر سوره رعد می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ : «و کسانی که کافر شدند گویند: «تو فرستاده‌ای (از سوی خدا) نیستی!» بگو: «کافی است خدا، شاهد میان من و شما باشد، و نیز کسی که نزد او [کل] علم کتاب است». (رعد، ۴۳)

در اینجا عبارت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است. یعنی همه علم کتاب. حال این شاهدهی که پیامبر ﷺ می گوید کَلَّ عِلْمُ كِتَابِ نَزْدِ اَوْسْتِ و کافی است خدا و او شهادت بدهند که من فرستاده خدا هستم؛ چه کسی است؟ آیا فرشته است یا انسان و یا جن؟

خدای سبحان در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره فاطر می فرماید: ﴿وَالَّذِي اَوْحَيْنَا لِاِيكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ يِعْبَادِهٖ لَخَبِيرٌ بَصِيْرٌ \* ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ اِذِنَ اللّٰهُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ﴾ یعنی: «و آنچه از کتاب [قرآن] به سوی تو وحی کردیم، (هم) او تمام حق است حال آنکه تصدیق کننده است آنچه را در برابر اوست. براستی خدا نسبت به بندگانش بسی آگاه بسیار بیناست \* سپس (آن) کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو (عادل) و برخی از آنان (نیز) در همه خوبی‌ها به اذن خدا (از همگان) پیشگامند. و این همان برتری بزرگ است.»

این آیه صراحت دارد که برگزیدگانی از امت پیامبر وجود دارند که وارث کتاب الهی یعنی قرآن هستند. و اینجا «الکتاب» یعنی کل قرآن، هم ظاهر و هم باطن و آموزش. و خدا ایشان را انتخاب نموده؛ پس با اجماع امت و شوری و غیره کسی وارث کتاب نمی‌شود. از سویی این افراد را این توفیق بوده که نه تنها جزء ظالمین نبوده و هیچ گناهی نکرده‌اند؛ بلکه فراتر از عدالت نیز عمل کرده و به اذن و الهام الهی در تمام نیکی‌ها بر همه مردم در مثلث زمان (گذشته و حال و آینده که شامل انبیاء ﷺ معصوم نیز می‌باشد) سبقت گرفته‌اند. لذا نه تنها معصوم‌اند بلکه در اعلی درجه کمال و هدایت هستند.

سؤال: اینها چه کسانی هستند؟ چه کسانی وارثان معصوم قرآن و رسالت محمدی ﷺ هستند؟ اگر ادعا شود کسی با چنین شرایطی وجود ندارد پس این آیه قرآن - معاذ الله - دروغ می‌شود!

از طرفی، وقتی به برادران سنی رجوع می‌کنیم می‌بینیم ایشان اعتقادی به وجود افراد معصوم ندارند و پیشوایان ایشان هم هرگز چنین ادعایی نداشته‌اند بلکه عکس آن را که عدم عصمت است بارها در عمر خویش اعتراف نموده‌اند. پس تنها شیعه می‌ماند که به وجود معصومانی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتقاد داشته و پیشوایان او هم نه تنها این ادعای عصمت را داشته‌اند بلکه در میدان عمل نیز، درجات اعلای اندیشه و تقوا و علم و فضیلت آنان نزد دوست و دشمن غیر قابل انکار است. لذا ۱۳ معصوم محمدی علیهم السلام پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، اهل بیت عصمت و طهارت و رسالت‌اند که وارثان حقیقی علم کل کتاب می‌باشند.

پس در آیه شریفه آخر سوره رعد، آن کسی که علم کتاب نزد اوست به هدایت قرآن کسی نیست جز صالح المؤمنین، اسدالله الغالب، مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب «علیه ازکی صلوات المصلین».

شبیبه این استدلال را فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته الله علیه بیان کرده‌اند و خود ایشان جمع کشیری از صاحبان اندیشه اهل سنت را به حصن حصین ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام داخل نموده‌اند.

البته آیات دیگری نیز در قرآن هست که به خوبی با دلالتش ما را به سوی اهل بیت علیهم السلام و علم ایشان هدایت می‌کند: «هدی ورحمة لقوم یوقنون» (اعراف، ۵۲). حال اگر شما بگویید که قرآن برای ما قابل فهم نیست دست ما از حجت قرآنی بر ولایت خالی می‌گردد و مجبور می‌شویم بگوییم که ولایت اهل بیت علیهم السلام که ما آن را اصلی مهم از اصول دین دانسته و ترک آن را مساوی با نقص دین می‌دانیم پایه قرآنی ندارد! حال آنکه عکس این مطلب در مقاطع مهم رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله با نزول آیاتی مبارک مطرح گشته است.

## ردّ صفحه ۱۷:

در مقابل فقیه قرآنی که فرموده‌اند: «همانطور که معصومان از رسول و ائمه علیهم‌السلام تالی تَلُو قرآنند و سنّت تالی تلو قرآن است، ما هم تالی تَلُو قرآنیم»<sup>۱</sup> منتقد می‌گوید: «قطعا قرآن معصوم است اما فهم و درک و استدلال و برداشت شما چی؟! بلکه به چه دلیل تنها فهم شما از قرآن هم معصوم است و فهم دیگران اشتباه؟! و به چه دلیل فهم همگان از قرآن مساوی با فهم پیامبر و امامان علیهم‌السلام است و نیازی به بیان آنان ندارند؟!».

در اینجا هم پیدا کردن ربط منطقی بین جملات منتقد و عبارات فقیه قرآنی مشکل و بلکه ناممکن است. «تالی تلو قرآن بودن» که وظیفه هر مسلمانی است چه ربطی به عصمت دارد؟! ظاهراً منتقد معنای کلمه «تالی تلو» را نمی‌داند. همینجا به ایشان می‌گوییم که معنای این کلمه «پیرو» است. در مبنای فقه قرآنی همه باید «تالی تلو» قرآن یعنی در همه چیز پیرو قرآن باشند.

نکته جالب آن است که مطمئناً منتقد از روی جهل جمله فوق را ننوشته است چرا که در همان متنی که ایشان یک جمله از آن را نقل کرده، مرحوم استاد معنای تالی تلو را هم توضیح داده است: «همان طور که بارها عرض کردم، قرآن در کلّ ابعاد در بالاترین مراحل اعجاز است. پس ما که می‌خواهیم ترجمه‌ای یا تفسیری، استفساری از قرآن بکنیم، باید تالی تَلُو قرآن باشد. «تالی تلو» قرآن بودن یعنی دنبال قرآن رفتن. حتی المقدور از الفاظ قرآن، سجع قرآن، قافیه قرآن، وزن قرآن، ادب قرآن و الفاظ آن استفاده کردن و اگر این کار را نکنیم ما قرآن را درست ترجمه و یا تفسیر نکرده‌ایم. چون محور اول خود قرآن است، ما که مانند قرآن نمی‌توانیم الفاظی بیابوریم و تفسیر کنیم. بنا بر این تالی تلو قرآن (باید باشیم)، همان طور که معصومان از رسول و ائمه علیهم‌السلام تالی تلو قرآنند و سنّت تالی تلو قرآن است، ما هم تالی تلو قرآنیم؛ در تفهّمش، در استدلالش، در دلالتش، در الفاظش - کسی آورده یا نیاورده کاری نداریم - لکن قرآن در زیبایی تعبیر بی نظیر هست یا نه؟ ما هم باید در زیبایی تعبیر تفسیرمان و ترجمه‌مان

۱- نشریه قرآنی بینات. گفتگو با آیت الله صادقی تهرانی، بخش نخست: «قرآن تنها معیار در تفسیر».

بی نظیر باشیم. البته آن مقدار که امکان دارد. الآن بعضی از تفاسیر، عربی است ولی عربی شبیه به فارسی است. ما همان گونه که اقتباس معنوی از قرآن می‌کنیم، در حد امکان، اقتباس لفظی هم برای ادای معنا می‌کنیم».

حال که منتقد با علم به معنا و منظور گوینده چنین رفتاری می‌نماید چه باید گفت؟! ما فقط می‌گوییم این در درجه اول به علت خدشه ناپذیر بودن مبانی فقه قرآنی است چراکه در مواجهه با این مبانی محکم قرآنی، فرد معترض ابزاری جز مغالطه برای نقد نداشته. و در ثانی این اعمال نشانه عدم صداقت و دور بودن از اخلاق اسلامی است.

پیشنهاد ما این است که محققان، کل مصاحبه نشریه بینات را با عنوان «گفتگو با آیت الله صادقی تهرانی» که در چهار جلسه با عناوین ذیل است برای تکمیل بحث مطالعه نمایند<sup>۱</sup>:

- بخش نخست: شماره ۳۰ تابستان ۸۰، «قرآن تنها معیار در تفسیر»
- بخش دوم: شماره ۳۱ پاییز ۸۰، «مبانی برداشت معصومانه از معارف قرآن»
- بخش سوم: شماره ۳۲ زمستان ۸۰، «چگونگی خلافت آدم»
- بخش چهارم: شماره ۳۳ بهار ۸۱، «شیوه برخورد قرآن با تحریف، تشابه و نسخ»

## روش معصومانه در فهم دین

در آن مباحث استاد ما توضیح می‌دهند؛ روشی که معصومان محمدی (علیهم‌السلام) به ما آموزش داده و امر کرده‌اند که جز آن از راه دیگری نرویم همین روش عرضه بر کتاب است و «فقه گویای قرآنی» معرفی شده توسط علامه صادقی تهرانی (رحمته) فقط چگونگی و کیفیت این عرضه بر قرآن را به صورت مدون در اختیار مؤمنین و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار داده است.

۱- پایگاه اینترنتی البلاغ کل این چهار مصاحبه را برای دانلود در اختیار پژوهشگران قرار داده است:



در آنجا ایشان بیان می‌دارند که این روش معصوم است و با این مبانی معصومانه، ما به صحیح‌ترین نتایج دست می‌یابیم؛ البته ممکن است در استفاده از آن خطا کنیم. اما روش معصوم می‌باشد. یعنی اگر کسی از آن به درستی استفاده کند یقیناً به مطلب صحیح می‌رسد و امکان ندارد به فتوا یا نظر نادرست برسد. در صورتی که سایر علمای عصر غیبت ادعای عصمت روش ندارند و نمی‌گویند که مثلاً با مبنای اصولی و غیره که داریم اگر کسی به درستی و صحیح از آن استفاده کند به فتوا و نظر صحیح دست پیدا خواهد کرد. بلکه می‌گویند این روش ظتی است ولی ما ملگف به آنیم و اگر هم خطا کنیم، مأجوریم!

بنابراین اگر کسی به درستی در قرآن تدبّر کند حکم صحیح را در می‌یابد و اگر افراد قرآنی با مبنای صحیح و بدون تحمیل، مشورت کنند خطاهای احتمالی کاربردی آنان بسیار کم و به حد صفر می‌رسد. لذا استاد ما می‌فرمایند باید در این راه تالی تلو قرآن یعنی پیرو و همراه قرآن باشیم. و دنباله روی از قرآن به معنای عصمت نیست.

در ضمن استاد ما هرگز نفرمود، که فهم من صحیح و فهم دیگران اشتباه است. بلکه ایشان می‌فرمایند روش من صحیح و روش دیگران اشتباه است. اما ایشان خود معترفند که چون معصوم نیستند ممکن است خطا کنند. لذا گاهی تبلور در فتاوا و نظرات ایشان دیده می‌شد چون در آن موارد با تدبّر بیشتر در قرآن متوجه می‌شدند که مثلاً فلان آیه بر مطلبی خاص دلالت دارد که ایشان تا کنون در نیافته بودند یا آنکه حتی اشتباه در فهم پیش آمده بوده. اما این خطاها تأثیری در صحیح بودن اصل روش و مبنا ندارد. مانند کسی که متر دارد اما به هر دلیلی، از جمله خستگی یا شکست نور و غیره، عدد روی متر را اشتباه می‌خواند و بعد متوجه می‌شود که مثلاً ۱۲ متر نبوده بلکه ۱۳ متر بوده است. آیا باید گفت پس وسیله ایشان قابل اعتماد نیست چون ایشان متر را اشتباه خوانده است؟!!

بنابراین ادعای استاد ما تنها صحت روش است. کما آنکه در بخش دوم مصاحبه با نشریه بینات، «مبانی برداشت معصومانه از قرآن کریم» توسط ایشان توضیح داده شده است. و این مبنا همان چیزی است که فقیه قرآنی رحمته در پیروی از امامش امیرالمؤمنین علیه السلام بیان داشته است. آن حضرت در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه درباه قرآن فرموده‌اند: «وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ» (یعنی «و [قرآن] برای متمسک [به آن] عصمت [آور] است»). به خصوص آنکه خطبه مذکور دارای مضامینی مربوط به عصر غیبت است. و لذا ما امیدواریم منتقد نسبت به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام منکر نبوده و حاضر باشند برای اثبات شیعه بودنش به صحت این کلام مولا اقرار نماید. البته اگر این سخن وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در نظر او مطابق مذاق صوفیه<sup>۲</sup> نباشد!

\*\*\*\*\*

در مقابل این جمله که: «در این تفسیر مختصر که ترجمه‌ای فشرده از تفسیر الفرقان است... اعجاز ربانی در آخرین کلمات وحیانی نه تنها از نظر معنا بلکه از نظر لفظ و وزن نیز به گونه‌ای معصومانه و نه معصوم نمودار شده است»<sup>۳</sup> منتقد می‌گوید: «مگر گونه معصومانه، با "معصوم" تفاوت دارد؟!»!

خوب تفاوت آن را در بخش قبلی توضیح دادیم. گاه کسی می‌گوید روش من صحیح و معصوم است. اما یک موقع کسی می‌گوید خود من معصوم هستم. معصومانه یعنی به شیوه و شکل معصوم. وقتی شما می‌گویید «آن پیرمرد کودکانه راه می‌رود»؛ آیا راه رفتن او را وصف می‌کنید یا خود او را؟!

۱- «وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ حَبْلُ الْمَتِينِ، وَالتُّورُ الْمُبِينِ، وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّزْقُ النَّاقِعُ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ»: «و بر شما باد کتاب خدا، که همانا آن حبل متین (ریسمان محکم)، و نوری روشنگر، و دارویی سودمند، و فرونشاندنده عطش، و عصمت و نگهبان برای تمسک کننده است».

۲- منتقد در صفحه ۳۷ جزوه اعتراضی خود روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام را به راحتی مطابق مذاق صوفیه خوانده است.

۳- مقدمه تفسیر ترجمان فرقان، ج ۱، ص ۹.

و عجیب است کسی که در دریافت مطلبی به این سادگی عاجز است چگونه به خود اجازه می‌دهد در مقابل یک عالم بزرگ قرآنی، مانند علامه مجاهد، آیت الله العظمی صادقی تهرانی رحمته الله علیه اینگونه مطلب بنویسد. نقد نه تنها اشکالی ندارد بلکه بسیار پسندیده و ممدوح است؛ اما منتقد از هیچ بی‌حرمتی فروگذار نکرده و از هر تهمتتی از جمله عمری بودن، تارک عترت، کافر، زندیق، ادامه ابن تیمیه و... فروگذار نکرده است آن هم پس از فوت این عالم ربّانی. و البته که این عمل او جز از آبروی وی نمی‌کاهد و برای فقیه قرآنی، در پیشگاه خدای سبحان و عترت معصومین علیهم السلام جز اجر و قرب چیزی نمی‌افزاید.

### عصمت علمی آری یا نه؟

فقیه قرآنی می‌فرماید: «بر حسب آیاتی از قرآن مانند ﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا﴾ (آل عمران، ۱۰۳) چنان می‌نماید که با شرائط ممکنه می‌توان با بررسی کامل و دقت شامل در قرآن حداقل به عصمت علمی آن دست یافت. در نتیجه برای پویندگان و جویندگان معارف قرآن هرگز تفاوتی جز در بعد تکاملی نخواهد ماند، اگر هم تشابه اندکی در اثر عدم عصمت اینان به وجود آید، با ﴿وامرهم شوری بینهم﴾ (شوری، ۳۷) بر طرف می‌گردد و به محکم می‌رسد. نویسنده در جهت رسیدن به تکامل معنوی و دستیابی به «نور علی نور» پذیرای نظرات علمی و رسا می‌باشد، که نور با نور تضادی ندارد، و تنها در مقدار پرتوهای نورانی، تامل و ازدیاد قابل تصور است، و هرگز تضادی ماهوی در آن متصور نیست»<sup>۱</sup> و منتقد پس از ذکر بخشی از جملات فوق می‌گوید: «پس: ۱) عصمت شما هم ممکن، بلکه لازم شد! ۲) شورا هم عصمت می‌آورد! ۳) آن هم عصمت مثل خود خدا!! ۴) و البته شورا به جای عترت، تر دیگر سقیفه در مقابل غدیر است!!».

مشاهده می‌کنید که توهین و گستاخی منتقد همین‌طور ادامه دارد. گرچه این سخنان ارزش پاسخ ندارد اما به جهاتی که قبلاً ذکر شد پاسخ این اتهامات را می‌دهیم. استاد ما در مباحث خود می‌فرمایند عصمت سه بُعد دارد:

### ۱- عصمت علمی، ۲- عصمت عقیدتی، ۳- عصمت عملی

بعد می‌فرمایند مثلث عصمت در غیر معصومین محال می‌باشد اما کمترین این عصمت‌ها که «عصمت علمی» است قابل دستیابی است البته با شرایطش. و «عصمت علمی»، به معنای عصمت اصطلاحی در معصومان (علیهم‌السلام) نیست چون با وجود همین عصمت علمی، بعضی‌ها عالم بی‌عمل و اهل آتش می‌شوند. می‌داند و علمش هم قطعی و یقینی است اما به آن عمل نمی‌کند. مانند: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»<sup>۱</sup>. حال آیا این همه عالمی که با حسادت، ریا و ریاست‌طلبی هلاک شدند علم یقینی و صد درصد و معصوم نداشتند که این صفات موجب هلاکت می‌باشد؟

اما نکته مهم این است که: از کجا معلوم که ما می‌توانیم به عصمت علمی برسیم؟ درست است در بعضی موارد و موضوعات می‌شود به این عصمت رسید. اما چطور این مطلب قابل تعمیم می‌باشد؟ بحث ما در حوزه دین است؛ از کجا معلوم که در علم دین می‌توان به عصمت رسید؟ به این معنا که یقین حاصل کنیم فتوی و حکمی که می‌دهیم دقیقاً همان حکم اسلام است. اگر گفتیم فلان چیز حلال یا حرام است، چطور یقین کنیم نظر شارع مقدس همین است؛ و خلاف دین نیست. آیا چنین مطلبی ممکن است؟

۱- نمل، ۱۴: «و حال آنکه (از عمق) جانشان به آن (نشانه‌های ربانی) یقین داشتند، از روی ظلم و تکبر آنها را انکار کردند».

## قرآن کریم امر به عصمت فرموده است

فقیه قرآنی رحمته می گویند در آیه شریفه: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُونُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ \* وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**»<sup>۱</sup> کلمه «**إِعْتَصِمُوا**» فعل امر از باب اعتصام است و از ریشه «**عصم**» از مصدر «**عِصْمَةٌ**» می باشد. و معنای باب افتعال در اینجا مشارکت و طلب است. یعنی تلاش و طلب جمعی کنید تا عصمت بدست آورید.

پس می توان عصمت بدست آورد کما آنکه پیش از این اشاره شد و در کلام امیر بیان علیه السلام آمده است: «**وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ، وَالشَّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرَّيُّ النَّاقِعُ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمَتَمَسِّكِ**»<sup>۲</sup>. بنابراین رسیدن به عصمت امکان دارد و مگر ممکن است خدای سبحان امر به محال نماید. منتها این عصمت درجاتی دارد که درجه ادنای آن عصمت علمی است که عرض شد و **دستور هم جمعی است**. یعنی شاید این تکلیف برای یک نفر مشکل باشد اما اگر کلّ جامعه مسلمین در مسیر اندیشه قرآنی باشند و عمرهای علما صرف قرآن شود این مطلب به آسانی بدست خواهد آمد. و این تکلیف سخت تر از جنگ کردن با دشمنان نیست.

## حبل الله اول قرآن است و بعد عترت علیهم السلام

و حبل الهی طبق روایات متواتر هر دوی قرآن و اهل بیت علیهم السلام هستند. البته عترت در طول قرآن بوده پس حبل الله در عصر غیبت؛ همان کتاب و سنت است. و سنت هم در واقع همان بُعد رمزی قرآن است که در عصر غیبت از طریق عرضه همه اقوال و نظرات بر کتاب حاصل می شود و از غیر آن تمییز داده می شود. لذا در

۱- آل عمران، ۱۰۲- ۱۰۳: «هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا- آن گونه که حق پروا کردن از اوست - پروا کنید و هرگز جز به حالت تسلیم نمرید. و همگی با هم از تمامی ریسمان خدا عصمت بطلبید، و پراکنده نشوید.»

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶: «و بر شما باد کتاب خدا، که همانا آن حبل متین (ریسمان محکم الهی)، و نوری روشنگر، و دارویی سودمند، و فرونشاننده عطش، و عصمت و نگهبان برای تمسک کننده است.»

حقیقت حبل الله فقط قرآن است و بس. کما آنکه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد در امت تو فتنه‌ای خواهد بود. گفتم راه خروج از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا... که هر کس هدایت را از غیر آن بخوهد خدا او را گمراه می‌کند، و آن حبل الله المتین است و یادواره‌ای پر حکمت است و آن است صراط مستقیم...»<sup>۱</sup> و مانند این روایت هم بسیار است.<sup>۲</sup>

### در عصر غیبت حبل الله تنها قرآن است

اما در مقابل؛ روایات زیادی هم داریم که عترت صلی الله علیه و آله را حبل الله معرفی کرده‌اند، آیا باید دسته‌ای را رد کنیم؟ خیر. چرا که بر مبنای قرآن کریم همانطور که تاکنون توضیح داده شد و خود اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده‌اند اهل بیت صلی الله علیه و آله به عنوان ثقل اصغر؛ از ثقل اکبر که قرآن می‌باشد جدا نیستند و منبع علم ایشان قرآن است لذا در کلام خود ایشان هم مطلب اینگونه می‌باشد. پس در عصر غیبت حبل الله فقط قرآن است نه روایات!

### غیر معصوم نمی‌تواند حبل الله و محور اعتصام باشد

حال یک سؤال می‌پرسیم. آیا از چیزی که خودش عصمت ندارد می‌توان عصمت گرفت؟! هرگز. آیا روایاتی که گرفتار جعل و تقیه و نقل به معنا و خطا در نقل و غیره است می‌توانند موجب عصمت باشند؟ آیا می‌توان با مبنای ظنی و غیر یقینی به

۱- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۴، ۲۵. ... قال صلی الله علیه و آله سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: أتانى جبرئيل فقال: يا محمد سيكون في أمتك فتنة، قلت: فما المخرج منها؟ فقال كتاب الله فيه بيان ما قبلكم من خير وخير ما بعدكم، وحكم ما بينكم، وهو الفصل ليس بالهزل، من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله، ومن التمس الهدى في غيره أضله الله، وهو حبل الله المتين، وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم...».

۲- مثل «خطبه ۱۵۵ نهج البلاغه» و «بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۱، ح ۳۴، از تفسیر الإمام العسکری از رسول الله صلی الله علیه و آله» و «عیون اخبار الرضا شیخ صدوق، ج ۲، ح ۹» و «خطبه ۱۷۵ نهج البلاغه» و «مجازات النبوة ح ۱۸۰» و احادیث غدیر و ثقلین.

عصمت رسید؟ آیا علم اصول فعلی که حوزه‌ها گرفتار آن هستند<sup>۱</sup> ضامن عصمت است؟ لذا در غیبت معصوم علیه السلام تنها راه عمل به آیه شریفه اعتصام، محور قرار دادن قرآن است که قرآن تنها معصوم در دسترس ما در عصر غیبت می‌باشد.

پس همان‌طور که دیدیم، با توضیح فوق که منتقد آن را نقل نمی‌کند<sup>۲</sup> عصمت علمی هم ممکن و هم واجب است. چرا که خدای سبحان به آن امر فرموده است.

### آیا شوری حرام است!؟

جایگاه شوری هم در عصر غیبت تبیین شد. اولاً شورا امر قرآنی می‌باشد که ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾<sup>۳</sup>. لذا بر علمای ما واجب است شورای قرآنی تشکیل دهند البته اگر می‌خواهند جزو مؤمنین حساب شوند! و هیچ بهانه‌ای در عدم اجرای این امر پذیرفته نیست چنانکه وقتی در سال ۱۳۸۳

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مصاحبه «علم اصول در ترازوی نقد».

۲- آیت الله صادقی تهرانی در مصاحبه «علم اصول در ترازوی نقد» همین مضامین را مشروح بیان کرده‌اند که معترض بر حسب عادت خود به نقل ناقص مطالب فقط قسمتی را نقل کرده و آن مطلب این است: «.. اگر ما از روز اول طبق توصیه قرآن فقط به وحی اعتصام می‌کردیم، این همه اختلاف بروز نمی‌کرد، اگر هم اختلافی باقی می‌ماند، آن قدر معدود و محدود بود که به نظر نمی‌آمد. وقتی خدای متعال ما را به کاری امر می‌کند معلوم می‌شود که آن کار از ممکنات است، نه از محالات. قرآن ما را امر کرده است که به حبل الله چنگ بزنیم. از همین امر، معلوم می‌شود که اعتصام به وحی، هم ممکن است و هم وظیفه. آیه ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾، در ضمن آیاتی است که خطاب آنها به مؤمنان و مکلفان است؛ یعنی همه مکلفان، وظیفه دارند که به قرآن اعتصام کنند. انسان یا باید **عصمت** داشته باشد یا **اعتصام**. اگر عصمت نداریم، باید اعتصام داشته باشیم. اعتصام اگر به درستی و کامل صورت گیرد، به عصمت می‌انجامد. با تفکر و بررسی کامل معصوم، به فهم معصوم و مصون از خطا می‌رسیم. نشانه اعتصام واقعی این است که اختلاف‌ها را از بین می‌برد؛ زیرا اعتصام به عصمت می‌انجامد و در مقام عصمت، اختلاف و تناقض نیست. به قید «جمیعاً» هم باید توجه کرد. «جمیعاً» هم به «حبل الله» بر می‌گردد و هم به «واعتصموا» یعنی: هر فردی از شرع مداران و قرآن پژوهان باید به عصمت علمی برسد. اگر همه فقیهان و عالمان، بدون اجتهادات غلط و تمسک به متناقضات، به حبل الله اعتصام کنند، اختلافی بین آنها باقی نمی‌ماند. تخلف از قرآن، ریشه همه اختلافاتی است که میان مذاهب و مکاتب بروز کرده است.»

۳- شوری، ۳۸: «و کسانی که (ندای) پروردگارش را پاسخ مثبت داده و نماز بر پا داشته و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.»

عملاً قرار شد شورای فقهی قرآنی برگزار شود هر یک از مدعوین از مراجع و مجتهدین حضور خود در آن جلسه بحث و بررسی دینی را موکول به بعد نمودند و بدون هیچ دلیل موجهی در جلسه شرکت نکرده و عملاً به این فرمان الهی بی‌اعتنایی نمودند.

و ثانیاً برای ما که معصوم نیستیم و به امام معصوم هم دسترسی نداریم تشکیل شوری به طریق اولی واجب خواهد بود. منتقد به خاطر تجمّع افرادی فاسق در شورایی بنام سقیفه در برهه‌ای از تاریخ، فتوا به حرمت همیشگی شوری می‌دهد. پس آیا - معاذ الله - خدا هم اهل سقیفه بوده که به تشکیل شوری امر فرموده است؟!

## ردّ صفحه ۱۸، ۱۹:

از فقیه قرآنی در مصاحبه علم اصول در ترازوی نقد جمله‌ای نقل شده که «من در کتاب اصول استنباط ۱۰۲ قاعده و ضابطه فقهی از قرآن استخراج کرده‌ام. این قواعد چون قرآنی هستند نه گرفتار تناقض می‌شوند و نه ظنی‌اند. هم از نظر لفظی و هم از لحاظ معنوی عصمت دارند. چون دال معصوم است مدلول هم معصوم خواهد بود».

و منتقد در جواب گفته است که: «(۱) قرآن معصوم است اما آیا شما هم که استخراج می‌کنید معصوم هستید و امکان ندارد که در استخراجتان اشتباه کرده باشید؟! (۲) تفاوت شما با شیخ احمد احسائی یا هر کس دیگر که بگوید: من اشتباه نمی‌کنم چون فقط از وحی می‌گویم در چیست؟!».

**ظاهراً** نقد در اینجا وارد است چرا که ممکن است ایشان در استخراج این اصول صدگانه خطا کرده باشند. اما نظیر این جمله که در آن مصاحبه آمده در هیچ‌کجای دیگر از مرحوم آیت الله صادقی نشنیده‌ایم و با مبنای ایشان که تأکید دارند روش معصوم است نه ما در تضاد می‌باشد. مثلاً خود منتقد نیز نقل کرده بود که فقیه قرآنی رحمته فرموده‌اند: «در این تفسیر مختصر که ترجمه‌ای فشرده از تفسیر الفرقان



است... اعجاز ربانی در آخرین کلمات و حیانی نه تنها از نظر معنا بلکه از نظر لفظ و وزن نیز به گونه‌ای معصومانه و نه معصوم نمودار شده است» یا اینکه در ادامه همان مصاحبه ایشان دارند که «قرآن نیازی به من و شما ندارد. ما و همه بزرگان و مراجع، غیر معصومیم و قرآن، معصوم. غیر معصوم نمی‌تواند، سخنگوی معصوم باشد..» و یا در مقاله «پاسخ به نقد ترجمان قرآن کریم»<sup>۱</sup> ایشان فرموده‌اند که «ما ادعا نداریم که معصوم هستیم؛ لکن قرآن کریم از هر لحاظی معصوم است؛ و می‌توان با تفسیر آیاتش بوسیله آیات و لغات خودش، معنای معصومانه‌ای از آن بدست آورد؛ و اگر در موضوعی اختلاف بود با مشورت پژوهشگران قرآنی اختلاف برطرف می‌شود». لذا آن جمله را اگر به معنای مورد نظر منتقد فرض کنیم؛ چون برگرفته از مصاحبه ایشان است و آن صحبتها از نوار پیاده شده؛ حتماً یا خطای لفظی بوده یا خطای نقلی است و ما از پذیرش خطا بودنش ابایی نداریم ولی با شناختی که از فقیه قرآنی داریم اگر خود ایشان هم در قید حیات بودند و این جمله را می‌دیدند اصلاح می‌نمودند.

اما یقیناً این معنا مدعای فقیه قرآنی نیست. بلکه سخن این است که این اصول از قرآن استخراج شده و از مواردی است که مورد دلالت قرآن می‌باشد. چون دالّ قرآن است پس معصوم است. حالا اگر فقیهی اثبات کند مثلاً از این صدا اصل، فلان اصل مدلول قرآن نیست؛ مسلماً مطلب ردّ می‌شود اما از آن جهت که مدلول قرآن نبوده. و ایشان هم در همان فراز از سخنان خود گفته‌اند: «چون دال معصوم است مدلول هم معصوم خواهد بود». مگر کسی غیر این مطلب را می‌تواند بگوید که اگر چیزی مورد دلالت قرآن باشد صد درصد صحیح است؟!

در هر صورت برداشت ما از این جمله ایشان بر اساس سایر گفته‌های آن مرد الهی این است که «مبانی صدگانه اصولی مندرج در کتاب اصول الاستنباط با روش صحیح معصومانه از قرآن برداشت شده است و چون دلالت قرآن معصوم است، و روش ما هم معصومانه است، لذا این اصول هم معصومند، و اگر خطای اندکی هم از ما در این

۱- «پاسخ به نقد دکتر بهاء الدین خرمشاهی بر «ترجمان قرآن»: <http://www.albalaqa.com/>».

برداشت بوده باشد با شورای قرآنی این اندک خطاها هم از بین رفته و مجموعه اصول معصومی که خدای سبحان به کسب آن امر کرده است با تلاش و طلب جمعی حاصل می‌گردد».

\*\*\*\*\*

و منتقد در ادامه گفته است: «پس چرا در آخر عمر اعتراف کردید که باید کتاب‌هایتان بر اساس بیانیه تازه‌تان دوباره ویرایش شوند؟ و از کجا می‌دانید باز هم پس از چندی به اشتباهات مجدد خود اعتراف نخواهید کرد؟».

این جملات نیز ادعاهایی دروغ است. نه اشتباهی در کار بوده و نه اعترافی، آیا اگر فقیهی برای شاگردانش شبهه‌ای را رفع نماید؛ معنای کارش اعتراف به اشتباه است؟! پاسخ کامل این ادعای کذب را ابتدای کتاب، در «ورود به بحث» عنوان «نمونه‌ای از تقطیع در جزوه اعتراضی» ملاحظه نمایید.

و عجیب آن که منتقد پس از رحلت آن مرد الهی می‌گوید: «و از کجا می‌دانید باز هم پس از چندی به اشتباهات مجدد خود اعتراف نخواهید کرد؟!»

\*\*\*\*\*

منتقد در ادامه حرف‌هایش چند جمله پراکنده را که هر کدام در ابعاد مختلف قابل بحث است به عنوان تضاد در گفتار از استاد ما ذکر کرده است. فقیه قرآنی در جایی فرموده‌اند: «ما مجمل نداریم در قرآن؛ بله در أحلَّ اللهُ البیع، "بیع" مجمل است ولی ضرر نمی‌زند. چرا؟ چون نمی‌شود غیر از این گفت. مگر اینکه یک کتاب بنویسد در مورد بیع صحیح و شرایط و خصوصیات بیع‌های صحیح» و در جایی دیگر دارند که «بعضی وقتها است که اگر مطلبی را بخواهند به لفظ نص استعمال کنند، به جای یک عبارت باید ده تا عبارت بیاورند که این کتاب مثنوی هفتاد من شود» و جای دیگر بیان داشته‌اند که: «مادامی که نص هست، چه دلیلی دارد نص نیاورد؟ خب این کار خیانت

است اصلاً! آیا می‌شود خدا وقتی نص داریم نص را کنار بگذارد؟ یا ظاهر بیاورد یا خلاف ظاهر؟ مجمل بیاورد گنگ بیاورد؟ نمی‌شود».

به دنبال نقل این سخنان، منتقد می‌گوید: «(۱) اگر به قول شما کلام خدا مثل ناتش بی‌نهایت است پس چه طور محدودیت در بیان، برای خدا هم پیدا شد؟ (۲) پس پذیرفتید به هر دلیلی ولو به قول خودتان برای اینکه مثنوی هفتاد من کاغذ نشود بر خدا لازم شده است که در قرآن مجمل بگوید» و «گاهی می‌گویید وجود مبهم و مجمل و غیر نص در قرآن خیانت است، و گاهی دیگر می‌گویید که اگر قرار باشد همه چیز در قرآن نص باشد و اصلاً مبهم و مجمل وجود نداشته باشد مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود؛ و این همان تناقض صریح است».

اینجا هم منتقد از شیوه اصلی‌اش یعنی تقطیع بهره جسته است و چنین عملی اگر یک بار هم اتفاق بیفتد جای توبیخ دارد. و اما وقتی کسی به کرات از این شیوه ناصحیح و غیر علمی و غیر اخلاقی استفاده می‌کند دیگر باید گفت که این اعمال از روی جهل نیست بلکه عناد است. آیا منتقد که به فقیه مصلح قرآنی رحمته تهمت ترک عترت علیه السلام و عُمری بودن می‌زند؛ مقتدایش در این عمل غیر اخلاقی عترت علیه السلام است یا عُمر؟

### دفاع از قرآن: قرآن نه ظنی است و نه مجمل

بحث مجمل بودن آیات قرآن بحث مفصلی می‌باشد که استاد ما نیز به تفصیل درباره آن مطالبی را بیان داشته‌اند. برخی بر این باورند که کل احکام قرآن مجمل است. مجمل به چیزی می‌گویند که به قدری کلی است که نمی‌توان مطلب کامل را از آن برداشت کرد و باید تبیین شود تا مفهوم گردد. مثلاً اگر دکتر فقط به بیمار بگوید «شما باید پرهیز کنی!» بیمار هم می‌گوید: امرتان مطاع؛ حتماً پرهیز می‌کنم اما از چه؟ از سرما؟ از گرما؟ از ترشی؟ از لبنیات؟ از سردی؟ از گرمی؟ از چه باید پرهیز کنم؟ دکتر می‌گوید مثلاً «از فعالیت بدنی شدید پرهیز کن!» خوب جمله

اولی که دکتر گفته است که «پرهیز کن» خیلی مجمل است و نمی‌شود از آن هیچ حکمی فهمید.

برخی بر این باورند که کلّ قرآن در مقام اجمال است مگر آنکه ثابت شود در مقام بیان می‌باشد!! یعنی دست آخرش چندتا آیه بیشتر در قرآن نیست که بشود از آن حکم استخراج کرد و مطلبی فهمید. عده‌ای که کلاً قرآن را ظنی الدلالة دانسته و می‌گویند از آنجا که قرآن هفت بطن دارد و هر بطنی هم هفتاد بطن دارد پس ما اصلاً قرآن را نمی‌فهمیم. عده‌ای نیز که کمی منوّر الفکرترند می‌گویند آیات متشابه ظنی است و بقیه آیات محکم‌اند! عده‌ای دیگر هم بطور کلی می‌گویند که برخی آیات ظنی و بقیه محکم‌اند اما نمی‌دانند کدام آیات ظنی و کدام محکم است! و نتیجه این می‌شود که شما روی هر آیه‌ای دست بگذاری می‌گویند آقا شاید این از آیات ظنی باشد!!

در نهایت منصف‌ترین آنها می‌گویند در قرآن ۵۰۰ آیه از آیات الاحکام موجود است که البته بسیاری از آنها به گونه‌ای ظنی بر برخی احکام دلالت دارند! در صورتی که علامه صادقی رحمته تقریباً از ۱۰۰۰ آیه قرآن، احکام الهی را استخراج نموده‌اند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

این بحث کمی تخصصی و از حوصله این متن خارج است. اهل فن متوجه مغالطه معترض هستند. ولی توضیح مفید این است که استاد ما در مقام ردّ حرف کسانی که کلّ قرآن را مجمل می‌دانند به طور خلاصه اینگونه فرموده‌اند: «آری در جایی هست که جز مجمل نمی‌شود گفت و اگر بخواهی همه جزئیات را بگویی مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. خوب در آنجا اشکالی ندارد و ضرری هم ندارد و خلاف فصاحت و بلاغت و بیان و نور و هدایت بودن قرآن نیست. مانند ﴿احلّ الله البیع﴾ یعنی خدا بیع را حلال کرد. اگر بخواهد تمام احکام بیع را بگوید کما آنکه برخی را در قرآن گفته و برخی را هم نگفته است، این خودش کتابی به اندازه قرآن می‌شود. اما در جایی که مطلب ساده و کم است و می‌توان مطلب را در یک جمله

گفت و خدای سبحان هم آن را گفته است آیا صحیح است که بگوییم نه؛ قرآن در مقام اجمال است و روایت باید بیاید آیه را از گنگی دریاورد؟! مثلاً خدای سبحان در آیه ۳ سوره نور فرموده است: «الزَّانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكُحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» یعنی «مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار، جز مرد زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و این‌گونه ازدواج بر مؤمنان حرام شده است» آیا می‌شود بگوییم خیر؛ قرآن در مقام اجمال است و اهل بیت باید بیایند و این آیه را روشن کنند تا بفهمیم منظور چیست؟! و بعد فتوا بدهیم که «ازدواج با زناکار مکروه است!!» در حالی که این خلاف نص آیه می‌باشد. آیا چنین فتوایی مخالف صریح با امر خدای سبحان نیست؟

حال از منتقد می‌پرسیم: تناقض کجاست؟!

قرآن تماماً نصّ و ظاهر مستقر بوده و به توصیف خودش «هذا بیان للناس» است؛ آیا وجود عبارت «احلّ الله البيع» در قرآن که نوع بیعها را حلال دانسته و به جهت عدم امکان شمارش تمام بیعها با شرائطش؛ نزول آن فقط با سه کلمه انجام شده است؛ نشانه محدودیت در کلام خداست؟! یا اینکه برعکس: خدای سبحان با قدرت خویش حکمی را که برای بیان آن به کتابی به اندازه خود قرآن نیاز بوده، با سه کلمه به صورت اجمال بیان کرده است!

در این آیه شریفه قطعاً معنای لغوی بیع، همان بیع است و شکی در آن نیست. اما اراده خدای متعال برای مکلف، بعضی از بیع‌ها است که موارد آن به تفصیل نیاز دارد پس اجمال در این آیه لازم است و خود آیه از قیود استقبال می‌کند و مکلف می‌داند در اینجا باید چکار کند و هرگز سرگردان نخواهد بود.

استاد ما بحث خیانت را برای استعمال اجمال، در صورت امکان آوردن نص مطرح فرموده‌اند؛ نه اینکه «احلّ الله البيع» که تنها راه گزیده گویی آن همین سه کلمه بوده است خیانت یا ناتوانی خدای سبحان باشد!! پس هرگز محدودیت در بیان

برای خدا پیدا نشده است بلکه این آیه بهترین نشانه عدم محدودیت خدای متعال در بیان اصول احکام قرآنی است؛ فافهم.

محققان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به دروس و آثار علامه مجاهد و فقیه أعلم قرآنی آیت الله صادقی تهرانی رحمته در این باره مراجعه نمایند.

## ردّ صفحه ۲۰: منتقد مردود می‌شود

معارض در آخر صفحه ۱۹ و ابتدای صفحه ۲۰ جزوه خویش نوشته است: «ایشان همیشه فهم نادرست خودشان از قرآن را بر بیان پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام ترجیح می‌دهند و نام فهم خودشان را نصّ قرآن می‌گذارند و فرمایشات ایشان را مخالف با نصّ! آن هم با دلایل کاملاً واهی. چنانچه مثلاً اول معنای ربا را تحریف می‌کنند و نام آن را مفت خواری می‌گذارند، بعد هرگاه پیامبر موردی از موارد حرمت ربا را استثنا کرده یا آیه‌ای را برخلاف فهم ایشان معنا کند به پیامبر یا امام صادق علیهما السلام در حضور خودشان با جرأت تمام می‌گوید «تو مخالف نص قرآن سخن می‌گویی و پیامبر و امام صادق نیستی!» سپس وی عبارتی از فقیه أعلم قرآنی آیت الله صادقی تهرانی رحمته را نقل می‌کند که «ما می‌گوییم کلّ فقها معصوم نیستند. ولی قرآن معصوم است. تازه بالاتر، بر فرض محال اگر ما در زمان امام صادق علیه السلام بودیم و ما را راهنمایی می‌کردند به منزل ایشان و می‌گفتند ایشان امام صادق علیه السلام است<sup>۱</sup>. از ایشان سؤال می‌کردیم که «وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (نور، ۳) یعنی چه؟ اگر می‌فرمود: «حُرْمٌ» یعنی مکروه و مرجوح است می‌گفتیم شما امام صادق نیستید. شما شخصی دیگر هستید برای اینکه امام معصوم علیه السلام برخلاف نصّ قرآن، رأی نمی‌دهد» و پس از آن می‌گوید: «در حالی که اگر کمی درست فکر کنند می‌فهمند که استدلالشان چقدر واهی و پوشالی است، و اگر حرمت ربا به جهت مفت خوری بودن آن باشد پس باید هدیه و انفاق و صدقه و

۱- یعنی ما یقین نداریم که ایشان امام صادق علیه السلام می‌باشند و برای اطمینان از اینکه واقعاً ایشان امامند از ایشان سؤال می‌کنیم...

ارث و... مفت خوری و حرام باشد! همین‌طور در مورد نماز مسافر و بلوغ و خمس و زکات و... استدلالات بسیار سست و عوام‌پسند دارند که بطلان آن‌ها برای عالمان دینی مانند خورشید روشن است و مطرح کردن آن‌ها برای عوام مانند «کشیدن عکس مار به جای نوشتن اسم مار» گول زنده و فریبنده است».

خوب منتقد تقریباً هر چه می‌خواسته در عبارات فوق گفته و امیدواریم از شدت بغض او تا اندازه‌ای کم شده باشد. اما این را باید بدانند که با هر کلمه ناحقی که بر زبان رانده در برزخ و قیامت متوقف خواهد شد و به سختی باید پاسخگو باشد.

اما نگاهی به آیه ۳ سوره نور می‌اندازیم: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» یعنی «مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار، جز مرد زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و این‌گونه ازدواج بر مؤمنان حرام گردیده است». خوب آیا شما از این آیه معنای حرمت ربا را فهمیدید؟!!

معترض در مورد آیه حرمت ازدواج با زناکار نتوانسته سخنی بگوید؛ و نه ایشان و نه هیچ کدام از کسانی که قائل به کراهت ازدواج با زناکار هستند هرگز در برابر نص این آیه نمی‌توانند پاسخی داشته باشند بدین جهت قبل و بعد آن را به گونه‌ای تنظیم کرده که ذهن خواننده به حرمت ربا منتقل گردد و سپس حرفهای سستی در رد مبانی فقه قرآنی گفته است. در اینجا سکوت بهتر است و قضاوت با اهل انصاف است تا ببینیم چه کسی سعی در کشیدن عکس مار برای عوام فریبی دارد! درباره داستان رفتن پیش امام صادق علیه السلام هم در مقدمه در قسمت «نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم!» به تفصیل سخن گفته‌ایم. منتقد این عبارت استاد را در صفحه ۱۳ جزوه‌اش نیز نقل کرده بود که ما پاسخ آن را به طور کامل در همان مقدمه ذکر کرده‌ایم.

این آیه شریفه نصّ است که ازدواج با زناکار حرام است و هرگز هیچ روایتی برخلاف آن قابل قبول نیست<sup>۱</sup>. حدیث امام صادق علیه السلام را به خاطر بیاورید: «از ما چیزی خلاف قرآن را قبول نکنید» و همچنین روایات متواتر عرضه بر کتاب را؛ که تعدادی از آنها را ذکر کردیم. حال اگر در اینجا روایات مخالف را به قرآن عرضه نکنیم دیگر معنای عرضه بر کتاب چیست و کجا کاربرد خواهد داشت؟!

دقت کنید: این چیزی بود که مانند خورشید روشن بود! ایشان آیه زنا را به جای آیه ربا جا می‌زند بعد ادعای روشنی مثل خورشید می‌کند. پس وای بر مطالبی که برای ایشان مثل روز روشن باشد! آیا مطالبی که تا کنون از وی دیدیم به این معنا نیست که ایشان علاوه بر فاصله زیاد از اخلاق اسلامی و سیره اهل بیت علیهم السلام، هیچ برهانی بر ردّ مبانی فقه قرآنی ندارند؟

### اشکال معترض درباره معنای ربا

ربا در اصل از «ر.ب.و» گرفته شده که «ربا یربوربوا و رباء» به معنای زیاد و برتر شدن است. و هر کدام را بخواهیم معنای آن بگیریم طبعاً، زیاد و برتر شدن به حق را شامل نخواهد شد زیرا خود خدای تعالی فرموده: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ»<sup>۲</sup> پس تنها چیزی که باقی می‌ماند زیاده و برتری به باطل است، بنابراین ربا یکی از مصادیق بارز اکل مال به باطل می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»<sup>۳</sup> که در زبان فارسی عنوان ساده‌اش مفتخواری است.

بر خلاف سخن منتقد در تحریف معنای ربا به مفتخواری، مفتخواری در زبان فارسی نیز هر چیز بدون تلاش مانند هدیه را دربر ندارد. یعنی در زبان فارسی به هدیه مفتخواری نمی‌گویند. معلوم نیست منتقد از کجا به این نتیجه رسیده که

۱- ر.ک به «تفسیر ترجمان فرقان»، ج ۳، ص ۴۱۴ و یا تفسیر گرانسنگ الفرقان.

۲- بقره، ۲۷۶: «خدا ربا را محو می‌سازد و صدقات را پر بار می‌نماید».

۳- نساء، ۲۹: «هان ای کسانی که ایمان آوردید! اموال همدیگر را به باطل مخورید».



هدیه و صدقه و ... هم حرام است! «هدیه» و «صدقه» نه در زبان عربی مصداق «اکل به باطل» می‌باشد و نه در زبان فارسی مصداق «مفتخواری»!

عمومیت معنای ربا در مصداقیقش از خود مفهوم آن که زیاده به ناحق است فهمیده می‌شود، بنابراین مثلاً آیا ممکن است خدای تعالی بفرماید اگر کسی از شما زیاده به ناحق بگیرد حرام است ولی همین زیاده خواهی از همسرش حلال می‌باشد؟! سائر مسائل ربا در مجال این نوشتار نیست، به تفسیر «الفرقان» و کتاب «تبصرة الفقهاء» مراجعه شود.

## ردّ ادامه جزوه اعتراضی

تا این‌جا بحث که ۲۰ صفحه از حرفهای منتقد را به طور کامل ردّ کردیم؛ وی حتی یک مورد هم اشکال حقیقی که بر مبنای فقه گویای قرآنی وارد باشد؛ نتوانست بیاورد. و بقیه مطالب وی هم از همین دست است. اگر معترض چیزی در دست می‌داشت در همان اول اعتراض به عنوان نکته مهم و کلیدی ذکر می‌کرد. لذا در ادامه بحث، ما فقط مواردی را که نکته قابل ذکری داشته مطرح نموده و از اطاله کلام خودداری می‌کنیم گرچه تا همین‌جا نیز حقیقت روشن گردیده است.

لذا ادامه مطلب، ردّ مهمترین ادعاهای معترض است و قضاوت درباره سایر مطالب بر عهده خواننده منصف خواهد بود. چرا که در اکثر موارد، آن‌ها تکرار مطالب قبلی هستند و پاسخ به آنها حشو می‌باشد. و اصولاً وقتی تا این‌جا بحث بطلان کلیت مطالب منتقد، و حقانیت «فقه گویای قرآنی» اثبات گردید، هدف اصلی ما از ردّ نظرات منتقد، محقق شده است و در مجال دیگری که ایشان تا همین‌جا بحث به اشتباهات فراوانش اعتراف نموده باشد، می‌توانیم بحث را ادامه دهیم و اگر حرفی مانده باشد پاسخ گوییم. و گر نه اگر بنا بر مغالطه و جدل باشد تا روز قیامت هم

---

می‌توان مطلب را ادامه داد و ثمری بدست نیاورد. اما اگر هدف انصاف و پذیرش حق است، بخشی از چیزی که تا اینجای بحث نگاشته‌ایم کافی است.

با این وصف ما در هر حالی آماده ادامه مناظره به صورت مکتوب هستیم.  
والله المستعان علی ماتصفون

## ردّ فصل دوم جزوه انتقادی

این فصل از صفحه ۲۱ تا ۲۶ جزوه اعتراضی با عنوان «فقط قرآن برای ما و پیامبر ﷺ به طور مساوی!» می‌باشد که بهتانی از روی خیال است. منتقد بسیار دوست دارد که نتیجه مباحث استاد ما اینگونه باشد که گفته است اما:

﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

و حقیقت همان است که از ابتدای این نوشتار تبیین گردید و مجدداً یادآوری می‌نمایم؛ که قرآن دارای دو بُعد است: بُعد دلالی و روشن، و بُعد رمزی و غیر قابل فهم برای ما. قرآن در بُعد دلالی خود افصح و ابلغ کلام‌هاست و معجزه فصاحت و بلاغت را در بردارد و نه تنها خود روشن و واضح است بلکه کلام دیگران را نیز روشن می‌کند. و این منافاتی با این واقعیت ندارد که اهل بیت ﷺ همین بُعد دلالی قرآن را بهتر از سایرین درک کنند. اما عده‌ای نتیجه می‌گیرند: «حالا که اهل بیت ﷺ بهتر از ما می‌فهمند پس دیگر ما نمی‌فهمیم و قرآن کلاً محتاج بیان است!»

اینان درب تفکر و تدبّر در قرآن را می‌بندند و به هر کس که احکام قرآن را بیان کند و مخالف نظرات ایشان باشد سریعاً تهمت می‌زنند و دل سوزتر از پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ شده و می‌گویند: «ما روایت داریم! شما بهتر می‌فهمید یا امام صادق؟ شما خودتان را بالاتر از امام صادق می‌دانید؟» ما هم پاسخ می‌دهیم: خیر؛ اولاً ما در عصر غیبت معصوم هستیم و روایات ما صد درصد هم‌ماش از معصوم ﷺ نرسیده، و به قول معروف نمی‌توان قسم حضرت عباس خورد این روایتی که اکنون در دست

---

۱- بقره، ۱۱۱: «و گفتند: «هرگز کسی به بهشت در نیاید، مگر کسی که (از) یهودیان یا نصرانیان بوده است». اینها آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: «اگر (از) راستان بوده‌اید برهانتان را بیاورید.»».

ماست از ساحت قدس معصوم علیه السلام و به همین شکل صادر شده است. خودتان می‌گویید اکثر احادیث ظنی الصدور می‌باشند. تازه ما می‌گوییم روایت بعد از موافقت با کتاب، قطعی می‌گردد هرچند از نظر علم رجال و حدیث، ضعیف‌ترین روایات باشد. لذا ما روایات را از خود شما بهتر قبول داریم و دایره روایات پذیرفته شده و قطعی در «فقه گویای قرآنی» نسبت به «فقه سنتی» وسیع‌تر است.

### قرآن قابل فهم‌تر از روایت است چرا که فصیح‌تر و بلیغ‌تر می‌باشد

ثانیاً فرض کنید الان در محضر یک آیه از قرآن کریم هستیم، و یک روایت هم پیش روی ماست. مگر جز این است که معنا و مفهوم هر دوی این آیه و روایت را باید با عقل خویش دریافت کنیم؟ حال آیا این روایت بلیغ‌تر و فصیح‌تر است یا آن آیه شریفه؟ قطعاً کلام خدای سبحان افصح و ابلغ است. لذا ما قرآن را بهتر از کلام معصوم علیه السلام می‌فهمیم. معترض، طوری حرف می‌زند که گویا وقتی روایت را می‌خواند در فهم آن هیچ مشکلی ندارد و مراد معصوم بدون هیچ کم و کاستی در ذهنش متبادر می‌شود؛ اما همین شخص وقتی قرآن را می‌خواند دیگر چیزی نمی‌فهمد و شعور او از کار می‌افتد! و محتاج می‌شود که کسی بیاید افصح و ابلغ کلام‌ها را برای او معنا کند! این دیگر چه منطقی است؟! شما که کلام روشن‌تر (یعنی قرآن) را درک نمی‌کنی چطور انتظار داری که کلام روشن (یعنی سخن اهل بیت علیهم السلام) را بفهمی! اگر قرآن را نمی‌فهمید پس به طریق اولی کلام عترت علیهم السلام را هم نخواهید فهمید. و از طرف دیگر کلام معصوم علیه السلام را هیچ کس مانند معصوم علیه السلام درک نمی‌کند. بنابراین آیا می‌توانیم بگوییم حالا که خود معصومین علیهم السلام بهتر از همه کلام خود را می‌فهمند ما دیگر کلام ایشان را نمی‌فهمیم؟! فافهم.

معلوم است اینچنین افرادی که از قرآن دور باشند یقیناً از عترت علیهم السلام هم فاصله دارند چرا که قرآن و عترت هرگز از هم جدا نیستند<sup>۱</sup>.

و مجدداً یاد آوری می‌کنیم که این بحث در بُعد دلالتی قرآن است. و همان طور که گفتیم در بُعد رمزی قرآن درب فهم ما بسته است و بایستی در محضر اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم بنشینیم و بخواهیم که گوشه‌ای از علم خویش نسبت به قرآن را در حد فهم ما در اختیارمان قرار دهند.

لذا در عصر غیبت که دست ما از دامان اهل بیت علیهم السلام کوتاه می‌باشد، فقط یک مسیر، پیش روی ماست؛ آن هم روشی می‌باشد که خود آن حضرات علیهم السلام بر آن تأکید کرده و امر نموده‌اند که فقط از آن راه برویم و آن این است که همه اقوال و نظرات را بر قرآن عرضه نماییم تا صحیح از غلط، و راست از دروغ تشخیص داده شود. و این مسئله ثابت است که کسانی که احکام قرآنی را کتمان نمایند در حالی که روشن و واضح است مورد لعنت خدا و ملائک و اهل ایمانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ (بقره، ۱۵۹) : «به راستی کسانی که کتمان می‌کنند آنچه که ما از روشنگری‌ها و هدایت نازل کردیم؛ بعد از آنکه آن را در کتاب [قرآن] روشن و واضح کردیم؛ آنان هستند که خدا لعنتشان می‌کند و لعنت‌کنندگان نیز آنان را لعنت می‌کنند».

حال آیا ادعای قابل فهم نبودن قرآن، کتمان هدایت و روشنگری‌های کتاب الهی نیست؟ آیا کسانی که قرآن را بتین (روشن و واضح) نمی‌دانند مصداق آیه شریفه فوق نیستند؟

پس متقی کسی است که از این لعنت‌ها پروا کند و دستور ائمه طاهرين علیهم السلام مبنی بر لزوم عرضه احادیث بر قرآن را جامه عمل بپوشد. و این کار هم هرگز به

۱- و این همان معنایی است که در احادیث متواتر ثقلین و غدیر آمده است که «انهما لن يفترقا: به درستی که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌گردند» پس کسانی که قرآن را زمین بزنند یقیناً اولین کسانی هستند که حدیث ثقلین را زیر پا گذاشته‌اند.

معنای کنارگذاشتن عترت (علی و اهل بیت) نیست. چرا که اولاً این امر خود ایشان است. ثانیاً اهل بیت (علی و اهل بیت) سخنی برخلاف قرآن ندارند تا با عرضه آن بر قرآن رد شود. ثالثاً اولین راه اطمینان از جعلی نبودن یک حدیث عرضه بر قرآن است. و اگر روایتی مخالف قرآن نبود آنگاه باید به سند حدیث و سایر مطالب مربوط به علم حدیث رجوع نمود.

## ردّ صفحه ۲۳، ۲۴:

منتقد در صفحه ۲۳ و ۲۴ جزوه‌اش مطالبی دربارهٔ نسخ و تخصیص و تقیید قرآن توسط روایات گفته است. این مسأله از مهمترین تفاوت‌های «فقه گویای قرآنی» با سایر روشهاست که در واقع، مرصاد بحث است. برخی از آنجا که قرآن را ظنی و مجمل می‌دانند و اگر هم همه قرآن را در نظر ظنی و مجمل ندانند اما چون نمی‌دانند کجای قرآن به خیال آنان ظنی و مجمل است، لذا عملاً همه قرآن برای آنان مجمل و ظنی می‌گردد. به همین دلیل روایات را حتی بر نصوص قرآنی مقدم می‌دارند و کار را به آنجا رسانده‌اند که روایت را هم ناسخ قرآن می‌شمارند و هر روایت خلاف قرآنی را با توجیهات مختلف بر ضد قرآن، می‌پذیرند. عجیب آن که در بسیاری اوقات از بین چند معنایی که یک روایت ممکن است داشته باشد دقیقاً معنایی را انتخاب می‌کنند که مخالف قرآن است! و مثال آن در ادامه خواهد آمد. نتیجه این تفکرات و اعمال نابسامان همین بلایی است که بر سر اسلام و قرآن و مسلمین آمده است.

پیرامون بحث ناسخ و مخصّص و مقیّد بودن سنت و روایات که از مباحث مهم و کلیدی است؛ استاد ما به طور مبسوط و مفصل سخن گفته‌اند. که می‌توان به کتب فقیه قرآنی از جمله کتاب شریف «صول الاستنباط» و نیز دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم، که طی ۵۰۰ جلسه برگزار گشته و به صورت فایل صوتی در آدرس <http://www.albalaq.com/publicfiles/bank/Tafsir-e-Mozuee> برای

علاقمندان موجود است رجوع نمود:

- تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه ۲۹، موضوع: «قرآن منبع تمامی احکام اصلی و فرعی»
- تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه ۴۶، موضوع: «سنت هرگز ناسخ قرآن نیست»
- تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه ۴۷، موضوع: «نسخ در قرآن»

در اینجا با توضیحی مختصر، راه برای تحقیق بیشتر، برای پژوهشگران قرآنی هموار می‌گردد:

## روایات و سنت، هرگز ناسخ حکمی از احکام قرآن نیستند

«ناسخ» اسم فاعل از «نسخ» به معنای از بین بردن است.<sup>۱</sup> و نسخ در حکم به این معناست که ابتدا حکمی بوده سپس آن حکم توسط حکم جدیدی جایگزین شده است.<sup>۲</sup> مثلاً صدقه هنگام نجوا با پیامبر ﷺ بر اساس آیه ۱۲ سوره مجادله واجب شد، سپس با آیه ۱۳ همان سوره نسخ گردید و تنها امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه مربوطه عمل نمود.

نزد ما بدیهی است که سنت و روایات ناسخ احکام قرآن نیستند. لکن برای روشن شدن مطلب دلایلی ذکر می‌کنیم:

**دلیل اول:** اصلی‌ترین و ساده‌ترین دلیل که همگان به راحتی درک می‌کنند این است که اگر روایات ناسخ احکام قرآن باشند دیگر هرگز نمی‌توان فهمید کدام روایت موافق قرآن و کدام مخالف قرآن است! فرض کنید روایتی جعل شده باشد که «حکم ولایت اهل بیت در قرآن آمده بود اما پیامبر آن را نسخ کرده است و لذا در آخر

۱- مفردات الفاظ القرآن (راغب اصفهانی): النَّسْخُ: إِزَالَةُ شَيْءٍ بِشَيْءٍ يَتَعَقَّبُهُ، كَنَسَخَ الشَّمْسُ الظَّلَّ، وَ الظَّلَّ الشَّمْسَ، وَ الشَّيْبَ الشَّبَابَ، فَتَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْإِزَالَةُ، وَ تَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْإِبْطَاتُ، وَ تَارَةً يُفْهَمُ مِنْهُ الْأَمْرَانِ. وَ نَسَخُ الْكِتَابِ: إِزَالَةُ الْحُكْمِ بِحُكْمٍ يَتَعَقَّبُهُ.

۲- النسخ: رفع الحكم الشرعي بخطاب، و قيل: بيان الانتهاء أمله (معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية).  
با اخذ هر کدام از این دو تعبیر از نسخ، در استدلال ما تغییری حاصل نمی‌شود چرا که انتهای امد قرآن، روز قیامت است.

عمر فرمود نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی‌شود!<sup>۱</sup> آیا مثلاً این حدیث که علیه اهل بیت (علیهم‌السلام) جعل شد و چندین نفر هم شهادت دادند که آن را از پیامبر شنیده‌اند؛ می‌تواند قرآن را نسخ کند؟! اگر آری؛ پس این افراد باید چنین روایاتی را قبول کنند. در حالی که قرآن می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»<sup>۲</sup> و از آیه برداشت می‌شود که خدای متعال نبوت و پادشاهی را در خاندان ابراهیم جمع کرده است. لذا طبق مبنای ما آن روایت ردّ می‌گردد. اما بر مبنای اینان چون این روایت ناسخ قرآن است و در مقام بیان است! پس باید مورد قبول قرار گیرد!

این مثال ساده‌ای بود برای آن که فساد این عقیده محرز شود. و البته که در مثال جای مناقشه نیست. فقط می‌خواستیم نشان دهیم که اگر بخواهیم روایات را ناسخ قرآن بدانیم دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و حجت الهی از بین رفته و دیگر هیچ آیه‌ای در قرآن قابل استناد نبوده و حتمیت احکام الهی مخدوش می‌گردد چون هر آیه‌ای ممکن است با روایتی نسخ شده باشد! لذا مثلاً وقتی قرآن می‌فرماید دزدی نکن، به عهد خود وفادار باش، و هزار حکم دیگر، هیچکدام بدر نمی‌خورد و قابل اجرا نیست!

۱- متخلفان منحرف حاضر در سقیفه این روایت دروغین را به پیامبر نسبت داده و جعل کردند و چند نفر هم از جمله خود ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل بر آن شهادت دادند. سپس امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از غیب بر آنها خبر داد که اینان در زمان حیات رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در خانه کعبه پیمان بسته بودند به هر قیمتی که شده خلافت حضرتش را غصب کنند... این ماجرا در کتاب سلیم بن قیس هلالی، حدیث چهارم به طور کامل آمده است: «فقال (ابوبکر): ... قد سمعتُ رسولَ الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یقولُ... إنّ الله لم یکن لیجمع لنا أهل البيت النبوة و الخلافة فقال علی (علیه‌السلام) هل أحدٌ من أصحاب رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شهد هذا معك فقال غمُ صدق خلیفه رسول الله قد سمعته منه كما قال و قال أبو عبیده و سالم مولی أبي خدیفة و معاذ بن جبل قد سمعنا ذلك من رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فقال لهم علی (علیه‌السلام): لقد و قیتم بصحیفتمک الملعونة التي تعاقدم علیها فی الكعبة إن قتل الله محمداً أو مات لتزورن هذا الأمر عنّا أهل البيت».

۲- نساء، ۵۴: «یا به مردمان بر آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می‌برند؟ پس ما به راستی به خاندان ویژه ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ دادیم».



لذا اگر برای ما طبق روایات متواتر؛ ثابت شد که عرض بر کتاب واجب است و هرگز نباید سخنی خلاف قرآن را بپذیریم، از نتایج آن این است که دیگر روایت، نباید ناسخ قرآن باشد. آنوقت از کجا معلوم این روایتی که مخالف قرآن است ناسخ آن نیست؟!

**دلیل دوم:** در آیه کتمان (بقره، ۱۵۹) که پیش از این ذکر شد و امثال این آیه شریفه، که در قرآن کم نیست؛ خدای سبحان به شدت کسانی که احکام بیان شده در قرآن برای مردم را زیر پا بگذارند در آیات مختلف لعنت کرده و وعده عذاب داده است. و از آنجا که این آیات خطاب به مردم است پس منظور همین بُعد دلالتی است. و هرگز بُعد رمزی قرآن، ناسخ بُعد دلالتی آن نیست چون مردم بُعد رمزی را نمی‌فهمند، و نتیجه چنین عقیده‌ای آن است که خدای سبحان امر به چیزی ناشدنی نموده و فرموده: وای بر شما اگر چیزی را که نمی‌دانید چیست زیر پا بگذارید! پس بطلان این عقیده روشن است و با «بیان» و «برهان» و «نور» و «هدی» بودن قرآن منافات دارد.

لذا روایات هرگز ناسخ قرآن نیست. همانطور که اهل بیت (علیهم‌السلام) دستور عرضه بر کتاب را به ما داده‌اند و در روایات متواتر فرموده‌اند که «ای مردم ما مطلبی خلاف قرآن نمی‌گوییم پس تقوای الهی پیشه کنید و سخنی را که خلاف قرآن است به ما نسبت ندهید و آن را به سینه دیوار بکوبید». لذا روایت مخالف قرآن با نسخ توجیه نمی‌شود و محکوم به ضرب بر جدار است.

**دلیل سوم:** آیه نسخ: ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾<sup>۱</sup>. و مسلماً روایات، برتر از قرآن یا حتی مثل آن نیستند چرا که اولاً قرآن کلام خدای سبحان است و الفاظ آن نیز وحیانی است اما الفاظ روایات وحیانی نمی‌باشد. ثانیاً در قرآن تحریف راه ندارد اما در روایات تحریف و جعل و... وجود دارد. ثالثاً: آیات تحدی از جمله: ﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا

۱- بقره، ۱۰۶: «هر آیه و حکمی که آن را نسخ یا متروک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم.»

كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾: «بگو: اگر انس و جن با هم پیوسته و هماهنگ گردند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز مانند آن را نمی‌آورند و گر چه آنان (در این جریان) پشتیبان یکدیگر باشند» (اسراء، ۸۸). این آیه شریفه شامل تمام جن و انس می‌باشد که شخص رسول الله ﷺ نیز جزء آنان است. لذا هرگز حتی سخن پیامبر ﷺ مثلثیت با قرآن ندارد. کما آنکه در حدیث نبوی نیز آمده است: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ».

**در نتیجه:** طبق آیه نسخ، آیه کتمان و آیاتی مانند آن‌ها، و نیز روایات عرض بر کتاب، هرگز قرآن با غیر قرآن نمی‌تواند نسخ شود. که حدیثی هم در این معنا از رسول الله ﷺ نقل شده: «کلامی لا ینسخ کلام الله، وکلام الله ینسخ کلامی، وکلام الله ینسخ بعضه بعضا»!

### روایات و سنت، مخصص و مقید نصوص و ظواهر مستقر قرآن نیستند

**تخصیص:** به زبان ساده، اگر حکمی به صورت کلی صادر شود، سپس برای آن استثنایی ذکر شود به آن تخصیص می‌گویند<sup>۱</sup>. مثلاً: اگر گفته شود: «به همه علما احترام بگذار» بعداً گفته شود: «به زید احترام نگذار» اصطلاحاً گفته می‌شود عبارت دوم مخصص جمله اول است و از ابتدا منظور «احترام همه علما مگر زید» بوده است.

**تقید:** به زبان ساده، اگر حکمی به صورت مطلق و بدون قید بیان شود، سپس برای آن قیدی ذکر گردد به آن تقید گفته می‌شود<sup>۲</sup>. مثلاً: اگر گفته شود: «به عالم

۱- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۵۱۷: «کلام من کلام خدا را نسخ نمی‌کند در حالی که کلام خدا کلام مرا نسخ می‌کند، و کلام خدا بعضش بعضی دیگر را نسخ می‌کند».

۲- التخصیص: قصر العام علی بعض أفراده بدلیل مستقل مقترن به. (معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية)  
 ۳- التقیید: إخراج اللفظ المطلق عن الشیوع بوجه ما، كالوصف، و الشرط، و الظرف. إلخ. (معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية)

احترام بگذار» و بعداً گفته شود: «به عالم باتقوا احترام بگذار» اصطلاحاً گفته میشود عبارت دوم مقید جمله اول است و از ابتدا قصد «احترام به عالم باتقوا» بوده است. تمام دلایلی که برای عدم امکان نسخ قرآن به وسیله غیر قرآن ذکر کردیم برای تخصیص و تقیید هم صادق هستند چرا که تخصیص و تقیید نسبت به قرآن در واقع نسخ احکامش می‌باشند. توضیح آنکه کلمه نسخ در آیه شریفه نسخ به معنای نسخ اصطلاحی امروزی که ما در کتب فقهی و اصولی بحث می‌کنیم نیست. و این لفظ در کلام الهی به معنای اصلی<sup>۱</sup> خود بازگشت دارد ولی در کلام فقها و اصولیون به معنای اصطلاحی باز می‌گردد.

### مثالی برای تخصیص اصطلاحی

وقتی آیات مبارکه ۲۲ تا ۲۴ سوره نساء می‌فرمایند: «و با ۱- زنانی که پدرانتان (پدر و پدربزرگهای مادری و پدری و هر چه بالاتر رود) به ازدواج خود در آورده (و یا آمیزشی به حرام کرده) اند نکاح مکنید؛ مگر آنچه پیشتر رخ داده. این همواره زشتکاری و (مایه‌ی) دشمنی و بد راهی بوده است. \* بر شما حرام شده‌اند: ۲- مادرانتان (مادر و مادر بزرگهای پدری و مادری و هر چه بالاتر رود)، ۳- دخترانتان (دختر و نوه‌های دختر دختری و پسری و هر چه پایین‌تر رود)، ۴- خواهرانتان (تنی و ناتنی)، ۵- عمه‌هایتان (عمه‌های خودتان و عمه‌های پدران و مادرانتان و هر چه بالاتر رود)، ۶- خاله‌هایتان (خاله‌های خودتان و خاله‌های پدران و مادرانتان و هر چه بالاتر رود)، ۷- دختران برادر (همانطور که گذشت)، ۸- دختران خواهر (همانطور که گذشت)، ۹- مادرهایتان (همانهایی) که به شما شیر داده‌اند، ۱۰- خواهران رضاعی شما، ۱۱- مادران زنانتان (همانطور که گذشت)، و ۱۲- دختران همسرانتان (همانهایی) که در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید؛ پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست (که دختران یا مادرانشان را نکاح کنید) و ۱۳- زنان پسرانی که از صلب‌های

۱- تعریف اصلی نسخ همانطور که گفتیم جایگزینی و زایل شدن حکمی توسط حکمی جدید است.

خودتان هستند (همانطور که گذشت) و ۱۴- جمع میان دو خواهر با همدیگر؛ مگر آنچه که در گذشته رخ داده (که اکنون حرامند) خدا بی‌گمان پوشنده‌ی رحمتگر بر ویژگیان بوده است. و ۱۵- زنان شوهردار (نیز بر شما حرام شده‌اند) به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید (و شوهرانشان همچنان در حال کفرند). (این فریضه‌ی الهی است که بر شما مقرر گردیده و غیر از این (زنان) برای شما حلالند).

فرض کنید این آیه نازل شده است سپس پیامبر ﷺ یکی از زنانش را طلاق داد آیا حلال است که کسی با آن زن ازدواج کند؟ بله، زیرا زنان پیامبر ﷺ غیر از این زنانی هستند که در آیه ذکر شده و خدای تبارک و تعالی تصریح بر حلال بودن غیر این زنان نموده است.

سپس این آیه نازل می‌شود: «و برای شما هرگز (حقی) نبوده که رسول خدا را بیازارید و هرگز نباید پس از (طلاقشان یا مرگ) وی با همسرانش ازدواج کنید!». برای همه روشن و واضح می‌باشد که این آیه ناسخ حکمی از احکام آیات ۲۲ تا ۲۴ نساء است یعنی از این به بعد اگر پیامبر ﷺ یکی از زنانش را طلاق دهد کسی حق ازدواج با ایشان را ندارد.

حال باز معنای آیه را در ذهن خود حاضر سازید سپس پاسخ بدهید که با توجه به آیه اگر پسر بچه‌ای از زنی شیر بخورد، هنگامی که به بلوغ رسید آیا میتواند با خواهر آن زن ازدواج نماید یا خیر؟ بله، زیرا این زن (خاله رضاعی) غیر از زنان ذکر شده در آیه بوده و خدای متعال تصریح نموده بر حلال بودن غیر آن زنها.

حال اگر بر فرض روایتی تصریح کند که ازدواج با خاله رضاعی حرام می‌باشد آیا این روایت ناسخ حکم آیه نیست؟! برخی علما به اسم تخصیص این روایت را می‌پذیرند ولی همانطور که واضح و آشکار گردید این تخصیص در واقع همان نسخ است. البته در ادامه درباره حرمت رضاعی بیشتر سخن می‌گوییم.

۱- احزاب، ۵۳: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا».

### مثالی برای تقیید اصطلاحی

فرض کنید که قوم موسی هستند و همانطور که آیات مبارکه ۶۷ تا ۷۱ سوره بقره درباره ذبح گاو بنی اسرائیل خبر می‌دهد؛ در ابتدا فرمان الهی نازل شده است که «ماده گاوی را سر ببرید»<sup>۱</sup>. آیا اگر شما در این مرحله یک ماده گاو کم سن و سال را سر ببرید دستور خدا را اجرا کرده‌اید؟ بله. آیا نیاز است که دنبال ماده گاوی با شرایط خاصی بگردید؟ خیر. چرا؟ چون «ماده گاو»، پیر، جوان و کم سن و سال را شامل می‌شود و هر کدام از اینها که سر بریده شود، به دستور الهی که «ماده گاوی را سر ببرید» عمل شده است.

حال در ادامه ماجرا که مردم لجبازی کرده و برای آن که حضرت موسی علیه السلام را اذیت کنند گاو را سر نبریدند و در نتیجه فرمان جدید الهی، درباره شرایط گاو مورد نظر نازل شد که «بی‌گمان آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال؛ میانگینی است بین این دو؛ پس آنچه را (بدان) امر می‌شوید به جای آرید»<sup>۲</sup>. الآن آیا اگر شما باز هم ماده گاوی پیر یا کم سن و سال را سر ببرید دستور خدا را انجام داده‌اید؟ خیر. زیرا الآن دیگر دستور تنها «گاو ماده» نیست بلکه فرمان الهی ذبح «ماده گاو میانسال» است. قید میانسال بودن به آن افزوده شده و حکم قبلی نسخ شده است. حال آیا اگر شما یک ماده گاو میانسال که سیاه و سفید است سر ببرید دستور خدا را انجام داده‌اید؟ بله قطعاً. چرا که رنگ خاصی در مورد آن از شما خواسته نشده است. اما در ادامه ماجرا باز هم مردم لجبازی کرده و گاو مذکور را ذبح نکردند، و در نتیجه دستور سختگیرانه‌تری از سوی خدای متعال نازل می‌شود و شرط دیگری برای گاو تعیین می‌گردد: «بی‌گمان آن ماده گاوی است (که) رنگش زرد یکدست و خالص است؛ (این گاو) بینندگان را شاد می‌کند»<sup>۳</sup>. حال اگر شما همان ماده گاو میانسال سیاه و سفید را ذبح

۱- بقره، ۶۷: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾.

۲- بقره، ۶۸: ﴿يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَّانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾.

۳- بقره، ۶۹: ﴿يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ﴾.

کنید؛ باز هم دستور خدا را انجام داده‌اید؟ خیر. حتی اگر زرد و سفید باشد باز هم دستور را انجام نداده‌اید؛ چرا که حکم قبلی نسخ شده است و تنها سر بریدن ماده گاوی که میانسال و زرد یکدست باشد مصداق حقیقی حکم فعلی است.

حال حکمی واقعی را برای تقیید مثال می‌زنیم: خدای متعال می‌فرماید: «خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان (بدون پیمان در آن) مؤاخذه نمی‌کند، ولی به سوگندهایی که از روی پیمان می‌خورید (و می‌شکنید) شما را مؤاخذه می‌کند. پس کفارهاش خوراک دادن به ده بینواست - از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید - یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن در بندی. پس کسی که (هیچ یک از این‌ها را) نیابد (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفار می‌سوگندهای شما که از روی پیمان خوردید. و نگهبان سوگندهای خود باشید. این‌گونه خدا آیات خود را برای شما بیان می‌کند، شاید شما سپاسگزاری کنید»<sup>۱</sup>.

حال با توجه به این آیه مبارکه اگر کسی سوگندی جدی و به قصد پیمان خورد و سپس شکست آیا آزاد نمودن عبدی مسیحی به عنوان کفاره کافی است؟ بله، زیرا آیه از ما، تنها آزاد نمودن دربندی را خواسته و نگفته که باید مومن باشد، پس آزاد کردن غیر مومن نیز صحیح است. اگر منظور آزاد نمودن دربندی مومن، بود مثل آیه قتل خطأ می‌فرمود: «و هرکس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید مؤمن دربندی را آزاد کند»<sup>۲</sup>.

حال اگر بر فرض روایتی بگویند که در کفاره قسم آزاد نمودن غیر مؤمن دربند کافی نیست؛ آیا این روایت حکم قرآن را نسخ نکرده؟ برخی علما این تقیید را می‌پذیرند ولی همانطور که نشان دادیم باطن آن، نسخ حکم قبلی است.

۱- مانده، ۸۹: ﴿يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ فِصَالٍ مِّنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾

۲- نساء، ۹۲: ﴿وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ﴿۹۲﴾

بنابراین سنت و روایات نسبت به قرآن نمی‌توانند مَحْصَص و مُقَيَّد باشند چرا که «تخصیص و تقیید حکم قرآنی»، در واقع «نسخ حکم قرآنی» است و قرآن هرگز نسخ بیرونی ندارد.

### تخصیص حکم قرآن درباره موارد حلیت ازدواج

خدای تعالی در آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره نساء که به طور کامل آنرا در قسمت‌های قبل ذکر کردیم، مواردی را که ازدواج با آنها حرام است ذکر فرموده: از جمله مادر، خواهر، خواهر زاده، برادر زاده، عمه، خاله و ... و در بین آن نیز خواهر و مادر رضاعی را شمرده؛ و سپس فرموده است که غیر این‌ها بر شما حلال‌اند. همان‌طور که گفته شد کم و زیاد کردن موارد برشمرده شده در آیات فوق، در واقع نسخ حکم قرآنی راجع به حلیت و حرمت ازدواج با آنها خواهد بود.

حال روایت شریفی نیز از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرَمُ مِنَ النَّسَبِ»، برخی به جای آن که این روایت را بر قرآن عرضه کرده و بگویند: «قرآن تصریح دارد فقط خواهر و مادر رضاعی برای ازدواج حرمت دارند، پس نمی‌توان چیزی بر موارد آن اضافه کرد» و اینگونه روایت را معنا کنند: «از رضاع آن چیزی حرام می‌شود که از نسب حرام است» یعنی مثلاً ازدواج کردن، فروختن و... ولی به غلط معنا می‌کنند که: «از رضاع آن کسی حرام می‌شود که از نسبت حرام می‌شود!» بعد فتوا می‌دهند که ازدواج با: خاله، عمه، خواهر زاده، برادر زاده، عروس و... رضاعی حرام است.

این است مکتب انفصال از قرآن و «عرضه قرآن بر روایت» به جای «عرضه روایت بر قرآن». با این حال ایشان ادعای پیروی از اهل بیت ﷺ دارند. در صورتی که برداشت اول از نظر ادبی صحیح‌تر است چون «ما» به عنوان اسم موصول غالباً

---

۱- مثلاً اگر فرزندی از کنیز پدرش شیر خورده باشد مواردی که نسبت به «امّ ولد» برای پدر فرزند حرام است؛ نسبت به آن کنیز نیز حرام می‌شود یعنی مثلاً فروش آن برای پدر حرام می‌شود.

بر غیر ذوی العقول<sup>۱</sup> اطلاق می‌شود بر عکس «مَنْ» معمولاً برای انسان و ذوی العقول بکار می‌رود. اگر روایت این بود که «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَنْ يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ» تازه سخن ایشان بر فرض اصالت حدیث و عدم عرضه بر قرآن درست می‌شد که در آن صورت هم آن معنا مخالف قرآن بود و در صورت عدم امکان حمل، باید روایت را به گوشه دیوار می‌کوبیدیم.

و خدا می‌داند با این فتوای خلاف قرآن و سنت تا کنون چقدر جلوی ازدواج‌های صالح گرفته شده است کما آنکه اهالی یک روستا چون رسم داشتند بچه‌هایشان را به همدیگر برای شیردهی می‌دادند؛ وضعیت طوری شده بود که تعداد زیادی از جوانان دختر و پسرشان بدون ازدواج مانده بودند چرا که طبق قاعده شما همه به هم محرم بودند! و خدای تعالی، با لطف خاص خود آنها را به محضر فقیه قرآنی رحمته راهنمایی کرد و پس از شنیدن حکم قرآن؛ شادمان گشتند و بعداً خبر شادی ازدواج دختران و پسران آن روستا را اطلاع دادند.

## تخصیص حکم قرآن درباره موارد زکات!

یا در مسأله زکات که از ارکان اقتصادی و برقراری عدالت اجتماعی در اسلام است و در قرآن و روایات فراوان، فلسفه زکات فقر زدایی و رفع نیاز مستمندان معرفی شده است؟<sup>۲</sup> آیات زکات بر این دلالت دارد که حکم زکات در اموال عمومیت

۱- ذوی العقول: موجودات عاقل مانند انسان و جن و فرشته.

۲- رجوع شود به ابواب مربوطه در کتب شریف: «الکافی»، «وسائل الشیعه»، «من لا یحضره الفقیه». به عنوان نمونه: در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، ج ۲، ص ۷، «باب علة وجوب الزکاة»، ح ۱۵۷۹: «وَ فِي رِوَايَةٍ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُعْتَبِ مَوْلَى الضَّادِقِ عليه السلام قَالَ قَالَ الضَّادِقُ عليه السلام: إِنَّمَا وَضِعَتِ الزَّكَاةُ اخْتِيَاراً لِلْأَغْنِيَاءِ وَ مَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُحْتَاجًا وَ لَا سَتَعَنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ وَ إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَ لَا احتَاجُوا وَ لَا جَاعُوا وَ لَا عَزُّوا إِلَّا بِدُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَمْنَعَ رَحْمَتَهُ مِنْ مَنَعَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ وَ أَقْسَمَ بِالَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ وَ بَسَطَ الرِّزْقَ أَنَّهُ مَا صَاعَ مَالٌ فِي بَرٍّْ وَ لَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِ الزَّكَاةِ وَ مَا صَيْدَ صَيْدٌ فِي بَرٍّْ وَ لَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَرْكِ التَّسْبِيحِ فِي ذَلِكَ



داشته و بر کلّ اموال تعلق می‌گیرد<sup>۱</sup>، اما برخی با روایاتی که می‌گویند «پیامبر از ۹ چیز زکات گرفت و الباقی را بخشید»؛ بی‌پروا این حکم عامّ قرآن را تخصیص می‌زنند. و جالب آنجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام از ۱۱ چیز زکات را جمع آوری نمود! حال سؤال این است که اگر حکم الهی تخصیص خورده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همین است، پس چطور حضرت علی علیه السلام حکم خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از رحلت پیامبر تغییر داده است؟!!

### تبیین روایات ظاهراً متعارض با قرآن

در صورتی که با عرضه روایات بر قرآن؛ روشن می‌گردد که حکم این است: «زکات به کلّ اموال تعلق می‌گیرد». و توجیه آن عمل رسول الله صلی الله علیه و آله هم این است که حکومت اسلامی مأمور جمع آوری زکات مسلمان است و نمی‌تواند از موارد جزئی زکات دریافت کند و لذا دولت اسلامی نسبت به رئوس اموال مردم زکات را جمع

الْيَوْمَ وَإِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَسْحَاهُمْ كَفًّا وَ أَسْحَى النَّاسِ مَنْ أَدَى زَكَاةَ مَالِهِ وَ لَمْ يَبْخَلْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ فِي مَالِهِ». و ح ۱۵۸۰: «وَ كَتَبَ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى علیه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ أَنَّ عِلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرَاءِ وَ تَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الرِّمَانَةِ وَ الْبُلُوْى كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ فِي أَمْوَالِكُمْ إِخْرَاجَ الزَّكَاةِ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ تَوَطُّبِ الْأَنْفُسِ عَلَى الصَّبْرِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ أَدَاءِ شُكْرِ نِعَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الطَّمَعِ فِي الزِّيَادَةِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ وَ الرِّوَاةِ وَ الرِّوَاةِ وَ الرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الضَّعْفِ وَ الْعَطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمُوَاسَاةِ وَ تَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمُعَوْنَةِ لَهُمْ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ وَ هُوَ عِظَةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَ عِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدِلُّوا عَلَى فُقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ وَ مَا لَهُمْ مِنَ الْحَثِّ فِي ذَلِكَ عَلَى الشُّكْرِ لِيُتَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَا حَوَّلَهُمْ وَ أَعْطَاهُمْ وَ الدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ الْخَوْفِ مِنْ أَنْ يَصِيرُوا مِثْلَهُمْ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ فِي أَدَاءِ الزَّكَاةِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ صِلَةِ الْأَرْحَامِ وَ اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ». و ح ۱۵۸۱: «وَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام مَنْ أَخْرَجَ زَكَاةَ مَالِهِ تَامَّةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعٍ لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ اكَتَسَبَ مَالَهُ». و ح ۱۵۸۲: «وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الزَّكَاةَ فِي كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَ عَشْرِينَ دِرْهَمًا لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ غَنِيَّتَهُمْ وَ فَقِيرَهُمْ وَ قَوِيَّتَهُمْ وَ ضَعِيفَتَهُمْ فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَ عَشْرِينَ مَسْكِينًا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمُ اللَّهُ لِأَنَّهُ خَالَقُهُمْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ».

۱- توبه، ۱۰۳: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾: «از تمام اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا بدان پاک و پاکیزه‌شان سازی» و این صدقه‌ای که واجب است پیامبر جمع آوری کند و با وصف «تزکیه‌ها» آمده همان زکات است.

آوری کرده و الباقی که مقادیر خرد می‌باشد و ساز و کار جمع‌آوری و هزینه نقل و انتقال آنها به صرفه نمی‌باشد را صرف نظر می‌کند. و این حکم در هر حکومتی در هر سرزمینی در هر زمانی ممکن است متفاوت باشد. و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام هم بعدها ۲ مورد را اضافه نمودند! نه آنکه حکم الهی را زیر پا گذاشته یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده باشند! بلکه این موضوع که حکومت اسلامی، زکات چه چیزی را جمع‌آوری کند بستگی به شرایط جامعه و صنعت مردم دارد.

و نکته بسیار قابل توجه در روایات اهل بیت علیهم السلام که بعد از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده و موارد زکات را منحصر در ۹ مورد شمرده‌اند؛ این است که قریب به همه آنها حکم را به صورت «بازگویی عمل پیامبر صلی الله علیه و آله بدون اضافه کردن چیزی بر آن» بیان نموده‌اند و به ذهن اینگونه متبادر می‌شود که در حال توریه بوده و نمی‌خواهند حکم اصلی را از زبان خویش بیان نمایند بلکه صرفاً از پیامبر یک نقل قول می‌نمایند که دروغ نیست اما حکم اصلی هم نیست. و با کنار هم قرار دادن آنها با روایات صحیحی که موارد زکات را توسعه داده‌اند؛ می‌فهمیم که جهت این عمل ایشان آن است که آن حضرات علیهم السلام در روزگاری بسر می‌بردند که حکومت‌های ظلم و جور زکات را جمع‌آوری نموده و به مصرف مستمندان نمی‌رساندند لذا ایشان با اشاعه این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت توریه‌وار، در مقابل حکومت‌های ظلم می‌ایستادند که آنها نتوانند بیش از آن اموال مسلمانان و شیعیان را در طول تاریخ به بهانه زکات بگیرند و علیه دین استفاده نمایند اما در جای صحیح خود نیز، حکم اصلی را برای شاگردان خویش بازگو نموده‌اند. به عنوان شاهد برای این مطلب؛ از تعداد ۱۸ روایتی که در وسائل الشیعه در «باب وجوب الزکاة فی تسعة اشیاء» آمده است تعداد ۱۲ حدیث به این شکل مذکور هستند. یک مورد نامه امام رضا علیه السلام به مأمون عباسی است، (روایت دوم)، که باز دقیقاً مؤید ماست. یک حدیث نقل به مضمون است و فقط موارد را شمرده که مشخص نیست سیاق کلام امام علیه السلام چه بوده است، (روایت ۱۴).

دو روایت هم دلالت صریحی بر موارد زکات ندارند، (روایت ۷ و ۱۸). و تنها یک روایت بر خلاف نظر فوق باقی می ماند (روایت ۹)، که آن هم با عرض بر کتاب تکلیفش مشخص است و باید به موارد قبلی ملحق شده و حمل بر تقیه نمود و الا نمی توان آن را پذیرفت.

و در روایت سوم و دوازدهم نکته دقیق مشترکی هست. سؤال کننده می خواهد بداند آیا علاوه بر این ۹ چیزی که پیامبر فرموده و الباقی را بخشیده، مورد دیگری هم هست یا نه؟ اما امام معصوم علیه السلام به جای آنکه با خونسردی و سعه صدر پاسخ پرسشگر را بدهند و یک کلمه بگویند نه! به وی عتاب می کنند و در عبارتی طولانی می فرمایند: «أَقُولُ: لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ وَتَقُولُ لِي إِنَّ عِنْدَنَا حَبًّا كَثِيرًا أَفِيهِ الزَّكَاةُ!»<sup>۱</sup> یعنی «به تو می گویم: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غیر این ها را بخشید و تو به من می گویی: «ما حبوبات زیادی داریم، آیا در آنها زکات هست؟»». که این جمله به طور مشخص طفره رفتن از جواب صریح است به طوری که طرف مقابل سوالش را ادامه ندهد. مگر آنکه بگویید امام معصوم علیه السلام حوصله کافی برای جواب به سائل نداشته اند و اینگونه به وی به خاطر پرسش شرعی عتاب کرده اند!! هیهات. لذا مشخص می گردد که برخلاف زعم عده ای، این دسته از روایات تقیه هستند نه روایاتی که موارد زکات را تعمیم داده اند و سیاق این روایات بسیار بیشتر با تقیه همخوانی دارد.

### بخش حق فقرا به ثروتمندان!!

عجیب آن است که عده ای می گویند پیامبر بقیه را بخشیده است! اگر منظور آن بخششی است که اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند و جهت آن معلوم شد؛ خیلی خوب، صحیح و بجا و عقلایی است چون باید هزینه بیشتری از موارد زکات بشود تا آن ها

۱- این روایت دوازدهم بود و در روایت سوم اینگونه است: «... فَقَالَ السَّائِلُ فَالذَّرَّةُ؟ فَغَضِبَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ كَانَ وَاللَّهِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالذَّرَّةُ وَالذُّخْنُ وَجَمِيعُ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّمَا وَضَعَ عَلَى تِسْعَةِ لِمَا لَمْ يَكُنْ بِحَضْرَتِهِ غَيْرَ ذَلِكَ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ كَذَّبُوا فَهَلْ يَكُونُ الْعَفْوُ إِلَّا عَنْ شَيْءٍ قَدْ كَانَ...».

جمع‌آوری شود. اما این بخششی که ایشان گمان کرده و می‌گویند، معنایش آن است که معاذ الله پیامبر ﷺ فرموده باشد: «ای جهانیان خدای سبحان در میان اموال ثروتمندان برای محرومان و ستمدیدگان و ناتوانان جامعه حقی قرار داده است و من تا روز قیامت این حق فقرا و بینوایان را به ثروتمندان بخشیدم! بروید و در غیر این ۹ مورد سرمایه گذاری کنید و ثروت بر ثروت بیفزایید!! آیا تهمتی بالاترین از این به ساحت رسول اکرم ﷺ هست؟ که پیامبر در جهت منفعت ثروتمندان و باقی ماندن شکاف طبقاتی فلسفه زکات را ضایع کرده و اینگونه ظالمانه و بیرحمانه حق ضعیفان را به اغنیا بخشیده باشد؟!

حال آنکه در جامعه آن روز نوع ثروتمندان ثروتمندان در طلا (درهم) و نقره (دینار) و نخلستان‌ها و باغهای انگور و گله‌های گاو و گوسفند و شتر بوده است و زکات هم مربوط به این موارد بوده است. اما امروزه که معمولاً قشر کشاورز روستایی اگر از فقرای جامعه نباشند از ثروتمندان هم حساب نمی‌شوند باید زکات بدهند اما آن کارخانه‌دار و سرمایه‌دار و صاحبان باغ پسته و زعفران و... نباید زکات بدهند! چون پولشان به شکل درهم و دینار نیست و دلار است! چون به جای انگور، پسته دارند! چون به جای شتر، بنز آخرین مدل دارند.

### در مبنای فقه سنتی هرگز خمس جای زکات را نمی‌گیرد

اگر بگویید خمس هست؛ خوب این خمس هم که طبق مبانی شما برخلاف نص قرآن به «اضافه اموال» و موارد غیر شأن تعلق می‌گیرد! لذا داشتن چند خانه و ماشین و ویلا و... مطمئناً در شأن ثروتمندان جامعه هست. و از طرفی همین خمس ناقص شده هم که نیمی از آن باید در راه تبلیغ دین باشد؛ نیم دیگرش را شما مخصوص سادات کرده‌اید! پس دیگر چه چیزی برای مستمندان و فقرای غیر سادات باقی می‌ماند؟! فتأمل.

البته مسلّم است که عقل و مصلحت، منبع تشریح حکم نیست اما نکته آن است که حکم الهی در زکات حکمی عام و مطلق می‌باشد که مبانی غلط و محور قرار ندادن قرآن نتیجه کار را تا این حد موهون کرده است.

### وهن دین با بی توجهی به قرآن

و این است مصیبت کسانی که قرآن را به راحتی با روایت تخصیص می‌زنند و تقیید کرده یا تعمیم می‌دهند و در این باره از خدا پروا نمی‌کنند و این گونه موجبات وهن اسلام را فراهم می‌سازند. حکم گویای قرآنی به بدترین شکل با برداشتهای ناصحیح از روایت، زمین زده می‌شود و افتخار هم می‌کنند و خود را پیرو اهل بیت علیهم‌السلام هم می‌دانند.

نکته جالب اینکه همان طور که گفتیم احادیث صحیحی نیز در راستای همین حکم قرآنی وجود دارد که زکات را در مواردی فراتر از موارد نه گانه تصریح می‌کنند<sup>۱</sup> و بزرگانی نیز مانند شیخ کلینی رحمته‌الله نیز بر این نظر بوده‌اند؛<sup>۲</sup> اما ظاهراً چون برخی مقید هستند که دشمنی میان قرآن و عترت علیهم‌السلام را اثبات کنند! لذا آن دسته از روایاتی را انتخاب می‌کنند که مخالف قرآن است و این گونه به «روایات عرض بر کتاب» که متواتر می‌باشد دهن کجی می‌نمایند! و موهن آن است که در «تعارض روایات موارد زکات» به جای آنکه اصل را بر اسابین عام بودن آیات زکات، بر وجوب قرار دهند؛ اصل را بر عدم وجوب قرار داده و حداکثر حکم به استحباب می‌دهند!!

۱- روایاتی که زکات را فراتر از موارد نه گانه می‌شمارند: در کتاب شریف «الکافی، کتاب الزکاة، باب ما یزگی من الحبوب». و مواردی که مربوط به زکات مال التجاره است.  
 ۲- و از علمای متأخر علاوه بر علامه صادقی تهرانی رحمته‌الله، شهید صدر رحمته‌الله و علامه جعفری رحمته‌الله و برخی دیگر نیز بر همین نظرند.

## قرآن تبیین کننده روایات است

بنابراین چنانکه ملاحظه گردید در این دو مورد که به عنوان نمونه، مثال زده شد، یعنی بحث «خواهر و مادر رضاعی» و نیز بحث «زکات» می بینیم که در مبنای فقه قرآنی روایات مذکور رد نشدند بلکه روایات به وسیله قرآن تفسیر و تبیین شدند. و به همین علت ما می گوئیم قرآن نور و فرقان و هدایت است و نه تنها نیاز به تفسیر دیگران ندارد بلکه سخنان دیگران را نیز تبیین می کند.

حال شما قضاوت کنید که آیا بایستی آیات قرآن را با روایات تفسیر کرد یا روایات را با آیات قرآن؟! یا شاید وظیفه داریم در جایی که حکم قرآنی هست برای اثبات اهل بیت (علیهم السلام) روایات خلاف قرآن را اتخاذ کنیم و روایاتی که موافق قرآن است به سینه دیوار بکوبیم؟! آن هم با این توجیه سخیف که: «بله! اهل بیت (علیهم السلام) قرآن را تفسیر می کنند و ببینید ما چقدر طرفدار اهل بیت هستیم که حتی به خاطر ایشان حاضریم آیات قرآن را زیر پا له کنیم، به به! ما چقدر شیعه هستیم!»! نعوذ بالله من الجهالة و نستجیر منه.

## قرآن مُلتَحَد و پناهگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را چه کسی می داند؟

در این فصل منتقد طبق سلیقه خویش آیه ذیل را معنا نموده و چند دلیل علیل آورده که به شرح ذیل پاسخ می دهیم:

﴿وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا تُبَدِّلْ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ «و

آنچه را از کتاب پروردگارت به سویت وحی شده (برایشان) بخوان و پیروی کن. هیچ تبدیل کننده ای برای کلمات آن نیست. هرگز پایگاه و پناهگاهی (وحیانی) جز آن [قرآن] نمی یابی» (کهف، ۲۷). فصاحت و بلاغت قرآن ایجاب می کند که ضمیر ﴿ه﴾ در ﴿من﴾ دونه ﴿در درجه اول﴾ به کتاب بازگردد. و همان طور که در مقدمه بیان کردیم اگر آیه ای چند معنای همزمان و متلائم داشته باشد و قرینه ای برای ردّ برخی از آن

معانی نباشد باید همه را بپذیریم و یقین داشته باشیم که تمام آنها مراد حضرت حق بوده، و آلا بلاغت قرآن زیر سؤال می‌رود.

## یک بحث ادبی

طبق ادب عربی، اگر ضمیر به مضاف و مضاف الیه بازگردد؛ اصل آن است که به مضاف بازگردد نه به مضاف الیه مگر آنکه قرینه‌ای حکم کند که ضمیر به مضاف الیه بازگشته. یعنی بازگشت ضمیر به مضاف اصل است و به مضاف الیه استثناء و فرع. و این قاعده بدیهی می‌باشد مثلاً اگر گفته شود «جاء وصی رسول الله مع انصاره» به معنای اولی، آن نیست که «وصی رسول خدا ﷺ به همراه یاران خدا آمد!» یا «وصی رسول خدا ﷺ به همراه یاران رسول خدا آمد!»، بلکه معنای اصلی این است: «وصی رسول خدا ﷺ (یعنی علی علیه السلام) به همراه یارانش آمد».

اما استثناء آن هنگامی است که مانعی در بازگشت ضمیر به مضاف باشد یا راه بازگشت ضمیر به مضاف الیه فراهم شده باشد لذا سه حالت متصور است:

**حالت اول (اصل):** وجوب بازگشت ضمیر به مضاف.

**حالت دوم (فرع):** وجوب بازگشت ضمیر به مضاف الیه.

**حالت سوم (فرع):** جواز بازگشت ضمیر به مضاف الیه (یعنی ضمیر می‌تواند هم به مضاف و هم به مضاف الیه بازگردد).

مثلاً اگر بگوییم «نامه علی را در دستانش دیدم». ضمیر «ش» در «دستانش» نمی‌تواند به نامه برگردد چون مانع معنوی وجود دارد و آن این است که کتاب دست ندارد. پس این «حالت دوم» است؛ یعنی وجوب بازگشت ضمیر به مضاف الیه و مثال‌های بیشتر آن همان است که منتقد لطف نموده و از قرآن کریم برای ما در صفحه ۲۵ جزوه‌اش ذکر کرده و در آن‌ها به دلیل وجود مانع معنوی ضمیر به مضاف الیه بازگشته و منتقد خواسته است که مغالطه نموده و استثناء را به عنوان قاعده جا

بزند و با چند مثال که استقرایی ناقص را به نمایش می‌گذارد، ذهن مخاطب خویش را گمراه کند!

\*\*\*\*\*

حال در این آیه شریفه چه مانعی وجود دارد که قرآن پناه پیامبر ﷺ باشد؟ مگر پیامبر نمی‌گوید ﴿إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (انعام، ۵۰)، پس این جا باید بگوییم در درجه اول این ضمیر به مضاف یعنی کتاب [قرآن] بر می‌گردد و طبق قرینه ابتدای آیه که: ﴿وَاتل ما ووحى الیک﴾: «و پیروی کن از آنچه به سوی تو وحی شده است»؛ معنا این است که «[ای پیامبر]؛ تو هرگز به جز قرآن پناهگاهی وحیانی نمی‌یابی».

در درجه دوم در بازگشت ضمیر به مضاف الیه، معنای آیه چنین است که «[ای پیامبر]، تو هرگز به جز پروردگارت پناهگاهی ربوبیتی نمی‌یابی». و این دو معنا - که اولی اولویت دارد - با هم منافاتی ندارند و قابل جمع می‌باشند چرا که «پناهگاه وحیانی» بودن قرآن برای پیامبر در طول «پناهگاه ربوبی» بودن خدای سبحان برای رسولش ﷺ بوده و جدای آن نیست بلکه مصدق آن می‌باشد.

### آیا منتقد بلاغت قرآن را مخدوش می‌داند؟!

پس در این آیه شریفه که ذکر شد آیا باید بگوییم که کلام خدای سبحان بلیغ نیست که نتوانسته بفهماند که پناهگاه پیامبر ﷺ خود اوست یا قرآن؟ طبق مقدمه‌ای که ابتدای کتاب عرض کردیم اگر آیه‌ای دارای چند معنا بود که قرینه‌ای برای ردّ برخی معانی آن یافت نشد یقیناً همه آن معانی مراد حضرت حق سبحانه و تعالی است چنانکه استاد ما در همان مصاحبه «علم اصول در ترازوی نقد» دربارهٔ این آیه بحث کرده‌اند. بنابراین اگر بخواهیم در این جا بگوییم که ضمیر «ه» در «من دونه» به جای «کتاب ربّک» تنها به «ربّک» که مضافّ الیه است برمی‌گردد، باید مانعی باشد، که نیست. لذا با قرار دادن این آیه در کنار آیه ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ (جن، ۲۲)، معلوم می‌شود که منظور این است که تنها پناهگاه



ربوبی پیامبر ﷺ خدای متعال و تنها پناهگاه و حیانی ایشان قرآن است. که خود منتقد هم از استاد ما اینطور نقل کرده است: «ضمیر غایب در ﴿من دونه﴾ راجع به هر دوی «کتاب» و «رب» است، ضمیر «کلماته» نیز همین گونه است که پناهگاه ربوبیت در انحصار خدا و پناهگاه وحی هم در انحصار قرآن است».

بنابراین فقیه قرآنی به درستی و بدون تحمیل به قرآن؛ مرجع این ضمیر را در درجه اول به مضاف و سپس به مضاف الیه بازگردانده و تسلیم قرآن گشته<sup>۱</sup> که البته آیه سوره جن نیز مؤید این عمل ایشان است.

### مفاهیم قرآنی در نزد منتقد «بدیهی البطلان» هستند!

معارض گفته است: «ادعای انحصار وحی به قرآن بدیهی البطلان است»!

جالب آنکه همه چیز برای ایشان بدیهی است و برای آن نیاز به اقامه دلیل نمی‌بینند. اگر مطلب این قدر بدیهی است لطفاً بگویید که معنای آیه شریفه‌ای که ذکر شد به همراه آیه مبارکه ﴿تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ﴾ چیست؟ شما که خودتان هم مدعی هستید قرآن فقط برای معصومین ﷺ ﴿تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ﴾ است!

اگر همه چیز و به طریق اولی احکام و معارف شریعت خاتم در قرآن می‌باشد؛ آیا احکامی که رسول الله ﷺ خارج از دلالت قرآن بیان می‌کردند شامل این «کلّ شیء» می‌شود یا خیر؟ در نتیجه وحی غیر قرآنی مورد نظر شما آیا - معاذ الله - یک

۱- البته محققین دقت نظر دارند که اگر منتقد بگوید شما باید به دلیل آیه سوره جن معنای اصلی آیه را رد کنید و معنای فرعی را قبول کنید و این تفسیر قرآن به قرآن است! عرض می‌کنیم که تفسیر قرآن به قرآن نباید موجب سقوط قرآن شود. چرا که قرآن به فرموده امیرالمؤمنین ﷺ «يَصْدَقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» است و نه «يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا»! که مثلاً خدای سبحان کلامی بگوید بعد در جای دیگر فصاحت و بلاغت کلام خویش را از بین ببرد و سخن خویش را نقض کند! این گونه تفسیر طبق سخن معصوم «ضرب قرآن بر قرآن» یعنی «آیه‌ای را به [صورت] آیه‌ای دیگر زدن» است. آیات قرآن یکدیگر را تکمیل و تفسیر می‌کنند نه آن که یکدیگر را رد نمایند! بنابراین با کنار هم گذاشتن این دو آیه تنها مجوز معنای دوم در آیه سوره کهف حاصل می‌شود اگرچه جمع آن دو معنا فاسد نبوده بلکه در نهایت صلاح است.

---

وحی زائد و حشو است؟! خیر، بلکه اینگونه وحی‌ها که وحی الفاظ قرآنی نیستند در واقع وحی بطون و رموز قرآن می‌باشند.

متأسفانه عده‌ای به قدری از قرآن دور بوده و از تفکر و تدبّر در قرآن فاصله دارند که مطالب خلاف قرآن برایشان بدیهی است! پس پناه بر خدا از مطالبی که بخواهند اثبات کنند!

## ردّ فصل سوم جزوه اعتراضی

منتقد عنوان این فصل از جزوه خویش را که از صفحه ۲۷ تا ۴۰ می‌باشد: «انکار سنت در لفافه اثبات آن!» گذاشته است. از طرفی فقیه قرآنی را به ترک سنت و عترت علیهم‌السلام متهم می‌کند و از طرفی هم مجبور است تلویحاً اعتراف کند که ایشان به سنت تمسک نموده! آیا ترک کننده با تمسک کننده وجه مشترکی دارند؟ ظاهراً در منطق منتقد آری. وی ترک را مبنا و تمسک را برگشت از مبنا معرفی می‌نماید.

### «فقه گویای قرآنی» فقط مربوط به عصر غیبت نیست

اما نکته همان است که عرض کردیم. سنت در مقابل قرآن، مستقل نیست بلکه برگرفته از رموز قرآن بوده و هرگز با ظواهر و دلالات قرآن در تضاد نیست و عرضه تمام اقوال و نظرات بر قرآن جزو سنت قطعیه می‌باشد به خصوص در جایی که معصوم حضور ندارد. یعنی اگر فرضاً ما در عصر اهل بیت علیهم‌السلام هم بودیم اما در شهر دیگری زندگی می‌کردیم باز حق نداشتیم هر روایتی را که از معصوم برای ما نقل می‌شود قبول کنیم چون این تحریفات و جعلیات از زمان خود آقا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. لذا این مبنای ما در محوریت قرآن، تنها مربوط به عصر غیبت نیست. بلکه هر جا که معصوم نباشد و اخباری غیر یقینی از ایشان در دسترس ما باشد مسئله همین است. مگر آنکه یقین داشته باشیم فلان سخن به همین شکل و معنا و بدون تقیه و نقل به مضمون و غیره از معصوم علیهم‌السلام صادر گشته. مانند توقیعاتی که صاحب العصر علیه‌السلام برای نواب خاص خویش «رضوان الله علیهم أجمعین» ارسال داشتند. و یا این

شاء الله در زمان ظهور حجّت آخرین ﷺ، با ابزار و رسانه‌هایی خاص به نوعی یقین کنیم که حضرتش چنان فرموده‌اند<sup>۱</sup>.

## ردّ صفحه ۲۷:

منتقد در مقابل سخن فقیه قرآنی که «هر حدیثی چه متواتر و یا غیر متواتر در صورت مخالفت با نصّ و یا ظاهر مستقرّ قرآن مردود است، اما حدیثی که اکثر امامیه آن را نقل کرده باشند و معارضی هم نداشته باشد و قرآن هم نفی و یا اثباتی درباره آن نداشته باشد از باب ﴿اطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پذیرفته است... سنت به هیچ وجه در عرض قرآن نیست تا ناسخ آن باشد. و نص و ظاهر مستقرّ قرآن جز با نص و ظاهر مستقرّ آن نسخ نمی‌شود»<sup>۲</sup>، گفته است که «اگر انسان معنای متواتر را درست بداند می‌گوید مخالفت حدیث متواتر با قرآن محال است نه این که بگوید سنت متواتر مردود است!»<sup>۳</sup>.

### «خبر متواتر و واحد» یا «خبر قطعی و ظنی»؟

اگر کسی محقق باشد می‌داند که الفاظی مانند متواتر و واحد در لسان علمای مختلف به گونه‌ای متفاوت تعبیر شده است. تواتر از ریشه وتر آمده و یعنی یکی بیاید و سپس دیگری بیاید و سپس بعدی و... و اکثر علمای ما اینگونه تعبیر کرده‌اند: «خبری که بر زبان گروهی جاری شود طوری که قابل تصوّر نیست که همه غلط فهمیده باشند یا بر دروغ همداستان شده باشند»<sup>۳</sup> یا «روایتی است که سلسله راویان آن تا به معصوم علیه السلام در هر طبقه به تعدادی باشد که امکان توافق عمدی آن‌ها بر

۱- باید توجه داشت که توقعات دریافت شده از نَوَاب خاصّ «رضوان الله علیهم» که حجّت قطعی الهی برای گیرندگان در همان زمان بوده است اکنون به جهت مرور زمان و احتمال دخل و تصرف در آن باید به قرآن عرضه شود.

۲- پایگاه سلام اسلام، زندگینامه فقیه قرآنی.

۳- «صفة للخبر الثابت على السنة قوم لا يُتصوّر تواطؤهم على الكذب ولا اتفاقهم على الفهم الخاطيء».

نسبت دادن کذب به معصوم به طور عادی محال باشد و خبر آن‌ها موجب علم و یقین به مضمون حدیث گردد!.

### خبر متواتر اصطلاحی لزوماً قطعی نیست

اما از آن‌جا که علمای ما خبر متواتر را صرفاً از حیث تعداد و افراد راوی می‌شناسند؛ فقیه قرآنی چنین خبری را لزوماً مقرون با حقیقت نمی‌داند. لذا خبری که نزد سایرین متواتر و مقرون به یقین است در مبنای فقه قرآنی؛ فی نفسه مفید یقین نیست چرا که اصولاً در مبنای فقه قرآنی اینچنین اخباری مقرون به یقین نیست مگر پس از عرضه بر کتاب خصوصاً آنکه ممکن است یک حدیث متواتر وجه تقیه داشته باشد.

متأسفانه منتقد بدون دقت در سخنان استاد به ایشان اعتراض کرده در حالی که بخشی از کلام ایشان بخش دیگر را تفسیر می‌نماید. و بر هر انسان منصفی که با مبانی فقه قرآنی آشنا شود، این مطلب واضح می‌گردد. لذا «خبر متواتر صرفاً خبری است که تعداد زیادی از راویان در هر طبقه آن را نقل کرده‌اند»؛ بنابراین محال نیست که با عرضه این خبر به قرآن متوجه شویم که گرچه ظاهراً این خبر با نقل افراد زیادی به معصوم علیه السلام متصل شده ولی در اصل، آن را معصوم علیه السلام نفرموده و افتراء به ساحت ایشان است مگر آنکه در وجه تقیه صادر شده باشد.

و اصولاً نقد استاد ما به همین مبانی اصولی برخی حوزویان است و آن وقت معترض می‌گوید «اگر انسان معنای متواتر را درست بداند می‌گوید مخالفت حدیث متواتر با قرآن محال است نه این که بگوید سنت متواتر مردود است!» خوب اشکال فقیه قرآنی رحمته هم به همین تعریف از خبر متواتر است که برخی تواتر را مساوی با یقین گرفته‌اند در حالی که محال بودن مخالفت حدیث متواتر با قرآن اثبات نشده

است. لذا در مبنای «فقه قرآنی» قطع و یقین تنها پس از عرضه بر کتاب حاصل می‌شود نه صرفاً تعداد روایات یا تعدد روایات!

\*\*\*\*\*

معترض در ادامه گفته است «خود قرآن هم حداکثر یکی از سخنان متواتر پیامبر ﷺ است که از خداوند نقل می‌کند و به خود ما وحی نشده است. تازه سند تمامی قراءات قرآن، حتی به محکمی سند احادیث متواتر مانند غدیر، و یا حدیث ثقلین که قرآن به تنهایی را کافی نمی‌داند و عترت ﷺ را هم به آن می‌افزاید نمی‌رسد. البته بر اساس مبانی صحیح علمای اعلام که در جای خود ذکر شده است، برای کسانی که قرآن را در کنار عترت ﷺ قبول دارند کمترین شکی در حجیت و دلیل بودن قرآن نیست، اما قائلین به خودکفائی قرآن، هیچ دلیلی حتی برای اثبات هیچیک از قراءات خود قرآن هم ندارند!».

جملات فوق موجبات تأسف هر متفکری را فراهم می‌نماید. باید عرض کنیم اولاً قرآن سخن خود پیامبر ﷺ نیست بلکه کلام خدای سبحان است: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾<sup>۱</sup> (قیامه، ۱۶-۱۸) اما اگر مقصود این است که به وسیله پیامبر ﷺ به گوش مردم رسیده مسلماً شکی در آن نیست.

## دفاع از قرآن و قرائت وحیانی آن

ثانیاً: سند قرآن سند تداول بین عموم مسلمین است نه خبر واحد! آیا تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که چرا بین این همه قرائات، قرائتی که توسط یک شیعه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده اینگونه بین همه مسلمین حتی عاقله (اهل سنت) مورد قبول واقع گردیده؟ و چرا تنها قرآن به روایت حفص از عاصم در تمام کشورهای

۱- (ای پیامبر!) زبانت را به‌خاطر عجله برای خواندن آن [قرآن] حرکت مده. همانا گردآوریش و خواندنش تنها بر [عهده] ماست! پس هنگامی که آن را خواندیم، خواندنش را پیروی کن!

مسلمان چاپ و نشر می‌شود؟ آن هم با وجود این همه فُزق مختلف؟!<sup>۱</sup> و چرا اکثر تفاسیر متن اصلی خود را بر این قرائت بنا نهاده‌اند؟<sup>۲</sup> اگر دم از اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌زنید بدانید: «قرائت کربلایی کاظم که با عنایت اهل بیت (علیهم‌السلام) به یکباره، حافظ کل قرآن گردید؛ با قرائت همگانی و مصحف موجود به روایت حفص از عاصم تطابق داشته است و حتی کوچکترین اختلافی نداشت»<sup>۳</sup>. عجیب‌تر آنکه ادعا می‌کنید سند تمامی قراءات قرآن از نظر شما حتی به محکمی سند احادیث غدیر نیست!! گویا تمام مسلمین جهان قرآن نمی‌خواندند و تنها حدیث غدیر را برای هم بازگو می‌کردند! مردم با این حساب حتی نماز هم نمی‌خواندند! و اصلاً چیزی به اسم حُفاظ وحی وجود نداشته و حافظ قرآن بودن افتخار شمرده نمی‌شده! شاید قرآن هم کتابت نمی‌شده و در کلّ جهان اسلام تنها ابابکر دستور به کتابت قرآن آن هم به وسیله شهادت دو شاهد داده!<sup>۴</sup> و این که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور عرضه قرآن به اعراب را می‌دهد دستور به چیزی می‌دهد که بین مردم رایج نبوده و دست یک عده محدود محبوس بوده! و لابد خدا هم وعده حفظ برای قرآن نداده که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

- ۱- تنها در برخی کشورهای آفریقایی در کنار قرائت اصلی یکی دو قرائت دیگر هم چاپ شده است. البته مستحضر هستید که کشورهای آفریقایی با فاصله زمانی زیادی از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و توسط افراد محدودی مسلمان شده‌اند لذا افکار این عده محدود تأثیر زیادی بر عقاید مسلمانان برخی از این کشورها داشته است.
- ۲- از میان ۱۴۴ تفسیر موجود تنها ۷ تفسیر متن اصلی خود را بر غیر قرائت اصلی قرار داده‌اند و باقی تفاسیر متن اصلی قرآن خود را بر قرائت حفص از عاصم بنا نهاده‌اند.
- ۳- این مطلب قابل انکار نیست و بزرگان علمای ما از جمله آیت الله بروجردی، علامه امینی، آیت الله مرعشی، آیت الله حجت کوه کمره‌ای، آیت الله میلانی بزرگ رحمهم الله و بسیاری علمای دیگر و حتی علمای بسیاری کشورهای سنی و شیعه از جمله عراق، عربستان، مصر، کویت اعجازی بودن حفظ ایشان را تأیید کرده‌اند و مطابقت و صحت قرائتش را آزموده‌اند و از علمای موجود هم بسیاری، شاهد این آزمون‌ها از سوی آن علمای بزرگ بوده و خودشان نیز وی را آزموده‌اند. راه تحقیق برای محققین باز است و اسناد و دست نوشته‌های مربوطه در دسترس عموم قرار دارد و مستندی هم در این باره ساخته شده است.
- ۴- طبق کتاب تاریخ القرآن زنجانی، خاورشناسان، کتاب وحی را چهل و سه نفر معرفی کرده‌اند.

آیا شما که دستور به خواندن کتاب البیان آیت الله خویی رحمته می دهید خودتان آن را خوانده اید؟! آنجا که می نویسد: «اخبار بسیاری دلالت بر جمع شدن قرآن در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله می کند و بسیاری از صحابه تمام قرآن را حفظ بودند ولی کسانی که بعضی از سوره ها و جزء های آن را حفظ بودند قابل شمارش نیستند مگر توسط خدای تعالی، حقاً قرآن سبب اعظم در هدایت مسلمین و خروج ایشان از تاریکی های شقاوت و نادانی به نور سعادت و علم است و مسلمانان در توجه به قرآن به درجه نهایی آن رسیدند به تحقیق آیات قرآن را در ظروف شب و کناره های روز می خواندند و در حفظ قرآن و صحیح خواندن آن به یکدیگر فخر فروشی می کردند و به آیات و سوره های قرآن تبرک می جستند. و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را بر این امور بر می انگیخت و تشویق می کرد. آیا عاقل بعد از تمام اینها احتمال می دهد که در قرآن نزد ایشان شک به وجود آید؟»<sup>۱</sup>.

البته توجه به این نکته لازم است که قرآن همان کتاب الهی است که در بین مردم قرائت می شده و می شود و اگر هم قرائت حفص از قدیم الایام مورد توجه بوده به دلیل مقارن بودنش با قرائت مرسوم می باشد نه اینکه مسلمانان خودشان را با حفص تطبیق داده باشند! مگر قبل از حفص، مردم قرآن نمی خواندند و چیزی در دست نداشتند! فهم این مطلب به اندکی مطالعه تاریخ و اندیشه و منطقی نیاز دارد که ظاهراً برخی از آن بی بهره اند. بزرگان دینی در دوره های مختلف به خصوص قرن اول اسلام قرائت صحیح قرآن را می شناختند و در بین مردم رواج داشته و جناب حفص هم همان را ضبط و نقل کرده و هرگز اعتبار قرآن تنها به اعتبار حفص و غیره نیست بلکه از نظر تاریخی اعتبار قرآن مربوط به تواتر فوق العاده آن بین مردم

۱- اخبار کثیره دلت علی أن القرآن قد جمع فی عهد النبی صلی الله علیه و آله و کان کثیر من الصحابة یحفظ جمیع القرآن . وأما الحافظون منهم لبعض سوره وأجزائه فلا یعلم عددهم إلا الله تعالی .... فإن القرآن هو السبب الاعظم فی هداية المسلمین، وفی خروجهم من ظلمات الشقاء والجهل إلى نور السعادة والعلم، وقد بلغ المسلمون فی العناية بالقرآن الدرجة القصوی، فقد كانوا یتلون آیاته آناء اللیل وأطراف النهار، وکانوا یتفاخرون فی حفظه واتقانه ویتبرکون بسوره وآياته، والنبی صلی الله علیه و آله یحثهم علی ذلك. فهل یحتمل عاقل بعد هذا كله أن یقع الشک فیه عندهم؟



است آن هم بدون اختلاف که جناب حفص از جناب عاصم، آن را گرفته و ثبت نموده. فتأمل!

ثالثاً آیا گمان می‌کنید خدای تعالی به جبرئیل دستور داده که چند مدل مختلف قرآن را برای پیامبر ﷺ تلاوت کند تا مردم را گمراه نماید! آیا می‌دانید که قرائات غیر اصلی که فقط در نزد فضل فروشان موجود است با یکدیگر در تناقض اند و در تمام آن‌ها معانی فاسد و متضاد ایجاد می‌گردد در حالی که در قرآن هیچ تضاد و فسادی راه ندارد و خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>. پس چیزی که در آن اختلاف ندارد از جانب خداست نه حفص و فلان و فلان. مگر نه آن که قرآن با یک قرائت بر پیامبر نازل شده و پیامبر ﷺ همان را بر مردم خوانده است؟ پس آیا گمان می‌رود که پیامبر ﷺ و مسلمانان آنقدر نسبت به قرآن اهمال کردند که قرائت اصلی قرآن در بین آن‌ها گم شد و الآن ما نمی‌دانیم که قرائت اصلی قرآن چه بوده است؟!

رابعاً دلیل ما در عدم تحریف قرآن جدای از ادلهٔ فوق، دلیلی ربّانی و فوق دلایل بشری است:

### خدای سبحان، قرآن خویش را حفظ نموده است

ببینید کار به کجا رسیده که معترض برای اثبات دعوی خویش حاضر است به اندیشه تحریف قرآن دامن بزند! اما از آنجا که خدای سبحان بر خلاف سایر کتب آسمانی، وعده حفظ و حراست کتاب خویش یعنی قرآن را داده؛ به کوری چشم دشمنان اسلام و شیطان ملعون؛ این وحی آخرین و معجزه رسول خاتم ﷺ بدون کوچکترین تغییری در الفاظ و آیات و چینش و قرائتش تا کنون به عزّت خدا حفظ گردیده است. شما فقط یک کتاب بیاورید که این‌گونه باشد و نسخه‌های مختلف نداشته باشد. حتی امروزه که تألیف و نگارش تا این حد گسترده و پیشرفته شده،

۱- نساء، ۸۲: «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف فراوان می‌یافتند».

می‌بینیم یک کتاب در چاپ‌های بعدی دچار تغییر می‌شود و حداقل تغییرات آن اصلاح غلط‌های چاپی و غیره می‌باشد. آیا این معجزه نیست؟ در کلّ جهان فقط یک کتاب است که تمام نسخه‌های آن در طول تاریخ یکتا می‌باشد، و این به خاطر همان وعده راستین الهی است:

قیامت؛ ۱۶-۱۸: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ «ای پیامبر! زبانت را به‌خاطر عجله برای (خواندن) آن [قرآن] حرکت مده. همانا گردآوریش و قرائتش تنها بر عهده ماست! پس هنگامی که آن را قرائت کردیم، از قرائتش (نه قرائت‌اش!!) پیروی کن!». این آیه دیگر نیاز به توضیح ندارد.

حجر؛ ۹: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «قطعاً ما حتماً، خودمان (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم و بی‌تردید ما برای آن به‌راستی نگهبانیم» در این آیه ۱۰ تأکید بکار رفته و در کلّ قرآن بی‌نظیر است که خدای سبحان بر انجام فعلی از سوی خود این طور تأکید نموده باشد و در هیچ آیه‌ای در این تعداد کلمات به این تعداد تأکید استعمال نشده است.

فصلت؛ ۴۱-۴۲: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ «کسانی که به این یادواره [قرآن] - هنگامی‌که به ایشان رسید - کفر ورزیدند (به کیفر خود می‌رسند). و به‌راستی آن کتابی است عزیز \* از پیش رویش و از پشت (سر)ش باطل به سویش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است». عزیز به معنای شکست ناپذیر می‌باشد. آیا کتابی که تحریف شود ولو در یک کلمه، عزیز است یا ذلیل؟ آیا قرآن در مقابل تحریف‌گران شکست خورده و ذلیل گشته است؟!

منتقد فکر می‌کند ما به خاطر سند و نقل فلان و فلان، قائل به قرآن هستیم. در صورتی که قرآن خود اثبات‌کننده خود است. اولین دلیل آشکارش همین تحقق وعده الهی می‌باشد.

آیا واقعاً معترض معجزه بودن قرآن را باور دارد؟! آیا پیامبران الهی اثبات کننده معجزه هستند یا آنکه معجزه، اثبات رسالت می‌کند؟! مثلاً وقتی حضرت صالح علیه السلام بین مردم آمد؛ مردم که نمی‌دانستند او پیامبر صلی الله علیه و آله است و قرار هم نیست هر که آمد ادعای پیامبری نمود مردم قبول کنند. لذا از وی معجزه خواستند و خدای سبحان برای قوم حضرت صالح ناقه‌ای را از دل کوه بیرون آورد. آیا باید مردم از اعتقادی که به حضرت صالح علیه السلام داشتند پی ببرند که این ناقه معجزه است؟! یا آن که اعجاز ناقه اثبات می‌کرد که حضرت صالح علیه السلام فرستاده خدای متعال است؟ لذا پیامبران الهی برای اثبات رسالت خویش معجزه می‌آورند ولی ظاهراً منتقد گمان می‌کند که اعتقاد به قرآن در فرع اعتقاد به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد در صورتی که نفس قرآن برای اثبات رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. فتأمل!

ما از منتقد می‌پرسیم آیا چون پدر و مادر شما مسلمان بوده و علما گفته‌اند؛ اسلام آورده‌اید؟! شما به چه حقی ادعای کسی که آمده و خود را اشرف خلائق نامیده و صدها ادعا کرده قبول کرده‌اید؟ چه اثباتی بر رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله وجود دارد؟

ما می‌گوییم خدایا تو قرآنت را معجزه‌ای جاوید برای رسول خاتمت صلی الله علیه و آله قرار دادی و ما قبل از قبول کردن رسالت وی، با قرآن تو پی بردیم که آن از جانب توست لذا ایمان آوردیم که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده توست که قرآن را بر او نازل کردی و بوسیله او آن را برای ما خواندی.

منتقد گمان کرده که فلان حافظ؛ قرائت قرآن را حفظ کرده! خدایی که موسی علیه السلام را به دست فرعون محافظت می‌کند قادر است که به دست فلان و فلان هم، قرآن خویش را که وعده حفظ آن را داده؛ از دست تحریف حفظ بفرماید. آیا از اقوال و نظرات متضاد و تاریخ‌های مختلف می‌فهمیم که حقیقت چیست؟ هرگز. ما تسلیم کتاب ربّ هستیم و وقتی خدای سبحان وعده حفظ کتابش به همراه قرائت و چینش و ترکیبش را داده است ما تسلیم هستیم، چون وعده الهی محقق گشته

و در طول تاریخ همواره یک قرآن آن هم با یک قرائت در بین مسلمین رواج داشته است. اگرچه شیاطینی به دنبال تعصبات قبیله‌ای سعی کردند گویش قبیله خویش را بر قرآن تحمیل کنند اما خدای متعال آنان را بر این کار موفق نساخت. حالا متأسفانه عده‌ای آمده و به دنبال تعصبات اعراب جاهلیت راه افتاده‌اند. ما از ایشان می‌پرسیم که چرا از زبان شیطان در تحریف قرآن حرف می‌زنید و آبروی شیعه را برده و موجب عیب و طعنه به اهل بیت علیهم‌السلام هستید و اعتنایی به اوامر ایشان در عرضه احادیث بر قرآن نمی‌کنید؟

ای خدای سبحان تو شاهد باش؛ ما از کسانی که به آیات روشن تو کافرند بیزاریم و از آنها برائت می‌جوییم و تو را بسی راستگو و توانا می‌دانیم. وعده‌های تو راستین است و قادر بر انجام آن‌ها هستی هر چند دیگران آن را خوش نداشته باشند.

## رَدِّ صفحه ۲۸:

جالب آن است که منتقد بی پروا، قرآن را در حدّ کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پائین می‌آورد. چطور کسی می‌تواند خود را تابع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بداند و قول آن حضرت را هم سطح با قرآن قرار دهد؟ حال آن که الفاظ قرآن از سوی خدای سبحان است اما الفاظ سایر سخنان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خود آن حضرت می‌باشد. در سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تحریف راه دارد ولی در قرآن خیر. قرآن تحدّی و وعده حفظ دارد اما سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خیر! از آنجا که منتقد در مقدمه خویش نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را «صاحب قرآن» دانسته بود، ما به معترض هشدار می‌دهیم که مبدا مانند مفوضه قائل شده باشد که خدای سبحان همه امور را از جمله انزال و تنزیل قرآن را بر عهده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام گذاشته، و خود در این عالم هیچ نقشی ندارد! ما به پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام

قائلین این اندیشه را خارج از مسیر ایمان می‌دانیم<sup>۱</sup>. امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «هر کس گمان کند خدا افعال ما را انجام می‌دهد و بعد به خاطر آنها ما را عذاب می‌نماید پس به راستی به جبر معتقد شده، و کسی که گمان کند خدای عزوجل امر خلق و روزی را به حجت‌های خود علیه السلام واگذار کرده است به راستی قائل به تفویض گشته است، و کسی که معتقد به جبر باشد «کافر» و کسی که قائل به تفویض باشد «مشرک» است<sup>۲</sup>.

منتقد در اینجای بحث از آنجا که به خوبی می‌داند گفته‌هایش عاری از منطوق و دلیل است می‌گوید: «بر اساس مبنای شما اگر کسی از خود پیامبر علیه السلام هم چیزی را بشنود که خودش آن را از قرآن نفهمد باید مقابل پیامبر علیه السلام بایستد و بگوید که شما حق ندارید غیر از قرآن هیچ دلیلی بیاورید، و یا بالاتر از فهم ما، از قرآن فهم و بیان و تفسیری داشته باشید! و این نهایت کفر و الحاد و زندقه است». در اینجا معلوم می‌شود منتقد برای این در مقابل قرآن می‌ایستد که در خیال و وهم خویش یقین دارد کسانی که قرآنی بیندیشند دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند! خوب بود منتقد می‌گفت دقیقاً از کجای سخن استاد این اعتقاد وی فهمیده می‌شود که گمان می‌برد ما غیر

۱- آیات فراوانی در قرآن کریم فاعل انزال و تنزیل قرآن را خدای سبحان معرفی می‌نماید از جمله: سوره بقره، آیه ۹۰: ﴿بِمَسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَيَّأَنُ يُنَزِّلُ اللَّهُ مِنْ فُضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَبَاءً وَ يَعْصِبُ عَلَىٰ غَضَبٍ وَ لِكُلِّ فِرْقٍ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾. «بدا (به) آنچه خود (آلوده به شهوات)شان را با آن خریدند. همانا به آنچه خدا نازل کرد از سر ستم و تجاوز، کفر می‌ورزند که (چرا) خدا از فضل خویش بر هر کس از بندگانش بخواهد کتابی و حیوانی فرو می‌فرستد؛ پس به خشمی (افزون) بر خشمی دیگر بازگشتند. و برای کافران عذابی خوارکننده است».

این آیه و بیش از صد آیه کریمه در قرآن به صراحت دلالت دارند که خدای سبحان نازل کننده قرآن است و قرآن از سوی او نازل می‌شود و هرگز پیامبر علیه السلام فاعلیتی در این امر نداشته‌اند. و اصولاً کسانی که به بهانه‌های مختلف بخواهند به خیال خودشان با چنین سخنانی مقام عظمای رسالت را ارتقاء دهند جز خدشه وارد کردن بر این جایگاه رفیع کاری نمی‌کنند. ارزش و عظمت رسول الله صلی الله علیه و آله در عبودیت و بندگی است و اینکه شایستگی یافتن از سوی خدای سبحان با ایشان سخن گفته شود نه آنکه خودشان با خویشتن سخن گفته باشند!!

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۴: «قَالَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ وَ مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَضَّ أَمْرَ الْخَلْقِ وَ الرَّزْقِ إِلَىٰ حُجَجِهِ علیهم السلام فَقَدْ قَالَ بِالتَّقْوِيضِ وَ الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّقْوِيضِ مُشْرِكٌ».

از قرآن هیچ سخنی از اهل بیت (علیهم السلام) را قبول نمی‌کنیم؟! همان طور که بارها گفته‌ایم و در تمام سخنان فقیه أعلم قرآنی آیت الله صادقی تهرانی (رحمته الله) موج می‌زند؛ قرآن دارای دو بُعد است: رمزی و دلالی. و همه سخن فقیه قرآنی (رحمته الله) درباره قرآن این است که «ای مردم؛ بُعد دلالی قرآن روشن و واضح است و گنگ و نامفهوم و نارسا نیست و بُعد رمزی قرآن هم در انحصار معصومان محمدی (علیهم السلام) است». حالا ملاک منتقد برای نسبت دادن کفر و الحاد و زندقه چیست خودش می‌داند و خدا که از نیت او باخبر است.

و معنای این کلام هم که: «دلیل؛ منحصر به قرآن است» چنین است: «محور و محک اصلی سنجش سره از ناسره در عصر غیبت، قرآن کریم است». حال آیا اگر ما روایات را بر قرآن عرضه کنیم کافر و زندیق و ملحد هستیم؟! اگر این گونه است آری هستیم و با افتخار هم هستیم. و روشن و بی‌پرده فریاد می‌زنیم که ای مسلمین ما هر سخنی خلاف قرآن باشد حتی اگر همه یک میلیارد و اندی مسلمان بر آن اجماع داشته باشند زیر پای خود می‌نهیم و در این کار تنها تقوای الهی را نگاه می‌داریم و سخنی برخلاف قرآن را به معصوم (علیهم السلام) نسبت نمی‌دهیم و این همان دستور اهل بیت (علیهم السلام) در روایات متواتر عرض بر کتاب، به همگان است.

## ردّ صفحه ۲۹:

منتقد گفته است: «مگر شما خود خدایید و از فکر خودتان در فهم و تفسیر قرآن استفاده نمی‌کنید؟! و چرا دیگران با اینکه نیازی به بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارند نیازمند تفسیر و فتاوی شمایند؟!». خوب می‌بود که منتقد در مطالعات خویش کمی دقت و تلاش بیشتری می‌کرد و همه سؤالات خویش را از ما نمی‌پرسید.

## قرآن قابل فهم تر از روایات بوده و خود کفاست!

دقت کنید: بلاغت این است که کلامی به خوبی بتواند منظور و مراد خویش را به مخاطب خود برساند. فصاحت هم این است که مراد و منظور به زیباترین و

بی‌عیب‌ترین شکل ممکن گفته شود. حالا با این مقدمه فرض کنید که هم اکنون یک آیه شریفه از قرآن کریم و یک حدیث مبارک از معصوم علیه السلام پیش روی شماست که وحدت موضوع دارند یعنی هر دو یک مراد داشته و یک چیز می‌خواهند بگویند. سؤال ما این است: مگر نه اینکه مفهوم و معنای هر دوی این آیه و آن حدیث را ما بایستی با عقل و درک و فهم خویش دریافت نماییم؟ حال آیا آن آیه روشن‌تر و واضح‌تر است یا این روایت؟! مگر ما نمی‌گوییم که قرآن افصح و ابلغ کلام‌هاست و فصاحت و بلاغت قرآن در حدّ اعجاز است؟ خوب پس یقیناً اگر قرار باشد مطلبی گفته شود آیات قرآن کریم به فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین شکل ممکن آنرا بیان می‌کنند و بیان و کلام معصوم علیه السلام بی شک پیرو و دنباله‌رو قرآن و پایین‌تر از قرآن خواهد بود. این است که ما می‌گوییم کلام معصوم علیه السلام تالی تلو قرآن است. آری اگر قرآن در بُعد لفظی و دلالتی خویش، چیزی را بیان نکرده باشد اصولاً دیگر مقایسه‌ای هم نخواهد بود و کلام معصوم علیه السلام یکتا بیان برای ما می‌باشد. لذا این مقایسه تنها در جایی است که قرآن مطلبی را در بُعد دلالتی بیان کرده باشد.

پس قرآن کریم در بُعد دلالتی خود روشن و واضح و در بیان مرادداشتش خود کفاست و ما هرگز این توهین و سخن کفرآمیز را قبول نمی‌کنیم که قرآن در بیان دلالات و براهین روشن و واضحش محتاج به غیر خود باشد. حال اگر این اعتقاد کفر و الحاد و زندقه باشد حرفی نیست ما با افتخار این القاب را می‌پذیریم و آنها را مدال افتخار خود قرار می‌دهیم.

## ردّ روایت با قرآن نه، اما ردّ روایات با مبانی اصولی غیر قرآنی

### آری!!

نکنه مضحک و در واقع موهن و مصیبت باری که وجود دارد این است که آقای منتقد و هم‌فکرانش برای خویش اصولی دارند که بر مبنای آن روایات را می‌سنجند و برخی را ردّ و برخی را قبول می‌کنند! حالا چگونه است که ردّ روایات خلاف قرآن،

مساوی با کنار گذاشتن عترت علیهم السلام می‌شود اما ردّ روایات با مبانی متضاد و متناقض و غیر قرآنی؛ مساوی با تمسک به اهل بیت است؟! منتقد، کتاب شریف «مصباح الشریعة» را که منسوب به امام صادق علیه السلام است با مبانی فاسد خویش یکجا رد می‌کند و آن را یکسره مطابق مذاق صوفیه می‌شمرد و در این کار کاملاً بی‌پرواست اما استاد ما رحمته این کتاب شریف را پس از عرضه بر کتاب الله المجید یکسره می‌پذیرند و آن را کتابی بی‌خطا و معصوم می‌شمارند<sup>۱</sup>.

حال چه کسی تارک عترت علیهم السلام است؟ آیا ما که می‌گوییم اهل بیت علیهم السلام هرگز سخنی خلاف قرآن نمی‌گویند؛ کافر و ملحد و زندیق هستیم و شما که روایات خلاف قرآن را قبول کرده و روایات موافق قرآن را ردّ می‌کنید شیعهٔ مخلص اهل بیت علیهم السلام می‌باشید؟

در این صفحه معترض سخنی در باب تفسیر و مفسّر دارد که بزودی بدان پاسخ خواهیم داد.

## رد صفحه ۳۰:

منتقد می‌گوید: «(۱) بر اساس دلائل عقلی و نقلی، "حبل الله" عترت است نه قرآن. (۲) عصمت مادون معصومان، تناقض است. (۳) تصور عصمت علمی برای غیر معصومان چه با تفکر و چه با شورا، رؤیاست نه واقع بینی. (۴) امر عموم مکلفان و مسلمانان غیر معصوم به عصمت علمی، تکلیف مالا یطاق است و هرگز از خداوند عادل حکیم سر نمی‌زنند. خودتان گویند موسای پیامبر خطا کند تا چه رسد به دیگران».

۱- کمی جلوتر در این نوشتار به طور مبسوط‌تری این کتاب عزیز از رئیس مذهبمان علیه السلام را محط نظر قرار می‌دهیم و یک روایت شریف از آن را که صوفیه و عارف‌نمایان آن را تفسیر به رأی می‌کنند بررسی می‌نماییم و از اخبار و روایات عترت علیهم السلام در مقابل کج اندیشان دفاع می‌کنیم. بفضل الله و برحمته.



## حبل الله قرآن و در طول آن عترت علیهم السلام است نه روایات جعلی!

ظاهراً منتقد شیعه‌تر از امیرالمؤمنین علیه السلام است! ما روایاتی نقل کردیم که آن حضرت علیه السلام قرآن را حبل الله المتین دانسته‌اند. و توضیح لازم را هم دادیم. رجوع شود به «ردّ صفحه ۱۷».

حبل الله در درجه اول قرآن و در درجه دوم عترت است. اما آیا روایات مساوی با عترت می‌باشند؟ هرگز، بلکه در عصر غیبت تنها حبل الهی در دسترس ما قرآن است و روایات بایستی تماماً به قرآن عرضه گردند. و هرگز نباید قوی خلاف قرآن را به اهل بیت علیهم السلام نسبت دهیم یا مطلبی موافق قرآن را رد نماییم. کما آنکه گذشت. (و نیز رجوع شود به «مقدمه» عنوان «نکته کلیدی دوم: ما در عصر غیبت هستیم»).

## عصمت گرفتن با تمسک به حبل الله ممکن است و معنایش عصمت

### اصطلاحی نیست

راجع به موضوع امر به عصمت که در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ آل عمران آمده است در بخش «ردّ صفحه ۱۷» قسمت «قرآن کریم/امر به عصمت می‌کند» به شکل مبسوط سخن گفته شد. و عصمت به سه قسمت «عصمت علمی»، «عصمت عقیدتی» و «عصمت عملی» تقسیم گردید سپس گفتیم که حداقل عصمت؛ «عصمت علمی» است که مورد امر این آیه به جمیع مسلمین است و کیفیت آن بیان شد.

آری خدای سبحان، تکلیف به «ما لایطاق» نمی‌کند به همین خاطر خطاب جمع به کار برده است یعنی افراد جامعه مسلمین با مراتبشان بایستی نسبت به آن امر اقدام کنند و هرکدام در حد خودشان به آن دست یابند یا اعتصام داشته باشند یا به عصمت علمی رسیده باشند و این برای علمای ربّانی که بر «محور قرآن» اندیشه می‌کنند و با «شورای صالح قرآنی» نظرات خویش را خالص می‌سازند قابل حصول بوده و برای سایرین با پیروی از این علمای ربّانی حاصل می‌شود.

و معلوم شد جمع عصمت در هر سه بُعد علمی، عقیدتی و عملی در انحصار معصومان علیهم السلام است. اما در بُعد حداقلی برای سائرین با شرایطش ممکن و مورد امر الهی می‌باشد. اما این معنای عصمت اصطلاحی نیست. لذا همین عالمی که عصمت علمی یافته ممکن است در موضوعات خطا کند. مانند کسی که علم دارد خوردن شراب حرام است اما سهواً به جای آب، شراب می‌نوشد. پس این جا عصمت علمی سودی به حال وی نداشته. یا همین عالم ممکن است از علمای بی‌عمل باشد و در عین علم، گناه کند؛ چون عصمت عملی یا عقیدتی ندارد. مانند مأمون عباسی؛ که با استدلال‌های قاطع در مقابل ۴۰ نفر از برترین علمای اهل سنت زمان خود ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات کرد<sup>۱</sup> به طوری که شاید خیلی از علمای ما نتوانند به آن شیوایی و قاطعیت استدلال کنند اما با این حال و با یقین به ولایت ثامن الحجج علیه السلام ایشان را شهید نمود. لذا کم نیستند علمایی که حکم الهی را می‌دانند اما برای مطامع خویش، دین به دنیا می‌فروشند. عصمت علمی هرگز به معنای معصوم بودن اصطلاحی نیست بلکه به معنای دریافت و استخراج احکام دین به شکل صحیح است. فافهم!

و این معنا در سخنان فقیه قرآنی اگر سانسور و تقطیع نشود واضح و هویداست. هر محقق منصفی می‌تواند مستقیماً به آثار آن مرد الهی رجوع نموده و این حقیقت را ملاحظه بفرماید. مثلاً در جلسه اول درس تفسیر موضوعی با عنوان «چگونگی برخورد با قرآن برای به دست آوردن معارف بی نظیرش» آمده است که: «... آیا با این مقدمه، ما وظیفه داریم از قرآن عصمت بگیریم یا نه؟ سوال است؛ و آیا عصمت در بُعد اخیر تکلیف رسالتی که بُعد محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است؛ در انحصار معصومین نیست؟ چرا. ولیکن عصمت دارای سه بُعد است: بُعد علمی، عقیدتی و عملی. جمع مثلث عصمت علمی و عقیدتی و عملی، در انحصار معصومین محمدی (صلوات الله علیهم اجمعین) است.

۱- به نقل از کتاب «امام شناسی»، ج ۹، قسمت پنجم: «مناظره مأمون با علمای اهل سنت در ولایت و افضلیت علی علیه السلام»، علامه طهرانی رحمته الله علیه، به نقل از کتاب «عقد الفرید».

ولیکن پله اول گام نخستین عصمت که مقدمه است از برای عدالت و طهارت معنوی عقیدتی و اخلاقی و عملی، آیا برای ما امکان دارد یا نه؟ بله؛ مورد امر است. مثلاً در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران، ۱۰۳). این امر است، امر به دریافت عصمت است. إِعْتَصِمُوا نیست، إِعْتَصِمُوا یعنی عصمت گرفتن. إِعْتَصِمُوا باب افتعال یعنی با کوشش، کاوش، بینش، دقت، و آنچه را که عرض کردیم از تلاوت، ترتیل و تذکر، تدبر و ... با بررسی کامل، با بی‌حجاب شدن، قرآن را بی‌حجاب بفهمیم، با کنار زدن گرد و غبارهای غیر مطلق، قرآن را ببوییم و دقیق دریافت کنیم. از نظر ادبی، اول و از نظر معنایی ثانی. چون ما تا لغت قرآن را، ادب لفظی قرآن را نفهمیم، معانی قرآن را نمی‌توانیم بفهمیم....

إِعْتَصِمُوا جَمِيعًا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، جَمِيعًا را به کدام بدهیم؟ به هر دو. چون اگر إِعْتَصِمُوا در اختصاص جَمِيعًا «کُم» بود می‌فرمود اعتصموا جَمِيعًا بِحَبْلِ اللَّهِ. پس این که آخر آمده شامل چند بعد است. اعتصموا جَمِيعًا، بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، یعنی فردی به قرآن نگریستن کافی نیست ﴿وَأْمُرُهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (شوری، ۳۷). اگر فردی باشد قابل اشتباه است. اول فردی است در سه بعد. خود آیه، به حساب قبل و بعد آیه، به حساب کل آیات که تفسیر تسلسلی و موضوعی است. این فردی‌اش. فردی با شرایط معصومانۀ درونی و برونی چنان که عرض کردم. ولی بالاخره انسان ممکن است که اشتباه کند. باید با دیگر شرع‌مداران قرآنی شُور کرد. چه زنده باشند چه مرده باشند، با آثارشان. نقطه اول، که محو شدنی نیست، این است که فرد با شرایط معصومانۀ روی قرآن یا تسلسلی یا موضوعی کار کند. این شرط کلی است. شرط دیگر این است که با دیگرانی که پژوهش‌گران قرآنی هستند، نه کسانی که بر قرآن تحمیل می‌کنند، نه کسانی که قرآن را حاشیه می‌دانند، نه آن‌هایی که قرآن را ظنی میدانند...<sup>۱</sup>.

بنابراین اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که خدای سبحان امر نکرده که ای مردم معصوم باشید! آن هم از نوع عصمت معصومان عليهم السلام. بلکه آیه فرموده عصمت بجوید

از حبل الله. وقتی خدای سبحان امر کرده پس شدنی است. ما معصوم نیستیم اما می‌توانیم به معصوم تمسک و اعتصام کنیم. معصوم اول قرآن است و بعد اهل بیت رسالت ﷺ که خود از قرآن پیروی می‌کنند. آیا کسی که در همه شؤون زندگی از یک معصوم پیروی می‌کند آیا عصمت نمی‌یابد؟ آری؛ مگر آنکه در جایی سرپیچی کند. و اصلاً مگر غیر این را می‌توان تصور کرد؟! آیا این درست است که علمای ما همیشه با هم اختلاف داشته باشند و هرگز به سمت کنار گذاشتن اختلافات حرکت نکنند؟! چرا حیات علمی علمای ما به گونه‌ای نیست که در هر عصر و دوره‌ای اختلافاتشان کمتر شود و به وحدت نظر برسند؟! آیا خدای سبحان واقعاً نتوانسته احکام و حجت‌های خویش را به ما برساند و ما را گمراه گذاشته؟! یا آن که ما با ظلم و ستم به حجت‌های الهی به خصوص قرآن، خود را محروم کرده‌ایم و به خاطر پیروی از هواهای نفسانی اختلاف کرده‌ایم؟! دقت کنید این تویخ‌ها سخنان ما نیست بلکه کلام درد آلود امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه ۱۸ نهج البلاغه<sup>۱</sup> است که نباید به آن بی‌اعتنایی کنیم.

## درخواست رؤیت خدا و هلاکت ۷۰ نفر منتخبان بنی اسرائیل

در ادامه نقل مثال داستان حضرت موسی ﷺ توسط منتقد ارتباط موضوعی با این مطلب ندارد؛ زیرا این «عصمت علمی» که مطرح شد، عصمت علمی نسبت به احکام است و نه عصمت نسبت به موضوعات، آن هم موضوعاتی که در حیطة علم غیب است نه علم بشر! در این مثال که وی از استاد ما نقل نموده؛ حضرت موسی ﷺ

۱- قبلاً نیز به این خطبه اشاره کردیم که امیرالمؤمنین ﷺ وقتی مشاهده می‌کند دو قاضی حکمی متفاوت می‌دهند و بعد کسی که به عنوان سرپرست آن دو بوده است حکم هر دو را صحیح می‌شمارد خشمگین می‌گردند و آن‌ها را تویخ می‌کنند که «خدای آن‌ها یکی است، کتاب آن‌ها یکی است، پیامبرشان هم یکی است. آیا خدا آنان را به اختلاف دستور داده و آنان اطاعتش کرده‌اند؟ یا آنان را از اختلاف نهی فرموده و آنان از نهی او سرپیچی نموده‌اند؟ یا خدا دینی ناقص نازل نموده و از آنان برای کامل نمودنش یاری خواسته؟ یا این فتواهندگان در حکم شریک خدایند که می‌توانند به رأی خود حکم نمایند و بر خدا است که به حکم آنان رضایت دهد؟ یا خدا دین کاملی فرستاده ولی رسولش - که درود خدا بر او و آتش باد - در تبلیغ آن کوتاهی کرده؟ در صورتی که...».

در جریان ۷۰ نفر از بنی اسرائیل را به عنوان بهترین افراد امت انتخاب می‌کند تا با او به کوه طور بروند، اما آن‌ها راه گمراهی پیش می‌گیرند و از موسی کلیم الله ﷺ - معاذ الله - درخواست رؤیت خدا را می‌نمایند و خدای سبحان آن‌ها را عذاب کرده و هلاک می‌سازد. در این جا از آنرو که این انتخاب و حیانی نبوده و با عصمت موسی ﷺ که «عصمت بشری منهای وحی» بوده، انجام شده باز هم نتیجه احیاناً به خطا رفته است. اما این خطای احتمالی در موضوع بوده آن هم به آن دلیل که موضوعی مربوط به علم غیب است و جز با علم غیب نمی‌شده انتخاب درست انجام داد و از آن جا که خواست الهی این بوده که موسی به تشخیص خود انتخاب را انجام دهد لذا در آن احیاناً خطا راه یافته. اما این هرگز به آن معنا نیست که موسی ﷺ در حکم الهی خطا کرده باشد یا خودش خطاکار باشد یا در معصومیت ایشان ﷺ خدشه شده باشد! هرگز، بلکه خدای سبحان در اموری که مربوط به علم غیب است؛ مواردی را از روی حکمت؛ به انبیاء اطلاع نمی‌دهد. حتی پیامبر اکرم ﷺ نیز به امر خدا می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي تَفَعًّا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ «ای پیامبر بگو: برای خودم سود و زیانی را مالک نمی‌باشم، جز آنچه خدا خواسته، و اگر تمام غیب را می‌دانستم، حتماً به فراوانی نیکی کسب می‌کردم و بدی‌ها به من نمی‌رسید. من جز هشداردهنده و بشارت‌دهنده‌ای - برای گروهی که ایمان می‌آورند - نیستم» (اعراف، ۱۸۸).

یعنی مواردی هست که خدا علم غیبش را در اختیار اشرف خلایقش نیز نمی‌گذارد و لذا می‌بینیم از این ناحیه که در واقع حکمت و آزمایش الهی است ضرر و زیان‌هایی به شخص پیامبر ﷺ می‌رسد. مثلاً اگر خدا به پیامبر اطلاع می‌داد که در راه ابوجهل می‌خواهد شکمبه شتر بر سرت بریزد و نرو؛ خوب آن حضرت هم نمی‌رفت کما آنکه در بسیاری از نقاط حساس حیات رسالتی، خدای سبحان با همین اخبار غیبی جان پیامبر ﷺ و مسلمانان را نجات می‌داد اما در برخی موارد صلاح و حکمت و آزمایش الهی بر این مطلب تعلق نمی‌گرفت. و این مطلب خدشه‌ای بر عظمت شخصیت رسول خاتم و مراتب عصمت ایشان ﷺ وارد نمی‌کند. بلکه آن حضرت هم در غالب

امور زندگانی بایستی با بهره‌گیری از عقل و حکمت خویش و البته بر مبنای وحی (و نه علم غیب) به تدبیر امور پردازند چرا که ایشان عاقل‌ترین عُقلای عالم هستند. و بالاخره همیشه در این تدبیرها عواملی خارج از کنترل و خواست افراد وجود دارد که معلول عصمت یا عدم عصمت تدبیرکننده نیست. در این مثال هم حضرت موسای کلیم علیه السلام به درستی و با عصمت بشری خود و بدون وحی علم غیب، عده‌ای را انتخاب نمود اما جز خدای متعال کسی از اسرار درون افراد خبر ندارد لذا شد آنچه شد.

### ردّ صفحه ۳۱، ۳۲، ۳۳:

در مقابل استاد ما که فرموده‌اند: «اگر هم خود اهلیت چنان تشخیصی را ندارند، بایستی از کسانی پیروی کنند، که سند اصلی رسالت اسلامی یعنی «قرآن» و «سنت قطعی» را مستند خود قرار داده‌اند»<sup>۱</sup> منتقد در جمله‌ای می‌گوید: «شما به هیچ عنوان نمی‌توانید حرفی از سنت قطعی یا غیر قطعی بزنید! چرا که مطلقاً غیر قرآن را قبول ندارید، و اگر به ادله و مطالب خود توجه کافی و شایسته داشته باشید به خوبی می‌یابید که سنت در نزد شما تنها نقشی دکوری دارد و بس! گویا یادتان رفته که می‌گویید: «حدیث با ابتلائاتی مانند «رجال سند»، «خبر واحد»، «متضاد»، «احتمال جعل»، «احتمال تقیه»، «نقل به معنا»، «تقطیع»، و «احتمال منسوخ بودن با قرآن»، حتی تحمل ظنی بودن را هم ندارد ولی «قرآن» هیچ کدام از این موانع را هرگز ندارد و در دلالت هم همچون سایر جهاتش بزرگترین معجزه الهی است<sup>۲</sup> و راه فهمش نیز بسیار راهوار و روشن می‌باشد و اگر اصالت با حدیث بود، جوینده حق بایستی با صرف اوقاتی زیاد به

۱- فقه گویا، ص ۲۶.

۲- از آنجا که روش منتقد تقطیع مخرب است هر جا که جمله‌ای باطل کننده ادعای وی است را حذف می‌نماید. منتقد در بین این متن طولانی که نقل نموده است این جمله کوتاه را تقطیع کرده بود و به جای آن سه نقطه قرار داده بود: «و در دلالت هم همچون سایر جهاتش بزرگترین معجزه الهی است». زیرا وی توان ردّ این سخن را ندارد و نمی‌تواند بگوید قرآن در بُعد دلالتی معجزه نیست.

حالتی برسد که دائماً مبتلا به «أحوط»، «أقوی»، «فیه تردد» و «تضاد» و مانند این‌ها شود. ولی با اصالت قرآن هم وقت بسیار کمتری را می‌خواهد، و هم در این وقت کم حقایق بسیار روشن قرآن برای جوینده حقایقش روشن‌تر می‌شود، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!».

خوب همان‌طور که مشاهده می‌کنید معترض هیچ استدلالی ندارد. چرا ما نباید حرفی از سنت بزیم؟ یعنی سنت این‌قدر خلاف قرآن است که اگر آن را بر کتاب عرضه کنیم نابود می‌شود؟! مگر سنت و قرآن دو دشمن دیرین یکدیگرند که یکجا جمع نشوند؟! آیا این سخن مطابق حدیث ثقلین است؟

در بیانات فقیه قرآنی رحمه الله سنت قطعیه در همه جا یعنی سنتی که در درجه اول با عرضه روایات بر قرآن بدست می‌آید و قطعی بودنش این‌گونه مشخص می‌شود نه با صرف سند و راوی! سند و راوی تنها در جایی ملاک است که روایتی نه موافق و نه مخالف قرآن باشد. پس چه کسی گفته «مطلقاً قرآن»؟! ما می‌گوییم «در عصر غیبت مطلقاً محوریت قرآن».

سپس وی در ادامه سخنش می‌گوید: «آری واقعا تفاوت راه خیلی زیاد است! تفاوت راه به اندازه فاصله یک فقیه واقعی محقق با حوصله است با آدمی است که حوصله ندارد به عترت پیامبر رجوع کرده، و با صرف وقت زیاد! تفقه کند و حکم واقعی را از معدن علم حقیقی و قرآن ناطق به دست آورد، لذا با کنار گذاشتن عترت علیهم السلام که سفارش اکید خداوند است که حکم کرد اگر علی و فرزندان علیهم السلام نباشند فما بلغت رسالت! اساس رسالت و قرآن را بر باد می‌دهد، و با پرهیز از صرف وقت زیاد!! در راه فهم دقیق کلام عترت علیهم السلام خیالش را راحت می‌کند!».

مسئلاً این جملات، تنها از روی نداشتن استدلال است.

استاد معظمّ ما که به حق فقیه أعلم قرآنی می‌باشد، نه تنها بر روش فقه سنتی، تسلّط کامل داشته و راه آنها را طی کرده بود، بلکه به توفیق الهی با تلاشی معجزه‌آسا و وقفه ناپذیر راه صحیح و درست شناخت اسلام اصیل در عصر غیبت را به دستور قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز طی نموده است. ایشان در سنّ ۱۳ سالگی شاگرد آیت الله شاه آبادی بزرگ بوده‌اند و در درس تفسیر قرآن ایشان تا سنّ ۱۵ سالگی شرکت می‌کرده‌اند. بعد هم در همه مقاطع تمام دروس را نزد برترین اساتید قرن اخیر فراگرفته و همه آن‌ها از استعداد و تلاش ایشان تمجید نموده‌اند.

### گوشه‌ای از زندگی نامه فقیه أعلم قرآنی

در اینجا توجّه محققان ارجمند را به گوشه‌ای از شرح حال آن مرد الهی از زبان خود ایشان جلب می‌نماییم که به خواست بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی تحریر نموده‌اند:

«تا سن سیزده سالگی که پدرم در قید حیات بود سیکل دوم دبیرستان را به پایان رساندم. سپس به خَلَقات دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمّدعلی شاه آبادی استاد بزرگ مرحوم امام خمینی پیوستم و در ضمن یک سالی هم به دروس مقدماتی (ادبیات عرب) پرداختم، سپس در سال ۱۳۲۰ عازم قم شده، طی سه سال دروس سطح را پایان دادم.

در سال ۱۳۲۳، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی به قم آمدند. در دروس ایشان شرکتی فعّال داشتم، به گونه‌ای که در مسائل فقهیه، خود اتخاذ رأی می‌کردم. طبعا از دروس فقه، فلسفه، عرفان و سایر علوم اسلامی اساتیدی دیگر بهره‌مند می‌شدم. ولی محور اصلی تحوّل فکری‌ام، همان جنبش آغازین علمی نزد مرحوم آیه الله العظمی آقای شاه آبادی بود که حرکت قرآنی مرا آغاز کرده و تاکنون استمرار داد و تمامی تحصیلات حوزوی‌ام و تمامی مؤلفاتم تحت الشعاع آن بود و هست؛ پس از آن مرحوم آیه الله



العظمی علامه‌ی طباطبائی نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی و اخلاقی‌ام داشت.

در دروس این دو بزرگوار هفت سال شرکت کردم، و در سفرهای بسیاری که از قم به تهران داشتم از دروس فلسفی مرحوم آیه الله العظمی میرزامهدی آشتیانی و میرزا احمد آشتیانی بهره‌ وافی می‌بردم اگرچه استفاده‌های علمی از مرحوم آقای شاه‌آبادی، نقش نخستین محوری داشت.

پس از ده سال توقف مستمر در قم، به تهران مراجعت کرده و در دو بُعد علمی و سیاسی به فعالیت شدید پرداختم، با مرحوم آیه الله العظمی سیدابوالقاسم کاشانی در قیام نفت و علیه شاه، و با مرحوم آیه الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری و مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی آملی از نظر استمرار مراحل فقهی ارتباط داشتم، و همچنین در طی مدت اقامت ده ساله در تهران، در دانشکده معقول و منقول (معارف اسلامی) بدون شرط حضور در کلاس درس و تنها با شرکت در امتحانات، چهار لیسانس حقوق، علوم تربیتی، فلسفه و فقه؛ و سپس دکترای عالی معارف اسلامی را دریافت داشتم. همان جا سه سال به تدریس حکمت (فلسفه اسلامی) بر مبنای قرآن و سنت از روی متن کتاب «آفریدگار و آفریده» پرداختم، جلساتی هم بر دو محور علمی و سیاسی علیه حکومت شاهنشاهی در هفت نقطه تهران داشتم که بیشتر قشر دانشجو در آن جلسات شرکت می‌کردند. منبر هم می‌رفتم که آن هم، دارای نوآوری‌های علمی و سیاسی بود، و کلاً مورد تعقیب و تهدید و تحدید دستگاه ستمشاهی بودم.

در سال ۱۳۴۱ ه. ش در اثر مبارزات شدید بر ضد رژیم طاغوتی، خصوصاً به جهت سخنرانی در سالگرد ارتحال مرحوم آیه الله العظمی بروجردی در مسجد اعظم قم که برای نخستین بار افشاگری‌هایی علیه شاه را در برداشت، از سوی ساواک محکوم به اعدام شدم و ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودم، در مکه و مدینه با سخنرانی‌ها و اعلامیه‌هایی به زبان فارسی و عربی علیه طاغوت، بین عمره و حج دستگیر شدم، حج را در حصار مأموران دولتی انجام دادم، ولی بر اثر استدالات قاطع اینجانب در برابر

حکومت سعودی و اجتماع بزرگ و تحصن علمای عراقین در مسجدالحرام، آزاد شده و تحت الحفظ به عراق رفتیم، نهضت علمی قرآنی و سیاسی را در نجف اشرف - به مدت ده سال - با تدریس تفسیر، فقه، اخلاق، سخنرانی و تألیف ادامه دادیم.

در ضمن بر حسب درخواست دولت ایران، حکومت عراق تصمیم گرفت مرا به ساواک ایران تحویل دهد، ولی در اثر مخفی شدن در بیت مرحوم آیه الله العظمی خویی، با فعالیت های ایشان، توطئه آنان خنثی شد. با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق، به بیروت هجرت کردم، جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به مدت پنج سال در لبنان ادامه داشت.

با تشکیل نماز جمعه در سراسر لبنان، سخنرانی هایی بر محور قرآن در جلسات مذهبی، که نهضت سیاسی ضد شاه را هم برای تشکیل حکومت اسلامی دربر داشت، و نیز با تألیفات نوین، زمینه ای مناسب برای گفت و گو با علمای ادیان دیگر برای اثبات حقانیت اسلام قرآنی ایجاد شد. به گونه ای که در مناطق مختلف لبنان، ضمن گفتمان قرآنی با علمای شیعی، به مباحثه و مناظره با علمای سنی، مسیحی، یهودی، و دُرزی پرداخته و با ملحدین و مشرکین هم بحث می نمودم و آنان یا سکوت می کردند و یا محکوم استدلالات قرآنی می شدند.

با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان، آن جا را به قصد حجاز ترک نمودم، دو سال متممادی در مکه مکرمه با تماسی مستمر با شخصیت های علمی و سیاسی اسلامی سراسر جهان، بر مبنای دو نهضت قرآنی و سیاسی، فعالیت های پیگیر و دامنه داری برای رشد تفکر انقلاب قرآنی در میان مسلمانان انجام شد.

در آنجا نیز اضافه بر مناظره هایی قرآنی با علمای وهابی، و عدم محکومیت اینجانب در هیچ یک از مناظرات، حدود یک صد خانوار سنی را در مرکز حکومت آل سعود (مکه مکرمه)، تنها با ادله ی قرآنی و گاه با استناد به یک آیه از قرآن (آیه ی مبارکه ۳۲ از سوره فاطر) به مذهب اهل البیت (علیهم السلام) راهنمایی نمودم...».



حال اگر کسی که بارها بیابانی را بین مبدأ و مقصد از راه‌های فراوان رفته و بر مسیر کاملاً آشنایی دارد بگوید: ای مردم این راهی که من می‌گویم راحت‌ترین و نزدیک‌ترین راه است آیا باید جاهلانه او را راحت‌طلب بخوانیم؟! آیا این سخن مضحکی نیست؟

جالب آن که برخی حاضر هستند با مبنای خودشان که علم اصول از خودتراشیده است بعضی روایات را ردّ و برخی را قبول کنند اما حاضر نیستند با محوریت قرآن و اصول مستفاد از قرآن برخی روایات را ردّ و برخی را قبول کنند! آیا این گمراهی آشکار نیست؟ آیا با محور قرار دادن قرآن و عرضه روایات بر آن، طبق جمله منتقد، اساس رسالت و قرآن بر باد می‌رود؟! ﴿ما لکم کیف تحکمون﴾<sup>۱</sup>؟ و اما جمله‌ای که معترض از استاد ما نقل کرده‌اند به حقّ چه زیباست که: «پیروی از سنت رسول الله ﷺ پیامدهایی سخت و دشوار دارد که نویسندگان آنها را به لطف الهی تحمل کرده و می‌کند، به ویژه در برابر چهره‌هایی شرعی! که شرع را وارونه نشان می‌دهند، و به نام دین، قرآن، سنت و قداست، آن کار دیگر می‌کنند»<sup>۲</sup>.

### حاشیه‌های قرآن

معترض طبق معمول قسمت‌هایی از سخنان ارزشمند استاد ما را نقل می‌کنند و قسمت‌هایی را حذف می‌نمایند تا در نهایت متن منتخب ایشان برای مخاطب دارای تضاد به نظر برسد<sup>۳</sup>. ایشان در ادامه متنش متن ذیل را تقطیع کرده و ادامه

۱- صافات، ۱۵۴ و قلم، ۳۶ و یونس، ۳۵: «شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟».

۲- فقه گویا، ص ۲۷.

۳- زمانی که یکی از دوستان ما به منتقد اعتراض کرد که این شیوه شما صحیح نیست وی در جواب گفت «کار ما تقطیع است!»؛ و آیا این جواب چیزی جز غرض ورزی و تجاهل است؟ آیا تقطیع سخن و نتیجه‌گیری، تهمت محسوب نمی‌شود و آیا ایشان از گناه کبیره تهمت که موجب گرفتاری انسان در برزخ و قیامت خواهد بود نمی‌ترسد؟!

آن را که جواب شبهه وی می‌باشد ذکر نمی‌کند، که ما زیر قسمت حذف شده خط کشیده‌ایم: «... ما نمی‌خواهیم بگوییم احتیاجی به روایت نداریم، روایت مبین است. شما وقتی کتابی را نگاه می‌کنید حاشیه‌های {توضیحات} خوبی دارد، خوب اگر از کتاب خیلی چیزی سر در نیاورید، به حاشیه‌ها محتاج هستید، مخصوصاً «حاشیه‌های مینه» {حاشیه‌هایی از متن خود کتاب}، اگر «حاشیه‌های من غیره» {از غیر متن کتاب برداشت شده} باشد، ممکن است وضعی ایجاد کند؛ اما حاشیه‌های مینه توضیح می‌دهد؛ صاحب منظومه شعر گفته دید مفهوم نیست شرح کرد، دید مفهوم نیست حاشیه زد. همش مینه، مینه، مینه... قرآن هم حاشیه‌های مینه دارد، منتهی حاشیه‌های مینه با حاشیه‌های غیر مینه قاطی شده. قال الباقر، خوب ما نمی‌دانیم قال الباقر آیا واقعاً قال الباقر؟ یا نه، جعل کرده‌اند؟ یا اگر قال الباقر واقعاً امام باقر صلوات الله علیه فرموده‌اند و وجه تقیه نداشته است، وجه خوف نداشته، به چه حسابی این مطلب را فرموده‌اند؟ مطابق فهم طرف فرموده‌اند؟ خوب ببینید... ما احتمالات متعددی در روایات داریم: سندش، متنش، وجه صدورش، وضع منسوخ بودنش، چه‌اش، چه‌اش ولی در قرآن این مطالب نیست. ما حاشیه‌های مینه پیدا می‌کنیم، بسم الله... حاشیه مینه کدام روایتی است؟ آن روایتی است که مطابق ظاهر یا مطابق نص کتاب الله باشد، اما اگر روایتی بر خلاف نص قرآن باشد یا بر خلاف ظاهر مستقر کتاب الله باشد، دیگر شما به سندش چه کاری دارید؟ ۵۰۰ تا سلمان فارسی هم در سندش باشند، به اندازه یک چشمک زدن آیه به عنوان نص یا فرض کنید ظاهر به درد می‌خورد؟ نه...!»<sup>۱</sup>

منتقد در ذیل جملات تقطیع شده فوق گفته است: «خلاصه آیا قرآن خود کفاست و حتی نیاز به بیان پیامبر ﷺ هم ندارد، یا مثل منظومه محتاج به حاشیه است؟ پس آن همه ادعاهای شما در مورد تفاوت قرآن با کتاب‌های دیگر، و راهوار بودن معنا و همگانی بودن فهم قرآن و استغنا از بیان حتی پیامبر ﷺ چه شد؟!».

۱- وبگاه انقلاب قرآنی؛ «اصول قرآنی و رد اصول فقه مرسوم حوزوی، جلسه اول، قسمت ۱»:

«<http://sadeghi-tehrani.mihanblog.com/post/49>».

طبق توضیح حذف شده بدست منتقد در اینجا، سخنان معصومین علیهم السلام از بُعد رمزی قرآن که در ظاهر متن و دلالت قرآن نیست، حکم حاشیه و توضیح دارد و هرگز این منافاتی با روشن بودن دلالات قرآن ندارد. مطلب همان است که قبلاً بوده منتها با کلماتی متفاوت. و اینجا هم جناب استاد بحث عرضه بر کتاب و مطابقت این حاشیه‌ها با قرآن را مطرح نموده‌اند. و قطعاً تنها از معصوم علیهم السلام چنین حاشیه‌هایی مقبول می‌باشد چون همانطور که فقیه قرآنی فرمودند این حاشیه‌ها بایستی منہ باشد؛ یعنی از دل خود قرآن بیرون آمده باشد و از غیر قرآن نباشد. و این یعنی همان بطون و بُعد غیر دلالی و رمزی قرآن کریم که در انحصار معصومان محمدی علیهم السلام است کما آنکه استاد ما در جایی دیگر فرموده‌اند: «البته قرآن دارای دو بخش است. یک بخش در انحصار رسول گرامی صلی الله علیه و آله است که اشارات و رمزیات حروف مقطعه است؛ و بخش‌های محکم قرآن مربوط به کل مکلفینی است که زبان قرآن را می‌فهمند؛ و بخش‌های متشابهات مربوط به خصیصین است؛ کسانی که دقت بیشتر، تدبّر و تفکر زیادت‌تر دارند. اما ماورای کل مکلفین؛ محمد صلی الله علیه و آله و در حاشیه‌اش معصومان محمدی علیهم السلام هستند که آشنای به حقایق‌اند، چنانکه که عرض کردیم...»<sup>۱</sup>.

منتقد دقیقاً در ادامه سخن قبلی می‌گوید: «اشتباه شما این است که از مطلب فوق نتیجه می‌گیرید که پس فقط قرآن، چقدر هم راحت! و سنت هم دکوری در حاشیه، اما عالمان حقیقی دینی مطابق با دستورات و راهنمایی‌های خود قرآن و عترت علیهم السلام می‌کوشند تا با زحمت همه را بفهمند و جعلی را از غیر جعلی جدا کنند، نه افراط کنند و هر خبری را بپذیرند، و نه تفریط کنند و قرآن را خودکفا بدانند و سنت را دکوری بی‌مصرف در حاشیه آن!».

منتقد از طرفی می‌گوید که فقیه قرآنی حق ندارد روایات را «حاشیه‌های منہ» بداند یعنی حاشیه‌هایی که بُعد رمزی قرآن را توضیح می‌دهند. از طرفی تهمت می‌زند که ایشان می‌گوید فقط قرآن؟! بالاخره تکلیف خواننده جزوه شما چیست؟

چرا وقت خواننده را با مشتی تناقضات در حالی که مطلب قابل ارائه‌ای ندارید تلف می‌کنید؟

ملاحظه می‌کنید؛ منتقد عمیقاً بر این باور است که اگر روایات رسیده از اهل بیت (علیهم‌السلام) را که همراه با جعلیات و اسرائیلیات، غلویات و... می‌باشد بر قرآن عرضه کنیم؛ دیگر هیچ مطلب سودمندی از سنت باقی نمی‌ماند و سنت تبدیل به **دکوری بی‌مصرف** می‌شود!! چون ظاهراً وی بر این باور است که: عترت (علیهم‌السلام) با قرآن جدایی عمیقی دارند که هرگز با هم جمع نمی‌گردند!! اما در باور ما و طبق عقیده مسلم شیعه؛ قرآن و عترت (علیهم‌السلام) هرگز از هم جدا نیستند و معصومان محمدی (علیهم‌السلام) هیچ کلمه و حرفی و حتی اشاره و حرکتی بر خلاف قرآن انجام نمی‌دهند. **لذا ما با خیال راحت** حتی معتبرترین روایات از نظر علم رجال را بر قرآن عرضه می‌کنیم و اگر مخالف قرآن بود بدون هیچ نگرانی آن را کنار می‌گذاریم چرا که در عمل به آن هیچ حجتی نزد خدای سبحان نداریم. و ضعیف‌ترین روایات از نظر علم رجال را نیز اگر مطابق قرآن بود به راحتی می‌پذیریم و هرگز آن را زمین نمی‌گذاریم. لذا به جای ترس از برخی حوزویان و اصولیان و غالیان، از خدای سبحان پروا می‌کنیم و امر اکید اهل بیت (علیهم‌السلام) مبنی بر عرضه روایات بر قرآن را زیر پا نمی‌گذاریم و از ملامت هیچ ملامت‌گری ترسی به خود راه نمی‌دهیم چرا که قلب ما نسبت به این آیه از قرآن کریم تنگ نمی‌شود: «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»<sup>۱</sup>.

عجیب آن است که معترض ادعا می‌کند هر راهی که سخت‌تر باشد پس درست‌تر است! امروزه معروف شده که اگر کسی می‌خواهد دین را بفهمد اگر خوش استعداد باشد ۲۰ الی ۳۰ سال و اگر معمولی ۵۰ الی ۶۰ سال باید در این حوزه‌ها استخوان خورد کند! این است دینی که درست کرده‌اند. این شیوه موجود کجا

۱- اعراف، ۱۷۰: «و کسانی که به وسیله‌ی کتاب (وحیانی، خودهاشان و دیگران را) نگهبانی می‌کنند و نماز بر پا داشتند (بدانند که) ما بی‌گمان اجر اصلاح‌کنندگان را تباه نخواهیم ساخت.»

مطابق است با سیره علمای بزرگ گذشته که افتخار فقاقت شیعه هستند و در سنّ نوجوانی و حتی کودکی به مقام اجتهاد نائل می‌شده‌اند؟

برخی در این حوزه‌ها همه افتخارشان این بوده و هست که کتاب‌ها را معلق بنویسند تا جز با تدریس استاد معنایش مشخص نشود در صورتی که خود مطلب چندان پیچیدگی ندارد. خودش کتاب می‌نویسد بعد وقتی کسی نمی‌فهمد خودش حاشیه می‌زند! اما خدای سبحان کتابی آورده که ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾<sup>۱</sup> و ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾<sup>۲</sup> و ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

استاد ما که خود راه حوزویان را طی کرده و در همه سطوح نزد برترین اساتید قرن اخیر بوده است، پس از همه فراز و نشیب‌ها و تفکّر خالص در قرآن کریم به عنایت اهل بیت (علیهم‌السلام) راه درست را یافته<sup>۴</sup>. این راه درست با محوریت قرآن و عرضه همه اقوال و نظرات و عقاید و فلسفه‌ها و منطقی‌ها بر قرآن کریم بسیار کوتاه و ثمربخش است. ایشان می‌فرمود: کسی که مقدمات مثل ادبیات عرب را درست و متقن بداند اگر با استعداد باشد در عرض دو - سه سال مجتهد کامل می‌شود<sup>۵</sup>. اگر

۱- سوره قمر، آیات ۴۰، ۳۲، ۲۲، ۱۷: «و ما قرآن را بی‌گمان برای پندگیری بس آسان کردیم؛ پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟».

۲- مریم، ۹۷: «پس تنها از این رو آن (قرآن) را به زبان تو آسان (فهم) کردیم، تا پرهیزگاران را نوید، و گروهی سخت‌دل را هشدار دهی».

۳- دخان، ۵۸: «پس تنها از این رو آن (قرآن) را به زبان تو آسان گردانیدیم، تا شاید با کاوشی پند گیرند».

۴- ذکر عنایات فراوانی که به این عالم بزرگ شده است شاید کتابی جدا بخواهد که از موضوع این نوشتار خارج است مانند توسل‌اتی که ایشان به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و صدیقه طاهره (علیها‌السلام) داشته و پاسخ گرفته‌اند و یا ماجرای سلام رساندن حضرت حجت (علیه‌السلام) و نیز حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به ایشان و طرق معجزه واری که برخی افراد این عالم ربّانی را یافته‌اند و ...

۵- در جای دیگری ایشان فرموده‌اند: «... زیاد خودتان رو معطل نکنید، می‌پرسند پنجاه سال خواندم مجتهد شدم یا نه؟ پنج سال بخوان، پنج سال از نظر تقوای ظاهر و تقوای باطن روی قرآن فکر کن و (آن زمان) می‌توانید از بسیاری ظلمات نجات پیدا کنید...».

کسی به قرآن که اقطع الدلالات و اوضح البراهین است استدلال کند هیچ کسی نمی‌تواند آن را رد کند. و نمونه آن جلسه مناظره‌ای است که از برخی علمای حوزه دعوت شد تا به میزبانی روحانی فاضل آقای حاج شیخ مجید جعفری تبار تشکیل گردد اما هیچ یک از مدعوین زمان را مناسب ندیدند و به هر بهانه‌ای از شرکت در آن طفره رفتند! اگر چه مرحوم استاد ما دعوت را پذیرفته و در هشت جلسه مبانی نظری فقه قرآنی را مفصلاً تشریح نمودند.

### آیا ما مفسر قرآنیم یا مستفسر از قرآن؟!

بحث دیگری که منتقد در صفحه ۲۹ جزوه‌اش به آن اشاره کرده بحث تفسیر و استفسار<sup>۱</sup> از قرآن است. استاد ما می‌فرمایند تفسیر که از فسر می‌باشد به معنای از بین بردن ابهام و برداشتن پرده از چهره است. یعنی یک مطلبی نامفهوم بوده و ما بیاییم آن را توضیح دهیم تا برای مخاطب روشن شود. اگر قرآن بیان و نور است و گنگ نبوده چرا ما باید تفسیرش کنیم؟! فقیه قرآنی می‌فرماید:

«ما مفسر نیستیم بلکه مستفسریم<sup>۲</sup>. ما دو تفسیر داریم و یک استفسار که می‌شود یک مثلث. ۱- تفسیر ۲- استفسار ۳- تفسیر بطور مستقیم.»

اول باید مفسر خود باشیم، یعنی عبارهای فطری و عقلانی و علمی را از خود برداشتن، برهنه شدن از اصطلاحات غلط و اصطلاحات مخلوط از غلط و صحیح، تا گرد و غبار دارد انسان، مفسر قرآن نمی‌تواند باشد؛ مستفسر هم نمی‌تواند باشد. کسی که به چشمش عینک سیاه زده است نور را نمی‌تواند ببیند. این کاهلی از نور نیست. کاهلی از این خود است، که باید عینک را بردارد. حجاب را بردارد، تیزبین، درست‌بین، راست‌بین، صحیح‌بین شو تا نور را ببینی.

۱- استفسار به معنای «طلب تفسیر کردن» است. یعنی از کسی بخواهیم چیزی را تفسیر کند. و اینجا بحث استفسار از خود قرآن است یعنی ما با روش تفسیر قرآن به قرآن در واقع از قرآن می‌خواهیم که خودش را تفسیر کند و آیات قرآن خودشان، همدیگر را تفسیر می‌نمایند.  
۲- کسی که طلب تفسیر می‌کند.



بنابراین انسان باید نور شود تا نور را نورانی ببیند. مادامی که در ظلمات افهام، ظلمات فطرت‌ها، ظلمات عقل‌ها، ظلمات علم‌ها، ظلمات فتواها، ظلمات تقلیدها، ظلمات «که می‌گویند» و «چه می‌گویند»، مادامی که در این ظلمات هستیم غیر ممکن است: ﴿لَا يَمْسَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه، ۷۹). باید پاک شد. باید از نظر ابزار فهم قرآن، از نظر لغت، ادب، خود را پاک کرد. لغت باید پاک بشود. جمله پاک بشود. فصاحت پاک، بلاغت پاک، فهم پاک، بر مبنای فطرت، عقلی که مورد پسند کل عقلاست، نه مطلق عقل؛ بلکه عقلی مطلق. بر حسب ابزار درونی و برونی معصومانه، به طور معصومانه قرآن را فهمیدن.

حالا، این سه بُعد، تفسیر خود، از غلط‌های لغوی، غلط‌های فهمی، پیش‌فرض‌های غلط، پیش‌فرض‌های غیر مطلق، انتظارات غیر مطلق، آنچه موجب تحمیل به قرآن است، قرآن را به عنوان وحیانی ندیدن بلکه به عنوان آنچه فرموده‌اند آنچه گفته‌اند آنچه انتظار دارند، نخیر. باید بی‌حجاب شد... این تفسیر اول.

مرحله دوم استفسار است. قرآن را با خود قرآن معنا کردن «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»، قرآن خود را تفسیر می‌کند. ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾<sup>۱</sup> قرآن احسن تفسیر است احسن القصص است: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»<sup>۲</sup>، ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>۳</sup> (یوسف، ۳) احسن قصص قرآن است. چطور احسن قصص که در بُعد الفاظ و معانی احسن مطلق است بر کل حسن‌ها، بر کل نیکی‌ها را ما تفسیر کنیم؟ نخیر. ما باید جدیت کنیم که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم.

۱- فرقان، ۳۳: «و برای تو هیچ مثلی نمی‌آورند مگر آن که تمام حق و تفسیری نیکوتر را برای می‌آوریم».  
 ۲- زمر، ۲۳: «خدا زیباترین حدیث (وحیانی) را (به صورت) کتابی متشابه (که آیتش همانند با یکدیگرند) نازل کرده. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست‌های بدنشان از آن می‌لرزند...».  
 ۳- یوسف، ۳: «ما نیکوترین برش‌های پیگیر تاریخی را بوسیله وحی کردن این قرآن بر تو حکایت می‌کنیم؛ و گرچه پیش از آن بی‌گمان از غافلان بوده‌ای».

پس سه گام در تفسیر این است: خودمان را تفسیر کنیم؛ بعد قرآن را استفسار کنیم، بعد قرآن خودش، خودش را تفسیر می‌کند...<sup>۱</sup>.

این کلیت بحث است که برای تحقیق بیشتر باید به آثار علامه صادقی تهرانی رحمته رجوع نمود. و اما طبق آیات قرآن کسانی که بخشی از قرآن را بگیرند و بخشی را رها کنند در واقع کافرنند: ﴿أَفْتُمِنُونَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>. و از جمله مصادیق این آیه کسانی‌اند که نسبت به تفسیر قرآن به قرآن کافر باشند، چون تنها در این روش تفسیری است که بخشی از قرآن وانهاده نمی‌شود و برای تفسیر هر آیه همه آیات دیگر محطّ نظر قرار می‌گیرد. فتأمل!

### ردّ صفحه ۳۳ تا ۳۶:

از انتهای صفحه ۳۳ تا صفحه ۳۶ منتقد، در جزوه خویش جملات درخشانی را از فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته نقل کرده و هیچ خدش‌های نتوانسته بدان وارد نماید و به نوعی تکرار مطالب قبلی است که پاسخ آنها داده شده است، البته جمله منتقد در آخر صفحه ۳۴ اعتراف ناخودآگاه به صحت مبنای فقه قرآنی و نیز نشان دهنده عدم درک صحیح است. منتقد می‌گوید: «اگر می‌گویید که ما به هر دلیلی، ولو به اعتبار حروف مقطعه باید به بیان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنیم و به خودی خود نمی‌توانیم تمامی دین را از قرآن بفهمیم ولی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام می‌توانند تمامی دین را از قرآن بفهمند خوب این که حرف مخالفان شماست!».

۱- این خلاصه بحثی بود که در جلسه اول درس تفسیر موضوعی توسط فقیه قرآنی بیان شده است: <http://www.albalaq.com>.

۲- بقره، ۸۵: «پس آیا به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورید، و به پاره‌ای (هم) کفر می‌ورزید؟ پس چیست کيفر کسی از شما که چنان کند؟ جز خوارى (و بی‌مقداری) در زندگی دنیا؛ و روز رستاخیز ایشان به سخت‌ترین عذاب‌ها بازگردانده می‌شوند، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.».

بنابراین اولاً: طبق اعتراف ایشان در مبنای فقه قرآنی، عترت علیهم السلام کنار گذاشته نمی‌شوند و باید به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام رجوع کنیم.

ثانیاً: پس معترض هم که از مخالفان فقه قرآنی است قبول دارد که اهل بیت علیهم السلام تمام دین را از قرآن می‌فهمند پس همه علوم در قرآن است و چیزی غیر قرآن نیست.

ثالثاً: منتقد حرف مخالفان ما را هم به خوبی درک نکرده است! این همه قصه لیلی و مجنون گفت هنوز نمی‌داند لیلی زن است یا مرد! دعوی ما سر حجّیت نصوص و ظواهر مستقرّ قرآن و بین بودن آن است و این که اهل بیت علیهم السلام در بُعد دلالی قرآن نه تنها در مقام بیان نیستند بلکه قرآن کلام آنان را تبیین می‌کند و اهل بیت رسالت علیهم السلام تنها در بطون و رموز قرآن در مقام بیان هستند. و اینکه عترت علیهم السلام احکام و معارف الهی را که در ظواهر قرآن نیست به عنوان توضیحاتی از بطون خود قرآن برای ما بیان می‌کنند. و آنکه هرگز اهل بیت علیهم السلام سخنی برخلاف بُعد دلالی قرآن نمی‌گویند لذا در عصر غیبت بایستی همه چیز را بر این بُعد دلالی که برای ما قابل فهم است عرضه کرد.

وی در صفحه ۳۶ گفته است: «و اگر فهم آن تنها مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است، پس ما باز هم نیاز به بیان ایشان داریم، و قرآن برای فهم کل دین، کافی و روشن نیست و همه مطالب خود در مورد قرآن، و بی‌نیازی از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله را باطل فرمودید!!».

این جملات هم اثباتی است بر آنچه که تاکنون درباره منتقد گفتیم. حتی بدون این که ما کوچکترین توضیحی بدهیم، جملاتی که خود وی انتخاب کرده و در این چند صفحه آورده پاسخگوی خود اوست. امان از زمانی که کسی نخواهد حق را بپذیرد و چشمانش را از دیدن نور حقیقت ببندد. سخن ما این است که قرآن با هدایتی که به سوی اهل بیت علیهم السلام می‌کند برای هدایت مردم کافی است. یعنی اگر کسی بگوید من از کلّ اسلام فقط قرآن را قبول می‌کنم حالا بیایید برای من

استدلال قرآنی کنید؛ ما می‌گوییم این انسان اگر عناد نداشته باشد یقیناً توسط قرآن آدرس خانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را خواهد یافت. و این معنای کفایت در هدایت‌گری قرآن است.

ثانیاً نیاز ما به بیان اهل بیت در بُعد رمزی و بطون قرآن است نه در بیانات قاطع و روشن قرآنی که روشن‌تر از کلام معصومین علیهم السلام است! فتأمل.

## ردّ صفحه ۳۷:

منتقد می‌گوید: «ولی آیا اگر خداوند در کنار قرآن مفسری قرار دهد که قرآن فهمیش از ما و شما بیشتر باشد باز هم مشکل حل نمی‌شود؟! خود قرآن این استدلال شما را کاملاً باطل دانسته است چرا که فرموده است در صورت اختلاف در فهم قرآن و... باید به پیامبر و عترت علیهم السلام رجوع شود نه اینکه چون بالغه است اصلاً اختلاف در آن نیست!! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ولو ردهه إلی الرسول وإلی أُولی الأمر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان إلا قلیلاً﴾!!»

## سعی در تحریف معنوی قرآن!

تا اینجا گمان می‌رفت که منتقد به هر دلیلی فقط با فقیه قرآنی سر ناجوانمردی دارد! ایشان قرآن را نیز به صورت تقطیع شده و طبق سلیقه خود، معنا کرده و بعد موضوع آن را تغییر داده، و معلوم نیست از کجا فهمیدند این آیه درباره «اختلاف در قرآن» است؟! «

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء، ۸۳) ترجمه: «و هنگامی که امر (و خبری حاکی) از ایمنی یا ترس (در صحنه کارزار و جنگ)، آنان را رسد، انتشارش دهند و [لی] اگر آن را به پیامبر و به صاحبان امر (کارداران و فرماندهان) که از خودشان هستند؛ ارجاع کنند، همانا آن (امر) را کسانی از میانشان

در می‌یابند که آن را عالمانه ژرف‌کاوی می‌کنند. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، بی‌تردید جز اندکی، (همگی) از شیطان پیروی می‌کردید».

همانطور که ملاحظه شد این آیه شریفه درباره اسرار جنگی و اخبار امنیتی برای جامعه مسلمین است که برخی مؤمنان اخبار مربوط به نیروهای خودی و دشمن را فاش می‌کردند و موجب ضربه خوردن جبهه اسلام می‌گردید. لذا خدای سبحان در این آیه ضمن توبیخ آنان می‌گوید در چنین شرایطی بایستی هر خبری را به مقّر فرماندهی منتقل کنید و از پخش کردن آن خودداری نمایید تا آنان تشخیص دهند که چه باید کرد. آیا این آیه که با «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ» شروع شده درباره اختلاف کردن در قرآن است؟!!

### اعجاز قرآن آن است که هرگز در آن اختلافی نیست

به این آیه از قرآن کریم توجه کنید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۱</sup>؛ و این حرف معترض در حالی است که خدای سبحان در آیه مذکور می‌فرمایند نشانه ربّانی بودن این کتاب آن است که اگر از جانب کسی غیر از خدا بود حتماً در آن اختلافاتی یافت می‌شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در خطبه ۱۸ نهج البلاغه درباره قرآن فرموده‌اند: «أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ»<sup>۲</sup>. پس منتقد که شیعه واقعی! می‌باشد خوب است به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دقت کرده و به معتقدان این کلام تهمت غیر شیعه بودن نزنند.

۱- نساء، ۸۲: «پس آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند و اگر (بر فرض محال، قرآن) از نزد غیر خدا بود همواره در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند».

۲- همانا قرآن، بخشی از آن بخش دیگرش را تصدیق می‌کند و به راستی در آن هیچ اختلافی نیست».

و آیا کسی که معانی قرآن را تحریف کرده و کلام الهی را که «قول فصل»<sup>۱</sup> است محلّ اختلاف امت بداند مصداق این آیات شریفه نیست؟: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ... أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>.

## قرآن مرجع حلّ اختلافات امت اسلام

ما در برابر این استدلالات غلط، به این آیه شریفه تمسک می‌کنیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء، ۵۹) ترجمه: «هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را - که از خودتان می‌باشند - (نیز) اطاعت کنید. پس اگر در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز پایانی ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است».

پیش از این به دقت ملاحظه شد که: اولاً: هرگز در قرآن اختلاف راه ندارد و این مطلب از اعجاز قرآن و نشانه ربّانی بودن آن است.

**ثانیاً:** برخلاف خواسته تحریف‌گران معانی قرآن، آیه قبلی (نساء، ۸۳) تنها در رابطه با مسائل جنگی و امنیتی و موضوعاتی مانند آن بود؛ اما آیه اخیر کاملاً عام است و شامل همه اختلافات می‌شود. علاوه بر آنکه در آن آیه کریمه «اولی الامر» به قرینه کلام، به معنای فرماندهان بود که لزوماً معصوم هم نیستند، اما این آیه شریفه

۱- اشاره به آیه ۱۳ سوره طارق که ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ﴾: «همانا این قرآن بی‌تردید گفتاری قاطع و جداکننده (ی حق از باطل) است». و روایات بسیاری داریم که این مضمون را با همین عبارت قرآنی آورده‌اند از جمله در خطبه بدون الف امیرالمؤمنین (ع) (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۰، ح ۲۸).

۲- مانده، ۴۱: «کلمات [خدا] را پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می‌کنند، [و معنای حقیقی اش را تغییر می‌دهند... اینانند کسانی که خدا نخواسته دل‌هایشان را [از آلودگی] پاک کند؛ برای آنان در دنیا خواری و رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ است».

(نساء، ۵۹)، به قرائن آیه، تنها درباره عترت طاهرین (علیهم السلام) است.<sup>۱</sup> در این آیه پس از امر به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، فرمان می‌دهد که اگر در چیزی اختلاف کردید پس آن را اول به خدا و بعد به رسول خدا ارجاع دهید. سؤال ما این است که در آن آیه کریمه و مانند این آیه شریفه: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> منظور از ارجاع به خدا چیست؟! و اینکه ما بایستی در هر مسأله اختلافی در درجه اول به خدا رجوع کنیم یعنی باید چه کنیم؟

مسئله این، معنایی جز مراجعه به کتاب خدا ندارد. یعنی در هر امری اختلاف شد اول به کتاب خدا رجوع کنید چون در کتاب خدا هیچ اختلافی نیست و منشور وحدت مسلمین است. و اگر آن مطلب در قرآن نبود به پیامبر رجوع می‌کنیم. اما اکنون که رسول خدا در میان ما نیست چه کنیم؟ بایستی به سنت قطعیه رجوع نماییم. و از آنجا که روایات رسیده به ما هم شامل این اختلافات هست پس خود این روایات را هم در درجه اول به قرآن عرضه می‌نماییم.<sup>۳</sup>

این مطلب کجا و آنکه قرآن را محلّ اختلاف ائمت بدانیم کجا؟! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

اکنون که مشاهده کردیم شاکله و مبانی جزوه انتقادی اینگونه سست و ناصحیح می‌باشد، آیا لازم است ادامه مطالب آن را پاسخ گوئیم؟ آیا حقیقت ماجرا تا به اینجا

۱- قرائنی که نشان می‌دهد در آیه ۵۹ سوره نساء، منظور از «أولی الامر» منحصرأ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند در بخش «ردّ صفحه ۸، شماره ۵» قسمت «دفاع از قرآن» ذکر گردید. اما در آیه ۸۳ سوره نساء که منتقد آن را آورده است اولاً سخنی از اطاعت نیست بلکه حرف از ارجاع است. ثانیاً در آن «أولی الامر» مستقیم به «الرسول» عطف نشده است بلکه حرف جرّ «إلی» تکرار گشته است که نشان می‌دهد در این آیه رسول و اولی الامر همدیفر نیستند. و ثالثاً در ادامه فرموده است: ﴿لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ و فرموده که «لَعَلِمَهُ» و در واقع بیان کرده که هر اولی الامری قدرت استنباط ندارد. برای توضیح بیشتر به تفسیر شریف «الفرقان» و مقدمه کتاب «اصول الاستنباط» رجوع نمایید.

۲- شوری، ۱۰: «و آنچه اختلاف کردید در آن از چیزی پس حکمش بسوی خدا است».

۳- بنابراین روایات عرض بر کتاب هم اصلی قرآنی داشته و کاملاً موافق قرآن کریم هستند و با تواتری هم که دارند دیگر برای هیچ عنود و معارضی حجتی برای بی‌توجهی و دهن کجی به آنها و عدم عرضه همه اقوال و روایات بر قرآن کریم باقی نمی‌ماند.

روشن نشده؟ گرچه در انتهای فصل اول هم مطلب روشن شده بود ولی به جهت اتمام حجّت و اینکه کسی گمان نکند شاید حرف درستی هم در این جزوه وجود دارد این پاسخ گویی را کمی ادامه می‌دهیم:

### مذاق صوفیه!

در ذیل کلام استاد ما که «حدیث علوی علیه السلام گواهی از ده‌ها گواه بر این معانی از قرآن است که: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَالْإِشَارَةِ، وَاللِّطَائِفِ، وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» منتقد در صفحه ۳۷ جزوه‌اش نوشته است: «آری کسی که سنت متواتره را رد کند آخرش مجبور می‌شود به روایاتی که هیچ سند قابل اعتنایی ندارد و در هیچ کتاب معتبری جز آنچه موافق مذاق صوفیه است [وجود] ندارد استناد کند»<sup>۱</sup>.

منتقد که ظاهراً به کتاب خدا بی‌اعتناست و در عین حال ادعای اهل بیتی بودن نیز دارد بهتر بود حداقل به روایات، رجوعی می‌نمود. این حدیث شریف از امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام در منابع مختلف نقل شده، که آنها را در پاورقی می‌آوریم.<sup>۲</sup>

۱- کلمه «وجود» در متن اصلی جزوه منتقد نیست که ظاهراً جا افتاده زیرا جمله بدون آن بی‌معناست.  
 ۲- تفسیر الصراط المستقیم، السید حسین البروجردی، ج ۲، ص ۲۳ / ج ۲، ص ۱۰۸ / مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة، المنسوب للإمام الصادق علیه السلام (مترجم: مصطفوی)، ص ۴۵۹ / عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور الأحسانی، ج ۴، ص ۱۰۵ / بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۷۵، ص ۲۷۸ / ج ۸۹، ص ۲۰ / ج ۸۹، ص ۱۰۳ / مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ج ۸، ص ۴۵۰ / موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام، ص ۶۶۲ / نزهة الناظر وتنبیه خاطر، الحلوانی، ص ۱۱۰ / تفسیر جوامع الجامع، الشیخ الطبرسی، ج ۱، ص ۵ / تفسیر المحيط الأعظم والبحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، السید حیدر الآملی، ج ۱، پاورقی ص ۲۰۵ / ج ۱، ص ۳۵۸، ۳۵۹ / التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۱، ص ۳۱ / تفسیر سورة الفاتحة، السید جعفر مرتضی‌العاملی، ص ۱۳، ۱۴ / تفسیر سورة الکوثر، السید جعفر مرتضی‌العاملی، ص ۷ / فضائل القرآن الکریم وخواص سورة وآياته، الشیخ عبد الله الصالحی النجف آبادی، ج ۱، ص ۲۷ / الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، الشهید الأول، ص ۳۰ / الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة (تحقیق الصغیر)، الشهید الأول، ص ۶ / الأنوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة، الشیخ جواد بن عباس الکربلائی، ج ۱، ص ۲۵۸ / ج ۳، ص ۱۵۶ / ج ۴،



در مقدمه بحث در بخش «نکته کلیدی اول: قرآن دارای دو بُعد رمزی و غیر رمزی است» این روایت شریفه را «عرضه بر کتاب» نمودیم و نشان دادیم که محتوای این روایت شریف که قرآن را به عبارت، اشاره، لطائف و حقائق تقسیم بندی می نماید از خود آیات قرآن نیز قابل استخراج است. و در قسمت «اگر این روایت نبود...» به روایاتی با همین مضمون اشاره کردیم.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درباره قرآن کریم در روایت فوق الذکر فرموده اند: «همانا کتاب خدای عزوجل بر چهار چیز (استوار) می باشد: بر عبارت و اشاره و لطائف و حقائق. پس عبارت برای عوام (و عموم مردم) است، و اشاره برای خواص (در فهم قرآن) است و لطائف برای اولیاء است و حقائق قرآن برای انبیاء (و اهل بیت نبوت علیهم السلام) که از تمام انبیاء قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برترند» می باشد. در منابع این روایت که در پاورقی ذکر شد اسامی بزرگانی مانند آیت الله بروجردی، شهید اول، شیخ طبرسی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و سایرین رحمهم الله به چشم می خورد. آیا همه اینها از صوفیه هستند؟!

چگونه روایتی که از چهار امام معصوم علیهم السلام در منابع مختلف وارد شده به این راحتی مردود و مطابق مذاق صوفیه گشت؟! معترض که تنها خود را پیرو اهل بیت علیهم السلام و سایرین را کافر و ملحد و زندیق می خواند باید بگوید با چه ملاکی توانست درباره سخن اهل بیت علیهم السلام چنین بی پروا سخن بگوید. و تازه این همه ماجرا نیست. منتقد گفته که این روایت «در هیچ کتاب معتبری جز آنچه موافق مذاق صوفیه است وجود ندارد!» و منظور وی کتاب شریف «مصباح الشریعة» (منسوب به امام

---

ص ۷۷ / الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلی الله علیه و آله و سلم، السيد جعفر مرتضى العاملي، ج ۲، ص ۳۱۶ / موسوعة المصطفى والعتره علیهم السلام، الحاج حسين الشاکری، ج ۹، ص ۲۴۳ / معارج اليقين في أصول الدين، الشيخ محمد السبزواری، ص ۱۱۶، ۱۱۷ / أعلام الدين في صفات المؤمنين، الحسن بن محمد الديلمي، ص ۳۰۳ / شرح إحقاق الحق، السيد المرعشي، ج ۹، ص ۵۲۰ / خلفيات كتاب مأساة الزهراء عليها السلام، السيد جعفر مرتضى العاملي، ج ۱، ص ۱۲۶ / علم الإمام، السيد كمال الجيدري، ص ۱۶۷ / جامع الأسرار ومنبع الأنوار، سيد حيدر آملی، ص ۵۳۰ / ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی، ص ۱۱۴.

صادق علیه السلام) می‌باشد. وی روایت را فقط در این کتاب یافته. پس معلوم می‌شود که ایشان در مباحث روایی هم دقت زیادی در پژوهش ندارد و سایر منابع این حدیث شریف را - که ما در پاورقی مربوطه آنها را ذکر کردیم - ندیده است.

کتاب شریف «مصباح الشریعة» که دارای مضامین بلند معرفتی است و از نظر استاد ما هیچ مطلب خلاف قرآنی در آن نبوده و بعد از قرآن و صحیفه سجادیه؛ سومین کتاب معصوم به شمار می‌رود و ایشان رحمته جلسات تفسیری نیز برای آن داشته‌اند؛ کتابی است که پس از عرضه بر قرآن کریم جزو متون قطعی اسلامی می‌باشد. اما منتقد به خاطر یک روایت که فلاسفه و عرفای وحدت وجودی به غلط از آن برداشت کرده‌اند کل کتاب را متناسب مذاق صوفیه می‌خوانند! آری کسانی که برخلاف حدیث ثقلین؛ اهل بیت علیهم السلام را جدای از قرآن بدانند باید هم چنین سقوط کنند.

خوب است بدانید که این کتاب نزد بسیاری از علمای بزرگ ما مانند «سید بن طاووس»، «کفعمی»، «شهید ثانی» و «فیض کاشانی» رحمهم الله و نیز نزد صاحب مستدرک، پذیرفته شده و آن را تماماً از امام صادق علیه السلام دانسته‌اند و سایر بزرگان شیعه مانند علامه مجلسی و شیخ مفید و غیره بدان استناد می‌نموده‌اند. وقتی که ما بر خلاف آیه شریفه ﴿حٰذُوا مَا آتٰنَاکُمْ بِقُوَّةٍ﴾ نسبت به وحی آخرین سست گشتیم و آن را ظنّی و غیر قابل فهم شمردیم و عرضه بر کتاب را تعطیل نمودیم کار به آنجا می‌رسد که صوفیه و جماعت عارف‌نما هرچه از انحراف و تحمیل بخواهند بر ما روا می‌دارند و ما در نهایت نه تنها مجبور خواهیم شد از روایاتمان دست برداریم بلکه مجبور خواهیم شد آیاتی از قرآن را هم کتمان کنیم! فتأمل.

### بررسی روایت شریف «جوهر عبودیت»

برای روشن تر شدن مطلب یک حدیث شریف از کتاب «مصباح الشریعة» پس از عرضه بر کتاب الله در اینجا ذکر می‌گردد تا معلوم شود که جامعه ما و امثال منتقد گرفتار چه بلایی شده‌اند و البته جهت اطلاع بیشتر باید به شرح فقیه قرآنی بر این کتاب شریف<sup>۱</sup> رجوع گردد.

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» ترجمه این حدیث شریف چنین است که «بندگی گوهری است که کنه و ریشه آن ربوبیت [پروردگار] است». که اگر کسی خالی الذهن باشد و سخنان برخی عارف‌نمایان به گوشش نرسیده باشد؛ به این معنا می‌رسد که «تا ربوبیت پروردگار نباشد انسان موقّق به بندگی نمی‌شود».

حال عارف‌نمایان و صوفیه چگونه توانسته‌اند این حدیث شریف را اینگونه معنا کنند که «با عبودیت می‌توان به خدایی رسید»؟! اولاً اینجا کلمه ربوبیت مصدر است فوqش این که اگر این افراد دوست دارند عبارت را اینطور انحرافی معنا کنند به این می‌رسند که با بندگی خدا می‌توان به جایی رسید که عبد مرتبی دیگران شود و بتواند برای تربیت دیگران اقدام کند نه آنکه عبد به خدایی برسد! چرا که ربّ و ربوبیت و مرتبی و تربیت، هم‌ریشه هستند. درست است که صفات خدای سبحان همه به ذات وی دلالت دارند ولی هر کدام از صفات هم کارکرد خود را دارد. خدای متعال دارای صفاتی مانند رب، قادر، عالم، علیم، قدیر، سمیع، بصیر، خالق، رازق، مدبّر، مقدر، هادی، و... می‌باشد که هر کدام از این صفات به معنایی است. ربوبیت رابطه بین مرتبی و مربوط است؛ چه ربطی دارد به این که عبد بتواند کارهای دیگر خدا را انجام دهد؟ اگر عبارت شریف اینگونه بود که: «کنهها الالوهیة» امکان داشت معنای بعید آن، چیزی باشد که ایشان دوست دارند ولی باز هم آن معنا هرگز قابل قبول نبود چون با عقاید توحیدی ما و معنای اصلی و نزدیک عبارت فوق در تضادّ

۱- جلسات درس اخلاق بر مبنای کتاب «مصباح الشریعة» بر محور قرآن کریم، توسط فقیه علم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی رحمته: «<http://www.albalaq.com/publicfiles/pages>».

می‌بود. لذا ممکن است مراد این حدیث شریف تربیت دیگران باشد. مانند استادی که شاگردش را تربیت می‌کند.

و متن معنای صحیح و نزدیک این حدیث شریف از زبان فقیه قرآنی رحمته چنین است: «اینجا بر خلاف آنچه دیگران گمان برده‌اند که عبودیت جوهر و حقیقتش ربوبیت است، که عابد واقعی همان کارِ ربِ معبود را انجام می‌دهد؛ یعنی ناچیز همه چیز می‌شود؛ بر خلاف این بی‌معرفتی‌ها به چهره‌ی معرفت؛ معنای این عبارت چنین است که: «عبودیت واقعی همان درک حقیقت ربوبیت واقعی است». زیرا ربوبیت دارای دو بُعد فاعلی و مفعولی است. بُعد فاعلی‌اش حضرت اقدس رب العالمین است که «لیس کمثله شیء» هیچ‌گاه مانند نداشته و نخواهد داشت، و هر اندازه بندگان گام‌های بلندتری در راه بندگی‌اش بردارند کمال بندگی‌شان افزون‌تر گردد، و نه آن‌که پای در جرگه‌ی ربوبیت نهند و خود؛ خدا و یا جزئی از خدا گردند!!

بُعد دوم ربوبیتی است که نقش کامل در مربوبین دارد، و اگر این نقش کامل از نظر علمی، معرفتی و عملی برای عبد روشن گردد، گُنه این ربوبیت را دریافت کرده است. و با عبارتی روشن‌تر: «هر اندازه برای عبد، مربوب بودن خود و جهان آفرینش؛ نمودِ روشن‌تر و کامل‌تری یابد؛ این خود، گُنه و حقیقت عبودیت است» که هر چه ناچیزی و فقر و نیاز مکلفان، نسبت به خود و سایر آفریدگان روشن‌تر گردد؛ عبودیت و خضوع و تواضعشان نیز نسبت به حضرت رب افزون می‌گردد. تأیید این معنا با کُلّ آیات و روایات مربوطه و دنباله‌ی همین حدیث است که: «آنچه در عبودیت نیست در ربوبیت است و آنچه در ربوبیت نیست در عبودیت است». که البته اینجا مقصود از ربوبیت بُعد فاعلی یعنی حضرت اقدس رب العالمین است. و این جمله در جمع بیانگر این حقیقت است که آنچه از حقیقت در جهان ما نیست؛ در حضرت رب موجود است، و آنچه از بی‌حقیقتی در حضرت رب نیست، در عبد موجود است. بدین معنا که رب کل کمالات است و عبد کل نقصان‌ها. و این‌جا می‌توان گفت که مثلث وجود، صفات، و افعال آفریدگان، خود از صفات سلبیه‌ی رب العالمین است. و چنان‌که این هر سه، در حضرت رب، از صفات

سلبیهی خلق است. این است بیان درونی و برونی این جملهی مبارک که «العبودیة جوهره کنهها الربوبية؛ فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبية، وما خفی عن الربوبية اصیب فی العبودیة...».

اگر درباره این حدیث مبارک اهل بیت (علیهم السلام) - که در کتاب «مصباح الشریعة» نیز آمده است - مسلمین و علمای ما این آیات شریفه را در نظر می گرفتند که ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا \* وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾<sup>۱</sup> و نیز ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ \* لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ \* وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> و بخصوص این آیه کریمه که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۳</sup>، و روایت مذکور را بر این آیات عرضه می کردند نه خود دچار اشتباه می شدند و نه اجازه و فرصت سوء استفاده به دیگران را می دادند و نه مانند منتقد مجبور می شدند دست از این روایت متین و آن کتاب شریف بردارند.

و در مجموع این حدیث مظلوم از کتاب صحیح «مصباح الشریعة» که کتابی مظلوم از اهل بیت (علیهم السلام) در بین شیعیانشان می باشد، بدان معناست که تا «ربوبیت» و تربیت خدای سبحان و «معرفت عبد به این ربوبیت» نباشد نمی توان به «بندگی حقیقی» و «حقیقت بندگی» رسید. اگر خدای متعال از روی رحمت و فضل خویش انسان را

۱- انسان، ۲۹-۳۰: «بی گمان این (آیات) یادواره‌ای است. پس هر کس بخواهد، راهی به سوی پروردگارش برگردد \* و تا خدا نخواهد، (شما) نخواهید خواست؛ همواره خدا بسیار دانای حکیم بوده است.»  
 ۲- تکویر، ۲۶-۲۹: «پس به کجا می روید؟ \* این قرآن به جز یادواره‌ای برای عالمیان نیست. \* (بلکه) برای هر کس از شماست که بخواهد (در سایه وحی) مستقیم گردد. \* و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، (شما نیز) نخواهید خواست.».

۳- نور، ۲۱: «هان ای کسانی که ایمان آوردید! گام‌های شیطان را پیروی مکنید و هر کس گام‌های شیطان را پیروی کند همانا او [شیطان] به زشتکاری متجاوز و کاری ناپسند وامی دارد. و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد. ولی خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند. و خدا بس شنوای بسیار داناست.».

برای بندگی پرورش ندهد انسان با پای چوبین خودش که در باتلاق هواهای نفسانی فرو رفته نمی‌تواند درست در محضر خدای تعالی بندگی کند. پس در کارهای خیر باید تنها از او توفیق و خلوص نیت طلبید که: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»<sup>۱</sup> و این معنا همان است که آیات مذکور بدان تصریح دارند:

«عمق و کنه گوهر عبودیتِ عبد از ربوبیتِ رب سرچشمه می‌گیرد»<sup>۲</sup>.

### تارک واقعی عترت علیهم‌السلام کیست؟

ببینید چقدر از معارف خویش فاصله داریم که دیگران آمده‌اند سرمایه حیاتی ما را از چنگمان بیرون آورده و به نام خود ثبت کرده‌اند. مگر امیرالمؤمنین «علیه ازکی صلوات المصلین» نفرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»<sup>۳</sup> چه شد که ما همه چیز را رها کرده‌ایم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را بدست صوفیه سپرده‌ایم تا هر برداشت خلاف عقل و دین را به متون ما نسبت دهند؟!

واعجابا! ببینید چه کسی مقابل ما ایستاده و به ما تهمت کنار گذاشتن عترت علیهم‌السلام می‌زند! در حالی که بسیاری از روایات مهجور اهل بیت علیهم‌السلام را که اینان به بهانه‌های گوناگون وانهاده‌اند، استاد ما أخذ نموده و احیا کرده است. چرا که بسیاری از روایات ما سند محکمی ندارند اما موافق قرآن هستند و کم هستند روایاتی که سند صحیح داشته و مخالف قرآن باشند.

۱- هود، ۸۸: «و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کرده‌ام، و تنها سوی او پیاپی باز می‌گردم».

۲- اینجا ممکن است کسی بگوید با این معنا شبهه جبر و اختیار پیش می‌آید، باید گفت که این شبهه فقط از این روایت ایجاد نشده بلکه آیاتی از قرآن کریم و روایات دیگری در این زمینه موجود است. پس کسی که در محلّ خودش آن شبهه برایش حل شده باشد دیگر اینجا هم مشکلی نخواهد داشت. لذا ما این شبهه را در اینجا پاسخ نمی‌گوییم، علاقمندان به مباحث مربوطه در تفسیر الفرقان و تفسیر البلاغ مراجعه نمایند.

۳- وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه‌السلام: «از خدا بترسید درباره قرآن. مبدا که غیر شما در عمل به آن بر شما پیشی گیرند».

و مشخص نیست که این قشر از چه چیزی اینقدر عصبانی هستند و از چه چیزی ترس و واهمه دارند که هر که نام قرآن را بر زبان بیاورد مورد بغض و شماتت آنها واقع می‌شود.

زمانی در حوزه‌های علمیه، گفتن درس تفسیر قرآن برای یک مرجع کسر شأن بوده است. آیت الله خویی رحمته از شدت شماتت برخی امثال اینان مجبور به ترک درس تفسیر قرآن می‌شود؛ به ایشان می‌گفتند شما با این کارتان آبروی مرجعیت را می‌برید!! اما الحمدلله جریان به سمت و سویی رفت که حداقل امروزه درس تفسیر برای یک مرجع باعث آبروریزی نیست! و اگر چه تا رسیدن حوزه‌ها به «فقه قرآنی» هنوز مسیر طولانی در پیش است اما امیدواریم به فضل الهی این امر با مجاهده قرآنیان پیرو اهل بیت علیهم السلام در عصر غیبت هرچه زودتر محقق شده و موجب خشنودی حضرت صاحب العصر علیه السلام و مقدمات ظهورش گردد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «يُخْرَجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»<sup>۱</sup>. إن شاء الله.

حال، محقق منصف قضاوت کند که جدا از شعار و هیاهو چه کسانی هم قرآن و هم عترت علیهم السلام را کنار نهاده‌اند؟ اگر طبق حدیث شریف ثقلین، قرآن و عترت از هم جدا نمی‌شوند پس یقیناً کسانی که یکی از آنها را رها کنند دیگری را هم رها کرده‌اند. لذا همانطور که اهل بیت علیهم السلام امر فرموده‌اند تنها راه صیانت از دین؛ عرضه همه اقوال بر کتاب الله است؛ تا نه بی‌جهت روایتی را کنار بگذاریم و نه گرفتار انواع تحریفات و کج‌فهمی‌ها شویم. و همانطور که پیش‌تر نیز ذکر شد؛ مبنای قبول این روایت مانند سایر روایات؛ عرضه آن بر قرآن است.

۱- الصواعق المحرقة، ص ۱۶۴: «از مشرق زمین مردمانی خروج کرده؛ پس برای سلطه مهدی علیه السلام زمینه‌سازی می‌کنند».

## رد صفحه ۳۸ تا ۴۰:

منتقد بریده‌ای از کتاب فقه گویا را نقل می‌کند که: «شرعمداران غیر معصوم در زمان غیبت کبری که حتی در نقل احکام خدا نیز خطاهایی می‌کنند، چگونه اجازه دارند که بر مبنای عقل، اجماع، شهرت، سیره، و روایات غیر یقینی و... صادر کنند» در حالی که این جمله ناقص و نامفهوم نقل شده و متن کامل آن چنین است: «شرعمداران غیر معصوم در زمان غیبت کبری که حتی در نقل احکام خدا نیز خطاهایی می‌کنند، چگونه اجازه دارند که بر مبنای عقل، اجماع، شهرت، سیره، و روایات غیر یقینی و یا چه بدتر با «قیاس»، «استحسان» و یا «استصلاح» حکمی را شخصاً و یا توسط «شورای مصلحت اندیشی در احکام» صادر کنند؟<sup>۱</sup>.

و بعد عجیب آن است که منتقد در پاسخ عبارت فوق به قسمتی که حذف کرده نیز جواب داده! وی گفته: «به تفاوت اساسی {عقل، اجماع، شهرت، سیره، و روایات غیر یقینی} با {استصلاح} و یا «استحسان»، «قیاس» {التفات ندارند!}. عجب! آیا عبارت موجود در کتاب که با کلمه «چه بدتر» به تفاوت این دو اشاره می‌کند؛ نشانه‌ی التفات نیست؟! در مبنای استاد ما قسمت اول «غیر یقینی» هستند و قسمت دوم اصلاً جایگاهی در رسیدن به شریعت ندارند و در ادامه متن اصلی در کتاب فقه گویا این نکته مهم تصریح شده که حکم کردن مبتنی بر عناوین اخیر شرک است. شاید منتقد که این بخش کلام را تقطیع کرده چند خط بعد را نخوانده است. لذا ایشان و خوانندگان را به مطالعه متن اصلی کتاب شریف «فقه گویا» دعوت می‌نماییم.

سپس وی در ادامه مطلب دوباره آسمان و ریسمان را بهم بافته و گفته است: «فرق شما با دیگران در چیست که دیگران ممکن است استنباطشان خطا باشد و شما شانه به شانه معصوم!! باشید!». که در اینجا هم تهمتی را با تقطیع و سانسور به فقیه قرآنی نسبت داده و جمله ذیل را برای خود، شاهد تراشیده است که «برای معصومان، و کسانی که در معرفت قرآنی شانه به شانه و در پی آنان می‌باشند، متشابهی



وجود ندارد» حال آنکه اصل مطلب در کتاب فقه گویا صفحه ۴۹ چنین است: «... امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «المُتَشَابَهُ ما اشْتَبَهَ علی جاهله» آیه متشابه آیه‌ای است که [معنایش] بر نادان نسبت به آن مُشْتَبِه می‌باشد. بنابراین گاه بسیاری از آیات برای کسانی که از معارف قرآن خیلی دورند متشابه است، و گاهی هم کمی از آیات، و هنگامی نیز هرگز آیه‌ای حالت متشابه ندارد. چنان که برای معصومان و کسانی که در معرفت قرآنی شانه به شانه و در پی آنان می‌باشند، متشابهی وجود ندارد، همچون خواص و اولیاء که اشارات و لطائف قرآن را می‌فهمند...» حال محقق منصف می‌تواند قضاوت نماید که آیا فقیه أعلم قرآنی، در این عبارت، خود را شانه به شانه معصوم دانسته یا خواص و اولیای خدا را؟!

استاد ما در پایان برخی از جلسات درس دعا می‌کردند که: «خدایا ما را از عوام در فهم قرآن قرار بده». یعنی اینکه حداقل نصوص و ظواهر مستقر قرآنی را درست بفهمیم که طبق حدیث معروف اهل البیت علیهم السلام فهم عبارات قرآنی برای عوام میسر است، البته با شرایطش. کسانی که قرآن را ظنی الدلالة و مجمل می‌دانند از کتمان کنندگان به شمار می‌روند و حتی از عوام در فهم قرآن هم نیستند و نمی‌خواهند باشند.

لذا باز هم توصیه می‌نماییم حتماً به صفحات ۳۹ تا ۵۰ کتاب ارزشمند «فقه گویا» با عنوان «نقد و بررسی فقه بشری» رجوع شود.

---

۱- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۸۲: «متشابه آیه‌ای است که علم آن بر نادان نسبت به آن مشتبه می‌گردد». این روایت مانند آن روایت از امام رضا علیه السلام است که فرمودند: «من رد متشابه القرآن إلی محکمه هدی إلی صراط مستقیم» یعنی کسی که متشابه قرآن را به محکم آن ارجاع دهد به راه راست هدایت شده است. پس با این ارجاع، مشتبه بودن آیه از بین رفته و محکم می‌شود.



## رد فصل چهارم جزوه اعتراضی

معارض عنوان این فصل را هم این طور انتخاب کرده: «آیا ایشان واقعاً سنت را قبول دارند؟!». همان طور که گفتیم این گونه جملات در طی جزوه وی نشان دهنده عدم درک صحیح نسبت به مبانی آیت الله صادقی رحمته و در نتیجه تضاد درونی مطالب وی است. لذا ما پیشنهاد می دهیم کتاب هایی امثال «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة» و «تبصرة الفقهاء» را به دقت مطالعه نمایند.

### ردّ صفحه ۴۱:

منتقد نیمی از سخنان استاد ما را تعبیر به ناچاری و تناقض گوئی می کند. اما حقیقت آن است که غالب سخنان خود وی متناقض است. وی تمسک صحیح فقیه اعلم قرآنی به اهل بیت علیهم السلام و ردّ و قبول اخبار منتسب به عترت علیهم السلام را تنها با محور و محک قرآنی، تضادّ می شمارد و بر این باور است که با محور قرار دادن قرآن؛ عترت علیهم السلام مخدوش می گردد! در صورتی که اولین و تنها راه تشخیص راست از دروغ و تمییز دادن جعلیات و روایات ناصحیح از صحیح به دستور خود اهل بیت علیهم السلام و حکم عقل و شرع، عرضه همه آنها بر قرآن کریم است. کما آنکه به نقل وی از فقیه اعلم قرآنی، این مرد الهی فرموده است: «ما نیز به سنت قطعیه پس از کتاب تمسک می کنیم<sup>۱</sup>. بعضی از احکام فرعی هست که هرگز در قرآن نیامده و با سنت قطعیه به دست می آید، مانند چگونگی و تعداد رکعات نمازهای یومیه و چند حکم دیگر که به عنوان «أطیعوا الرسول» بایستی پذیرفته شود، و آن هم مبنایش حروف رمزی قرآنی است، ولی اگر قطعی نباشد هرگز پذیرفته نیست»<sup>۲</sup>.

۱- فقه گویا، ص ۹.

۲- فقه گویا، ص ۱۴.

معترض در ادامه گفته است: «هرگاه ایشان سخن از سنت قطعی به میان می‌آورند نه به معنای این است که واقعا برای سنت جایگاهی قبول داشته باشند، بلکه تصریح فرمودند که ملحد و پناه ایشان فقط و فقط قرآن است». این سخن منتقد در حالی است که برخی اصولاً چیزی به عنوان سنت قطعی را باور ندارند. اینان قائل به انسداد باب علم بوده و اخبار را «ظنی الصدور»، و قرآن را هم «ظنی الدلالة» دانسته و می‌گویند: الآن تکلیف ما عمل به ظنّ است! لذا در رساله‌های فقهی ایشان مکرراً احوط و اقوی مشاهده می‌کنیم. اما قرآن اولین و قاطع‌ترین دلالات عالم امکان است و برهان و بینه‌ای بالاتر از آن متصور نیست، و این معجزه الهی در دلالات و براهین خویش هم معجزه می‌باشد. چنین کتابی را از حجیت ساقط نمودن چنین عواقب و لعنتی را هم دربر دارد. در فقه گویای قرآنی، سنت قطعی پس از عرضه روایات بر قرآن بدست آمده و در صورت موافقت با قرآن دیگر ظنی نیست هر چند سند آن روایات ضعیف باشد.

علم رجال و حدیث، تنها زمانی به کار می‌آید که هیچ دلیلی از کتاب و سایر روایاتی که با عرضه بر کتاب؛ به عنوان سنت قطعی شناخته شده‌اند؛ در ردّ یا تأیید یک روایت بدست نیاید؛ و در این صورت این علوم نقش ایفا خواهند کرد. از جمله اینکه اگر چنین خبری معارض نداشته باشد و از طریق عدول و علمای امامیه به ما رسیده باشد در آن صورت صحیح خواهد بود. یا اینکه اگر حدیثی موافق یا مخالف قرآن نباشد اگر احیاناً معارضی دارد بایستی از نظر علم رجال و حدیث تفوق آشکار بر مخالفانش داشته باشد. که چنین اخباری کم هستند. پس در کل، نقش این علوم در بدست آوردن احکام الهی درصد کمی است.

اما برخورد با حدیث بدون عرضه بر کتاب و تنها با تکیه بر سند جز ضلالت و گمراهی، چیزی در پی ندارد. چرا که در هر بابی چندین روایت متضاد وجود دارد که بایستی با علم اصولی که دست ساز بشر است آنرا بررسی کرد و برخی را ردّ و بعضی را قبول نمود. و لذا ما هم هیچ ابا و ترسی نداریم که بگوییم تنها ملحد و

پناهگاه ما در عصر غیبت قرآن است و هیچ قولی را بدون آنکه بر قرآن عرضه کنیم؛ نمی‌پذیریم و این عمل را عین پیروی خالصانه و مجاهدانه از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌دانیم.

منتقد در ادامه می‌گوید: «و البته سنت هم در حاشیه مانند فتوای برخی فقیهان مخالف یا موافق که هیچ اعتباری برای ایشان ندارد، در حاشیه آورده می‌شود. چنان که می‌گویند: «در این رساله آیاتی از قرآن در متن و روایات، و فتاوی از فقیهان در حاشیه قرار گرفته است که مورد استناد اصلی ما در این رساله، «قرآن کریم» است و گواه فرعی سنت قطعیه، و نظرات برخی فقیهان موافق یا مخالف با فتوهای نگارنده نیز در پاورقی درج شده است»<sup>۱۲</sup>.

اولاً فقط سنت در حاشیه قرآن است و نه فتوای برخی فقیهان! چون محور و محک اصلی قرآن است و سنت هم برگرفته از قرآن می‌باشد، در قسمت «ردّ صفحه ۳۱» ذیل عنوان «حاشیه‌های قرآن» اعتراض منتقد و ردّ آن گذشت.

ثانیاً وقتی ما در عصر غیبت قرار داریم چاره‌ای نداریم جز آنکه روایات و همه اقوال را بر قرآن عرضه نماییم و سنت هرگز در عرض قرآن نیست، بلکه در طول قرآن و حاشیه‌ای از آن است. ما ﴿حبل الله﴾ داریم نه حَبلی الله یا جِبالی الله؛ پس قطعاً سنت در طول قرآن مورد قبول است.

ثالثاً اگر منظور منتقد از حاشیه، پاورقی کتاب بوده؛ که استاد ما فرموده‌اند «مورد استناد اصلی ما در این رساله، «قرآن کریم» است و گواه فرعی سنت قطعیه». و چیزی که در پاورقی رساله درج شده نظرات برخی فقیهان می‌باشد. و هر کسی رساله معظّم له را تورّقی بنماید می‌بیند که همینطور هم هست یعنی در متن کتاب، بیشتر به آیات قرآن و بعد به تناسب بحث، به روایات نیز استدلال شده است و سپس فتاوی برخی علما هم در پاورقی درج گردیده است. نه آنکه به گونه‌ای که

منتقد القا می‌کند روایات در کنار نظر فقیهان در پاورقی کتاب باشد! مثلاً در همان ابتدا در باب طهارت در دو صفحه اول به سه روایت در متن استدلال شده و پاورقی هم وجود ندارد.

## ردّ صفحه ۴۲:

معترض می‌گوید: «به نظر ایشان قرآن، هم تنها دلیل است و هم همه احکام اسلام و ایمان را دارا است در غیر این صورت بی‌کفایتی قرآن لازم می‌آید، بدیهی است که با این مبنا دیگر استثنا کردن سنت، چه ظنی و چه قطعی اش تناقض است» و در ادامه طبق معمول سخن تقطیع شده فقیه قرآنی رحمته را ذکر می‌کند که: «قرآن برای ایمان و احکام اسلامی کافی است، بدین معنا که در وحیانی بودن ودالاتش بر مرادات ربانی هرگز نیازی به بیان احدی ندارد که... حتی پیامبر بزرگوار و سایر معصومان علیهم السلام! اولاً به این حرف هم بارها پاسخ داده‌ایم.

ثانیاً سخن کامل فقیه أعلم قرآنی رحمته چنین است: «بر مبنای این آیه شریفه<sup>۲</sup> قرآن برای ایمان و احکام اسلامی کافی است، بدین معنی که در وحیانی بودن ودالاتش بر مرادات ربانی هرگز نیازی به بیان احدی ندارد که: آفتاب آمد دلیل آفتاب، و اگر قرآن در تفسیر و بیان نیازی به دیگران و حتی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سایر معصومان علیهم السلام داشته باشد، خود دلیلی بر بی‌کفایتی قرآن و بر خلاف «أولم یکفهم» است، آری، قرآن بر حسب این آیه و آیاتی مشابه خود کفاست. و حتی در احکامی هم که در دلالت وضعی لغوی قرآن نیست، خود مستفاد از رمزهای قرآنی اعم از حروف رمزی و سایر رمزهایی است که در اختصاص رسول گرامی و سپس معصومانی محمدی است که از احادیثی قطعی

۱- ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن، ۵ جلدی)، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲- منظور، آیه مبارکه ۵۱ سوره عنکبوت است: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾: «آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را (که) بر آنان خوانده می‌شود به‌راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به‌درستی در این (کار پرارزش) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به‌راستی رحمت و یادواره‌ای است.»

نمودار است. چنانکه ﴿و لن تجد من دونه ملتحداً﴾ (کهف، ۲۷) تنها قرآن را در کل پناه رسالتی حضرتش دانسته». بنابراین پاسخ منتقد در ادامه سخن استاد در قسمتی که زیر آن خط کشیده شده، وجود داشته است اما وی آنها را ذکر نکرده است.

ثالثاً این معنا که همه احکام در قرآن است برگرفته از قرآن و کلام معصومین علیهم السلام می باشد. از جمله آیه شریفه ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل، ۸۹) یعنی «و کتاب آسمانی [قرآن] را بر تو نازل کردیم در حالی که روشنگر است برای هر چیزی». و در روایات هم دقیقاً همین معنا به کرات وارد شده مثلاً: ابن اعرین گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: «به درستی که من به خوبی می دانم آنچه که در آسمان است، و می دانم آنچه که در زمین است، و می دانم آنچه که در بهشت است، و می دانم آنچه که در دوزخ است، و می دانم آنچه که در گذشته شده، و می دانم آنچه که در آینده می شود. و همه اینها را از کتاب خدا دانسته‌ام چرا که خدای تعالی می فرماید در قرآن روشنگری هر چیزی هست»<sup>۱</sup>.

بنابراین مخالفت با این معنا، مخالفت با صریح آیات و روایات است. اگر عده‌ای نسبت به قرآن بی اعتنا هستند، امیدواریم حداقل از کلام امام صادق علیه السلام رویگردان نباشند.

---

۱- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۵، ح ۱۹۶. بصائر الدرجات: علی بن إسماعیل، عن محمد بن عمرو الزیات، عن یونس، عن عبد الاعلی بن أعین قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: إني لأعلم ما في السماء وأعلم ما في الأرض، وأعلم ما في الجنة، وأعلم ما في النار، وأعلم ما كان وأعلم ما يكون، علمت ذلك من كتاب الله إن الله تعالى يقول فيه تبيان كل شيء» و ص ۸۶، ح ۲۰. بصائر الدرجات: محمد بن عبد الجبار، عن منصور بن یونس، عن حماد اللحام قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: نحن والله نعلم ما في السماوات وما في الأرض، وما في الجنة وما في النار، وما بين ذلك، فبهت أنظر إليه، قال: فقال: يا حماد إن ذلك من كتاب الله إن ذلك من كتاب الله إن ذلك من كتاب الله ثم تلا هذه الآية ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾.

## قرآن هم برای عترت (علیهم السلام) و هم برای مردم کفایتگر است

بنابراین قرآن در دو بُعد کفایتگری مطلق دارد. بُعد اول برای عترت (علیهم السلام) از جمیع علوم کفایتگر است. در بُعد دوم برای سایرین کفایتگر است حداقل از جهت هدایتگری: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۵﴾»: «قطعاً از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است \* خدا هر کس که خشنودیش را پیروی نماید، به وسیله آن (کتاب) به راههای سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند» (مائده، ۱۵-۱۶). چرا که مردم از طریق بُعد دلالتی قرآن به تمام احتیاجاتشان هدایت می‌شوند که اطاعت از رسول (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر (علیهم السلام) - که عالم به بُعد رمزیش هستند - نیز جزو آن «سُبُلَ السَّلَام»ی است که به آن هدایت می‌گردند. لذا با این معنا قرآن برای هدایت همگان کفایتگر است: «أَوَلَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾».

و این معنا هم مستفاد از آیات قرآن و هم از روایات می‌باشد که آنکه برخی روایات مربوطه ذکر شد از جمله «قرآن جبل الله المتین است»، «هر کس از غیر آن هدایت بجوید خدا او را گمراه می‌گرداند» و ...



منتقد در ادامه دوباره از روش تقطیع مخرب استفاده کرده و سخن را وارونه جلوه داده و اینگونه از استاد ما (علیه السلام) نقل قول کرده است: «ثقل اکبر از وجود ثقل اصغر کفایت کرده... و قرآن به تنهایی ریسمان نگهدارنده الهی است... که از هر نگهدارنده‌ای کفایت می‌کند. (أصول الاستنباط، ۱۲-۱۰)». و البته که وی کما فی السابق جرأت آوردن ادامه کلام و نقطه چین‌ها را ندارد. کافی است خواننده گرامی بدون آنکه ما بخواهیم

۱- عنکبوت، ۵۱: «آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم در حالی که بر آنان خوانده می‌شود، بی‌گمان در این امر رحمت و پندآموزی برای اهل ایمان است.»



دفاع خاصی از علامه مجاهد و فقیه أعلم قرآنی رحمته انجام دهیم، شخصاً به منابع مذکور رجوع نموده و کلام را به صورت کامل مطالعه نماید.

اما جمله اول: این جمله مربوط به عصر غیبت است که ثقل اصغر در دسترس نیست.

### آیا ثقل اکبر در عصر غیبت از ثقل اصغر کفایتگری می‌کند؟

فقیه قرآنی رحمته می‌فرماید اگر قرآن نبود در این عصر که دست امت از ثقل اصغر علیه السلام کوتاه می‌باشد دیگر حجتی باقی نمی‌ماند چرا که روایات آمیخته به جعلیات و ظنّیات بوده و قابل اعتصام نبود. اما وجود قرآن باعث گشته که بسیاری از روایات عترت علیهم السلام احیا گردد و از آلودگی‌ها محفوظ بماند، چرا که بعد از عرضه روایت بر قرآن کریم، می‌توانیم یقین حاصل کنیم که آیا آن روایت واقعاً از معصوم صادر شده و یا جعلی بوده است.

ترجمه متن کامل استاد چنین است: «سپس «آن دو هرگز از هم جدا نمی‌گردند» بعد از عبارت «من در بین شما ترك کننده دو شیء گرانبها هستم» در حدیث ثقلین، تأکیدی ثانوی است بر این که آن دو (یعنی قرآن و عترت علیهم السلام) همراه هم مورد استناد امت اسلام باشند تا روز قیامت... و با توجه به اینکه ثقل اصغر که رسول الله صلی الله علیه و آله اصل آنان است، همگی غیر از آخرینشان (حضرت صاحب الزمان علیه السلام) عهد خویش را به پایان برده‌اند و هم اکنون دست امت به ایشان نمی‌رسد، چاره‌ای نیست جز آنکه ثقل اصغر (یعنی روایات) توسط امت به ثقل اکبر (یعنی قرآن) منضم شود. و سنت جز از راه موافقت با قرآن - که ثقل اکبر است - فهمیده نمی‌شود پس گریزی نیست که برای شناخت سنت آن را ارجاع دهیم به کتاب خدا تا «اخبار دارای حقیقت» از «اخبار خالی از حقیقت» بازشناخته شوند و همینطور راویان و روایات «امین و صحیح»، از «خائن و جعلی» جدا گردد. و اینجا «موافقت با قرآن» از طرف سنت است و «مخالفت با قرآن» از طرف جعلیات. و در مواردی که موافقت و مخالفتی با کتاب نباشد اگر صدور آن اخبار از

معصوم ثابت باشد؛ مورد اطاعت خواهند بود چرا که ﴿از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر اطاعت نمایید﴾ (نساء، ۵۹) و روایتی که در این حالت؛ مورد تردید باشد قابل قبول نیست نه آنکه مردود باشد. بنابراین (در عصر غیبت) ثقل اکبر از وجود ثقل اصغر کفایت کرده، چرا که آن (سنت) را به وسیله موافقت یا عدم مخالفت با قرآن در یکی از دو بُعد باز می‌شناسیم<sup>۱</sup>.

این سخن حضرت استاد «رضوان الله علیه» در مقابل سخن کسانی است که می‌گویند چون در عصر غیبت هستیم و دست ما به امام عصر علیه السلام نمی‌رسد لذا چاره‌ای جز عمل به ظنّیات نداریم! فقه قرآنی می‌گوید خیر، عمل به ظنون جایز نیست چرا که آیاتی مانند آیه شریفه ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup> عمل به ظنّ را تقبیح نموده است. در فقه قرآنی راه علم به احکام بسته نیست و با عرضه روایات بر قرآن، علم و یقین حاصل می‌شود.

**جمله دوم** که منتقد آورده است یعنی «... و قرآن به تنهایی ریسمان نگهدارنده الهی است... که از هر نگهدارنده‌ای کفایت می‌کند» به این شکل بوده است: «... چرا که تنها منبع انحصاری در همه استنباط‌های شرعی قرآن است و در پرتو و حاشیه آن، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله، بنابراین برای سایر منابع غیر آن دو، مانند عقل و اجماع و شهرت و قیاس

۱- اصول الاستنباط، ویرایش ۱۳۸۹، ص ۸: «ثم «إنهما لن يفترقا» بعد «إني تارك فيكم» تأكيد ثان لكونهما معا مستندين للأمة الإسلامية إلى يوم القيامة مهما اختص الرسول صلی الله علیه و آله بثقل الرموز ثم الائمة من آله تعلمه منه. و نظرا إلى أن الثقل الأصغر - وأصلهم الرسول صلی الله علیه و آله - هم كلهم إلا الأخير قضاو نجهيم، ثم ولا تصل إليه أيدي الأمة، و لا بد من كون الأصغر منضما إلى الأكبر بمتناول أيدي الأمة، والسنة لا تعرف إلا بموافقة الكتاب أو عدم مخالفتها للكتاب - و هو الثقل الأكبر - فلا بد لمعرفتها من إرجاعها إلى الكتاب ليعرف الغث من السمين، والخائن من الأمين، وهنا الموافقة للقرآن سنة والمخالفة مختلفة، وغيرهما إذا ثبت صدوره عنهم فمطاعة كما أمر الله: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ (نساء، ۵۹) و المرددة غير مقبولة و لا مردودة، فقد كفى الثقل الأكبر حاليا عن وجود الأصغر حين موتهم حيث نعرفه بموافقتهم أو غير مخالفتهم إياه في أحد البعدين كتابياً و سنة قطعية».

۲- نجم ۲۸: «آنان جز گمان را پیروی نمی‌کنند و بی‌گمان، گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

تمثیل و استحسان و استصلاح و مانند آنها، هرگز به صورت استقلالی در مخالفت با کتاب و سنت جایگاهی وجود ندارد... و چگونه (احکام) از غیر از کتاب و سنت استنباط بشوند در حالی که قرآن تنها حبل الهی مورد اعتصام است: ﴿و همگی با هم از تمامی ریسمان خدا عصمت بطلبید، و پراکنده نشوید﴾ (آل عمران، ۱۰۳) و در قرآن کفایتگری از هر کفایت کننده است: ﴿آیا و ایشان را کافی نبود که ما کتاب (قرآن) را به راستی بر تو فرو فرستادیم حال آنکه بر آنان خوانده می شود؟ به درستی که در آن برای مردمانی که ایمان می آورند، قطعاً رحمت و یادواره ای است﴾ (عنکبوت، ۵۱)... سپس جزئیات احکام مستفاد از رموز قرآن؛ بیان مبهمات قرآن نیست چرا که هیچ ابهامی به قرآن راه ندارد که سنت به آن بپردازد... بلکه آن از رمزهای قرآنی مخصوص پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) می باشد<sup>۱</sup>. و عبارات روشن و گویای فوق؛ از فقیه قرآنی نیاز به هیچ توضیحی ندارد و خواننده می تواند ملاحظه کند که «شیخ حسن میلانی» به چه مشغول بوده و عمق نقدهای وی تا چه حد است!

### پس آیا ما دیگر به معصوم نیاز نداریم؟!

حال اگر کسی بگوید: «طبق فقه قرآنی ما دیگر نیازی به معصوم (علیهم السلام) نداریم! چون روایاتی به دست ما رسیده و آنها را عرض بر کتاب می کنیم؛ پس دیگر لازم نیست خود امام معصوم (علیهم السلام) حضور داشته باشند!»

۱- اصول الاستنباط، ویرایش ۱۳۸۹، ص ۱۰-۱۱: «... هذا، لأن المستنبط الحاصر في كافة الاستنباطات الشرعية هو كتاب الله، وعلى ضوءه وهامشه سنة رسول الله ﷺ فلا دور لمستنبطات سواهما استقلالاً يخالف الكتاب أو السنة القطعية من عقل أو شهرة أو إجماع أو قياس التمثيل أو استحسان أو إستصلاح أو ما أشبه... و كيف يستنبط من غير الكتاب والسنة أصالة في إجماع أم شهرة و إن كان يخالف القرآن... والكتاب هو - فقط - حبل الله المتعصم به: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران، ۱۰۳) و فيه الكفاية عن كل معصم: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَتَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ ءَاعْتَمُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (عنکبوت، ۵۱)... ثم جزئیات الاحکام المستفاد من رموز القرآن لیست بیاناً لما ابهم فيه اذ لا ابهام - أبدا - يعتریه و هی... من رموز قرآنية مختصة بالرسول و اهل بيته (علیهم السلام)».

در جواب می‌گوییم که چنین نیست بلکه وجود و حضور امام علیه السلام از چندین جهت امری حیاتی و از هر واجبی واجب‌تر است. چرا که اولاً اصلاح امر امت جز به دست ایشان امکان تحقق نخواهد داشت. در عمل کسی که بتواند احکام اسلام را پیاده نماید کیست؟!

کجاست آنکه قدرت را از دست مدعیان دروغ پرداز بگیرد و دین حق مرضیّ خدای تعالی را اجرا کند؟ «این قاطع حبائل الکذب والافتراء»<sup>۱</sup>؟

خدای سبحان قرآن را نازل فرمود آیا قرآن حداقل برای اینکه مردم از کفر و شرک دست بردارند از نظر تئوری کافی نبود؟ اما هنوز در عالم جمعیت‌های میلیاردي کافر یا مشرک هستند. آنها هیچ؛ همین مسلمانان به چه مصیبتی گرفتارند. از بین همه فرق مسلمین، شیعیان را ببینید که چه اختلافاتی دارند! خوب با این حال چه کسی فریادرس بشر خواهد بود؟ درد ما جز به ظهور او مداوا نشود و هرگز این امر تا لحظه نورانی قیام حضرتش سامان نمی‌گیرد و ما منتظر تحقق وعده قرآن هستیم که «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۲</sup>.

هر جامعه‌ای برای حرکت خویش نیاز به ولی دارد و تا ولی صالحی نداشته باشد هرگز به سعادت و صلاح نخواهد رسید و قرآن کریم فرموده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی «ولی شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آوردند؛ (همان) کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». حال که ولی ما تنها افراد خاصی بوده و اکنون در بین ما ظاهر نیستند لذا طبق قرآن کریم، در روزگاری بسر می‌بریم که

۱- فرازی از دعای ندبه.

۲- قصص، ۵: «و (ما) می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند منت نهیم و آنان را پیشوایان (دیگران) کنیم، و ایشان را وارثان (زمین و حکومتها) قرار دهیم».

مانند طفل یتیم بی سرپرست هستیم و باید برای بازگشت این ولی و سرپرست، صالحانه و مصلحانه در انتظار بایستیم.

**ثانیاً** ما اکنون از بسیاری از علوم محرومیم. حکم ما حکم کسی است که در بیابان گرفتار شده و از گرسنگی مجبور به اکل میته است. این حکم برای او صحیح می‌باشد و تکلیف او هم همان است. اما آیا این حالت مطلوب است؟ آیا وی باید بگوید من فعلاً به حکم شرعی عمل می‌نمایم؛ آیا دیگر لازم نیست تلاش کند که از آن بیابان وحشت‌زا نجات یابد؟! آیا خدای متعال برای او نعمتهای فراوانی از چشمه‌سارها و باغها قرار نداده؟ پس او نباید سستی کرده و در محرومیت از نعمتهای الهی باقی بماند.

آری، خدا برای هر چیز دربی قرار داده و امر کرده که به هر خانه‌ای از باب آن وارد شوید: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾<sup>۱</sup>، خدای سبحان، علم را در قرآن به بشر هدیه کرده و برای این کتاب هم وارثانی قرار داده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۲</sup>، و این وارثان در خانه‌هایی هستند: ﴿فِي بُيُوتٍ﴾<sup>۳</sup> و پروردگار، اهل این خانه را از هر پلیدی پاک کرده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۴</sup>. حال بشر با ستم به اهل این خانه، نعمت همراهی و دیدار آنها را

۱- بقره، ۱۸۹: ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ : «و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی کسی است که تقوا پیشه کرده است. و به خانه‌ها از درهای (ورودی) آنها درآیید. و از خدا بهراسید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید».

۲- فاطر، ۳۲: «سپس (آن) کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم، به میراث دادیم».

۳- نور، ۳۵-۳۶: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است... نوری است فرا روی نوری (دگر). خدا هر که را بخواهد سوی خویش هدایت می‌کند... \* (این نور) در خانه‌هایی است...»

۴- احزاب، ۳۳: «خدا فقط می‌خواهد هرگونه آلودگی را از شما (مردان) خاندان (رسالت) بزدايد و شما را به گونه‌ای ویژه پاکیزه گرداند».

از دست داده و در بیابان دهشت زای غیبت گرفتار است. و درب بسیاری از علوم به روی او بسته است.

ما محتاج قرآن و علوم آن هستیم، اما همه علم که فقط علم احکام نیست. علم به موضوعات چه می‌شود؟ احکامی که در دلالات قرآن نبوده و اما بعد رمزی آن وجود دارد و از معصومین (علیهم‌السلام) هم خبر اطمینان آوری درباره آن بدست ما نرسیده است چه؟ علوم غیر احکامی چه می‌شود؟ امروزه شاهدیم که بشر به علوم زیادی دست پیدا کرده است اما چون از درب علم وارد نشده طبق آیه قرآن، نتیجه آن بدی و خلاف تقواست<sup>۱</sup>. این علم بشر جز خسران و خسارت چیزی به بار نیاورده و علم نافی برای او نبوده است.

اینها گوشه‌ای از نیاز ما به وجود مبارک معصوم (علیهم‌السلام) است. و نیاز دل‌های عاشق و خسته به حضرتش حدیث دیگری است که زبان قاصر ما، شایستگی سخن گفتن درباره‌اش را ندارد.

«اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لِيُؤَلِّكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ»

## حجت بالغه الهی

در ادامه، معترض مجدداً گفته است: «بنابر تصریح ایشان، با وجود قرآن، تمسک به ظن بدون استثنا حرام است... بنابر این دیگر حق ندارند بگویند: «حدیثی که اکثر امامیه آن را نقل کرده باشند و معارضی هم نداشته باشد و قرآن هم نفی و یا اثباتی درباره آن نداشته باشد از باب ﴿اطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پذیرفته است». خوب اینجا هم منتقد گمان کرده استاد ما تنها از روی ناچاری و بدون اعتقاد چنین نظری را داده است در صورتی که این نظر هم کاملاً بر مبنای قرآن کریم است! استاد ما

۱ - بقره، ۱۸۹. «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

بارها در طی درسها و کتاب‌هایشان از جمله «فقه گویا» و «اصول الاستنباط» و سایر آثار موجودشان بر مبنای آیات شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾<sup>۱</sup> و ﴿حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ﴾<sup>۲</sup>، و به خصوص آیه شریفه: ﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَحْرُصُونَ \* قُلْ فَلِلَّهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۳</sup> فرموده‌اند که: «و اگر حکمی از احکام الهیه - که کلاً حجت بالغه‌اند - با احادیثی متناقض و متضاد آمیخته گردد، به گونه‌ای که حدیث حق مشخص نگردد، در نتیجه علم و اطمینان به حکم الهی به دست نیاید، اینجا حتماً بایستی در قرآن که محک و محور اصلی است یاد شود، و یا حضرات معصومان باید آن را به گونه‌ای مکرّر توسط راویان زیاد بیان کنند، که حدیث مخالف در برابرش بی‌رنگ و یا کم‌رنگ باشد، تا حجت بالغه الهیه راه بلوغ و رسائی خود را بپیماید، و در هر صورت این حجت بالغه‌ی الهیه بر حسب علم و قدرت و رحمت خدایی، بایستی به وسیله‌ای معصوم و دور از هرگونه گزند به گونه‌ای اطمینان‌بخش، در دسترس جویندگان حق قرار گیرد، تا سیه‌روی شود آن که در او غش باشد»<sup>۴</sup>. و نیز: «... این چند روایت که اصلاً مخالفی در روایات ندارد و در قرآن نه مخالف و نه موافق است؛ این را ما قبول داریم. چرا؟ چون ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ﴾ اگر این روایات غلط بود؛ و بر مبنای وحی‌انیت قرآن نبود باید مخالفش بیاید، چون حجت بالغه است.

۱- طلاق، ۳: «همانا خدا [به ثمر] رساننده‌ی امر خویش است.».

۲- قمر، ۵: «(این قرآن) حکمتی‌رساست.».

۳- انعام، ۱۴۸-۱۴۹: «بزودی کسانی که شرک آوردند گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی‌کردیم!» کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (پیامبران خود را) تکذیب کردند، تا برخورد شدید ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما علمی (وحیانی) است، تا آن را برایمان برون آورید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز به گزاف تیری به تاریکی نمی‌افکنید.» \* بگو: «پس برهان رسا، ویژه‌ی خداست و اگر خدا می‌خواست همواره همه‌ی شما را هدایت می‌کرد.».

۴- فقه گویا، ص ۱۵.

پس حجت بالغه بودن سنت، در زمینه‌ای است که مخالف قطعی نصّ قرآن یا مخالف قطعی ظاهر مستقر قرآن نباشد...<sup>۱</sup>.

پس اینکه در مبنای فقه قرآنی روایتی که نه موافق قرآن باشد و نه مخالفش، اگر معارض نداشته باشد پذیرفته است از همین باب می‌باشد که حجت بالغه و رسا تنها برای خدا است و خدای سبحان امر خویش را به سرانجام می‌رساند بنابراین اگر چنین روایتی که بدست ما رسیده جعلی می‌بود خدا بر اساس رحمت عمومی و هدایت فراگیرش برای مردم، به نحوی یا این خبر را نابود می‌کرد یا معارض آن را هم گسیل می‌داشت. و اگر این آیه شریفه در قرآن کریم موجود نبود ما این‌گونه روایات را بر مبنای فقه گویای قرآنی نمی‌پذیرفتیم چون دلیل اصلی قرآن است و سایر ادله هم بایستی به هدایت قرآن شناخته گردد.

## ردّ صفحه ۴۳، ۴۴:

در ابتدا منتقد عبارتی را از فقیه قرآنی نقل کرده که پاسخ وی در خود همان عبارت موجود است و ما پیش‌تر مانند آن را پاسخ گفته‌ایم. سپس وی افزوده است: «اهل اطلاع می‌دانند ایشان عملاً هم هیچ توجه شایسته به سنت ندارند، و فقط نام آن را در کنار قرآن می‌آورند!!» و در ادامه هم گفته: «به نظر ایشان آنچه پیامبر ﷺ غیر از قرآن بگوید فقط برای استعدادهای نارسا است چرا که همه آنها با دقت کافی در دلالت لفظی قرآن به دست می‌آید».

این جملات هم از کرامات منتقد است؛ که سخن را تکه تکه می‌کند سپس یک جمله را گرفته، و بخشهای مهمش را حذف کرده و بعد شروع به توهین می‌کند. ایشان این جمله را از استاد ما در کتاب فقه گویا آورده: «... برای کمک به آنان روایاتی از منابع وحی صادر شده است، که تمامی آنها هم با استناد به خود قرآن است، و نه ادعای بدون دلیل و بیرون از دلالت لفظی آن!» در صورتی که متن کامل این بخش از

۱- تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلسه ۶، دقیقه ۱۹.



کتاب اینچنین است: «برخورد سنّت هم با قرآن بدین معنی نیست که ظنّیات یا مبهمات آن (در بُعد دلالتی) را بیان کند، بلکه چون بیشتر مردم استعدادشان نارسا است، و یا کاوش و حوصله‌ی کاملی در راه فهمیدن معانی قرآن مصرف نمی‌کنند، برای کمک به آنان روایاتی از منابع وحی صادر شده است، که تمامی آنها هم با استناد به خود قرآن است، و نه ادعای بدون دلیل و بیرون از دلالت لفظی آن. و بالاخره کوتاه‌بینی‌ها، و عوامل بیگانه‌ی برونی و درونی، و عدم بررسی درست که خطاهایی را به‌دنبال دارد، با بیانات مستدل آنان بر پایه اصل دلالتی قرآن برطرف می‌شود. مثلاً زُراة که در باب دلیل مسح بخشی از سر در مورد وضو در برابر سنیان سرگردان است، با این رهنمود حضرت صادق علیه السلام: «لِمَكَانِ الْبَاءِ»؛ به خوبی توانسته در برابر برادران سنی بایستد که ﴿وَأَمْسُحُوا بِرِؤُوسِكُمْ﴾ با «باء تبعیض»، مسح بخشی از سر را واجب می‌داند، و نه تماش را و یا شستن آنرا. و روی همین اصل در مسح پاها که ﴿وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ است، چون این تبعیض در کار نیست، و «أَرْجُلِكُمْ» هم به اصطلاح منصوب است، باید تمامی روی پاها را تا بلندی نخستین مسح کرد، که اینجا نخست بر خلاف فتوای برادران سنی در دو جهت، و سپس بر خلاف فتوای بسیاری از فقهای شیعه در یک جهت، قرآن حکم الهی را به خوبی بیان نموده است. و از جمله جملات مکرر امامان معصوم علیهم السلام در بیان احکام الله این است که: هر حکمی را ما گفتیم، از ما بپرسید به کدام آیه از قرآن استدلال می‌کنیم و اینجا مقصود آیات دالّ قرآن است و نه حروف رمزی آن که قابل استناد دلالتی برای غیرمعصومان نیست. و بالاخره کلاً در ظواهر آیات قرآنی و برخورد روایات، روشنگری نکته‌ای که مثلاً در آیه‌ای تاریک باشد وجود ندارد، بلکه این خود تاریکی بعضی از برخوردهای نادرست با قرآن است، که معانی نادرست را ببار می‌آورد. آری، بعضی از احکام فرعی هست که هرگز در قرآن نیامده و با سنت قطعیه به‌دست می‌آید، مانند چگونگی و تعداد رکعات نمازهای یومیّه و چند حکم دیگر که به عنوان ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ بایستی پذیرفته شود، و آن هم مبنایش حروف رمزی قرآنی است...».

پس ملاحظه شد که منتقد به جای نقد مشغول تردستی است. این شیوه کار ایشان می‌باشد و جالب آنکه می‌فرمایند بنده فقط در حضور حداقل ۵۰ نفر و فیلم برداری حاضر به مناظره‌ام!! مشخص است که وی تنها به دنبال هیاهو بوده و کوچکترین حرف حسابی ندارد و الا در جزوه خود آن را مطرح می‌نمود و اینطور آسمان به ریسمان نمی‌بافت.

بنابراین در عبارت فوق که وی به صورت تقطیع مخرب نقل کرده، مشخص شد که درباره روایاتی صحبت می‌شود که مربوط به بُعد دلالتی قرآن است و وجه آنها را توضیح می‌دهد. همان طور که گفتیم بُعد دلالتی قرآن نیاز به بیان ندارد بلکه خودش واضح و آشکار است منتها برای افرادی که به آیات توجه شایسته داشته باشند. لذا عترت علیهم‌السلام برای تربیت مردم در تفکر و تدبیر قرآنی و جبران نارسایی یا کم‌کاری آنان در این راه، اقدام به توضیح و استدلال به آیات شریفه قرآن می‌کنند و نیز امر می‌فرمایند که دلیل قرآنی هر آنچه را برای شما گفتیم از ما بخواهید. در نهایت به خواننده آزاد اندیش، پیشنهاد می‌شود که کتاب شریف «فقه گویا» را مطالعه نماید تا بدون سانسور با حقیقت مطلب آشنا گردد.

به عنوان مثال یکی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام می‌خواست موقع وضو، بر دستان مبارک آن حضرت آب بریزد. حضرت وی را از این کار نهی فرموده و این آیه را تلاوت نمودند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۱</sup> سپس فرمودند: «چون وضوی برای نماز، عبادت است؛ بنابراین من ابا دارم از اینکه احدی با من در آن شریک باشد»<sup>۲</sup>. اینجا شاهد مطلب در عبارت قرآنی وجود دارد و قابل

۱- کهف، ۱۱۰: «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند و هیچ کس را، در بندگی پروردگارش شریک نسازد».

۲- الکافی، ج ۳، ص ۶۹، ح ۱. علی بن محمد بن عبد الله، عن ابراهيم بن إسحاق الأحمر، عن الحسن بن علی الوشاء قال: دخلت علی الرضا علیه‌السلام و بین یدیه إبریق یرید أن یتها من للصلاة فدنوت منه لاصب علیه فأبی ذلک وقال: مه یا حسن فقلت له: لم تنهانی أن أصب علی یدک، تکره أن أوجر؟ قال: توجر أنت وأوزر أنا، فقلت له: وكيف ذلک؟ فقال: أما سمعت الله عز وجل يقول: «فمن كان يرجو لقاء ربه

فهم هم هست و حجت نیز می‌باشد اما مکلفانی که تفکر و تدبّر شایسته در قرآن ندارند به آن دست نمی‌یابند.

### عام، خاص، مطلق، مقید<sup>۱</sup>:

منتقد اینگونه سخن را ادامه داده که: «اگر کسی قواعد خلاف عقل و قرآن و سنت ایشان در علم اصول استنباط را ببیند به روشنی می‌یابد که بر اساس آنها کمترین جایگاهی برای سنت و عترت علیهم‌السلام و لو در حاشیه قرآن وجود ندارد. ایشان در مورد مطلق و عام نظریاتی کاملاً مخالف با قواعد مسلم عربیت در قرآن و سنت دارند، چنان که معتقدند: «پس مطلق و عام فعلاً در این تقسیم ما سه تا شد: مطلق و عام نص، مطلق و عامی که ظاهر در اطلاق و عموم هستند، مطلق و عامی که مهمل هستند در اطلاق و عموم، عام و مطلق که ظاهر در عموم و اطلاق هستند نه نص در عموم و اطلاق. چرا می‌گوییم ظاهر؟ زیرا قطع نداریم. پس مطلق گاهی نص در اطلاق است {مطلق که خودداری از تقیید میکند} و عام هم گاه نص در عموم است {مطلق که خودداری از تخصیص میکند}. این دو نوع {نص در اطلاق و نص در عموم} ظاهر نیستند و اضافه به نص می‌شوند. یعنی ۱۰۰% ما می‌دانیم که مطلب این است و حتی یک درصد احتمال نمی‌دهیم که قیدی یا تخصیصی به اطلاق یا عموم مورد نظر بتوانیم بزنیم. (وبگاه انقلاب قرآنی). «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نص در عموم است چون شما هیچ شیء پیدا نمی‌کنی که قدرت خدا بر او تعلق نگیرد»<sup>۲</sup> (وبگاه انقلاب قرآنی). این قاعده که اساس فتاوا و مطالب خلاف عقل و شرع ایشان را تشکیل می‌دهد قاعده‌ای کاملاً غلط است!»

فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه أحداً ﴿ وها أنا ذا أتوضأ للصلاة وهی العبادة فأکره أن یشرک فیها أحداً. ».

۱- برای ملاحظه بحث تکمیلی به «ردّ صفحه ۲۳، ۲۴»، عنوان «روایات و سنت، مخصص و مقید نصوص و ظواهر مستقرّ قرآن نیستند» رجوع نمایید.

۲- وبگاه انقلاب قرآنی: <http://sadeghi-tehrani.mihanblog.com>.

وی در اینجا هم متن فوق را به صورت ترکیب ناقص آورده و حتی ترتیب سخن را هم رعایت نکرده و آنها را از پائین به بالا نقل نموده. این متن، ۴ تکه از چهار جای مختلف متن اصلی است که منتقد تنها دو آدرس برای آن ذکر کرده است. اصل متن به ترتیب و بدون حذف مطالب مهم چنین است: «تقسیم بندی آیات قرآن: ۱- نص: ... ۲- ظاهر قرآن: ... نص در عموم و نص در اطلاق: ... پس مطلق گاهی نص در اطلاق است {مطلق که خودداری از تقیید می کند} و عام هم گاه نص در عموم است {عامی که خودداری از تخصیص می کند} این دو نوع {نص در اطلاق و نص در عموم} ظاهر نیستند و ملحق به نص می شوند. یعنی ۱۰۰% ما می دانیم که مطلب این است و حتی یک درصد احتمال نمی دهیم که قیدی یا تخصیصی به اطلاق یا عموم مورد نظر بتوانیم بزنیم. مطلق و عام ظاهر در اطلاق و عموم: عام و مطلق که ظاهر در عموم و اطلاق هستند نه نص در عموم و اطلاق. چرا می گوییم ظاهر؟ زیرا قطع نداریم که آیه در مقام بیان تمام خصوصیات است ولی متکلمی که صحبت می کند و می خواهد دستور بدهد، ظاهراً در مقام بیان است مگر این که قرینه داشته باشیم که بدانیم در مقام بیان نیست. اگر مطلق حرف می زند قاعده اش این است، می شود در مقام بیان گنگ گویی باشد؟! ... ضابطه: گاهی اوقات یقین داریم که آیه در مقام بیان تمام خصوصیات نیست. در مقام بیان ضابطه گویی و قاعده گویی است.... پس مطلق و عام فعلاً در این تقسیم ما سه تا شد: مطلق و عام نص، مطلق و عامی که ظاهر در اطلاق و عموم هستند، مطلق و عامی که مهمل هستند در اطلاق و عموم. مهمل هستند نه این که دلالت نداشته باشند، مادامی که ما دلیلی بر خلاف نداشته باشیم به این اطلاق عمل می کنیم مثلاً ﴿احل الله البیع﴾، هر چیزی که اسم بیع بر آن صدق کند ما می گوییم حلال است مگر اینکه دلیلی از کتاب و سنت بیاید بگوید این جا بیع غرری است اینجا بیع چنین است اونجا بیع چنان و... معنای اهمال این است...».

همانطور که در متن اصلی مشخص است فقیه اعلم قرآنی، آیت الله صادقی رحمته اینجا درباره آیات قرآن این دسته بندی را می کنند. یعنی نص و ظاهر در قرآن.

حضرت استاد رحمته وقتی می‌فرمایند عام و مطلقاتی از قرآن قابل تخصیص نیستند نسبت آنها با روایات و غیر قرآن را بیان می‌کنند نه با خود قرآن! فتأمل.

پس منتقد اینجا هم مطلب را به درستی درک نکرده و گفته: «در هیچ زبانی چه عربی و چه غیر عربی، و چه کلام خداوند و چه غیر خداوند، هرگز عام یا مطلق پیدا نمی‌شود که از صرفاً از حیث عام یا مطلق بودن غیر قابل تخصیص باشد، و اگر در عام یا مطلق، از خارج آن دلیلی بر غیر قابل تخصیص بودن پیدا شود، ربطی به عموم یا اطلاق آن ندارد، و قاعده نص در عموم یا اطلاق درست کردن غلط است!»<sup>۱</sup> از عُملاً سؤال می‌کنیم: کجای سخن استاد به این معناست که عام یا مطلق در قرآن به خاطر صرف عام یا مطلق بودنش؛ قابل تخصیص یا تقیید نیست؟! همه سخن استاد ما این می‌باشد که عام و مطلق قرآنی در حالتی که نص یا ظاهر مستقر باشد هرگز توسط غیر قرآن قابل تخصیص یا تقیید نمی‌باشد؛ نه اینکه چون صرفاً عام یا مطلق می‌باشد!

اگر آیه ای در قرآن آمده که نص در عموم باشد و مخصص آن هم در خود قرآن باشد پذیرفته است چون نهایتاً این آیه ناسخ بخشی از معنای آیه قبلی خواهد بود و این برای قرآن جایز می‌باشد. ولی محال است که قرآن توسط روایت نسخ شود چون نسخ قرآن با روایت، مصداق روشن مخالفت با قرآن محسوب می‌شود بنابراین اگر روایتی بخواهد عامی را که در قرآن نص است تخصیص بزند آن را به گوشه دیوار می‌کوبیم زیرا: «فَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»<sup>۱</sup> و مسلماً روایات، برتر از قرآن یا مثل آن نیستند و البته حدیثی هم در این معنا از رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شده: «کلامی لا ینسخ کلام الله، وکلام الله ینسخ کلامی، وکلام الله ینسخ بعضه بعضاً»<sup>۲</sup> و نیز همه روایات عرضه بر کتاب دلالت دارند که مخالف نص یا ظاهر مستقر قرآن هرگز از معصوم صادر نمی‌شود و الا عرض بر کتاب بی‌معنا خواهد بود. و برخی

۱- بقره، ۱۰۶: «هر آیه و حکمی که آن را نسخ یا متروک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم».

۲- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۵۱۷: «کلام من کلام خدا را نسخ نمی‌کند در حالی که کلام خدا کلام مرا نسخ می‌کند، و کلام خدا بعضش بعضی دیگر را نسخ می‌کند».

علمای جدید و قدیم از جمله شیخ مفید<sup>رحمه</sup> هم بر این عقیده بوده‌اند که قرآن با سنت نسخ نمی‌شود.

منتقد جمله‌ای را از همان درس استاد نقل می‌کند که: «**﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾** نص در عموم است **چون** شما هیچ شیء پیدا نمی‌کنی که قدرت خدا بر او تعلق نگیرد» و اشکالی وارد می‌کند. اما این جمله‌ای که ایشان از وبگاه مربوطه دریافت کرده صحیح نیست. از آنجا که اصل این سخنان به شکل فایل صوتی بوده، فرد پیاده‌کننده فایل صوتی از روی درک خویش کلمه «**چون**» را اضافه کرده که معنای کلام را فاسد نموده است. استاد ما نمی‌فرمایند که: «چون نمی‌توان چیزی یافت که قدرت خدای سبحان بر آن تعلق نگیرد لذا این آیه نص در عموم می‌باشد!! بلکه می‌فرمایند: «چون این آیه نص در عموم بوده لذا هیچ چیزی نمی‌توان یافت که قدرت خدای متعال به آن تعلق نگیرد». و ایشان این را به عنوان مثالی برای درک بهتر شاگردان از نص در عموم می‌زند. و در اینجا نقد به منتقد وارد است که چرا به منبع اصلی (نوار صوتی) که در همان وبگاه وجود داشته رجوع نکرده و مطلب غیر متقن نوشته است.

و این مطلب جدای از آن است که خود قرآن می‌تواند چیزی را که نص در عموم یا اطلاق باشد تخصیص یا تقييد نماید. اما چیزی که در کل قرآن نص بوده و تخصیص یا تقييد هم نشده باشد؛ دیگر کسی نمی‌تواند تخصیص و تقييد نماید. و منتقد در همه اعتراضاتش دلیلی بر ردّ این مطلب نمی‌آورد و فقط به خیال خودش یک تناقضی پیدا کرده که جدا از اصل بحث می‌باشد. منتقد بر فرض اثبات سخنش تنها می‌تواند این نتیجه را بگیرد که «به نظر من در مثال آوردن این آیه خطا شده و چیزی که عامّ عقلی بوده با عامّ جعلی اشتباه شده است» اما این مطلب را با استدلال ردّ نکرده که: «چیزی که در قرآن نصّ در عموم یا اطلاق باشد دیگر قابل تخصیص و تقييد توسط غیر قرآن نیست». و اصل بحث همین جاست. و از آنجا که منتقد به خوبی

می‌دانسته اصل بحث چیست؛ و جوابی بر ردّ آن نداشته؛ لذا اینگونه برای مخاطبش مطلب را منحرف نموده است.

این مبحث را در بسیاری آثار فقیه قرآنی می‌توان یافت. از جمله عیناً همین مطلب در کتاب «اصول الاستنباط»، یا در مصاحبه نشریه بینات با عنوان «مبانی برداشت معصومانه از معارف قرآن» یا «جلسات ۴۶ و ۴۷ درس تفسیر موضوعی قرآن کریم». و در همان بحثی که منتقد از آن نقل قول کرده نیز مطلب کاملاً مشخص است. آیا در همانجا سخن استاد این بوده که چون عقلاً قدرت خدای سبحان بر همه چیز تعلق دارد؛ پس این آیه نصّ در عموم است؟! هرگز، بلکه استاد این مثال را به عنوان نمونه برای عمومات و اطلاقات درون قرآن که از سیاق خود آیه فهمیده می‌شود ذکر نموده، لذا این چیزی که منتقد فهمیده نقض غرض است! آیا درست است که ما عبارات قرآنی را به نصّ و ظاهر دسته بندی کنیم. بعد بگوییم بعضی عبارات در قرآن، نصّ در عموم هستند و بعد مثالی بزنیم که عمومیت آنها از خود کلام فهمیده نمی‌شود!

بنابراین باز هم اثبات می‌گردد که منتقد نمی‌تواند حتی یک اشکال درست و منطقی به مباحث فقیه أعلم قرآنی رحمته وارد نماید و لذا اینطور آسمان و ریسمان به هم بافته و در این بین شعور مخاطب خویش را نیز نادیده می‌انگارد که مطمئناً موجب تکدر خاطر حتی اطرافیان خود وی نیز خواهد شد. وی گفته است: «متأسفانه عدم التفات به تفاوت حکم عام عقلی با حکم عام جعلی، موجب شده است که ایشان قاعده‌ای خلاف عقل و قرآن استنباط کنند، و در پی آن قسمت عمده دین و احکام الهی را خلاف قرآن پنداشته، و آن را رها کنند، و فتاوی بی‌شمار بر خلاف قرآن و سنت صادر نمایند».

و اصلاً سؤال ما از منتقد این است که فرض کنید ما هنوز استدلال عقلی و فلسفی برای این که خدای سبحان بر هر کاری تواناست نکرده باشیم، آیا وقتی این آیه شریفه را می‌خوانیم که «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» از خود این آیه بدون

استدلالات عقلی فهمیده نمی‌شود که خدای سبحان بر همه چیز تواناست؟! آیا این آیه برای فهم عمومیتش نیاز به استدالات عقلی دارد یا از خود کلام این عمومیت فهمیده می‌شود؟! آیا ما به عنوان دلیل قرآنی در بحث عقاید نمی‌توانیم تا استدلال عقلی نکرده‌ایم از این آیه به عنوان دلیل نقلی استفاده نماییم؟! پس این آیه نصّ در عموم است. کجای این حرف خلاف عقل و قرآن است؟!

آیا با این سخن که برخی آیات نصّ در عموم هستند قسمت عمده دین و احکام الهی ساقط می‌گردد؟! اگر خدای سبحان اراده فرماید حکمی را به صورت نصّ در عموم بیان کند چه کند؟ آیا شما اجازه می‌فرمایید که خدای متعال از عباراتی شبیه آیه فوق استفاده نماید؟! یا اینکه اجازه نمی‌دهید خدا هیچ آیه‌ای در قرآن را که معنای نصّ در عموم داشته باشد نازل فرماید!!

لذا اینجا هم منتقد برهانی ندارد. اگر کسی به غلط ادعایی کند و بعد مکرراً آن را تکرار کند که دلیلی از آن درست نمی‌شود. منتقد تا اینجا بارها گفته که مبنای ایشان غلط است، همه دین را نابود کرده، عترت (علی و اهل بیت) را کنار گذاشته و... اگر تا صبح قیامت این حرف را تکرار کند تا دلیل نیابد چیزی اثبات نمی‌شود جز تهمت بی‌اساس و افترا به یک عالم بزرگ پیرو مکتب اهل بیت (علی و اهل بیت) آن هم پس از ارتحالش.

ایشان در ادامه سخنش گفته: «این قاعده که اساس فتاوا و مطالب خلاف عقل و شرع ایشان را تشکیل میدهد قاعده‌ای کاملاً غلط است»؛ حالا که آنچه وی گمان می‌کرد «اساس فتاوا و مطالب خلاف عقل و شرع»! فقیه قرآنی است؛ در واقع چیزی موهوم بوده و وجود خارجی ندارد؛ بنابراین منتقد باید اعتراف کند که در اشتباه بزرگی غوطه‌ور بوده است و «مبانی نظری فقه گویای قرآنی، یگانه راه فهم درست دین در پیروی از عترت (علی و اهل بیت) است».

و بالاخره خلاصه ردّ گفته‌های منتقد در صفحات ۴۴ و ۴۵ جزوه‌اش این است



۱- استاد ما نفرموده‌اند که «نصّ در عموم یا اطلاق» در قرآن صرفاً از حیث «عام یا مطلق بودن» غیر قابل تخصیص است؛ بلکه از جهت «نصّ بودن در قرآن» توسط «غیر قرآن» قابل تخصیص و تقیید نیست.

۲- منتقد هیچ دلیلی بر ردّ این مبناى فقه قرآنى نیاورده که «عمومات و اطلاقاتى در قرآن هست که قابل تخصیص یا تقیید با روایات نیست».

۳- ما با دلایلی اثبات نمودیم که عمومات و اطلاقات خاصی در قرآن، قابل تخصیص و تقیید با روایات نیستند و اسم آن را هم «نصّ در عموم» و «نصّ در اطلاق» می‌گذاریم. لذا مثلاً وقتی خدای تعالی فرموده است: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup> اگر صد روایت صحیح السند از نظر علم رجال بگوید غیر از ابلیس، فرد دیگری هم بود که سجده نکرد؛ ما آن روایت را از معصوم علیه السلام نمی‌دانیم و نمی‌پذیریم، چرا که آیه به عمومیت سجده همه جمعیت ملائکه تصریح نموده که نص در عموم است و فقط ابلیس را تخصیص زده است.

۴- منتقد باید به این سؤال پاسخ بگوید که: «اگر خدای تعالی یا هر متکلمی بخواهد حکمی کلی را برای تمام افراد آن ثابت کند - جز همین روشی که خدای سبحان در قرآن بکار برده و نه تنها ادبا و فصحا و بلغا بلکه، هر انسانی به خوبی آن را درک می‌کند - باید از چه شیوه‌ای استفاده نماید؟!».

## ردّ صفحه ۴۶:

منتقد در ادامه عملیات خویش گفته است: «کاملاً توجه شود که ایشان چگونه با ظرافت خاصی اول سخن از سنت به میان آوردند، ولی کم کم با تقسیمات بی‌فایده و نادرست، بلکه خلاف عقل و قرآن و سنت صریحاً به این نتیجه رسیدند که: «و بعد پنج بند را آورده که به همگی پاسخ می‌گوییم:

۱- حجر، ۳۰-۳۱: «پس کل فرشتگان همگی به سجده فرو افتادند \* جز ابلیس (که) خودداری کرد که با ساجدین باشد».

**بند اول:** «گاهی عام و مطلق، نص در عموم یا اطلاق است!» الحمدلله این جمله منتقد صحیح است.

**بند دوم:** «ظواهر قرآن هم نصوصند!». اینجا هم منتقد مقداری از مطلب را درک کرده اما نه کامل؛ ایشان باید به چنین جمله‌ای می‌رسید: «ظواهر مستقرّ قرآن؛ نصوص نیستند ولی مواجهه ما با آن‌ها مانند نصوص می‌باشد». توضیح آنکه گاهی فردی عادی، سخنی می‌گوید؛ این یک نوع سخن گفتن است و گاهی یک عالم محقق و حکیم ماهر در فنون صحیح سخنوری سخنی می‌گوید؛ و گاهی هم معصوم سخنی می‌فرماید؛ اما زمانی هست که خدای تعالی با علم و قدرتش، کلامی را نازل می‌فرماید! اگر ما بخواهیم همه اینها را یکسان تلقی کنیم خود را به تجاهل زده‌ایم. وقتی در آیات بسیاری چه مکی و چه مدنی خدای متعال امثال این آیه را نازل می‌فرماید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»<sup>۱</sup> یعنی از آنچه روزیشان کردیم انفاق می‌کنند چگونه ما بپذیریم که اکثر «مَا رَزَقْنَاهُمْ» از انفاق خارج می‌شود؟ مثلاً اگر بنده به شما بگویم آنچه در این اتاق است مال من می‌باشد بعد وقتی وارد اتاق شدیم بگویم این شیء مال من نیست؛ آن مال من نیست و... تا آخر فقط یک چیز باقی بماند! آیا شما سخن بنده را که آنچه در این اتاق است مال من می‌باشد صحیح می‌دانید؟ چطور از یک انسان عادی این سخن نادرست به حساب می‌آید ولی از خدای متعال صحیح است که مثلاً بفرماید از آنچه روزیتان کردیم انفاق کنید بعد بفرماید این لازم نیست آن لازم نیست و... تا در نهایت ۹ چیز باقی بماند؟! جالب آن که «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَسَابِهًا وَغَيْرَ مُتَسَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»<sup>۱</sup> خودش اثبات کننده زکات برای خرما و تمام کشتزارها و زیتون و انار و تمام محصولات باغها می‌باشد ولی عجیب اینکه شما می‌گویید زکات بر ۹ چیز است، و روایات موافق این آیه

۱- انعام، ۱۴۱: «و اوست که باغ‌هایی از درختان داربستی [مانند انگور] و بی داربست و نخل و کشتزارها با میوه‌های گوناگون، و زیتون و انار، مشابه و غیر مشابه را پدید آورد. از میوهی آن هنگامی که ثمر داد بخورید، و روز چیدنش حق (زکات) آن را بپردازید.»

کریمه را زیر پا لگد مال می‌کنید! پس نه تنها با عام ظاهر مخالفت می‌کنید بلکه با نص هم مخالفید!

ذکر نمونه‌ای از کلام معصوم علیه السلام در مواجهه با کلام الله تعالی در اینجا لازم است که از حضرت امام صادق علیه السلام درباره «روز حجّ اکبر» که در آیه دوم سوره توبه آمده است پرسیده شد زیرا ابن عباس می‌گفت که آن روز، روز عرفه است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آن روز عید قربان است و به این سخن خدای عزوجل احتجاج نمود که ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ﴾<sup>۱</sup> در حالی که این چهار ماه بین ده ذی الحجة و محرم و صفر و ربیع الاول تا دهم ربیع الثانی بوده است و اگر حجّ اکبر روز عرفه بوده باشد بنابراین این مدت چهار ماه و یک روز می‌شد.<sup>۲</sup> اینجا می‌بینیم که امام علیه السلام این عام قرآنی را سندی می‌دانند که حتی نمی‌توان از آن یک روز کم یا به آن اضافه کرد در حالی که اگر در کلام بشری گفته شود: «چهار ماه»، این کلام تحمّل حتی چند روز کم و زیاد را هم دارد مگر آنکه تأکیدی در کار باشد مثلاً گفته شود «دقیقاً چهار ماه» یا «چهار ماه؛ نه یک روز کمتر و نه یک روز بیشتر». اما وقتی ما با کلام الله المجید سر و کار داریم باید به کلام، مانند صاحب کلام نگاه کنیم.

ما نمی‌توانیم کلام الهی را با کلام بشر قیاس کنیم. دقتی که شایسته است بر کوچکترین عبارات و اشارات قرآنی صورت بگیرد بایستی بسیار فراتر از دقتی باشد که در کلام بشر و حتی معتبرترین سخنان بشری می‌شود. و از جمله دقائک قرآنی

۱- توبه، ۲: «پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امتیت) در زمین (حرم) بگردید و بدانید که قطعاً شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید. و بی‌گمان خدا رسوا کننده کافران است.»

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۹۰، ح ۳- علی بن ابراهیم، عن أبيه، وعلی بن محمد القاسانی جميعاً، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقري، عن فضيل بن عياض قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن الحجّ الأكبر فإن ابن عباس كان يقول: يوم عرفة، فقال أبو عبد الله علیه السلام: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: الحجّ الأكبر يوم النحر ويحتج بقوله عز وجل: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ﴾ وهي عشرون من ذی الحجة والمحرم و صفر وشهر ربیع الأول وعشر من ربیع الآخر ولو كان الحجّ الأكبر يوم عرفة لكان أربعة أشهر ويوماً.»

همین عام و خاص آن است که خدای سبحان با علم و قدرت و عزّت خویش سخن گفته و الفاظ و معانی را نازل فرموده است<sup>۱</sup> و شایسته عزّت قرآنی<sup>۲</sup> نیست که عام و خاص عباراتش توسط الفاظ و عبارات غیر قرآنی تخصیص خورده و تعمیم داده شود.

**بند سوم:** «تخصیص عموم یا اطلاق قرآن توسط پیامبر و عترت ایشان، مخالفت با نص قرآن، بلکه نسخ قرآن است!». خیر! ما می‌گوییم هرگز پیامبر ﷺ با نصوص و ظواهر مستقرّ قرآنی مخالفتی نمی‌کنند. و البته سنت می‌تواند عمومات و اطلاقات ضابطی قرآن را تخصیص و تقیید نماید. برای تحقیق بهتر به کتاب متین «اصول الاستنباط» مراجعه نمایید.

**بند چهارم:** «در چنین مواردی، حرف خود پیامبر ﷺ و امام حاضر هم بیهوده است تا چه رسد به روایت از ایشان!». این هم از خیالات است که قبلاً به تفصیل پاسخش داده شد.

**بند پنجم:** «سنت باید قطعی باشد، و تنها وقتی قطعی است که موافق قرآن باشد، البته وقتی که موافق با قرآن بود دیگر نیازی به آن نیست!». معلوم نیست این جمله از کجای متن استاد استفاده شده است! البته در شیوه منتقد این کار رایج است و خودشان باید توضیح بدهند؛ شاید هم نظر خودشان این است! ولی در این که سنت باید قطعی بوده و نباید مخالف قرآن باشد شکی نیست اما اینکه دیگر نیازی به آن نیست نمی‌دانیم از کجا بدست آمده است؛ شاید لجاجت، باعث می‌گردد کسی این

۱- این آیات کریمه بر این معنا دلالت دارند: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (زمر، ۱)، ﴿حَم \*﴾  
 ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (احقاف و جاثیه، ۲)، ﴿حَم \*﴾ ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (غافر، ۲)، ﴿حَم \*﴾ ﴿عَسَى \*﴾ ﴿كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (شوری، ۱-۳).  
 ۲- فصلت، ۴۱-۴۲: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالَّذِي كَفَرُوا لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾: «کسانی که به این یادواره [قرآن] - چون بدیشان رسید - کفر ورزیدند (به کفر خود می‌رسند) و به راستی آن کتابی است عزیز \* از پیش رویش و از پشت (سر)ش باطل به سوبش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است».

چنین از متن گمراه شود. به نظر منتقد آرزو داشت در کلّ سخنان فقیه قرآنی حتّی یک عبارت دقیقاً با همین معنایی که وی می‌خواهد موجود باشد تا وی بتواند به شکل منطقی از آن بهره‌برد و اینگونه به زحمت نیفتد که خوب بحمدالله چنین چیزی وجود نداشته است. وی در ادامه هم از همین دست سخنان می‌گوید: «یعنی باز هم فقط قرآن، و نام سنت و عترت فقط دکور است!»

### ردّ صفحه ۴۷ تا ۵۰:

گفته‌های معترض و آن بخش از سخنان فقیه قرآنی را که بدون تقطیع نقل کرده؛ خود گویا و پاسخگوست. اما برای کامل شدن مطلب پیشنهاد می‌شود که محققان، با رعایت نفی سانسور و تقطیع، مطالبی را که معترض ذکر کرده دنبال نمایند از جمله چهار مصاحبه مجلّه بیّنات را که تحلیل مبسوط استاد ما از مبانی محوریت قرآن در علوم اسلامی است مطالعه کنند.

اها لازم به تذکر است که در صفحه ۴۸ منتقد دوباره کرامت نموده و برای قسمت سوم روایات که نه موافق و نه مخالف قرآن است، توضیح استاد را تقطیع کرده به صورتی که کلاً معنا عوض شده. وی اینطور آورده است که: «برای مورد سوم هم که باز خودتان نقل کردید که فرمودند: «اما اگر نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن است... باید سنجید با آیات قرآن. اگر با آیات غیر رمزی قرآن موافق است، قبول. اگر مخالف است لاقبول». (وبگاه انقلاب قرآنی). خوب چه فرقی کرد؟ باز هم که شد فقط قرآن و دیگر هیچ!». این جملات که از «فایل صوتی درس تفسیر موضوعی جلسه ۲۹» نقل شده، به صورت کامل چنین بوده است:

«... رسول بزرگوار یا حکمی را که می‌فرماید، این حکم را مستند به حروف رمزی می‌کند یا نمی‌کند. اگر حکمی است که خود حکم، در نصوص و یا ظواهر مستقر آیات مبین است؛ استناد لازم نیست. ولیکن اگر حکمی را مانند ۱۷ رکعت بودن نماز پنج‌گانه و یا نصاب‌های زکات و یا ترتیب خصوصیات حج، ترتیب خصوصیات عمره، و این

خصوصیاتِ فرعی جزئی هیئت، که اصل الأصول در قرآن ذکر شده، اصل الأصول عقائد ثلاثه کلاً، اصل الأصول احکام اصلی کلاً، اصل الأصول احکام فرعی هم مقدار زیاد، می‌ماند مقداری از احکام که کیفیت است. خصوصیت است. ترتیب است. نصاب زکات است. ترتیب حج است. ترتیب عمره است، اینها. اینکه درصد کمی است، این درصد کم را پیغمبر بزرگوار، در صورتی که مخالف قرآن باشد که نیست، موافق قرآن باشد که محتاج به استناد نیست. اما اگر نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن است، وجه‌اش چیست؟ آنچه که نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن است باید سنجید با آیات قرآن. اگر با آیات غیر رمزی قرآن موافق است، قبول. اگر مخالف است لاقبول. اگر نه موافق است و نه مخالف است، اگر قطعی است قبول. بر مبنای چه؟ برای اینکه پیغمبر از قرآن استفاده کرده است و مستفاد از حروف رمزی است. درست است که از کلمات نص و یا ظاهر قرآن مستفاد نیست. ولیکن اگر قطعاً پیغمبر بزرگوار فرموده است و هیچ شک و ریبی در این نیست، قطعاً مستفاد از حروف رمزی است. یا مستفاد از الفاظ آیات نص و یا ظاهر است».

آیا ملاحظه نمودید که منتقد چه کرد؟ جمله‌ای که زیر آن خط کشیدیم درباره دسته سوم روایات است که موافق یا مخالف قرآن نیستند. و منتقد به جای آن، جمله‌ای را که مربوط به دسته دوم است به جای دسته سوم جا زده؛ بعد هم اعتراض کرده است!! که این خطاکاری نیز به راحتی آشکار است.

آیا از به کار گیری چنین شیوه‌ای، سوء نیت و عناد برداشت نمی‌شود؟! آیا این که منتقد سخن را تقطیع می‌کند به طوری که معنای کلام زایل شود و بعد به معنای حاصل اعتراض می‌کند؛ نشان نمی‌دهد که ایشان دلیلی برای رد نظرات استاد ما ندارد؟! آیا این اعترافی ضمنی بر حقانیت «فقه قرآنی» نیست؟! برخی دیگر نیز در طول حیات آن مرد الهی اینطور رفتار نمودند اما حتی یک مطلب علمی و منطقی در مقابله با «فقه قرآنی» نمی‌یابیم. علت چنین اعمالی هم متأسفانه این است که می‌دانند روش آنها بین عموم تأثیرگذار است. اما محقق آگاه راه حقیقت را می‌جوید

---

و خورشید پشت ابر نمی‌ماند و چیزی نزد خدای سبحان محو نمی‌شود و او احکم الحاکمین است.





## ردّ فصل پنجم جزوه انتقادی

عنوان این فصل معترض «ظنّی الدلالة بودن قرآن!» است. که معلوم نیست علامت تعجّبی که وی گذاشته از چیست؟! آیا از این است که عده‌ای قرآن را «ظنّی الدلالة» دانسته‌اند؟ یا از این است که در مبنای فقه گویای قرآنی؛ قرآن هرگز «ظنّی الدلالة» نبوده بلکه «قطعی الدلالة» و قطعاً «أقطع الدلالات» است؟

### ردّ صفحه ۵۱:

منتقد در مقابل این سخن استاد ما که «اینان بر دو حجّت بالغه الهیه» کتاب و سنّت؛ ادلّه دیگری مانند «عقل» و «اجماع» و «شهرت» و «سیره» و «خبر واحد» غیر قطعی... را افزوده‌اند»<sup>۱</sup> گفته است: «کدام نادان بی‌سواد از علمای محقق شیعه عقل، اجماع، شهرت، سیره، خبر واحد ظنی، را چیزی غیر از صورت‌های مختلف سنت دانسته است که این طور ایشان را متهم می‌کنید؟ اگر آگاهی کافی از معانی اصطلاحات فوق می‌داشتید کاملاً می‌دانستید که عقل و اجماع و سیره و شهرت و خبر واحد معانی‌ای دارد که هرگز ممکن نیست به سنت افزوده یا از آن حذف شوند بلکه همگی صور مختلف سنّتند، و الا اصلاً اعتباری نزد علمای شیعه ندارند. و انکار حجیت آنها نیز تنها به جهت نفهمیدن معنای صحیح آنهاست. چنانکه پیروان خودشان گویند: «اجماع را فقط به عنوان کاشف از شرع قبول داشت»<sup>۲</sup>. پس فرق ایشان با دیگر علما چه شد؟!».

---

۱- فقه گویا، ص ۲۳.

۲- وبگاه انقلاب قرآنی: «آیت ا... صادقی تهرانی علم رجال و اجماع علما بر یک نظر فقهی را حجت برای درستی آن نظر نمی‌دانست و در صورتی آن نظر را قبول می‌کرد که معارض با «نص» یا «ظاهر مستقر» قرآن نباشد و اجماع را فقط به عنوان کاشف از شرع قبول داشت»:  
«<http://sadeghi-tehrani.mihanblog.com/post/33>».

## جایگاه عقل و اجماع؟!

ما از محققان محترم خجالت زده هستیم که چنین جملاتی را نقل می‌کنیم. اگر منتقد حداقل کتاب «اصول مظفر» را که یک کتاب درسی دوره سطح حوزه است با دقت می‌خواندند، متوجه می‌شدند که برخی علماء، عقل را حجتی مستقل و در عرض کتاب و سنت می‌دانند! ایشان حتی اگر اهل اخبار و اطلاعات عمومی حوزه نیز می‌بود می‌شنید که یکی از علمای مشهور و بنام در بزرگداشت یکصدمین سالگرد رحلت مرحوم آخوند خراسانی چنین گفتند: «... این اجماعی که بیجا به صدر نشسته است باید دست او را کشید او را به ذیل آورد او در ردیف خبر و شهرت است نه در ردیف سنت، سنت منبع اصیل ماست مثل قرآن که منبع اصیل ماست» «آئی تارک فیکم الثقلین»... هندسه منابع اصولی عبارت از این است که ما مبانی استنباط را از این منابع می‌گیریم از کتاب، سنت و عقل نه بیش از آن و نه کمتر از آن. کتاب، بحثهای زیرمجموعه خود را دارد. سنت، بحثهای زیرمجموعه خود را دارد. عقل، بحثهای زیرمجموعه خود را دارد. آن سنت یا با خبر کشف می‌شود یا با شهرت یا با اجماع، آن خبر یا واحد است یا متواتر...».

به دلیل اینکه منتقد عادت به توهین دارد ما اسم این عالم را نمی‌بریم. و البته بعضی دیگر از علما هم اینطور سخنانی دارند. منتقد شاید گمان کرده کسی حرفش را بررسی نمی‌کند. و چه بسا اطرافی‌های وی هم امر را برایش مشتبه کرده‌اند.

توضیحاً عرض می‌شود وقتی بعض علماء می‌فرمایند «اگر عقل انسان به چیزی حکم کند خدای تعالی که رئیس عقلاست حتماً به آن حکم می‌کند». آیا این حکم از سنت در آمده یا کاشف از سنت بوده و یا صورت دیگری از سنت است؟! درست است که اجماع و سیره و شهرت غیر مخالف قرآن می‌تواند کاشف از سنت باشد اما عقل چه ربطی به سنت دارد؟ اگر بخواهیم عقل را جزء منابع دین بدانیم یک راه دارد و آن این است که آن را مستقیماً کاشف از حکم خدای سبحان و در عرض کتاب و سنت بدانیم! که در مبنای فقه قرآنی این کلام مردود است؛ در مبحث عقل

ما تنها می‌توانیم مطالب خلاف عقل سلیم را ردّ کنیم و عقل هرگز جنبه اثباتی برای احکام ندارد بنابراین هرگز به عنوان منبع احکام در کنار کتاب و سنت قرار نمی‌گیرد و تنها ابزاری برای استنباط است. اما برخی اصولیون می‌فرمایند «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع!» و این چیزی فراتر از ابزار بودن عقل است.

و ثانیاً درباره اجماع و سیره و شهرت: زمانی که آیات و روایاتی دالّ بر حکمی وجود داشته باشد و بعضی علما به خاطر زیر پا نگذاشتن اجماع و سیره و شهرت با آن حکم مخالفت می‌کنند آیا این اجماع و سیره و شهرت صورت‌های دیگر سنت است؟! این چه کاشفی است که اصل منبع را زیر پا می‌گذارد؟!

در اینجا بیان خاطره‌ای از یکی از محققان قرآنی که شبیه آن را شنیده و دیده‌ایم، لازم است. ایشان می‌فرمود: بنده در درس یکی از علمای بزرگ رحمته‌الله حاضر می‌شدم وقتی در اثنای درس، دلیلی قطعی از قرآن و سنت را مطرح کردم؛ ایشان گفت: «ما بنا نداریم خلاف شهرت فتوا بدهیم!» این است مصیبت عظمای حوزه‌های علمیه که نزد برخی شهرت بالاتر از قرآن می‌باشد. و این مطلب پوشیده‌ای نیست!

ثالثاً درباره خبر واحد: وقتی بعضی علما اعتقاد به انسداد باب علم دارند؛ آیا با اعتماد به اخبار ظنی (و موارد بالا) صور مختلف سنت را بیان کرده‌اند؟ آیا سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید با هر روایتی، دریافت شود؟ آیا این که ما یک روایت را سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدانیم ولو مخالف قرآن باشد؛ باعث می‌شود که آن روایت، سنت و مخالفت با آن مخالفت با سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تلقی شود؟! اگر معترض حداقل پنج فتوای استاد ما در جزئیات احکام را بررسی می‌کرد هرگز اینطور در باب خبر واحد نتیجه‌گیری نمی‌کرد تمام سخن استاد، در باب خبر واحد مربوط به فتاوی‌ایی است که مستند به

۱- معمول است نزد برخی از علما که وقتی به فتوایی خلاف اجماع می‌رسند به بهانه تقوا و خلاف بزرگان حرف نزدن و تواضع، از بیان حکم الهی برای مقلدان خویش سر باز می‌زنند. و اطرافیان‌شان نیز می‌گویند ببینید آقا چه تواضع علمی دارند که حکم خدا را کتمان می‌کنند و به جای اینکه از خدا بترسند از زیر پا گذاشتن اجماع و شهرت می‌ترسند! حال آیا خود این تقوا و تواضع، بی تقوایی نیست؟! عجیب آنکه یکی از مراجع در رساله عربی خود فتاوی‌ جدیدش را ارائه می‌کند اما در رساله فارسی خویش آنها را نمی‌آورد!!

شهرت فتوایی صادر شده ولی ریشه‌اش اخبار آحاد متعارض است که هرگز متأخم به علم نخواهد بود. اما خود فقیه قرآنی صدها فتوا مبتنی بر خبر واحد غیر متعارض دارند که مخالف قرآن نیست برای نمونه در «تبصرة الفقهاء ج ۱، ص ۱۶۱ تا ۱۶۶»، در باب الشهو، حضرت استاد حدّاقل، سی فرع فقهی ذکر فرموده‌اند که همگی مبتنی بر خبر واحد است؛ و یا در باب نصابهای زکات به بیست و یک مورد خبر واحد فتوا داده‌اند؛ و قس علی هذا.

### ردّ صفحه ۵۲، ۵۳:

متأسفانه از آنجایی که منتقد، ظاهراً به اندازه کافی دقت و تحقیق ننموده، در این صفحه از جزوه‌اش فرض را بر این گرفته که کلاً خبر واحد - با تعریف مصطلح حوزوی - در مبنای فقه قرآنی مردود است. و کما فی السابق با درک ناصحیح خویش اعتراضاتی را نموده است.

در حالی که استاد ما حساب ویژه‌ای برای انواع مختلف خبر از دیدگاه حوزویان باز نکرده‌اند. ایشان می‌فرمایند اگر خبری موافق قرآن بود قبول است هر چند سندی ضعیف داشته باشد. و اگر مخالف قرآن بود مردود است هر چند سندی بسیار محکم داشته و اصلاً متواتر باشد.

### خبر ظنی و خبر علمی، قرائن علمی

و بحث تنها دربارهٔ احادیثی است که نه موافق قرآن و نه مخالف آن باشند و اگر متواتر نیستند، بایستی حدّاقل اطمینان آور یا اصطلاحاً «ظنّ متأخم به علم»<sup>۱</sup> باشند. بنابراین در فقه گویای قرآنی «خبری» که معارض قرآن است و یا اگر معارض قرآن نیست سندش ضعیف است یا با روایات دیگر معارض است؛ تنها چنین خبری از هر گونه قرینه علمی خالی بوده و مردود است. در نتیجه از جمله قرائن علمی که

۱- اصطلاح دیگر آن «قطع عرفی» و نیز «علم عادی» است.

می‌تواند برای اخباری که نه موافق قرآن و نه مخالف آن هستند وجود داشته باشد؛ «سند» است. و اگر خبری سند محکمی نداشت، آنگاه «نداشتن معارض» و نیز «نقل از طریق عدول» می‌تواند قرائنی علمی و اطمینان آور باشند که باعث پذیرش آن خبر می‌گردند. و اگر خبری دارای معارض بود، بایستی این حدیث از حیث تعداد راویان و اعتبار آنها بر معارضان خود تفوّق داشته باشد. لذا علوم حدیث به همین اندازه که این جنبه از روایات را بررسی کنند کاربرد دارند.

## انواع خبر در فقه گویای قرآنی

در مبنای فقه گویای قرآنی؛ اخبار چهار دسته می‌گردند:

### ۱- خبر قطعی ۲- خبر علمی ۳- خبر ظنی ۴- خبر مردود

در این دسته بندی خبر قطعی تنها در موافقت با قرآن و خبر مردود نیز تنها در مخالفت با قرآن مشخص می‌شود. خبر علمی همان است که توضیح آن داده شد و باید به نوعی اطمینان آور بوده و قرائنی علمی همراه آن باشد. و خبر ظنی هم غیر آن دو خواهد بود که طبق آیات شریفه قرآن - که عمل به ظنّ را کلاً نهی نموده است - اخبار ظنی هرگز قابل اعتنا نیستند! لذا «خبر قطعی» که موافق قرآن می‌باشد ممکن است در نظر حوزوی غیر معتبر باشد چون مثلاً مرسله است، و برعکس؛ ممکن است خبری که مخالف قرآن و نزد ما «خبر مردود» است نزد حوزوی معتبر باشد، چون سند رجالی اش صحیح است.

---

۱- استاد مرحوم ما در دروس خارج اصول به طور مفصل بحث کرده‌اند که آیاتی در قرآن وجود دارد که از «پیروی از غیر علم» و «عمل به ظن» نهی نموده و برای ما به گونه ای قاطع بر جایز نبودن پیروی از غیر علم دلالت می‌کند: که این علم می‌تواند «قطعی» یا «عادی اطمینان آور» باشد. بنابراین ظنّ در مقابل علم معنا می‌شود از طرفی علم یا ۱۰۰٪ و بدون احتمال خلاف بوده که قطعی گفته می‌شود یا احتمال خلاف در آن هست ولی اطمینان آور می‌باشد که اصطلاحاً ظن متّأخّم به علم است و خبر مستند به آن «علمی» است.

## برخی عمل به ظن را جایز می‌دانند

از آنجا که برخی حوزویان از طریق «انسداد باب علم» حجیت ظن را بر خلاف قرآن اثبات نموده‌اند؛ استدلال آنها برای «حجیت خبر واحد» همان استدلال «جواز عمل به ظن» می‌باشد که در نزد آنها پذیرفته است. لذا استاد ما به ادله حجیت خبر واحد در حوزه‌ها اشکال می‌کنند چون ایشان از خبر واحد یک معنا دارند و حوزویان معنایی دیگر، و در مجموع نظر استاد ما این است که «أدله حجیت ظن غیر متأخم به علم مردود است».

## خبر واحد چیست؟

با توجه به مباحث گذشته؛ یک یا چند خبر غیر متواتر اگر همراه قرائن علمی و اطمینان آور باشند دیگر در تعریف استاد ما اخبار ظنی صرف نبوده و مقبول خواهند بود حتی اگر اسمشان خبر واحد باشد. اما فقیه قرآنی رحمته «خبر واحد ظنی» در حوزه‌ها را که به معنای «خبر تنها و خالی از قرائن علمی» است قبول ندارند.

بنابراین اخباری که اطمینان آور بوده و با قرائن علمی همراه است با تأیید الهی بالغ گشته و به ما رسیده است: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>۱</sup>. و به پشتوانه این آیه شریفه دیگر اینگونه اخبار در معنا واحد نیستند. ولو اینکه اسمش «خبر واحد» باشد.

بنابراین مشخص شد که این مطلب، خلط در اصطلاحات گشته و کسی که در مبنای فقه قرآنی دقت شایسته نکند ممکن است متوجه موضوع نگردد.

## چرایی صدور بیانیه سال ۸۶ توسط فقیه قرآنی رحمته

و برای رفع این شبهه استاد ما بیانیه سال ۸۶ را صادر کردند و قصد داشتند این ادبیات در کتب ایشان تغییر کند تا افراد راحتتر به مطلب برسند که این امر تنها در مورد کتاب اصول الاستنباط محقق گردید؛ و اگرچه با رحلت فقیه قرآنی

۱- سوره انعام، ۱۴۹: «حجت رسا برای خداست».

این کتاب به مرحله چاپ نرسید اما نسخه الکترونیکی آن برای استفاده محققان موجود است.<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

منتقد در طی صفحات ۵۲ و ۵۳ جزوه خویش مثالی زده است. پاسخ آنکه: اگر فرزندی از پدرش بشنود امام صادق علیه السلام فرموده نماز صبح دو رکعت است؛ در مبنای ما، با فرض آنکه پدر آن فرزند عادل باشد، و فرد دیگری خلاف آن مطلب را برای وی نقل نکرده باشد، اینجا دیگر این خبر پدر به فرزندش خبر واحد معارض قرآن یا «خبر واحد ظنی» نیست بلکه «خبر اطمینان آور» یا همان «خبر علمی» بوده و واجب اطاعه می‌باشد. اما اگر مثلاً عموی وی که او هم انسان عادل است بیاید و بگوید که مثلاً: «عزیزم! پدرت اشتباه متوجه شده؛ امام صادق علیه السلام فرموده که مثلاً نماز صبح سه رکعت است!» اینجا دیگر این پسر نمی‌تواند به این حکم عمل کند چون دو خبر معارض دارد که هیچکدام برتری ندارند. پس یا باید راه دیگری برای یافتن حقیقت بجوید یا احتیاط نماید به اینکه نماز صبح را هم دو رکعتی و هم سه رکعتی بخواند.

در اینجا باز هم منتقد گمان کرده که مطلب مهمی پیدا کرده و خویش‌تنداری را از دست داده و گفته: «نیز در همین مورد باید فرزند ایشان حق داشته باشد بگوید: خیر! خبر شما مخالف قرآن است! و اگر صد تا روایت هم باشد من نمی‌پذیرم!» خوب اینجا که بحث از خبر واحدی بود که نه موافق قرآن است و نه مخالف آن، حالا چه شده که صد تا روایت در نظر منتقد خبر واحد است؟! وی در ادامه هم با لحنی حق

---

۱- در مقدمه این کتاب آمده است: «فرت بتألیف هذا الكتاب التیم فی سنة ۱۴۱۲ هـ. ق و من ثمّ دققت لتصلیحه فی سنة ۱۴۳۱ هجرية قمرية علی هاجرها و آله آلاف التحية و السلام». و از آنجا که آخرین نظرات فقیه مصلح قرآنی آیت الله صادقی تهرانی رحمته الله در مبنای «فقه گویای قرآنی» و نیز حواشی اصولی ایشان در این کتاب موجود است؛ لذا شایسته است محققان این کتاب را معیار بحث در مباحث اصولی آن استاد راحل قرار دهند. نسخه الکترونیکی این کتاب را می‌توانید از پایگاه اینترنتی «فقیه قرآنی» و «انقلاب قرآنی» تهیه نمایید.

به جانب گفته است: «و هزار افسوس که ایشان به همین دلیل موهون، چه بسیار از بیانات و توضیحات و احکام صادره از پیامبر و معصومین علیهم السلام را کنار گذاشته، و بی‌جهت آنها را مخالف قرآن تلقی کرده، و فتاوی صد درصد مخالف با اهل بیت علیهم السلام صادر فرموده‌اند!». و نیز، در ادامه اضافه کرده است: «ایشان به معنای ضرورت هم توجه صحیح ندارند، زیرا هیچ حکم ضروری‌ای در اسلام نیست که پشتوانه در قرآن و سنت نداشته باشد، بلکه ضروری عموماً چنین است که پشتوانه آن، آنقدر فراوان و مسلم و قطعی است، که حکم را به صورت ضروری اسلام درآورده و فراتر از خبر واحد، متظافر، متواتر و سنتهای قطعی نموده است! لذا کسی که ادعا کند که سنت و قرآن را قبول دارد، اما ضرورت را نه، معلوم میشود که معنای ضرورت را درست نفهمیده است».

اولاً معترض هیچ متنی از استاد ما که در آن درباره ضرورت صحبت شده باشد نقل نکرده و معلوم نیست که جواب چه چیزی را می‌دهند!

ثانیاً دعوی فقیه قرآنی این است: «ما ضرورت مخالف قرآن را نمی‌پذیریم» و مقصود، آن چیزی بوده که دیگران ضرورت می‌پندارند و به این بهانه آیه را کنار می‌گذارند، ولی چون مخالف قرآن می‌باشد ما آن را جزء ضروریات نمی‌شماریم بلکه آن را مخالف دین و «اصلی‌ترین ضرورت دین» در عصر غیبت یعنی «جاری بودن قرآن و محوریت آن» می‌دانیم.

---

۱- مانند شکسته شدن نماز و افطار روزه در هشت فرسخ، که نزد برخی فقها ضرورت است اما طبق آیاتی از قرآن در سفری که خوفناک یا عسر‌آور نیست قصر و افطاری هم نیست. پس این ضرورت، وحیانی نیست. در کتاب شریف «تبصرة الفقهاء» نیز آمده است: «نعنی من الضرورة الإسلامية ما تسالم علیه المسلمون بحجة الكتاب و السنة دون المتسالم علیه مذهبياً أم و إسلامياً بین المذاهب و لکنه لا یوافق الكتاب و السنة کالمحرمات الرضاعية السبع حیث النص القرآنی ﴿وَأَقْرَبُكُمْ مِنَ اللّٰتِیْ أَرْضَعْنَکُمْ وَأَخَوَاتِکُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ﴾ (نساء، ۲۳) فرغم إطباق فقهاء المذاهب فیما نعلم أنها السبع، النص القرآنی یقرر تثبتین منها فقط و لیس ذلك الإختصار قضیة الإختصار القرآنی حیث الإخضر الدال علی السبع هو و هن من الرضاعة». بنابراین اولاً استاد ما به خوبی معنای ضرورت صحیح را تبیین نموده است و ثانیاً آنچه به عنوان ضرورت دین توهّم می‌شود را از آن جدا نموده و بی اعتبار می‌داند.



## ردّ صفحه ۵۴:

منتقد در جواب این جمله استاد ما که: «اینان قرآن را در کلّ «ظنیّ الدلالة» و یا «مجمل» و بالاخره نیازمند به بیان حدیث دانسته‌اند. (بایگاه فرقان)» گفته است: «اگر منظور این است که دیگران تمام قرآن را ظنیّ الدلالة دانسته‌اند که چنین نیست». اولاً این حرف بدون مستند بوده و مشخص است که منتقد بررسی نکرده‌اند. مرحوم صاحب کفایه در مقصد ششم، فصل «حجّیت ظواهر الفاظ» دقیقاً سخن استاد ما رحمه الله را فرموده‌اند: «و إن ذهب بعض الأصحاب إلى عدم حجية ظاهر الكتاب... ليس فيها ما كان نصّاً، كما لا يخفى»<sup>۱</sup>.

ثانیاً این مسئله هم اختلافی است. علاوه بر عدّه فوق که تمام قرآن را در نظر هم ظنیّ الدلالة و مجمل و غیر قابل استفاده می‌دانند، بعضی دیگر این نظر را ندارند اما عملاً آن را به کلّی متروک ساخته و برخی دیگر در موارد قلیلی قرآن را مورد استدلال قرار داده‌اند، اما هر گاه قرآن با روایتی معارض بوده روایت را به قرآن ترجیح می‌داده‌اند<sup>۲</sup>.

لذا در پاسخ منتقد که گفته: «و اگر منظور این است که بعضی آیات را متشابه و نیازمند بیان معصومان علیهم السلام می‌دانند قطعاً حق با ایشان است نه با شما» می‌گوئیم آری بعضی آقایان می‌فرمایند که قرآن محکم و متشابه دارد، اما در عمل زبان حالشان این است که: «در نهایت چون معلوم نیست کدام محکم و کدام متشابه است، کدام قطعی و کدام ظنیّ است پس در عمل کلّ قرآن غیر قابل استناد برای حکم شرعی است پس هر

۱- یعنی «برخی اصحاب بر این عقیده‌اند که ظواهر قرآن حجّت نیستند... و همانطور که پوشیده نیست در قرآن هیچ نصّی وجود ندارد!»

۲- بهترین فقهای عصر حاضر از کلّ قرآن تنها ۵۰۰ آیه را جزء آیات الاحکام می‌دانند. در صورتی که بیش از هزار آیه از قرآن، آیات الاحکام است. و این پانصد آیه را هم معمولاً خودشان به دست نمی‌آورند بلکه به همان آیاتی که در لابلای کتب بحث شده نظری می‌کنند آن هم با نظر تحمیلی که در نهایت روایات بر قرآن ترجیح داده می‌شود!

روایتی که خلاف قرآن باشد به صیرف سند صحیح آن را می‌پذیریم و به معصوم علیه السلام نسبت می‌دهیم و نه تنها روایت بلکه اجماع و شهرت را هم به نصّ قرآن ترجیح می‌دهیم». این در حالی است که طبق دستور اهل بیت علیهم السلام که روایات متواترش را ذکر کردیم عترت طاهرین علیهم السلام به شدت ما را نهی نموده‌اند که چیزی خلاف قرآن را به ایشان نسبت دهیم. و اگر کمی اندیشه کنیم در واقع زبان حال برخی از اینان - معاذ الله - این است: «چون اهل بیت علیهم السلام قرآن را بهتر می‌فهمند لذا مثلاً درست است که قرآن، ازدواج با زناکار را با نصّ ﴿وَحُرْمَ ذَلِكْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ حرام دانسته است اما شاید منظورش این نبوده و خدا ما را فریب داده است لذا معصوم ما را از دست خدا نجات می‌دهد، و نمی‌گذارد خدا ما را گمراه کند پس ازدواج با زن زناکار مکروه است و آن آیه یک شوخی بیش نبوده است. و باید مواظب بود که قرآن موجب گمراهی ما نشود!» و اگر این زبان حال کسی باشد در واقع اعترافی است بر فسق. چون خدای سبحان می‌فرماید: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>. کسانی که بر مبنای ایمان و تقوا و با عقل و خرد و راست‌نگری به قرآن رجوع نمایند هرگز

۱- بقره، ۲۶: «بسیاری را با آن گمراه می‌کند و بسیاری را (هم) با آن به راه می‌آورد. و (اما) جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند».

گمراه نمی‌گردند و به «سُبُلَ السَّلَام»<sup>۱</sup> هدایت می‌گردند. اما ظاهراً جز «خردمندان»<sup>۲</sup> و «دانایان»<sup>۳</sup> و «اهل ایمان»<sup>۴</sup> این مطلب را درک نمی‌کنند.

حال ما از منتقد می‌خواهیم «آیات متشابه و مجمل» را از «آیات محکم و آیات در مقام بیان» مشخص کند و یا یک نفر را از بین علمای قدیم و جدید که مورد قبولش باشند معرفی کند که این آیات را شمرده باشد!

بنابراین سخن استاد ما، حقیقت ماجراست و نه ادعای افراد. خیلی‌ها ادعای مسلمانی و تشیع و پیروی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دارند اما آیا میزان سنجش، ادعاست

۱- مائده، ۱۵-۱۶: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ : «بی‌گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشنگر آمده است \* خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند.»

۲- ص، ۲۹: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ : «کتابی که آن را به سوی تو نازل کردیم مبارک است، تا آیاتش را ببینند و برای اینکه خردمندان و پژه (بدان) پند گیرند.» ابراهیم، ۵۲: ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ : «این (قرآن) برای مردمان بلاغ و رسایی‌ای (و حیانی) است و تا بدان هشدار داده شوند و بدانند که خدا بی‌گمان معبودی یگانه است و تا اندیشمندان پندی بزرگ گیرند.»

۳- انعام، ۹۷: ﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ : «ما همواره، این نشانه‌ها را برای گروهی که می‌دانند (به روشنی) گونه‌گون، جداسازی (و بیان) کرده‌ایم». فصلت، ۳: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ : «کتابی است (که) آیات آن، (با همه‌ی فشرده‌گیش) با کمال روشنی تبیین شده. قرآنی است روشن‌زبان برای مردمی که (زبان روشن را) می‌دانند.»

۴- اعراف، ۲۰۳: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ : «بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. این (قرآن) دیدگاه‌هایی است از جانب پروردگارتان، و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی (بزرگ) است.»» اعراف، ۵۲: ﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ : «و به‌راستی و درستی ما با کتابی آمدیمشان (که) از روی علم جداسازیش کردیم، حال آنکه برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است.» عنکبوت، ۵۱: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ : «آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را (که) بر آنان خوانده می‌شود به‌راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به‌درستی در این (کار پرمدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به‌راستی رحمت و یادواره‌ای است.»

یا باید به کارنامه عمل آنها نظری انداخت. و متأسفانه ظاهر آن است که بی‌اعتنایی به قرآن، از وجنات و سکنات حوزه‌های ما پیداست؛ از کتاب‌های درسی مقدماتی گرفته تا سطوح بالا این معضل وجود دارد تا آنجا که درس قرآن از دروس جنبی محسوب می‌گردد!! استاد ما رحمته می‌فرمود این شیوه در واقع کفر علمی نسبت به قرآن است. و البته قطعاً در این ساختار افرادی قرآنی هم وجود دارند اما اینان محصول و پرورده حوزه نیستند بلکه با تلاش و انصاف خویش بدان دست یافته‌اند. در اینجا سخنان حجة الاسلام محسن قرائتی «دامت توفیقاته» را شاهد می‌آوریم تا خواننده از زبان دیگری هم این مطالب را بشنود و بداند این نقد به حوزه تنها سخن ما نیست. چنانکه در پاورقی ملاحظه می‌گردد<sup>۱</sup>.

۱- پایگاه اطلاع رسانی حوزه: نشریه خیمه، مرداد ۱۳۸۷- شماره ۴۳: «... سؤال ابتدایی من این است: چرا در حوزه ادبیات، لمعه، رسائل، مکاسب، جواهر و کفایه، سطر به سطر مباحثه می‌شود ولی قرآن مورد بی‌مهری واقع شده است؟ شهید محراب آیت الله مدنی یک روز سر درس گریست. گفت: «مرتکب گناهی شده‌ام که تا حالا متوجه نبوده‌ام. دیشب فهمیدم این کار، گناه بوده است» پرسیدند: «آقا گناهت چه بوده؟»؛ گفت: «دقت کردم، دیدم جامع المقدمات، سیوطی، حاشیه، معالم، رسائل و مکاسب را سطر به سطر درس گرفته‌ام و مباحثه و مطالعه کرده‌ام، اما برای فهم کتاب خدا، نه درس رفته‌ام و نه مباحثه کرده‌ام».

اگر عده ای مقصر هستند، ما چرا دنباله رو اشتباه دیگران باشیم؟! گلایه‌ای که دارم همین است ... من مبلغ ۵۰ میلیون تومان داشتم و می‌خواستم به کسی بدهم که یک دوره تفسیر کار کرده است. زمانی که در فیضیه سخنرانی می‌کردم، یک نفر پیدا نکردم که این یک دوره را کار کرده باشد...

حوزه علمیه الان کارمند تربیت می‌کند. بنای حوزه بر این نبود. حوزه قرار بود عالم ربانی تربیت کند. قرآن در رابطه با ربانین می‌گوید: ﴿كُونُوا رِبَانِينَ بَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ بَمَا كُنْتُمْ تُدْرِسُونَ﴾. **عالم ربانی**، **عالم قرآنی است**. این‌ها حرف‌هایی است که سرلوحه زندگی من است و در مورد آن به یقین رسیده‌ام. به هر کتابی که تکیه می‌کردم، از نظر مطلب علمی قابل ارائه با کمبود مواجه می‌شوم، حتی کتاب‌های مرحوم مطهری که از بهترین کتاب هاست، بیشتر از دو سال نمی‌توان روی آن تفسیر کرد. شما از کتاب دافعه و جاذبه ۱۰ تا سخنرانی می‌توانید تهیه کنید، پنج هزار سخنرانی که نمی‌شود. ولی این قرآن است که هر چه به آن مراجعه می‌کنیم، از آن نکته استخراج می‌شود. مثلاً من در مورد آیه ﴿هَن لِبَاسٍ لِّكُمْ وَ انْتُمْ لِبَاسٍ لِّهِنَّ﴾، پنجاه نکته یادداشت کرده‌ام. در مورد ﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾، بیست نکته در تلویزیون مطرح کردم. این قرآن است که در هر کلمه‌اش، نکته‌ای تازه یافت می‌شود. خدا آیت الله العظمی فاضل لنکرانی را رحمت کند. ایشان حدیثی نقل فرمودند: «من اراد العلم فليثور القرآن»، یعنی قرآن را زیاد بخوانید. بیست دلیل دارم که چرا باید به سراغ قرآن رفت. ما مأمور به تدبیر در قرآن هستیم. روز قیامت به شما خواهند گفت که شما چرا سطح چهار

منتقد در ادامه، سخنانی از فقیه قرآنی نقل نموده‌اند که: «تنها قرآن می‌تواند حدیث را تصدیق و یا تکذیب کند. (فقه گویا، ۲۲). خود قرآن خویش را «حجت بالغه» و «بیان للناس» یگانه برهان ربانی بودنش، و بهترین دلیل تمامی دین می‌داند. (فقه گویا، ۲۱). زیرا اهل بیت رسالت (علیهم‌السلام) برای شناخت درستی و نادرستی احادیث، مردم را به قرآن ارجاع داده‌اند. (پایگاه فرقان)» بعد گفته است که «قطعاً اشتباه می‌کنید! اگر واقعاً چنین است پس چرا بارها اعتراف می‌کنید که گاهی هم مطالبی را می‌پذیرید که نه موافق قرآن است و نه مخالف قرآن؟!».

طبق معمول جواب منتقد در بخشهای حذف شده توسط خودش موجود است: «اینان قرآن را در کل «ظنّی الدّلاله» و یا «مُجمل» و بالاخره نیازمند به بیان حدیث دانسته‌اند، و حال آن که قضیه درست به عکس است، که تنها قرآن می‌تواند حدیث را تصدیق و یا تکذیب کند، و مادامی که مطلبی در قرآن برای ما روشن نشود تمسک به حدیث در مورد آن مطلب نادرست است، مگر در صورتی که نفی و اثباتی در این مورد در قرآن وجود نداشته باشد، و سنت قطعیه - بر مبنای معانی و حیانی حروف رمزی - نفی یا اثباتش کند». و علّت این نادیده گرفتن‌ها از سوی منتقد چیست؟! در حالی که هر شخص منصفی پس از خواندن کامل مطلب، به نتیجه‌ای خلاف حرف منتقد می‌رسد.

---

ندارید، شما چرا عرفان، فلسفه، حکمت، رسائل، مکاسب، کفایه، درس خارج و ... نخوانده‌اید، ولی تنها جایی که توییح آمده، در مورد تدبیر در قرآن است. قرآن می‌گوید: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوبهم اقفالها». سیستم حوزه با سیستم پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تفاوت دارد. رسول اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در احد فرمود: هر شهیدی بیشتر قرآن می‌دانسته، اول به جنازه او نماز بخوانید. حضرت وسط جنگ پرچم را از شخصی گرفت و به یک نفر دیگر داد. گفتند: چرا از این گرفتید، به آن دیگری دادید؟ گفت: وسط جنگ فهمیدم که او بیشتر قرآن می‌داند. اما در عصر و دوره ما، این مسئله ممکن شده که شخصی تا پایه ی ۱۰ حوزه را خوانده باشد و اصلاً به قرآن نگاه نکرده باشد...».

## حجم علم اصول؟!

منتقد در ادامه، در مقابل کلام استاد ما که: «علم اصول، به ویژه مباحث الفاظش، نه تنها سودی برای فقاقت ندارد که خود مانعی علمی و شرعی در راه فهم کتاب و سنت قرار گرفته است. (فقه گویا، ۲۲)» می گوید: «البته خودتان کلی مباحث اصول و به ویژه مباحث الفاظ دارید، لذا قواعد سخن گفتن را مراعات نمی فرمایید و گرنه باید بگویید: آنچه علمای اصول، غیر از من گفته اند سودی ندارد! فقط اصولی که من بحث کرده ام درست است!».

در اینجا هم کما فی السابق ضرب المثل «کوچه عُمر چپ» به ذهن می رسد. چون واضح است که استاد ما در آن بیان می خواهند به حجم علم اصولی اعتراض نمایند که اگر کسی بخشی از عمرش را هم صرف کند به آخر آن نمی رسد! اعتراض استاد ما به چنین علم اصولی است. و آلا خود استاد ما همه اصول خویش را در یک کتاب متقن ۲۰۰ صفحه ای تدوین نموده است که کسی را تاکنون یارای پاسخگویی در مقابل آن نبوده است یعنی کتاب شریف «اصول الاستنباط»<sup>۱</sup>. نکته قابل توجه برای معترض این است که کلّ مباحث الفاظ که سایرین عمر روی آن می گذارند در این کتاب کمتر از ۴۰ صفحه می باشد! در ضمن این جمله هم از آیت الله بروجردی نقل شده است که ایشان نیز از مخالفان اینگونه علم اصول بوده اند. ایشان می فرمود: «اصول، خیکی است که آن را زیاد باد کرده اند و درونش چیزی نیست!»

مطلب حائز اهمیت این است که علم اصول، مقدماتی برای ورود به متن کتاب و سنت است. یعنی علم اصول تدوین شده تا بفهمیم چگونه با آیات و روایات روبرو شویم. مثلاً اگر در جایی حکمی بود و در جای دیگر استثنایی شده بود یعنی چه؟

۱- این کتاب شریف در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی توسط حضرت استاد تحریر گشته و سپس آخرین نظرات اصلاحی ایشان هم در سال ۱۳۸۹ در آن درج شده و فعلاً به صورت نسخه الکترونیکی (پی. دی. اف) عرضه شده است که امیدواریم به زور طبع نیز آراسته شود. برای تهیه آن می توانید به سایتهای «فقیه قرآنی» و «انقلاب قرآنی» رجوع نمایید.

اگر جایی امری بود که با یک نهی در تضاد بود چه کنیم؟ اما اگر این مقدمه از خود متن بزرگتر شد طوری که یک عالم تا آخر عمرش هم نتواند به آخر آن برسد آیا این علم است؟! «العلمُ نِقْطَةٌ كَثْرَها الجاهِلون»<sup>۱</sup>. برخی از علمای امروزی در طول عمر خود فرصت نمی‌یابند حتی یک دوره کامل فقه بگویند در حالی که فقیه قرآنی علاوه بر اینکه یک دور کامل تفسیر قرآن به صورت ترتیبی، و یک دور هم به صورت موضوعی گفته‌اند، دو دوره کامل فقه، در همه ابواب را تدریس نموده‌اند که برخی مباحث به صورت فقه مقارن بوده است.

مرحوم استاد می‌فرمودند متأسفانه علم اصول برای برخی؛ وسیله‌ای برای ابراز فضل شده و هر که می‌خواهد بگوید من بهتر از بقیه می‌فهمم می‌آید چیزی به آن اضافه می‌کند و برای این راه نهایی متصور نیست. در واقع اینچنین علمی، با تناقضات درونی خویش بزرگترین حجاب در راه درک حقیقت است. وقتی با آقای کفایه خوان از قرآن سخن گفته می‌شود می‌گوید من وقت قرآن خواندن ندارم چرا که تمام وقتم را کفایه پر کرده! یک طلبه بعد از ۱۰ - ۱۵ سال درس خواندن، نه یک دوره در قرآن تدبّر و تفکر کرده و نه یک دوره روایات را دیده است. فتأمل.

اینها کتابهای فراوانی را خوانده و در آنها تعمق و تفکر کرده‌اند اما قرآنی را که با خط درشت ۶۰۰ صفحه است و اگر با خطی مانند کتاب‌های درسی نوشته شود ۲۰۰ صفحه هم نمی‌شود - به عنوان منبع اصلی دین - هنوز مطالعه دقیق نکرده و فقط در شبهای ماه رمضان برای ثواب خوانده‌اند...

فقیه قرآنی در طول عمر خویش حدوداً ۱۰ دوره در قرآن تعمق و تدبّر اجتهادی کرده بودند و این غیر از تلاوت آیات است. ایشان در کل تفاسیر مهم شیعه و سنی و کلّ کتب مهم روایی از جمله بحار الانوار و وسائل الشیعه و غیره غور کرده و با چنین سرمایه‌ای مبنای فقه گویای قرآنی را ارائه کرده‌اند. آن وقت کسی تازه از راه

۱- كما فی «حقائق الإیمان» للشّهید الثّانی: ص ۱۶۷، عن الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام): «علم نقطه‌ای است جاهلان آنرا زیاد کردند».

رسیده و پیش خود فکر کرده که «چون ایشان مخالف بزرگان من سخن گفته حتماً کلامش باطل است» و سپس بدون تفکر صحیح در خیال خود اینگونه قضاوت کرده که: «چون ایشان خلاف فلان عالم سخن گفته پس قطعاً راه به دوزخ می‌برد و من باید این خدمت را به اسلام بکنم که با بهتان آبروی او را ببرم»!!

## ردّ صفحه ۵۵، ۵۶:

فقیه قرآنی فرموده‌اند: «مادامی که مطلبی در قرآن برای ما روشن نشود تمسک به حدیث در مورد آن مطلب نادرست است، مگر در صورتی که نفی و اثباتی در این مورد در قرآن وجود نداشته باشد، و سنت قطعیه - بر مبنای معانی و حیانی حروف رمزی - نفی یا اثباتش کند» (فقه گویا، ۲۲). و منتقد گفته است: «اگر مطلب از قرآن برای ما روشن شد دیگر در آن مورد چه نیازی به حدیث؟! و اگر قرآن حتی برای پیامبر ﷺ تنها دلیل است، و ابهامی هم در آن نیست دیگر چه نیازی به سنت است؟!».

آیا واقعاً بین دو طرفی که در عبارت بالا گفته شده رابطه منطقی وجود دارد؟! طرف اول این است که «اگر مطلبی در قرآن بود نیازی به حدیث نداریم». اما طرف دومی که منتقد مطرح کرده این است که «اگر قرآن ابهام ندارد کلاً نیازی به سنت نیست»!

اولاً طرف دوم عبارت ایشان نقطه مقابل طرف اول نیست. بلکه طرف دوم باید اینگونه باشد که «اگر مطلبی در قرآن نبود باید در سنت باشد». و ثانیاً همان جمله هم ناصحیح است: ابهام نداشتن قرآن در مسائلی می‌باشد که بیان کرده و در مسائلی هم که مطرح نکرده نباید گفت قرآن ابهام دارد. چون ابهام در جایی است که مطلبی گفته شده ولی معنایش روشن نیست. و مسائلی که در قرآن در بُعد دلالتی مطرح نگردیده، قطعاً در بُعد رمزی برای پیامبر ﷺ تبیین شده است. لذا رسول گرامی ﷺ آن را برای ما بیان می‌فرماید.



## آیا فقه گویا در برابر نظرات بزرگانی مانند شیخ مفید است؟

فقیه قرآنی فرموده‌اند: «ولی تفسیر قرآن با خود قرآن، و از راه درست لغت، ادبیات، تفکر صحیح و در نهایت مشورت شایسته، تفسیر درست و راهوار قرآن است. (پایگاه فرقان)» و منتقد در مقابل گفته است که: «(۱) که البته گویا فقط شما در این موارد شانه به شانه معصوم هستید! و شیخ مفید و طوسی و... غیر معصوم!!».

در اینجا اولاً منتقد خیلی زود با شیخ مفید احساس قرابت نموده حال آنکه ظاهراً شناخت کاملی از شیخ مفید رحمته ندارند؛ اگر وی به نظراتی که شیخ مفید در ردّ روایات خلاف قرآن داده و در موردی به شیخ صدوق رحمته هم صراحتاً خرده گرفته است مراجعه کنند؛ احتمالاً در مقابل شیخ مفید رحمته هم خواهد ایستاد. پس بهتر بود در نوشتن سطور مذکور، تعجیل نمی‌نمود. ثانیاً آری شیخ طوسی رحمته و شیخ مفید رحمته هم معصوم نبوده‌اند.

ثالثاً نظراتی از شیخ مفید رحمته و شیخ طوسی رحمته به مبانی فقه گویای قرآنی نزدیک‌تر است تا به اصولیون امروزی. شیخ مفید مانند فقیه قرآنی بر این نظر بوده‌اند که قرآن با حدیث نسخ نمی‌شود. شما بر چه باورید؟ شیخ مفید و شیخ طوسی غسل جمعه را مانند فقیه قرآنی طبق سنت قطعیه رسول الله واجب می‌دانسته‌اند چرا برخی علمای امروزی خلاف سنت فتوا می‌دهند؟! برخی چنان داعیه شیخ طوسی و شیخ مفید دارند که گویا سخنگوی ایشان هستند.

منتقد ادامه داده است: «(۲) اگر چنین است به چه توجیهی گاه فتاوی‌ای شما تغییر کرده است؟!». می‌گویند روزی ملا نصر الدین به دروغ به مردم گفت که در فلان کوچه غذا می‌دهند بعد دید همه دارند می‌روند خودش هم باور کرد گفت بروم ببینم شاید خبری باشد. حالا ایشان هم از بس گفته که فقیه قرآنی خود را معصوم می‌داند؛ خودش نیز باور کرده که ایشان معصوم است و از اینکه یکی دو فتوای ایشان در طول حیات قرآنی‌شان تبلور یافته تعجب نموده است. ما به وی و دیگران صریحاً اعلام می‌کنیم که خیر ایشان معصوم نبوده‌اند!

## فقیه قرآنی و مشورت

ادامه سخن منتقد: «(۳) و اگر قرآن حتی برای پیامبر ﷺ تنها دلیل است، و هیچ ابهامی هم در آن وجود ندارد چه نیازی به مشورت؟!» خوب اگر ایشان علاقه‌ای به مشورت ندارند بار گنااهش به دوش خودشان است اما طبق آیه شریفه ﴿وَأمرهم شوری بینهم﴾<sup>۱</sup> ما مشورت را بر خود و دیگران واجب دانسته و به آن امر می‌کنیم و خود فقیه قرآنی در این زمینه سرآمد بود. کمتر عالمی مانند ایشان برای گفتگو با دیگران وقت و هزینه می‌گذاشت. با اکثر علمای بزرگ عصر بحث و مذاکره علمی داشت و از هر کسی نظر می‌خواست، هیچگاه خود رأیی نداشت کوچکترین افراد اگر به نظر ایشان اعتراض می‌کردند کاملاً با دقت گوش می‌داد و با تفکر پاسخ می‌داد و به جهت همین مذاکرات علمی گاه می‌شد که نظراتشان تغییر می‌کرد و گاهی هم نظرات سایر فقها را تغییر می‌دادند؛ از جمله برخی نظرات آیت الله بروجردی رحمته و آیه الله حکیم رحمته و آیت الله خویی رحمته و آیه الله خوانساری رحمته و آیت الله مرعشی رحمته و... کسانی که از نزدیک با این مرد الهی معاشرت داشتند از تواضع علمی ایشان شگفت زده بودند. حتی بارها مشاهده شده که در مورد کتاب‌ها و نظراتشان؛ از یک فرد ساده هم نظر می‌خواستند و این مطلب از خصوصیات اخلاقی و بارز آن فقیه أعلم قرآنی بود، سلام و صلوات و رحمت و برکات خدا بر او باد.

منتقد: «(۴) اگر اشتباه همه ممکن است به چه دلیل مشورت معصوم است؟!» واقعاً برخی سؤالات هر انسانی را خسته می‌کند. اولاً چه کسی گفت که مشورت معصوم می‌باشد؟! اگر فقیه قرآنی جمله‌ای بر این مبنا می‌داشت حتماً شما آن را نقل می‌کردی اما نه شما در جزوه خود چنین جمله‌ای را نقل کرده‌ای و نه ما از آن بزرگوار شنیده‌ایم. استاد ما فقط درباره یک مسأله از واژه معصومانه استفاده می‌کند و آن هم روش است. که قبلاً توضیح کافی داده شد.

۱- شوری، ۴۸: «و کارشان در میانشان [بر پایه] مشورت است».

ما بر این باوریم که یگانه روش معصومانه در دریافت معارف و عقاید و احکام دین، تمسک به قرآن و محور قرار دادن آن در همه معارف است: «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ»<sup>۱</sup>. و اگر کسی این روش را که معصوم بوده به درستی به کار گیرد به نتیجه صالح و قطعی و درست خواهد رسید اما چون ما معصوم نیستیم و ممکن است در کاربرد این روش خطا کنیم، پس باید با تفکر و تدبّر و دقت زیاد و سپس با مشورت خطاها را کم کنیم و این ممکن می‌باشد.

خطا گاه به علت روش، و گاهی به خاطر شخص استفاده کننده از روش است. اگر خطا از روش باشد باید روش تغییر کند؛ اگر خطا از استفاده کننده آن باشد باید تمهیداتی اندیشید که این خطاها کمتر شود و نباید به خاطر خطاهای اشخاص روش را تغییر داد. لذا می‌گوییم روش قرآنی، معصوم است پس ما باید خود را اصلاح کنیم. کما آنکه در بخش «آیا ما مفسر قرآنیم یا مستفسر از قرآن؟» در قسمت «ردّ صفحه ۳۱، ۳۲، ۳۳» توضیح داده شد که برای تفسیر کردن قرآن، ما باید خود را از افکار و عقاید غلط تفسیر و پاک کنیم بعداً قرآن خودش خود را تفسیر می‌کند. یعنی مشکل از ماست نه از قرآن.

فقیه قرآنی می‌فرماید: «تنها از مجرای لفظی لغت و ادبیات، و مجرای معنوی تفکر و اندیشه درست، به خوبی می‌توان احکام الهی را بدون هیچ کژی و دغدغه‌ای فهمید. (پایگاه فرقان)» و منتقد گفته است: «و بدون تعارف همین است ادعای عصمت برای غیر معصوم، و مساوات هر عرب بیابانگرد با امام و پیامبر!! با اعتراف به اینکه: «کسانی که نه از روی علم بلکه از روی جهل و اشتباه چنان تحمیلاتی دارند طبعاً انحراف قلبشان کمتر است، زیرا تقصیرشان بر مبنای قصورشان است». (ترجمان فرقان تفسیر مختصر قرآن، ۱/۲۲۶). و اگر شما توانستید ضعیف‌ترین دلیلی بیاورید که محال است شما هم مانند ایشان قصور و اشتباه داشته باشید قطعاً بدانید که همه ما تابع شما خواهیم شد».

۱- اعراف، ۱۷۰: «و کسانی که به وسیله کتاب (وحیانی، خودشان و دیگران را) نگرهانی می‌کنند و نماز را بر پا داشتند [اصلاح‌گرند] قطعاً ما اجر مصلحین را ضایع نمی‌کنیم».

اولا در اینجا همانطور که از سیاق کلام فهمیده می‌شود این فهم، مربوط به دلالات عبارات است یعنی احکامی را که در قرآن بیان شده می‌توان از مجرای لفظی لغت و ادبیات صحیح قرآنی و مجرای معنوی تفکر و اندیشه درست بر محور قرآن، بدون هیچ مشکلی فهمید. حالا اگر از نظر منتقد، عرب بیابانگرد دارای مجرای لغت و ادبیات صحیح قرآنی و عمق تفکر و اندیشه درست بر مبنای قرآن است که طوبی له، و ما افتخار خواهیم کرد که در زمره چنین اعراب بیابانگردی باشیم. ثانیاً درباره فهم معصومین از قرآن و فهم ما از قرآن به تفصیل سخن گفتیم که تکرار نمی‌کنیم. ثالثاً ما نیازی به اِتِّباع منتقد از احسن القول نداریم؛ همین که ایشان برای نجات خویش، چشم بر حقایق باز کنند و از روش خود دست بردارند، برای خودشان و اطرافیان‌شان نافع است. و وظیفه ما تنها همین روشنگری است ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (یس، ۱۷). و البته خدای سبحان کسی را که [خودش و خدا] می‌خواهد هدایت می‌کند ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ، وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره، ۲۱۳).

### آیا هر حرف جدیدی محکوم به بطلان است؟

از آنجایی که علم و یقین از جنس نور است کسی که آن را بدست آورد؛ هم می‌فهمد آن را بدست آورده و هم می‌بیند و می‌فهمد که دیگران نسبت به آن قصور یا تقصیر دارند. فقیه قرآنی به هدایت الهی، نوری از معارف قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) بر سینه‌اش تابیده و توانسته است به حقیقتی دست یابد که ما از آن دور بودیم لذا به جهت مسئولیت الهی که عالم نسبت به مردم دارد و خدای سبحان وظیفه هدایت دیگران را بر دوش وی گذاشته؛ رسالت عالم این است که دیگران را از قصور یا تقصیر و گمراهی نجات دهد.

حال آیا این به آن معناست که خود وی دچار خطا و قصور نیست؟! خیر، بلکه معنایش این است که ایشان به آن قصور یا تقصیری که دیگران دچار شده‌اند مبتلا نیست و خود را اصلاح نموده هرچند که برای خودش ادعای کمال مطلق ندارد. آیا

درست است به کسی که راهی را پیدا کرده و به ما می‌گوید «من راه را پیدا کرده‌ام»، گفته شود: «تو چه حقی داری که بگویی من راه را پیدا کرده‌ام؟ چطور ما پیدا نکردیم؟! اصلاً مگر تو همه راههای دنیا را بلدی و هیچ جا گم نمی‌شوی؟!». خوب آن بنده خدا هم می‌گوید «من کی چنین حرفی زدم، خدا لطف کرد و یک راهی را پیدا کردیم آیا این جرم است؟!».

منتقد سخنش را ادامه داده که: «در غیر این صورت آب در غربال نکشید و بیهوده خود را جدا از خیل غیر معصومان ندانید و در مورد خود ادعا نکنید که: «بعد دوم بازداری دیگران است از انحرافات تحمیلی چه در تقصیر مطلق و چه در قصور بر مبنای تقصیر و چه در قصور مطلق تا معارف قرآن بدون هیچ گونه تحمیلی جها نگیر گردد، و این جریان پس از غیاب معصومان هنوز تحقق نیافته... محورهای متناقض یا متضادی مبنای نظرات شرعمداران در طول تاریخ اسلامی بوده است... و ما امیدواریم بر مبنای استفسار از قرآن به گونه ای درست، با پیروی از معصومان این جریان را بتوانیم ادامه دهیم... لکن امت اسلامی با انحرافات که از قرآن داشته و دارند جاهلانه یا عالمانه می‌کوشد تا این جاده را مسدود سازند (ترجمان فرقان، ۱/۲۲۶)».

اینجا هم مطلب همان است که گفته شد.

ظاهراً معترض شدیداً عصبانی است که چرا فقیه قرآنی راه را پیدا کرده و آن را به دیگران معرفی نموده و باعث شده که اشکال کار برخی‌ها در مخالفت با قرآن و روش اصیل اهل بیت علیهم‌السلام معلوم گردد.

فقیه قرآنی رحمته‌الله در عین حال آمادگی خود را برای مناظره با تمام علمای مخالف؛ مکرراً اعلام کرده ولی هیچکس، توان محکوم کردن یا مناظره با ایشان را نداشته است؛ و خود منتقد هم در زمان حیات فقیه قرآنی، هیچگاه حتی در محضر علمی ایشان حاضر نشده است. اگر غیر از این است پس چرا حتی یک فتوای آن عالم ربّانی را به صورت مستدل نقد نمی‌کند و فقط تقطیع یا کلی‌گویی می‌کند؟

حقیقت امروز جامعه دینی ما این است: «آنقدر اختلافات در عصر غیبت گسترده گشته که خیلی‌ها آن را توجیه کرده و حتی به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته‌اند و بر این باورند که این اختلافات حق است!» خدای سبحان که در اختلافات عادی بین بشری این قدر سختگیر می‌باشد و از اختلاف نهی فرموده، آیا راضی بوده و اجازه داده است که در احکام شریعتش اینگونه اختلاف باشد؟! اگر منصف هستید به این سؤال جواب دهید و بگویید که کدام عالم؛ روشی را ارائه کرده که اولاً ادعایش این باشد این روش معصوم است، ثانیاً بر مبنای قرآن و سنت قطعیه اثبات کند که روش وی معصومانه می‌باشد، و ثالثاً علماء را به وحدت در مبنا و فتوا دعوت نموده و راهکار واقعی و عملی هم ارائه کرده باشد؟! علامه صادقی تهرانی رحمته معتقد بود باید تنها یک رساله بر مبنای قرآن و سنت به عنوان رساله توضیح المسائل شورای علمای اسلام نگاشته شود و اختلافات به حدّ صفر برسد آیا این بهتر است یا بیش از صد رساله موجود با اختلافات متعدد؟!

شما به اصولی تشبّث کرده‌اید که خودش درون خود صدها تناقض دارد و به سختی کسی می‌تواند کثرت اختلافات علما را احصاء نماید؛ پس بطلان این کار مانند روز روشن است که با مبنای غیر معصوم بخواهید به یقین برسید!

پس هیچ راهی نیست جز آنکه در مقابل روشی که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به آن سفارش کرده‌اند تسلیم شویم در غیر این صورت نباید بی‌جهت خود را پیرو عترت علیهم‌السلام شمرد. اهل بیت علیهم‌السلام حزب شعار نمی‌خواهند، حزب الله می‌خواهند.

## ردّ فصل ششم جزوه انتقادی

عنوان انتخابی معترض برای این فصل: «ادعای "خود کفایی قرآن"! از یک طرف و اقرار به لزوم سنت! از طرف دیگر». که این عنوان هم از تضادی درونی خبر می‌دهد. شاید هم...

### ردّ صفحه ۵۷، ۵۸:

فقیه قرآنی فرموده‌اند: «اگر پیامبر ﷺ ملتحدی جز قرآن نداشته است ما نیز نباید به سراغ غیر قرآن مثل قیاس و استحسان و خبر واحد ظنی و... برویم. (پایگاه اطلاع رسانی ایشان؛ علم اصول در ترازوی نقد، ۸)» و در مقابل منتقد می‌گوید: «بر مبنای ایشان، هر چه غیر قرآن باشد ملتحّد (پناهگاه) باطل است، لذا اگر گاهی چیزی غیر از این می‌گویند تناقض گفته‌اند و مبنای خود را باطل کرده‌اند» پاسخ این گفته ایشان قبلاً به تفصیل ذکر شد. وقتی ملتحّد پیامبر قرآن باشد؛ به طریق اولی ملتحّد نهایی ما هم قرآن خواهد بود. سنت هم در عرض قرآن نیست بلکه در طول قرآن می‌باشد. لذا هر دلیلی که خارج کتاب و سنت بخواهد در عرض آنها قرار گیرد نقض این مطلب است. بنابراین قیاس و استحسان و خبر واحد متعارض، هرگز منبعی برای احکام الهی نیستند.

اما منتقد ظاهراً خبر ندارد که برخی در عصر غیبت عمل به ظنّ را که قرآن تحریم کرده تنها راه وصول به احکام؛ و آن را جایز بلکه واجب دانسته‌اند! و عقل را هم به آن افزوده‌اند و به اجماعات خلاف قرآن و سنت هم پایبندند. و این می‌شود چیزی که نه تنها در عرض کتاب و سنت بلکه در مقابل کتاب و سنت است!

در ادامه منتقد گفته است: «اگر بر مبنای شما عمل به ظن مطلقاً باطل و خلاف قرآن است دیگر شما حق ندارید خبر واحدی را که نه مخالف و نه موافق قرآن باشد استثنا کنید و بگویید: «حدیثی که اکثر امامیه آن را نقل کرده باشند و معارضی هم نداشته باشد و قرآن هم نفی و یا اثباتی درباره آن نداشته باشد از باب ﴿اطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پذیرفته است». (پایگاه سلام اسلام، زندگینامه ایشان). در این باره در فصل قبلی این نکته مطرح شد که فقیه قرآنی رحمته خبری را که امامیه نقل کرده و معارض ندارد و مخالف قرآن نیست، طبق آیه ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ حجت رسا و اطمینان بخش الهی می‌داند. و دلیل آن هم این است که ظنّ متأخّم به علم خود از موجبات اطمینان به حکم الهی است. بنابراین اینجا مسأله استثناء و تخصیص هرگز مطرح نیست بلکه «اطمینان» که خارج از ظنّ صرف است؛ تخصصاً از ادله نفی عمل به ظن خارج می‌باشد. فتاقل.

منتقد در ادامه سخن گفته: «(۳) استناد به حدیث متواتر یا قطعی، برای تخصیص عموماً، یا تقیید مطلقاً، یا بیان متشابهاً، یا تفصیل مجملات قرآن به هیچ عنوان مخالفت با قرآن یا پیروی از ظن نبوده، بلکه کمال عقلانیت و تمسک به آیات قرآنی و حدیث شریف ثقلین می‌باشد».

در اینجا هم، این حرف، ادعای بدون اثبات است. معترض اگر سخنی می‌گوید باید دلیل بیاورد. استاد ما که در آثارشان مفصلاً ادله خویش را ذکر کرده‌اند اگر وی می‌توانست بر این ادله خدش‌های وارد کند حتماً آنها را ذکر می‌کرد و پاسخ می‌داد. اما تا کنون از ایشان جز ادعای صرف یا مغالطه چیزی ندیده‌ایم. ما می‌گوییم بنابر عظمت کلام الله نسبت به کلام خلق، هر چند کلام خلق برگرفته از وحی باشد، هرگز هیچ کلامی نمی‌تواند تَفُوق بر قرآن داشته باشد یا با آن برابر باشد و این خلاف عزّت قرآن و مقام کبریایی پروردگار است. و ثانیاً احادیث عرض بر کتاب اثبات می‌کند که روایات نه قرآن را نسخ می‌کنند و نه تخصیص و تقیید می‌نمایند و اگر نه عرضه بر کتاب دیگر چه معنایی دارد؟ هر جاعل حدیثی می‌آید ادعا می‌کند



که این مطلب تعمیم یا تخصیص یا نسخ فلان آیه است. که بحث آن نیز مفصلاً گذشت. منتقد که بحث‌های استاد ما را ملاحظه نموده است. اگر دلیلی بر مدعای خویش دارد اقامه نماید.

بند چهار منتقد درباره قرائات قرآن مطرح گردید و مفصلاً پاسخ داده شد.

وی در ادامه گفته است: « ۵/ اگر ادله اعتبار خبر واحد قطعی باشد، دیگر قطعاً عمل به خبر واحد، عمل به ظنّ نخواهد بود! منتقد باید دقت کند که استاد تنها ادله کسانی که قائل به انسداد باب علم هستند و تمام ظنون را حجت می‌دانند و نیز طرز فکر کسانی که عمل به خبر واحد ظنّی را تخصیصاً از معنای آیات ناهیه، خارج می‌نمایند ردّ می‌نماید چرا که قرآن عمل به ظنّ را رد کرده<sup>۱</sup> و تخصیص قرآن با روایات از نظر ما باطل است<sup>۲</sup>. و بر اساس آیه اسراء، ۳۶: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾: «و آنچه را که به آن، علمی نداری پیروی مکن»؛ استاد ما تنها عمل به اخباری که علم به آن قطعی یا اطمینانی باشد را جایز می‌داند.

## ردّ صفحه ۵۹، ۶۰:

باید اذعان کنیم در این دو صفحه چهره قبیح برخی اندیشه‌های نادرست، آشکار است به گونه‌ای که زمین و آسمان از حرفهایی که منتقد در این دو صفحه در ردّ عزّت و تحریف ناپذیری قرآن مجید نوشته به ناله درمی‌آید. البته ناچاریم آن حرفها

۱- انعام، ۱۱۶: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾: «آنها صرفاً از گمان پیروی می‌کنند و جز این نیست که به گزاف و حدس سخن می‌گویند»، یونس، ۳۶: ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّلَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾: «و بیشترشان فقط تابع گمانند، قطعاً گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقّ بی‌نیاز نمی‌کند»، نجم، ۲۸: ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلَّ وَإِنَّ الظَّلَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾: «و ایشان را بدان علمی نیست. آنها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و البته گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقّ بی‌نیاز نمی‌کند» و چند آیه دیگر از جمله اسراء، ۳۶: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾: «و آنچه را که به آن، علمی نداری پیروی مکن».

۲- ر.ک به «ردّ صفحه ۲۳، ۲۴».

را برای پاسخ نقل کنیم ولی در پیشگاه خدای سبحان از چنان سخنانی برائت جُسته و از شر آن کلمات به او پناه می‌بریم!

در مقابل سخن فقیه قرآنی که فرموده: «هیچ قرائتی از قراءات گوناگون مورد نظر نیست، و تنها قرائت متواتر قرآن است و بس که وحدت و قطعیت دارد... اگر هم قرائت های دیگری از قرآن متواتر باشد، در برابر تواتر قطعی و جهان شمول قرآن، ناچیز و قطعاً باطل است. (ترجمان فرقان تفسیر مختصر قرآن، ج ۱، ص ۱۰-۱۱) بالاترین قله تواتر را قرآن دارد... حتی از نظر ترتیب تالیف، ترتیب سوره‌ها، ترتیب آیات، ترکیب نقاط و اعرابات، تماماً در بالاترین قله تواتر است... هیچ روایتی در هر حدی از حدود تواتر که باشد به حد تواتر تمام الفاظ و آیات و سوره‌ها و ترتیبات و اعرابات و جملات و لغت قرآن نمی‌رسد. ما قراءات مختلفی‌های را که در قسمتی از آیات مقدسات قرآن شده است هرگز نمی‌توانیم قبول کنیم... زیرا تواتر مکتوب و موجود قرآن بالاترین قله تواتر است. (وبگاه انقلاب قرآنی)».

منتقد گفته است: «(۱) محال است کسی معنای تواتر و قرائت و تعارض را متوجه باشد و کلمات فوق از او صادر شود! کسی که کمترین مطالعه و تخصصی در قرآن‌شناسی و تاریخ اسلام و قراءات قرآن داشته باشد و وضوحاً می‌داند که حرفتان کاملاً ادعایی و غیر علمی است و نیاز به ابطال ندارد. طالبان تحقیق به کتاب البیان، از حضرت

۱- جزوه منتقد تا ۷۹ صفحه ادامه دارد یعنی پنج فصل کوتاه دیگر که غالب مطالب آن تاکنون بحث شده، و درباره چند مورد باقیمانده هم باید بگوییم که طبق روای سابقش بر پایه تقطیع بنا گشته است. بنابراین به جهت حجیم شدن کتاب در پاسخ دادن به آن دیگر ضرورتی نمی‌بینیم، بخصوص آنکه در همان فصل اول این کتاب، هدف ما برآورده شده بود، و اگر این پنج فصل را هم ادامه نمی‌دادیم؛ باز در «رد اعتراضات منتقد» و «اثبات مبانی فقه قرآنی» خللی وارد نمی‌شد. اما برای اتقان پاسخ، بحث را تا بدینجا ادامه دادیم. بنابراین شما حدیث مفصل ۲۰ صفحه باقیمانده را در مجمل این ۶۰ صفحه بخوانید! چرا که در نهایت حتی یک مورد از اعتراضات منتقد در این ۶۰ صفحه بی‌پاسخ نماند و به نظر ما اگر کسی با دقت آن جزوه و این ردیه را مطالعه نماید؛ پی خواهد برد که پاسخ اعتراضات وارده، به طور کامل داده شده است.

و برای ادامه بحث نیز، اگر منتقد تا اینجا بحث توانست به صورت علمی پاسخگو باشد و سپس درخواست جواب پنج فصل باقیمانده‌اش را داشته باشد؛ ان شاء الله پاسخ آن ۲۰ صفحه را نیز در چاپهای بعدی این کتاب درج خواهیم نمود.

آیت الله خوئی رحمه الله مراجعه فرمایند. ۲) در تواتر، تواتر در همه طبقات شرط است که در مورد قرائت مورد قبول خود هرگز چنین شرطی را تا خود پیامبر ﷺ نمی‌توانید اثبات کنید. ۳) از جهت تواتر و عدم آن هیچ مرجعی بین قراءات مختلف نیست. ۴) تفاوت گذاشتن بین تواتر، با تواتر قطعی جهان شمول، مطابق موازین علمی نیست. ۵) ایشان بدون هیچ دلیل علمی، و فقط با ادعا، قرآن را تنها با قرائت عاصم قبول دارند و بقیه روایات و قراءات قرآن را باطل می‌دانند، در حالی که قرائت عاصم هم سندش متواتر نبوده، بلکه خبر واحد صحیح هم نیست! عاصم بن ابی النجود اسدی کوفی (عاصم بن بهدله) در سال ۷۶ به دنیا آمده و در ۱۲۸ از دنیا رفته و قرآن را از پیامبر ﷺ نگرفته است! و راوی او حفص بن سلیمان کوفی در ۹۰ تا ۱۸۰ زندگی کرده است، و هر دو مجهول الحالند!! بنابر این کسی که در مورد قرائت عاصم چنین مبالغه‌ای دارد که تنها آن را عین کلام الهی دانسته و بقیه قراءات را بی‌اعتبار، گویا فحص و عاصم و عثمان طه و ملک فهد و طاهر خوشنویس و... را با قلب و لسان پیامبر ﷺ و جبرئیل و لوح و قلم اشتباه گرفته است. اینک آیا حاضرید به ناچار حجیت قرآن را از بیان حجت‌های معصوم الهی و عترت رسول الله ﷺ استفاده فرمایید، یا هنوز هم مدعیان غیر معصوم را بر معصومین ﷺ ترجیح می‌دهید؟! اگر هم بر فرض محال، قراءات قرآن متواتر باشد به جهت تعارض متواترات، برای شما که فقط همین قرائت را قبول دارید همه قراءات بی‌اعتبارند!.

بند اول سخن منتقد در ابتدای فصل ۳ پاسخ داده شد. و ما جملات آیت الله خوئی رحمته را که خلاف ادعای منتقد است از کتاب شریف البیان ذکر کردیم<sup>۱</sup> و

---

۱- منتقد به گونه‌ای حق به جانب خطاب به طالبان تحقیق از حضرت آیه الله خوئی اسم می‌برد که گمان می‌شود وی کتاب البیان را کاملاً خوانده؛ ولی از اعتراضش به این نتیجه می‌رسیم که وی متن البیان را هم به خوبی نخوانده و فقط قصد جدال و مغالطه داشته است؛ به این جهت ما سخنان مرحوم آیه الله خوئی در البیان را ذکر کردیم و در ادامه هم بخشی دیگر را نقل می‌کنیم.

خطای وی را آشکار نمودیم. در آنجا مشخص شد که وی ظاهراً چیزهایی شنیده و ادعای علم کرده است؛ یک روایت حفص از عاصم شنیده، و آمده ادعای علوم قرآنی دارد آن هم در مقابل عالمی که تمام عمر علمی‌اش، مطالعه قرآن بوده و به خاطر قرآن تا پایان عمر جهاد کرده است. همان عالمی که صاحب تفسیر المیزان مرحوم آیه الله علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) برای تجلیل از علم او و تفسیر او احساس وظیفه نموده و تقریظ خود را بر تفسیر الفرقان اینطور مرقوم فرموده‌اند: «تفسیر شریف فرقان که زیارت شد موجب روشنی چشم و مایه افتخار ماست»<sup>۱</sup>. و در مقابل ظاهراً معترض احساس وظیفه کرده که فقیه قرآنی رحمته را تخریب نماید! و امیر بیان علیه السلام فرموده‌اند: «وَقَدَرُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُ مُتَكَلِّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ : ارزش هر شخصی، همان چیزی است که آن را نیکو می‌شمارد، پس در علم سخن بگویند تا ارزش شما آشکار گردد» (الکافی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۴).

و اما در ابتدای فصل ۳ تبیین شد که اصلاً حفص و غیره ملاک نیست. مگر قبل از حفص، کسی از مسلمین قرآن تلاوت نمی‌کرد؟! آقای حفص روایتی را که بین مسلمین مرسوم بوده ضبط کرده و کسی از مردم را هم اجبار نکرده بود که از روایت وی پیروی کند بلکه تطابق روایت وی با آنچه در سینه‌های مردم به شکل متواتر بلکه در بالاترین قلّه تواتر تاریخ وجود داشته است مردم را به قرائت وی ترغیب کرد و ملاحظه شد که مردم و بزرگان اسلام اقبالی به سایر قرائات نشان

---

حال که بی دقتی ایشان در استناد به البیان روشن گشت؛ توجه وی و طالبان تحقیق را به نامه‌ای که از سوی آیه الله خویی برای آیه الله صادقی در نجف ارسال شده و در انتهای این نوشتار با عنوان «حکم آیت الله خویی رحمته» ذکر گردیده جلب می‌کنیم. همانطور که در آن نامه ملاحظه می‌شود مرحوم آیه الله خویی رحمته به دو مطلب تصریح فرموده‌اند ۱- مقام علمی آیه الله صادقی تهرانی رحمته ۲- لزوم احترام مؤمنین به شأن ایشان؛ در حالیکه معترض با نوشتن جزوه‌اش هر دو مطلب را مورد هتک قرار داده؛ اما اگر وی کمی انصاف را رعایت می‌کرد متوجه می‌شد با اینکه مرحوم آیه الله خویی رحمته از اعلام فقه سنتی است و اختلافات زیادی با فقه قرآنی دارد اما در همین حال انصاف را در حد اعلی رعایت فرموده و درباره آیه الله صادقی می‌گوید: «فَحُكْمُهُ حُكْمِي وِإِذْنُهُ إِذْنِي».

۱- تقریظ علامه طباطبائی رحمته نیز در پایان این نوشتار درج گردیده است.

ندادند و آن قرائات فقط نزد برخی اهل فنّ موجود است که با آن ابراز فضل نمایند. و اصولاً دلیل اصلی همان وعده الهی در حفظ کتاب خویش است که بحث آن گذشت.

اصلاً بر فرض که خلاف آنچه شما ادعا کرده‌اید آیت الله خویی رحمته الله علیه در کتاب البیان قائل به هر چیزی باشد؛ شما چطور درست هر چه ایشان گفت قبول می‌کنی اما حرف خدا را درست قبول نمی‌کنی که ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۱</sup>! آیا خود را مصداق این آیات قرار داده‌اید که: ﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ \* وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ \* فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ \* وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ \* .. وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ \* فَنُزِّلُ مِنَ حَمِيمٍ \* وَتَصْلِيئِهِ جَحِيمٍ﴾<sup>۲</sup>. مصیبت و لعنتی که جامعه مسلمانین را فرا گرفته همین توهین نسبت به قرآن و ساحت ربوبی است؛ اینکه بعد از ۱۴ قرن از نزول قرآن ما باید برای کسانی که خود را خالص‌ترین مسلمانان می‌دانند اثبات کنیم که قرآن تحریف نشده و به این عدم تغییر، خدای سبحان وعده داده و به وعده خویش عمل هم نموده است اما متأسفانه بعضی افراد...

حال که منتقد، اینگونه نسبت به آیات قرآن بی اعتناست امیدواریم حداقل سخن پیامبر را در حدیث شریف ثقلین قبول داشته باشد. مگر پیامبر فرمود «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» آیا پیامبر صلی الله علیه و آله راست گفت یا - معاذ الله - دروغ؟! شما که عُمری نشده‌اید بگویید پیامبر هذیان گفته؟ پیامبر فرمود ای مردم من در بین شما دو چیز گرانبها به جا می‌گذارم. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را بین ما به جا گذاشت یا نگذاشت؟! آیا قرآن با پیامبر دفن شد؟! اگر بگویید قرآن اصلی در نزد حضرت علی علیه السلام موجود

۱- حجر، ۹: «بی‌تردید ما خود این قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود نگهدار آنیم». این آیه شریفه با ۱۰ تأکید در کلّ قرآن بی‌نظیر است و خدای سبحان برای هیچ امری از سوی خویش اینگونه تأکید نکرده است.  
 ۲- واقعه، ۹۴-۸۱: «قطعاً این قرآنی کریم است \* ... پس آیا شما این سخن (قرآن) را سبک می‌گیرید؟! \* و رزقتان را این قرار می‌دهید که آن را تکذیب کنید؟! \* پس چرا وقتی که [جان] به گلوگاه می‌رسد \* و شما در آن هنگام [تنها] نظاره‌گرید \* ... و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد \* پس [وی را] ضیافتی است از آب جوشان \* و گیرانه آتش زنده او، دوزخ است».

است؛ باز سخن پیامبر ﷺ - معاذ الله - دروغ می‌شود چون پیامبر فرمود «فیکم»، یعنی در بین شما و نه نزد عده‌ای خاص! فتأمل.

پس مردم قرآن و عترت (علیهم‌السلام) را می‌شناختند. آیا درست است پیامبر بگوید: ای مردم، به چیزی که معلوم نیست و هیچ کسی اصلاً از آن اطلاعی ندارد تمسک کنید. مردم بیچاره روز قیامت جلو پیامبر ﷺ را می‌گیرند که شما گفתי تمسک کن ما نفهمیدیم منظورتان چه بود. کدام قرآن بود؟!

در طول تاریخ، علمای مسلمین اعمّ از شیعه و غیر شیعه حتماً رجحانی برتر در روایت حفص از عاصم نسبت به روایات دیگر دیده‌اند که تنها آن را منتشر می‌کنند. و آن مرجح، فراگیر و همگانی بودن قطعی آن است و اگر ما آن را به اسم حفص از عاصم می‌شناسیم نه صرفاً به خاطر خود حفص یا عاصم است، بلکه به خاطر هماهنگی آن با قرائت معمول بین مسلمانان می‌باشد. کما آن که اگر انسان بخواهد آدرس مکانی را به دیگران بدهد مثلاً می‌گوید: «نانوایی میدان لاله، نان خوبی می‌پزد». مقصودش آن نیست که آن نانوایی چون در میدان لاله واقع شده نانش خوب است! و یا اسم آن نانوایی، نانوایی میدان لاله می‌باشد! بلکه فقط قصد او آدرس دهی به میدانی از میدانهای شهر است.

پس زمانی که می‌گوییم قرآن را به روایت حفص از عاصم بخوانید مقصود ما استناد به حفص یا عاصم نیست. بلکه می‌خواهیم شما بدانید از بین قرائاتی که ذکر شده مقصود ما کدام قرائت است. فتأمل.

هر چند که حجت‌های لازم بیان شد ولی برای اطمینان بعضی قلوب، مطالبی را در این باره، از برخی محققین علوم قرآنی نقل می‌نماییم<sup>۱</sup>:

۱- محمدهدای معرفت، ویژگی قرائت حفص؛ و دانشنامه موضوعی قرآن اکرم خدایی اصفهانی: اهمیت قرائت عاصم به روایت حفص، نشر رایزن، تهران، ۱۳۷۸، و نیز این مطالب در کتابخانه دیجیتال نور و در سایتهای: دانشنامه اسلامی و ویکی فقه و ... موجود است.

## عاصم

آیت الله حاج سید ابوالقاسم موسوی خوانساری رحمته در کتاب *روضات الجنّات*، در ترجمه احوال عاصم می‌نویسد: «وی از پارساترین و پرهیزکارترین قراء و رأی او درست‌ترین آراء در قرائت به شمار می‌رود. مساعی عاصم در موضوع قرائت، بیش از همه قراء جلب نظر می‌کند».

## حفص

ابوعمر و حفص بن سلیمان بن مغیره بزاز اسدی کوفی مشهور به حفص بوده است. او را ربیب یعنی فرزند همسر عاصم می‌دانند. وی در سال ۹۰ (هـ.ق) بدنیا آمد. چنانکه می‌نویسند: «حفص پنج آیه - پنج آیه، قرائت را از عاصم اخذ کرده بود. همانند کودکی که قرآن را از استاد خود می‌آموزد، قرآن را از او فراگرفت». زنجانی حفص را این گونه می‌شناساند: «او مردی عالم، عامل و آگاه‌ترین اصحاب عاصم نسبت به قرائت او بوده است».

## ویژگی قرائت حفص از عاصم

آیت الله معرفت این قرائت را از بین قرائت‌ها، قرائتی ویژه می‌داند و در مورد آن می‌گوید: «یگانه قرائتی که دارای سندی صحیح و با پشتوانه جمهور مسلمین استحکام یافته، قرائت حفص است این قرائت در طی قرون پی در پی تا امروز همواره میان مسلمانان متداول بوده و هست و تداول آن به چند سبب برمی‌گردد:

۱. سبب اول، همان است که قبلاً به آن اشاره شد در واقع قرائت حفص همان قرائت عامه مسلمانان است زیرا حفص و استاد او عاصم شدیداً به آنچه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر میان مسلمانان موافق بود، پایبند بودند. این قرائت را عاصم از شیخ خود ابوعبدالرحمان سلمی و او از امام امیرالمؤمنین علیه السلام اخذ کرده است

و علی علیه السلام به هیچ قرائتی جز آنچه با نص اصلی وحی که میان مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله متواتر بوده، قرائت نمی کرده است.

این قرائت را عاصم به شاگرد خود حفص آموخته است. از این رو در تمامی ادوار تاریخ مورد اعتماد مسلمانان قرار گرفت و این اعتماد عمومی صرفاً از این جهت بوده است که با نص اصلی و قرائت متداول توافق و تطابق داشته است نسبت این قرائت نیز به حفص به این معنا نیست که این قرائت مبتنی بر اجتهاد حفص است، بلکه این یک نسبت رمزی است برای تشخیص این قرائت؛ و قبول قرائت حفص، در واقع قبول قرائتی است که حفص اختیار کرده و پذیرفته است، زیرا این قرائت از روز نخست بین مسلمانان متواتر و متداول بوده است.

۲. عاصم در بین قرا، معروف به خصوصیات و خصلت‌هایی ممتاز بوده که شخصیتی قابل توجه به او بخشیده است. وی ضابطی بی‌نهایت استوار و در اخذ قرآن از دیگران بسیار محتاط بوده است، لذا قرائت را از کسی غیر از ابوعبدالرحمان سلمی که از علی علیه السلام فرا گرفته بود، اخذ نمی کرد و آن را بر زر بن حبیش که قرائت را از ابن مسعود آموخته بود، عرضه می کرد.

ابن عیاش می گوید: «عاصم به من گفت: هیچکس جز ابوعبدالرحمان حرفی از قرآن را برای من قرائت نکرد و من هر وقت که از پیش وی بازمی گشتم، مسموعات خود را درباره قرآن به زر بن حبیش عرضه می کردم. ابوعبدالرحمان نیز قرائت را از علی علیه السلام و زر بن حبیش از عبدالله بن مسعود، اخذ کرده بودند». از این جهت است که به تعبیر ابن خلکان: «عاصم در قرائت، یگانه مورد عنایت و توجه بوده است». به این ترتیب، در تمام دوره‌های تاریخ قرائت عاصم قرائتی بوده که بر همه قرائت‌ها ترجیح داشته و بین عامه مسلمانان رواج داشته و همگان بدان توجه داشته‌اند.

قاسم بن احمد خیاط (متوفی ۲۹۲) که از افراد حاذق و مورد وثوق بود، در قرائت عاصم امام به شمار می آید و از این جهت مردم اتفاق بر آن داشتند تا قرائت او را بر دیگر قرائت‌ها ترجیح دهند.



در ابتدای قرن چهارم، در جلسه قرائت ابن مجاهد قاری بغداد، پانزده تن متخصص قرائت عاصم وجود داشته است و ابن مجاهد تنها قرائت عاصم را به آنان تعلیم می‌داد. نبطویه، ابراهیم بن محمد (متوفی ۳۲۳) که پنجاه سال آموزش قرائت را به عهده داشت، هر وقت که جلسه خود را آغاز می‌کرد، قرآن را به قرائت عاصم می‌خواند و پس از آن به قرائت‌های دیگر می‌پرداخت.

امام احمد بن حنبل نیز قرائت عاصم را بر دیگر قرائت‌ها ترجیح می‌داد، زیرا مردم کوفه که اهل علم و فضیلت بودند، قرائت عاصم را پذیرفته بودند. همان طور که ذهبی نقل کرده است: «احمد بن حنبل گفته است: عاصم مورد وثوق بود و من قرائت او را اختیار کرده‌ام».

لذا تمام ائمه قرائت کوشش کرده‌اند تا اسناد قرائت خود را به عاصم به روایت حفص به خصوص متصل کنند. امام شمس الدین ذهبی می‌گوید: «بالاترین چیزی که برای ما به وقوع پیوست بدست آوردن قرائت قرآن عظیم از طریق عاصم است». او سپس اسناد خود را متصلا تا حفص نقل می‌کند که او از عاصم و عاصم از ابوعبدالرحمان سلمی و وی از علی رضی الله عنه و از زر بن حبیش و او از ابن مسعود گرفته و این دو (علی و ابن مسعود) آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به واسطه جبرئیل از خدای متعال گرفته است.

از این رو، همواره بزرگان و شاخص‌های فقه‌های امامیه، قرائت عاصم به روایت حفص را ترجیح داده و برگزیده‌اند زیرا آن را یگانه قرائت برتر و مطابق با لهجه فصیح قریش که قرآن بر وفق آن نازل گشته می‌دانستند که عرب و مسلمانان بر آن توافق دارند.

دانشمند بزرگ و مجاهد ابوالحسن ثابت بن اسلم حلبی از شاگردان برجسته تقی الدین ابوالصلاح حلبی و جانشین او در آن دیار که حدود سال (۴۶۰) به درجه رفیع شهادت نائل گشت، کتابی ارزنده در ترجیح و توجیه قرائت عاصم نگاشته و روشن ساخته که قرائت او همان قرائت قریش است.

نیز ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) در کتاب پیراج خود «المناقب» گوید: «عاصم قرائت را از ابوعبدالرحمان سلمی فرا گرفته که او نیز قرائت تمامی قرآن را از علی امیرمؤمنان علیه السلام دریافت نموده و اضافه می‌کند فصیح‌ترین قرائت، قرائت عاصم است زیرا از ریشه آن فرا گرفته و هر آنچه دیگران کج رفته‌اند، او راه استوار را انتخاب نموده است.»

همچنین فقیه گرانمایه ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف، ابن مطهر علامه حلی (متوفی ۷۶۲) در کتاب «المنتهی» گوید: «بهترین قرائت‌ها نزد من قرائت عاصم است.»

قاری بزرگ قدر عمادالدین استرآبادی - از علمای قرن نهم - کتابی در خصوص قرائت عاصم نوشته و سند خود را به او بیان داشته است. این رساله در این باب یگانه است و وی آنرا برای دختر شاه طهماسب صفوی نگاشته و در خاتمه آن، آنچه را که از شاطبی در قصیده شاطبیه‌اش فوت شده، یادآور شده و استدراک نموده است.

معلم و قاری بزرگ، مصطفی فرزند محمدابراهیم تبریزی، مقیم مشهد مقدس که در قرن یازده می‌زیسته (ولادت وی به سال ۱۰۰۷ بوده) رساله‌ای ارزنده در اسناد قرائت عاصم تالیف نموده است. خلاصه اینکه کتب فراوان و متعددی بر دست بزرگان علما درباره ارزش قرائت عاصم به رشته تحریر درآمده و همواره دانشمندان با جمهور مسلمین در بها دادن به قرائت عاصم هم دوش و هم صدا بوده‌اند که بر اهمیت شأن این قرائت دلالت دارد. علاوه بر مزایای دیگر که شرح آن رفت.

۳. از طرف دیگر، حفص که قرائت عاصم را در مناطق مختلف رواج داده به انضباط و استواری شایسته‌ای معروف بود و از این جهت همه مسلمانان علاقه‌مند بودند تا قرائت عاصم را به خصوص از وی اخذ کنند. علاوه بر آن که حفص، اعلم اصحاب عاصم نسبت به قرائت او بوده و در حفظ و ضبط قرائت عاصم بر ابوبکر بن عیاش، هم ردیف خود پیشی گرفته بود.

ابوعمر و دانی گوید: «حفص کسی است که قرائت عاصم را برای مردم تلاوت می‌کرد و در ترویج آن می‌کوشید. او در بغداد و در مکه به آموزش قرائت عاصم همت گماشت».

ابن المنادی گفته است: «پیشینیان حفص را در حفظ و ضبط قرآن برتر از ابن عیاش می‌دانستند و او را به ضبط کامل قرائتی که از عاصم آموخته بود، توصیف کرده‌اند».

شاطبی درباره وی می‌گوید: «و حفص بالاتقان کان مفضلاً، حفص به جهت دقت و اتقان در قرائت، برتر از دیگران شمرده می‌شد».

ارباب نقد و تحقیق روایت حفص را از عاصم روایتی صحیح می‌دانند. ابن معین گوید: «روایت صحیحی که از قرائت عاصم باقی است، روایت حفص بن سلیمان است». با این کیفیت، قرائتی که بین همه مسلمانان رواج یافت، قرائت عاصم از طریق حفص است.

۴. علاوه بر آن اسناد حفص در نقل قرائت عاصم از علی امیرالمؤمنین علیه السلام، اسنادی صحیح و عالی است که در دیگر قرائت‌ها نظیر ندارد، زیرا: اولاً عاصم قرائت را به طور کامل از احدی غیر از شیخ و استاد خود ابوعبدالرحمان سلمی اخذ نکرده که شخصیتی بزرگ و موجه به شمار می‌آمد و اگر عاصم این قرائت را بر دیگری عرضه کرده است، صرفاً برای حصول اطمینان بوده است.

و چنانکه قبلاً گفتیم ابن عیاش می‌گوید: «عاصم به من گفت: احدی حرفی از قرآن را برای من قرائت نکرد، مگر ابوعبدالرحمان سلمی که قرآن را از علی علیه السلام اخذ کرده است. من موقعی که از نزد ابوعبدالرحمان باز می‌گشتم، آنچه را که فراگرفته بودم بر زر بن حبیش که قرائت را از عبدالله بن مسعود اخذ کرده بود، عرضه می‌کردم».

ثانیا هیچگاه عاصم با استاد و شیخ خود ابوعبدالرحمان سلمی مخالفت نورزید زیرا یقین داشت آنچه را از او فرا گرفته، دقیقاً همان است که او از علی علیه السلام فرا گرفته است. عاصم در این باره گوید: «من در قرائت هیچ اختلافی با ابوعبدالرحمان سلمی نداشتم و در هیچ مورد با قرائت او مخالفت نورزیدم، زیرا به یقین می‌دانستم که ابوعبدالرحمان سلمی نیز در هیچ موردی با قرائت علی علیه السلام مخالفت نورزیده است.»

ثالثاً عاصم، اختصاصاً اسناد طلایی و عالی قرائت خود را به ربیب خود حفص منتقل کرده و نه به هیچ کس دیگر! و این فضیلت بزرگی است که تنها حفص در بین دیگر قراء، بدان ممتاز است. این همان شایستگی ویژه است که برای حفص فراهم آمد تا مسلمانان به او روی آورند و تنها قرائت او را بپذیرند.

حفص می‌گوید: «عاصم به من گفت: قرائتی را که به تو آموختم، همان قرائتی است که از ابوعبدالرحمان سلمی اخذ کرده‌ام و او عیناً از علی علیه السلام فرا گرفته است و قرائتی را که به ابوبکر بن عیاش آموختم، قرائتی است که بر زر بن حبیش عرضه کرده‌ام و او از ابن مسعود اخذ کرده بود.»<sup>۱</sup>

### البیان چه می‌گوید:

حال می‌خواهیم سیر بسیار کوتاهی در مطالب آیت الله خوبی رحمته الله علیه در کتاب البیان داشته باشیم: همانطور که پیشتر عرض شد ایشان تواتر قرآن را بسیار قبول دارد و آن را از مسلمات دین می‌شمارد. سپس با نقل کلماتی متعارض از تراجم مختلف که یکی می‌گوید ثقه و دیگری نسبت خلط، غلط و فراموشی می‌دهد بیان می‌دارد که هیچ کدام از قراءات متواتر نیست. بلکه همه خبر واحد است. چرا که همه معترفند آن را از یک نفر گرفته‌اند و همین که هر قرائتی به یک نفر نسبت

۱- برای تحقیق بیشتر رک به کتاب «دراسات فی اهمیتة قراءة عاصم» به زبان عربی با موضوع کاوشی درباره اهمیت قرائت عاصم از قراء سبعة مشهور قرآن، پایان‌نامه دکتری احمد زرنگار، عضو هیئت علمی دانشکده صدا و سیما و مشاور قرآنی معاونت فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است که با راهنمایی سید محمدباقر حجتی نگاشته شده و انتشارات بین‌المللی الهدی آن را چاپ نموده است.

داده می‌شود دلیل بر واحد بودن تمام آنها می‌باشد. سپس استدلال بعضی علما که مدعی تواتر قراءات شده‌اند را نقل می‌نماید و به نقض و ابرام می‌پردازد که دومین اشکال آنها به این شرح می‌باشد:

«(الاشکال) الغائی: ان اهتمام الصحابة والتابعین بالقرآن یقضى بتواتر قراءته، وإن ذلك واضح لمن أنصف نفسه وعدل». (اهتمام صحابه و تابعین به نگه داری و حفظ قرآن مقتضی تواتر قرائت آن است و این برای شخصی که منصفانه و عادلانه بنگرد واضح است).

«الجواب: إن هذا الدلیل إنما یثبت تواتر نفس القرآن، لا تواتر کیفیت قراءته، وخصوصا مع كون القراءة عند جمع منهم مبتنیة على الاجتهاد، أو على السماع ولو من الواحد. وقد عرفت ذلك مما تقدم، ولولا ذلك لكان مقتضى هذا الدلیل أن تكون جميع القراءات متواترة، ولا وجه لتخصیص الحكم بالسبع أو العشر». (این دلیل تنها تواتر خود قرآن را ثابت می‌کند و نه تواتر کیفیت خواندن آن را، و مخصوصا با این که قرائت بعضی از این قراء مشهور مبتنی بر اجتهاد یا شنیدن از یک نفر است و اگر این دلیل بر تواتر جمیع قراءات باشد باید گفت که نه تنها تمام ۷ یا ۱۰ قرائت متواتر هستند بلکه تمامی قرائات متواترند!).

هر کسی این جملات را بخواند در ابتدا گمان می‌کند آیت الله خوبی رحمته در حال رد کردن تواتر همین قرائت قرآن است که در دست ما موجود می‌باشد و احتمالا منتقد همانطور که کتابهای آیت الله صادقی رحمته را بدون دقت خوانده در این کتاب نیز به خطا افتاده و چنین نتیجه گیری کرده است. اما مطلب اینگونه ادامه دارد که:

«ان الواصل الینا بتوسط القراء إنما هو خصوصیات قراءاتهم. وأما أصل القرآن فهو واصل الینا بالتواتر بین المسلمین، وبنقل الخلف عن السلف، وتحفظهم على ذلك فی صدورهم وفي کتاباتهم، ولا دخل للقراء فی ذلك أصلا، ولذلك فإن القرآن ثابت

التواتر حتی لو فرضنا أن هؤلاء القراء السبعة أو العشرة لم يكونوا موجودين أصلاً. وعظمة القرآن أرقى من أن تتوقف على نقل أولئك النفر المحصورين». (آنچه به دست ما از طریق قراء رسیده خصوصیات قرائتهای آنان است و اما اصل قرآن از طریق تواتر بین مسلمین و نقل نسل به نسل به ما رسیده و این قرآن را در سینه‌ها و کتابهایشان حفظ می‌کنند و این مسئله اصلاً به قراء مربوط نیست و برای همین قرآن تواترش ثابت است حتی اگر فرض کنیم این قراء هفتگانه یا دهگانه اصلاً نبودند. و عظمت قرآن بالاتر از این است که بخواهیم بر نقل چند نفر بر آن اکتفا کنیم!).

حال محقق منصف ببیند آیا ما قرائتی واحد از زمان نبی اکرم ﷺ تا به امروز از نظر آیت الله خویی رحمته داریم یا خیر! همانطور که می‌دانید نگهداری قرآن در سینه‌ها و انتقال آن جز به وسیله خواندش ممکن نیست. باز هم عرض میکنم که نسبت دادن قرائت صحیح به عاصم تنها از جهت عینیت قرائت آن با قرائت موجود بین مسلمین است نه از جهت قرائت شخص ایشان.

## ختام

در پایان در مقابل سخنان منتقد با تأسف عرض می‌کنیم اصولاً اعتبار پیامبری شخص رسول الله ﷺ به قرآن است. چنانکه خود قرآن می‌فرماید: ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

وگرنه، پس معنای معجزه چیست؟! اگر قرآن بخواهد بوسیله قول پیامبر اثبات شود قطعاً معجزه نیست! معجزه برای اثبات رسالت است. مثلاً حضرت موسی علیه السلام عصا را اژدها می‌کرد که اثبات کند من پیامبرم. و حضرت صالح علیه السلام هم برای اثبات رسالتش از دل کوه شتری بیرون آورد. این چه معجزه‌ای است که تا خود پیغمبر نگوید ما نمی‌فهمیم!!

مع الاسف شيخ حسن ميلانى مانند پيروان اديان شيطاني، قرآن را زير پاى خود لگدمال نمود، و در نهايت يك راه حل مسخره كه اساس دين را نابود مى كند براى عزّت قرآن به ما پيشنهاد مى كند و آن در واقع «رويگردانى از روش حنيف قرآن محورى» و «عرضه قرآن مجيد بر روايات مختلف» است! اين راه ارزاني خودت باد. ما امر اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام را - كه به صورت متواتر بدستمان رسيده - در عرضه همه روايات و اقوال بر قرآن كريم، هرگز رها نخواهيم كرد و بر اين باوريم كه به هيچ وجه كوچكترين قولی بر خلاف نصوص و ظواهر مستقرّ قرآنی از معصوم صادر نمی‌گردد لذا تنها راه تمسك به عترت عليهم السلام را عرضه بر كتاب نمودن اخبار منتسب به آنان عليهم السلام می‌دانيم.

ما قرآن را به عنوان معجزه پيامبر خاتم عليه السلام و ملاك اثبات رسالت حضرتش دانسته و آن را مایه شرف و افتخار اشرف مخلوقات عليهم السلام می‌دانيم و در پيشگاه اقدس ربوبي و آستان مقدس اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين از اينگونه آراء براءت می‌جوئيم و با قلبی محزون اين مصيبت عظمی را به آن حضرات تسليت گفته و از حضرت ربّ العالمين تحقق وعده خویش در فرج مهدي قائم آل محمد عليهم السلام را برای احیاء قرآن كريم و معارف اهل بيت وحی عليهم السلام مسئلت می‌نمایيم.

ما آ مده‌ایم تا مسلمان باشیم هر چند كه تشنه‌ایم باران با شیم  
تا حرف خدا را به زمین نگذارند ما آ مده‌ایم رحل قرآن باشیم

والسلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين  
قم المشرّفة - «مرکز مطالعات فقه قرآنی»

تابستان ۱۳۹۲

« يا الله يا رحمن يا رحيم... »  
« اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
وَعَجِّلْ لِي لَيْلِكَ الْفَرَجِ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ »

« اللَّهُمَّ وَأَحْيِ بَوْلِيكَ الْقُرْآنَ، ...  
وَأَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ،  
و... أَقِمِ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ،  
وَأَجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ... وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ  
و... مِمَّنْ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى التَّقِيَةِ مِنْ خَلْقِكَ »  
« خدايا؛ بوسيله ولیّ خودت قرآن را زنده بدار،  
و بوسيله او قلب‌های مرده را زنده کن،  
و حدود تعطیل شده را برپا دار،

و پروردگارا؛ ما را از یاری کنندگانش، و تسلیم کنندگان خود در برابر احکامش،  
و از کسانی که او نیاز ندارد تا در بین خلق تو در برابر آنها تقیه کند، قرارده! »

(دعا در زمان غیبت ولی عصر علیه السلام، بحار الانوار، ۵۳/۱۹۲)



## توجه:

«کنار گذاشتن عترت (علیه السلام) اصلی‌ترین «بهتان» از سوی منتقد بوده که در این کتاب ردّ شده است.

و از آنجا که:

وی در جزوه‌اش که در اسفند ۹۲ منتشر نموده

درباره فقیه أعلم قرآنی، آیت الله صادقی تهرانی (رحمته الله)

بر این مضمون تأکید کرده که:

«فتاوی بی‌شمار بر خلاف قرآن و سنت صادر کرده است»!

لذا اگر بخواهد این ردّیه را پاسخ گوید

بایستی از آن بی‌شمار، حداقل

۱۴ روایت از اهل بیت (علیهم السلام) بیاورد که:

اولاً: آن روایات از نظر او صحیح‌السند باشند.

ثانیاً: خلاف نصوص و ظواهر مستقرّ قرآن کریم نباشند.

ثالثاً: علمای مورد پسند ایشان به آن روایات فتوای فقهی داده باشند.

رابعاً: فقیه أعلم قرآنی (رحمته الله) به زعم وی آن روایت را وانهاده و در نتیجه

فتوایی خلاف قرآن و سنت صادر نموده باشد!

در غیر این صورت:

اعتراضات وی توسط خود او نیز باطل گشته و

اعترافی خواهد بود بر «کذب بودن ادعاهایش»!



پیوست‌ها

**مروری بر سیر زندگی آیه الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی**

- ولادت در روز اول فروردین
- پرورش در خانواده روحانی حاج شیخ رضا لسان المحققین یکی از بزرگترین خطبا  
ورود به مدرسه اسلام (تحصیلات مقدماتی) از سن پنج سالگی
- ورود به دبیرستان پهلوی (تحصیلات دبیرستانی) از سن یازده سالگی
- ورود به مدرسه سپهسالار قدیم / آغاز تحصیلات قرآنی
- ملازمت شبانه روزی با آیه الله شاه آبادی و شرکت در جلسات درس معارف شامل  
فلسفه، اخلاق، عرفان اسلامی در سن چهارده سالگی
- معمر شدن توسط آیه الله شاه آبادی
- محور قرار دادن قرآن در زندگی منبعث از تدریس آیه الله شاه آبادی بر محور قرآن  
عزیمت به قم ، با بسته شدن مدارس دینی تهران  
حضور در جلسات درس امام خمینی
- حناقل هفته ای یک بار حضور در جلسات درس آیه الله شاه آبادی در تهران  
شرکت در درس خارج فقه آیه الله بروجردی از سال ۱۳۲۳
- مباحثه های علمی قرآنی فراوان با علما و فضلا / شرکت در جلسات استفتاء علما
- عزیمت به تهران و حضور جدی در مبارزات سیاسی به رهبری آیه الله کاشانی  
تدریس و تدریس علوم اسلامی و استمرار جریانات حوزه  
تشکیل جلسات مفصل سخنرانی
- تالیف و چاپ کتاب بی نظیر «بشارات عهدین» بر مبنای تورات و انجیل در اثبات  
پیامبر خاتم و ظهور امام عصر با شیوع شبهاتی در باب تولد و زندگی ایشان  
اخذ چهار مدرک لیسانس علوم قضایی، علوم تربیتی، تبلیغ و فقه از دانشگاه تهران  
کار در دانشگاه و پشت سر گذراندن آزمون مدرسی دانشگاه / تدریس در دانشگاه  
شرکت در دوره دکتری
- اخذ مدرک دکترا با درجه فوق ممتاز از دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران
- سخنرانی باشکوه ضد شاهنشاهی در سالگرد فوت آیه الله بروجردی مسجد اعظم قم  
آغاز هجرت ۱۷ ساله و ورود به مکه طی صدور حکم اعدام توسط ساواک با شروع ایام حج



ورود به نجف اشرف تحت الحفظ با وساطت آیه الله حکیم بعد از دستگیری در مکه  
 آغاز تالیف تفسیر «الفرقان» هم زمان با تدریس آن در نجف اشرف  
 ورود امام خمینی به عراق و زمینه سازی برای استقبال با شکوه از ایشان  
 تالیف کتاب «علی و الحاکمون» اقامه نماز جمعه در نجف اشرف  
 ایراد سخنرانی های انقلابی در مسجد کوفه و شهر نجف و پخش از رادیو قدس و قاهره

۱۳۴۲

ورود به لبنان و اقامت در آن جا  
 حضور در مکه مکرمه در ماه مبارک رمضان همراه خانواده  
 اقامه نماز جمعه با سلاح گرم و کفن برای اولین بار در تاریخ اسلام در لبنان  
 بحث قرآنی با علمای یهود و نصاری و دسترسی به منابع دست اول آنها

۱۳۵۱

ادامه مبارزات قرآنی و انقلابی و زندگی در شهر مکه  
 شیعه شدن حدود صد خانواده در مکه طی استدلالات قرآنی ایشان  
 اخراج از مکه در حال احرام و ورود به لبنان از طریق سوریه  
 سفر ده روزه به فرانسه و ایتالیا

۱۳۵۵

۱۳۵۷





- ۱۳۵۷ ورود به ایران با پیروزی انقلاب اسلامی به همراه خانواده
- ۱۳۵۸ برگزاری نماز جمعه مشهد در پارک ملت بر روی تفریر
- اقامه نماز جمعه به مدت سه سال در مسجد جمکران
- تأسیس «جامعه علوم القرآن» در قم
- ۱۳۵۹ حضور در جنبه ها و سخنرانی های متعدد در آبادان
- ۱۳۶۱ برگزاری دوره درسی تفسیر قرآن به زبان های عربی و فارسی
- ۱۳۶۶ ایجاد اخلاص در درس ایشان در مسجد امام رضا در شهر قم توسط کوردلان و متعصبان و تعطیل شدن کلاس درس پس از آن
- ۱۳۶۷ پایان تالیف تفسیر سی جلدی و گران سنگ «الفرقان» پس از ۲۵ سال
- ۱۳۶۸ تالیف اولین رساله عملیه قرآنی بعد از فوت امام خمینی
- آغاز برگزاری دوره کامل خارج فقه تا سال ۷۴
- ۱۳۷۰ تعطیلی مجدد درس تفسیر قرآن ایشان توسط کوردلان و جاهلان
- برگزاری جلسات تفسیر موضوعی تا سال ۷۷
- ۱۳۷۱ تالیف و انتشار کتاب «فقه گویا» بر مبنای آیات قرآن کریم
- و سنت قطعی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- تدریس مبانی و اصول فقه قرآنی
- ۱۳۷۳ تالیف تفسیر یک جلدی «البلاغ»
- اقامه نماز جمعه اصفهان به دعوت آیه الله طاهری امام جمعه آن شهر
- ۱۳۷۷ تالیف ترجمان قرآن کریم تا سال ۷۹
- ۱۳۸۸ پایان یافتن تالیف تفسیر فارسی پنج جلدی قرآن کریم
- ۱۳۹۰ وفات در روز اول فروردین



## تصوير حكم آيت الله خويي رحمته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلوا على خير خلقه وأفضل برئته  
محمد وعترته الطاهرين ولا يبدل فلا يفتى على المؤمنين وفهمهم  
تعالى المرضية ان ولدنا فضيلة العلامة المجاهد جمة الأعلام  
والمعلم الحاج الشيخ محمد الصادق دامت توفيقاته وقصر  
سُطرًا عظيم من عمره في تحصيل العلوم العترة وفان في سائر  
الاجتهاد وكان مظهرًا في الحوزتين المباركين بحكمته على  
واذنا اذنى وعلى المؤمنين اكرامه واحرامه والاعتناء  
بشأنه وهو دامت توفيقاته ما ذك من قبلنا في التصدي للإمام  
المسببة المنوطه باذن الحكم الشرعي كما انه ما ذك في صرف  
ما يقضه من الحقوق الشرعية ومفاته وسائر الموارد والآثار  
المقوى وسلوك سبيل الاصلاح طرته النجاة والسلام عليه  
وهذه الأوبكاته ٢٩/١٠/٤٨٦

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين وصلوا على خير خلقه وأفضل برئته  
محمد وعترته الطاهرين ولا يبدل فلا يفتى على المؤمنين وفهمهم  
تعالى المرضية ان ولدنا فضيلة العلامة المجاهد جمة الأعلام  
والمعلم الحاج الشيخ محمد الصادق دامت توفيقاته وقصر  
سُطرًا عظيم من عمره في تحصيل العلوم العترة وفان في سائر  
الاجتهاد وكان مظهرًا في الحوزتين المباركين بحكمته على  
واذنا اذنى وعلى المؤمنين اكرامه واحرامه والاعتناء  
بشأنه وهو دامت توفيقاته ما ذك من قبلنا في التصدي للإمام  
المسببة المنوطه باذن الحكم الشرعي كما انه ما ذك في صرف  
ما يقضه من الحقوق الشرعية ومفاته وسائر الموارد والآثار  
المقوى وسلوك سبيل الاصلاح طرته النجاة والسلام عليه  
وهذه الأوبكاته ٢٩/١٠/٤٨٦

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين وصلوا على خير خلقه وأفضل برئته  
محمد وعترته الطاهرين ولا يبدل فلا يفتى على المؤمنين وفهمهم  
تعالى المرضية ان ولدنا فضيلة العلامة المجاهد جمة الأعلام  
والمعلم الحاج الشيخ محمد الصادق دامت توفيقاته وقصر  
سُطرًا عظيم من عمره في تحصيل العلوم العترة وفان في سائر  
الاجتهاد وكان مظهرًا في الحوزتين المباركين بحكمته على  
واذنا اذنى وعلى المؤمنين اكرامه واحرامه والاعتناء  
بشأنه وهو دامت توفيقاته ما ذك من قبلنا في التصدي للإمام  
المسببة المنوطه باذن الحكم الشرعي كما انه ما ذك في صرف  
ما يقضه من الحقوق الشرعية ومفاته وسائر الموارد والآثار  
المقوى وسلوك سبيل الاصلاح طرته النجاة والسلام عليه  
وهذه الأوبكاته ٢٩/١٠/٤٨٦



١٤٨٦  
ابو محمد محمد باقر



## متن حکم آیت الله خویی رحمته

بسم الله الرحمن الرحيم.

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه وأفضل بريته محمد وعترته الطاهرين. وبعد، فلا يخفى على المؤمنين وفقهم الله تعالى لمرضيه أن ولدنا فضيلة العلامة المجاهد، حجة الاسلام والمسلمين الحاج الشيخ محمد الصادق دامت توفيقاته، قد صرف شطراً عظيماً من عمره في تحصيل العلوم الشرعية وفاز فيها مرتبة الاجتهاد، وكان مدرساً في الحوزتين المباركتين، فحكمه حكماً وإذنه إذنى وعلى المؤمنين إكرامه واحترامه والأعتناء بشأنه، وهو دامت توفيقاته مأذون من قبلنا في التصدي للامور الحسينية المنوطة باذن الحاكم الشرعى، كما أنه مأذون في صرف ما يقبضه من الحقوق الشرعية في معاشه و سائر الموارد و اوصيه بملازمة التقوى وسلوك سبيل الاحتياط فإنه طريق النجاة. والسلام عليه ورحمة الله وبركاته. ٢٩ ربيع الأول ١٣٨٦، ابوالقاسم الموسوى الخويى.

نوشته پايين، سمت راست:

بسم الله الرحمن الرحيم. سيدنا و أستاذنا الأعظم الامام الخوئى دام ظله نرى فى هذه الايام نسخة من إجازتكم مُحشاة بالتكذيب وحملنى بعض المؤمنين أن أسألكم عن ذلك وأنا رغم تأكدى من تزوير هذه الحاشية مع كمال المعذرة أسألكم عن الأصل ورجاء الجواب ليعرف الخائن من الأمين والسلام. فى ١ ج / ٩٢ محمد صادقى.

نوشته پايين، سمت چپ:

بسمه تعالى شأنه؛ هذه الاجازة صدرت من قبلنا و لم يصدر من قبلنا تكذيب. حرر فى

٢٩ / ٢ ج / ٩٢ هـ. الخوئى.



## متن تقریظ علامه طباطبائی رحمته الله بر تفسیر شریف الفرقان

فضيلة شيخنا الشيخ الدكتور محمد الصادق المحترم دامت افاضاته

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

نامه شریف همراه با يك جلد تفسیر شریف فرقان زیارت و پس از سالها مفارقت و انقطاع اخبار مژده سلامتی و موفقیت جنابعالی را دریافت داشتم حمد خدا بجا آوردم و امید دارم که پیوسته قرین عافیت و موفقیت بوده و با الطاف و عنایات خداوندی عز اسمه مؤید و مسدد باشید.

تفسیر شریف فرقان که زیارت شد کتابی است که موجب روشنی چشم و مایه افتخار ماست ان شاء الله با تمام قوی مساعی خود را در این رشته تفسیر یعنی تفسیر قرآن بقرآن مبذول داشته در خدمت بمعارف قرآنی و پرده برداری از روی ذخایر مکنون این کتاب مکنون آسمانی خسته و ملول نباشید. توفیق و تأیید جنابعالی را از خداوند عز اسمه خواستارم.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

محمد حسین طباطبائی - بهمن ماه ۱۳۵۴

## ابعاد علمی فقیه مصلح قرآنی

و مرجع عالی قدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی صادق تهرانى رحمته

در نگاهی گذرا:

- ✓ مصداقی عینی برای آیه کریمه:  
﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾
  - ✓ جامع معقول و منقول
  - ✓ مصداق کامل وحدت حوزه و دانشگاه
  - ✓ مؤلف تفسیر شریف الفرقان، کامل ترین تفسیر قرآن به قرآن و سنت، که مرحوم علامه طباطبایی رحمته نیز درباره آن فرموده اند: «تفسیر شریف فرقان که زیارت شد موجب روشنی چشم و مایه افتخار ماست...»
  - ✓ متخصص خبره در کتب آسمانی
  - ✓ أعلم به تورات و انجیل به زبان عبری نسبت به علمای یهود و نصاری
  - ✓ احیاگر قانون «عرضه بر کتاب» به صورت تحلیلی و غیر تحمیلی در کل علوم حوزوی
  - ✓ متفکری آزاداندیش در چارچوب تفسیر قرآن به قرآن و سنت
  - ✓ نافی بیش از پانصد فتوای فقهی خلاف قرآن
  - ✓ ناقد بسیاری مباحث اصول فقه سنتی
  - ✓ متذکر به نشصت و شش تناقض در منطق ارسطویی
  - ✓ نافی ارکانی اصلی از فلسفه التقاطی یونانی - اسلامی
  - ✓ ناقد بعضی از مبانی عرفان نظری حوزوی
  - ✓ منتقد به علم نحو و حتی برخی از لغات عربی
- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبِ﴾

ولادت: ۱ فروردین ۱۳۰۵ رحلت: ۱ فروردین ۱۳۹۰

«مرکز مطالعات فقه قرآنی»: «www.albalaq.com»